

سلجوقیان در آسیای کهن

تامارا تالبوت رایس

ترجمه رقیه بهزادی



شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سلجوقیان

در آسیای کهن

اثر: تامارا تالبوت رایس

برگردان: رقیه بهزادی

سرشناسه: رایس، تامارا تالبوت Rice, Tamara Talbot

عنوان و نام پدیدآور: سلجوقیان در آسیای کهنین / اثر تاماراتالبوت رایس؛ برگردان رقیه بهزادی.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۲۵۱ ص: جدول.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۷۳-۳

فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The Seljuks in Asia Minor

یادداشت: واژه‌نامه.

موضوع: ایران - تاریخ - سلجوقیان، ۴۲۹-۵۹۰ ق.

شناسه افزوده: بهزادی، رقیه، ۱۳۱۱- مترجم

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رده‌بندی کنگره: ۸۱۳۸۹ س ۲۴ / ۸۰۹ DSR

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۵۲ کتابشناسی ملی: ۲۱۷۷۷۶۷



سلجوقیان در آسیای کهنین

مؤلف: تامارا تالبوت رایس

مترجم: رقیه بهزادی

ویراستار: زهره بهجو

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زعفرانچی

ناظر چاپ: مجید اسماعیلی‌زارع

نسخه‌پرداز: امیر خرم

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: سهیلا بابایی

طرح جلد: عین‌الله آزموده

اجرای جلد: اعظم صادقیان

چاپ اول: ۱۳۸۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: پردیس دانش

ردیف انتشار: ۸۹-۴۹

بها: ۶۵۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-473-3

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۷۳-۳

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست‌ها

۷	فهرست لوح‌ها
۱۱	فهرست تصاویر
۱۳	مقدمه
۱۷	فهرست سنوات مهم
۲۵	فصل اول: پس‌زمینه تاریخی
۴۳	فصل دوم: تاریخ سلجوقیان روم
۸۱	فصل سوم: شیوه زندگی سلجوقیان
۱۱۵	فصل چهارم: اندیشه و ادبیات دینی و دنیوی
۱۳۱	فصل پنجم: هنر
۱۵۹	فصل ششم: هنرهای کوچک
۲۴۵	کتابنامه

فهرست لوحها

۱. خاتونیه کامی، قونیه
۲. کوشک علاءالدین، قونیه
۳. آرامگاه علاءالدین کامی، قونیه
۴. علاءالدین کامی، قونیه
۵. گنبد مدرسه بویوک قره طای، قونیه
۶. مدرسه بویوک قره طای، قونیه
۷. اینجه مناره مدرسه، قونیه
۸. دروازه اینجه مناره مدرسه، قونیه
۹. مناره‌ها و برجهای کوچک در ارزروم
۱۰. دیوارهای ارگ قونیه
۱۱. چifte مناره مدرسه، سیواس
۱۲. گوک مدرسه، سیواس
۱۳. سرستون از چifte مدرسه، سیواس
۱۴. جزئیات چifte مدرسه
۱۵. دروازه خان سلطان در جاده قونیه - عسکریه
۱۶. مسجدخان سلطان در جاده قیصریه - سیواس
۱۷. تزیینات پیکرتراشی بر روی خان سلطان در قیصریه - سیواس
۱۸. تزیینات مارسان، خان سلطان در قیصریه - سیواس
۱۹. گنبدخان سلطان قیصریه - سیواس
۲۰. خان در ترجان Tercan
۲۱. راهروی مسقف درخان در ترجان
۲۲. تالار خان سلطان در سیواس - قیصریه
۲۳. پل توکات
۲۴. ماماخاتون گنبد، ترجان

۲۵. چفته مدرسه در ارزروم
۲۶. درون ماما خاتون گنبد، ترجان
۲۷. مسجد اشرف اوغلو، بیغ شهر
۲۸. قصر دیور یغی
۲۹. قزل کوله، علائیه
۳۰. زرادخانه دریایی یا ترسانه، علائیه
۳۱. گنبد محمود حیرانی، آق شهر
۳۲. مقبره نورالدین بن سنتی مور، توکات
۳۳. چادرهای مغولی در ۱۲۵۳
۳۴. دونر گنبد، قیصریه
۳۵. آرامگاه شاهزاده خانم حلیمه، دریاچه وان
۳۶. مقبره خداوند خاتون، نقده
۳۷. ستون و سرستون، چفته مدرسه، ارزروم
۳۸. مسجد ویرانه، دنیا شهر
- ۳۹ و ۴۰ و ۴۱. نقشمایه های تزیینی، اولوکامی، دیوریغی
۴۲. سرگاونر از مفرغ
۴۳. نمای خان قره طای
- ۴۴ و ۴۵. تزیینات نمای آق خان
۴۶. نمای آرامگاه تورو متای، آماسیه
۴۷. وزنه مفرغی اورتوکیایی
۴۸. وزنه مفرغی سلجوقی
۴۹. شیر حجاری شده از ارگ، دیور یغی
۵۰. شیراز کوشک علاءالدین، قونیه
۵۱. ابوالهول حجاری شده
۵۲. قاب بند تزیینی، حجاری شده از چفته مدرسه ارزروم
۵۳. عقاب دوسر، دیوریغی
۵۴. عقاب حجاری شده، قونیه
۵۵. عقاب دوسر، ارزروم
۵۶. قاب پنجره حجاری شده
۵۷. اژدهای حجاری شده، قونیه
۵۸. تخته سنگ حجاری شده که مردی را با قوش نشان می دهد، قونیه
۵۹. تخته سنگ حجاری شده که شیری را نشان می دهد، قونیه
۶۰. نقش کنده کاری شده، قونیه
۶۱. تخته سنگ حجاری شده که سربازانی را نشان می دهد

۶۲. نقش حجاری شده سنگ، قونیه
۶۳. پیکره عودنواز
۶۴. ظرف مفرغی و میناکاری شده اورتوکیایی
۶۵. قلاب زرین کمربند
۶۶. درهای محراب، مسجد اشرف اوغلو
۶۷. درب چوبی کنده کاری شده
۶۸. کرکره های چوبی مسجد حکیم بی، قونیه
۶۹. محراب کاشیکاری شده مدرسه صاحب عطا، قونیه
۷۰. فرش از مدرسه علاءالدین، قونیه
۷۱. رحل کنده کاری و رنگ شده برای قرآن، قونیه
۷۲. جزئیات نقاشی یک رحل قرآن
۷۳. رحل گشوده قرآن
۷۴. قدح در موزه قیصریه
۷۵. کاشی لعابدار درباره شکار بهرام گور
۷۶. بخشی از قالی، قونیه
۷۷. پارچه ابریشمی با طرح پلنگ
۷۸. پارچه ابریشمی با طرح عقاب
۷۹ و ۸۰. سکه های سلجوقی

فهرست تصاویر

۱. نقشه متصرفات سلجوقیان، به ویژه سلجوقیان بزرگ ایران ۴۱
۲. نقشه متصرفات سلجوقی، با اشاره ویژه به سلجوقیان روم ۵۰
۳. شمشیرهایی با پایانه‌های دو سر ۸۴
۴. تخت چوبی کیخسرو سوم ۹۰
۵. ارتفاع و نقشه کوشک حیدری ۹۷
۶. سرهای حجاری شده در دیورغی ۹۹
۷. خان (کاروانسرای) ترجان ۱۰۱
۸. نقشه خان سلطان، جاده قیصریه - آق سرای ۱۰۲
۹. ترسانه یا کارگاه کشتی‌سازی، علائیه ۱۰۶
۱۰. طرح مؤسسه ماه‌پری خواند، قیصریه ۱۱۱
۱۱. نعل درگاه از مرمر، مسجد علاءالدین، قونیه ۱۱۲
۱۲. طرح گوک مدرسه، سیواس ۱۳۴
۱۳. نقشمایه حجاری شده، آق خان، آق سرای ۱۳۱
۱۴. ارتفاع و طرح اولوکامی، قیصریه ۱۳۸
۱۵. طرح خان سلطان، جاده قیصریه - سیواس ۱۳۸
۱۶. طرح، اولوکامی و تیمارستان، دیورغی ۱۳۹
۱۷. طرح، مدرسه صحیبیه، قیصریه ۱۴۵
۱۸. طرح، خان کسبک کوپرو کرشهر ۱۴۷
۱۹. طرح، خان سری جاده اورگوب - آوانوسا ۱۴۸
۲۰. قزل قله یا برج قرمز، علائیه ۱۵۰
۲۱. چشمه، مدرسه صاحبیه، قیصریه ۱۵۲
۲۲. کوشک حیدری، قیصریه ۱۵۳
- ۲۳ و ۲۴. تزیینات کوشک حیدری، قیصریه ۱۵۳
- ۲۵ و ۲۶. طرحهایی از بناهای قبادآباد ۱۵۴
۲۷. تزیینات آرامگاه وزیر صاحب عطا، قونیه ۱۶۳
۲۸. نقشمایه به شکل کلید یونانی، قونیه ۱۶۳

۲۹. نقشمایه حجاری شده از اولوکامی و تیمارستان دیوریغی ۱۶۵
۳۰. تزییناتی با الگوهای هندسی ۱۶۷
۳۱. نقشمایه کنده کاری شده، اولوکامی، دیوریغی ۱۶۷
۳۲. طومار برگ نخلی، بویوک قره طای مدرسه، قونیه ۱۶۹
۳۳. نقشمایه لاله یا نیلوفر آبی ۱۶۹
۳۴. نقشمایه دو برگه ۱۶۹
۳۵. نقشمایه‌هایی از برگهای دولبه‌ای و لاله ۱۷۰
۳۶. کاشی لعابداری، آرامگاه صاحب عطا، قونیه ۱۷۰
۳۷. کاشی موزائیک، سیرچلی مدرسه، قونیه ۱۷۱
۳۸. کاشی با نقشمایه برگ دولبه‌ای ۱۷۱
۳۹. کاشی لعابداری با نقشمایه ویژه ۱۷۱
۴۰. کاشی لعابداری با ستاره‌ای در هشت ضلعی ۱۷۲
۴۱. نقشمایه تزیینی، سیرچلی مدرسه، قونیه ۱۷۲
۴۲. ستون از چفته مدرسه، ارزروم ۱۷۳
۴۳. نقش حجاری شده یک گوزن خوابیده، گورگی بویوک تکه سی نیک‌سر ۱۷۴
۴۴. الگوهای کاشی موزائیک، قونیه ۱۷۴
۴۵. تندیس سنگی از یک گریفین ۱۷۵
۴۶. کاشی با تصویری که رسم دوره‌ای را نشان می‌دهد، قونیه ۱۷۷
۴۷. جزئیات کاشی که جامه‌ای را نشان می‌دهد، قونیه ۱۷۷
۴۸. ظرفی سفالین با نقوش ۱۷۸
۴۹. نقشمایه از یک منبر کنده کاری شده ۱۷۹
۵۰. کاشی لعابداری با نقشهایی از گچ، قونیه ۱۸۰
۵۱. کاشی از قونیه با نقش ۱۸۱
۵۲. بخشی از یک کاشی، قونیه ۱۸۲
۵۳. بخشی از یک کاشی ستاره مانند، قونیه ۱۸۳
۵۴. نقشمایه‌های حیوانی از یک قالی در قونیه ۱۸۶
۵۵. طرحهای قالی قونیه ۱۸۷
۵۶. علائم داغ در قرن بیستم در آسیای مرکزی ۱۸۷
۵۷. جزئیات قالی قونیه‌ای ۱۸۸
۵۸. بخشی از قالی مسجد علاءالدین، قونیه ۱۸۸

مقدمه

جالب توجه است که در چهارراه‌های گذشته توقف کنیم و ببیندیشیم چه اوضاعی ممکن بود پیش بیاید، اگر تصمیماتی که در زمانی معین گرفته شده بود تغییر می‌یافت، یا دگرگون می‌شد. در نهایت، اغلب اوقات، حوادث ظاهراً بی‌اهمیتی بود که مسیر تاریخ بعدی را تعیین می‌کرد و شاید قرن‌ها بعد و احتمالاً در مراحل بسیار دورتر از آنهایی بود که در آنجا خود حوادث شکل می‌گرفت. این نکته بیشتر در مورد ترکان سلجوقی صدق می‌کند. اگرچه امپراتوری آنان اندکی بیش از دو سده (۱۰۷۱ تا ۱۳۰۰ میلادی) دوام یافت، نفوذ آنان در سیاست امروزی هنوز آشکار است، و می‌توان باور داشت که شهرت سلجوقیان در شکست‌ناپذیری بود که مغولان را برآن داشت به دولت کیف Kiev در روسیه حمله کنند و توجه خود را به حمله به ایران و عراق معطوف ندارند. (این شهرت شکست‌ناپذیری سلجوقیان متکی بر یک سلسله پیروزیهای عظیم بود که در آنها بر بیزانس، قوای صلیبیون اروپای غربی و لشکریان شاهان نیرومند خوارزم غلبه کردند). اگر این واقعه روی نمی‌داد روسیه، حتی اگرچه هنوز تابع مغولان بود، احتمال داشت بتواند روابطی را که با اروپای غربی برقرار ساخته بود مستحکم کند، و در آن صورت ممکن بود از روحیه برانگیزاننده رنسانس بهره‌مند شود و در تکامل اجتماعی و اقتصادی اروپا سهمی گردد. اگر حوادث، چنین مسیری را پیموده بود تاریخ روزگار اخیر تا چه اندازه تغییر می‌کرد!

سخن به اینجا پایان نمی‌پذیرد، اگر تاریخ را بنا به اعتقاد هرودوت ترکیبی از تصادف و شخصیت تلقی کنیم در آن صورت، سلجوقیان را باید مسئول حادثه بسیار مهم دیگری در اروپا بدانیم. بنابر قولی، طایفه ترک عثمانی، نخستین متصرفات خود را در آسیای کهن ناشی از اعطای یکی از آخرین سلاطین سلجوقی روم می‌دانند. از این پایگاه

کوچک در آناتولی بود که طایفه عثمانی بعدها توانست به سوی غرب پیش برود و بخش اعظم اروپا را در نوردد و در قسطنطنیه دولتی با اهمیت جهانی تأسیس کند. در اینجا ممکن است این سؤال پیش بیاید که اگر سلجوقیان به آنان تیولی نبخشیده بودند چه حادثه‌ای ممکن بود رخ دهد؟

اما ماهیت عظیم این رویدادها، خاطره سلجوقیان آسیای کهن را جاودان نساخت. آن عده از تاریخ‌نویسان سده‌های نوزدهم و اوایل سده بیستم، که از آنها یاد می‌کردند، مایل بودند که از ارزش آنان بکاهند و هیچ اقدام مثبتی غیر از آنچه که جنبه نظامی داشت به آنان نسبت ندهند، زیرا این نویسندگان سلجوقیان را گروهی از بربرهای نیمه بیابانگرد به شمار می‌آوردند و شهرتشان را بیشتر مدیون نهب و غارتی می‌دانستند که در آسیای کهن انجام داده بودند. نسل امروز آموخته است که ویرانی جزء اصلی هرگونه جنگ و محاربه است. سلجوقیان پیوسته سرگرم مبارزه بودند، و مسیر خرابیهایی که در هر درگیری به بار می‌آمد، به خوبی حاکی از متصرفات دوردست و پیشرفتهای شگفت‌انگیز و عقب‌نشینیها و همچنین حاکی از تغییرات ناگهانی سیاست آنها بود. در عین حال، اکنون معلوم می‌شود که یک سلسله راههای جالب توجه و کاروانسراهای عظیم و تعداد بیمارستانها و مکتبها و مدارس باشکوه و مساجد و آرامگاههای بی‌شمار در نتیجه توجه آنها به نیازهای اقتصادی و معنوی قوم خود آنان تأسیس یافت.

سلجوقیان ذاتاً سازندگان متصرفات گسترده بودند، و تقدیر چنین بود که ارتقای آنان به قدرت، با یک دوره هیجان‌انگیز و غیرمعمول در تاریخ مصادف شود. این خود عصر پیشرفت عظیم روحی و معنوی و فرهنگی بود که تکامل صومعه‌گرایی فرقه بندیکتین Bene-dictine و زمینه جنگهای صلیبی دو جنبه آن را تشکیل می‌داد. نظامهای اقتصادی و اجتماعی تازه‌ای تکامل می‌یافت؛ اندیشه و دانش وارد مرحله تازه‌ای می‌شد. جهان پر از مردان بزرگ بود و سلجوقیان مدیران برجسته و با کفایت و شاعران الهام‌یافته و صوفیان ژرف‌اندیش و فیلسوفان متفکر و دانشمندان آزمایشگری در اختیار داشتند. ملکشاه، سلطان سلجوقیان بزرگ ایران، که خود نویسنده ارجمندی بود، مشاوری دانا و خدمتگزاری باوفا و یکی از روشنفکرترین سیاستمداران روزگار، یعنی نظام‌الملک والامقام را، در اختیار داشت. پورسینا، عمر خیام، فردوسی و صلاح‌الدین نمونه‌هایی از شخصیت‌های بزرگی بودند که در شرق بر روی صحنه آمدند؛ در غرب، رهبرانی روحانی مانند فرانسیس مقدس st. Francis اهل آسی سی Assisi، هوشمندانی چون فردریک

دوم هوهن اشتوفن **Hohenstaufen**، در ایجاد زمینه فرهنگی تأثیری به سزا داشتند، زیرا فردریک، علی رغم درنده‌خویی طبیعتش، به عنوان «نادره دوران» به شمار می‌آمد. در میان شرق و غرب، بیزانس قرار داشت، در حالی که ثروت و قدرتش هنوز کاهش نیافته و فرهنگ هزارساله‌اش هنوز دست نخوره باقی مانده و شوالیه‌گری ویرانگر نتوانسته بود روحیه خلاقه مردم آن را، حتی پس از فاجعه فتح قسطنطنیه در ۱۲۰۴، درهم شکنند. درست است که جنگ عملاً بدون وقفه ادامه داشت و سلجوقیان مانند ترکان اساساً قومی جنگجو بودند، اما می‌دانستند که از زمانهای صلح و آرامش چگونه استفاده کنند. سرگذشت اقدامات آنها و میراثی که برای بازماندگان عثمانی خود باقی گذاشتند در این کتاب به رشته تحریر درآمده است.

فهرست سنوآت مهم

طایفه غز وارد ماوراءالنهر شد.	۶۸۹ میلادی.
طایفه غز بر آسیای مرکزی تسلط یافت و به سمرقند نفوذ کرد.	۷۱۲
سلجوقیان به آیین اسلام درآمدند.	۹۲۰-۹۶۰
سلجوقیان بر خراسان مستولی شدند و خود را مدافعان خلفای عباسی به شمار آوردند.	۱۰۳۴
نبرد دندانقان و شکست خوردن غزنویان از سلجوقیان	۱۰۴۰
طغرل مرو را به عنوان پایتخت خود برگزید و به عنوان مدافع و حامی خلیفه معرفی شد و نام او در خطبه ذکر شد.	۱۰۴۳
سلجوقیان برای نخستین بار به ارمنستان حمله بردند.	۱۰۴۵
طغرل از سوی خلیفه عباسی در بغداد، به عنوان سلطان شرق و غرب خوانده شد.	۱۰۵۸
نبرد ملازگرد و شکست خوردن دولت بیزانس از سلجوقیان	۱۰۷۱
سلیمان به عنوان حاکم روم منصوب شد.	۱۰۷۷-۱۰۷۸
سلیمان خود را سلطان نامید و نیقیه را به پایتختی برگزید.	۱۰۷۸
سلیمان استقلال خود را از سلاجقه بزرگ اعلام داشت.	۱۰۸۶
قونیه پایتخت روم خوانده شد.	۱۱۳۴
نبرد کوزه‌داغ هنگامی که مغولان سلجوقیان را شکست دادند.	۱۲۴۲

سلسله‌های سلجوقی

نیاکان سلجوقیان

توقوق = تیمور یالیک = پیغو = پیغو

سلجوق پسرش، در سن ۱۰۷ سالگی درگذشت.

اسرائیل = پیغو ارسلان، پسر بزرگتر و میکائیل پسر کوچکتر او

طغرل بیگ، چغری بیگ ابراهیم بن اینال، پسران میکائیل، چغری بیگ در ۱۰۶۱ درگذشت.

سلجوقیان بزرگ ایران ۱۰۳۷-۱۱۵۷

۱۰۳۶-۱۰۳۷	رکن‌الدین ابوطالب طغرل...
۱۰۶۳-۱۰۷۲	ادوالدین ابوسچا saca آلپ‌ارسلان
۱۰۷۲-۱۰۹۲	جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه
۱۰۹۲-۱۰۹۴	ناصرالدین محمود برکیارق
۱۰۹۴-۱۱۰۴	رکن‌الدین ابومظفر
۱۱۰۴-۱۱۱۷	ملکشاه ثانی و غیاث‌الدین ابوالسچا محمد
۱۱۱۷-۱۱۵۷	معزالدین ابوالماریت Abul Marit سنجر

سلجوقیان سوریه

۱۰۹۵-۴	توتوش برادر ملکشاه پادشاه ایران
۱۰۹۵-۱۱۱۳	رضوان پسرش در حلب سلطنت کرد.
۱۰۹۵-۱۱۰۳	دقاق پسر توتوش در دمشق به سلطنت پرداخت. آلپ‌ارسلان و سلطان شاه پسران رضوان مدت کوتاهی به عنوان رعایای لولو Lulu شاه سلطنت کردند. از نوادگان آنها در این کتاب نیامده است.

سلجوقیان عراق

۱۱۳۱-۱۱۳۴	محمود از سوی سنجر به عنوان فرمانروا شناخته شد.
۱۱۳۴-۱۱۵۲	ملکشاه و محمد پسران محمود
۱۱۵۲-۱۱۵۹	سلیمان برادر آنها
۱۱۵۹-۱۱۷۵	ارسلان عم آنها
۱۱۷۵-۱۱۹۴	طغرل پسر ارسلان، آخرین سلطان عراق به دست یکی از متحدان شاه خوارزم به قتل رسید.

سلجوقیان روم، ۱۰۷۷ تا حدود ۱۳۰۸

۱۰۶۴-۹	کوتولموش احتمالاً از پسران اسرائیل ارسلان بیغو، نزدیک ری ضمن محاربه کشته شد.
۱۰۸۶-۱۰۷۷	سلیمان پسرش؛ به دست توتوش سلطان سوریه در نبرد کشته شد، یا خودکشی کرد.

دوره فترت

۱۱۰۷-۱۰۹۲	داود یا محمد قلچ ارسلان اول پسر سلیمان، بر اثر غرق شدن درگذشت. بنا به گفته ساروی با ایزابلا خواهر ریموندسن اژدیه ازدواج کرد؛ همچنین با دختر تراکاس، امیر از میر ازدواج کرد.
۱۱۱۶-۱۱۰۷	ملکشاه برادر قلچ ارسلان اول
۱۱۵۶-۱۱۱۶	رکن‌الدین مسعود پسر قلچ ارسلان اول
۱۱۸۸-۱۱۵۶	عزالدین قلچ ارسلان دوم پسر مسعود اول؛ در ۱۱۸۸ کشور خود رامیان یازده پسرش و شاید نیز دخترش تقسیم کرد. در ۱۱۹۲ در خانه جوانترین پسر و فرزند محبوبش و سرانجام جانشینش درگذشت. در زمان حیاتش آنکارا تا مدتی تحت فرمان برادرش شهنشاه بود.

تقسیم روم میان یازده پسر قلچ ارسلان

۱. قطب‌الدین ملکشاه در سیواس و آق‌سرای
۲. رکن‌الدین سلیمان شاه پدر عزالدین قلچ ارسلان سوم در توکات و سرزمینهایی که به سوی دریای سیاه امتداد داشت.
۳. محیی‌الدین مسعود شاه در آنکارا چغری و اسکی شهر، سگه‌های آنکارایی او دارای تاریخ ۱۲۰۰ و ۱۲۰۲ است.
۴. نورالدین محمود سلطان شاه در قیصریه اگرچه به نظر می‌رسد که سلطان پیر در یک

- مورد شهر مزبور را به دخترش داده باشد.
۵. مغیث‌الدین طغرل شاه پدر رکن‌الدین شهنشاه و عصمت خاتون در البستان.
۶. معزالدین قیصرشاه در ملطیه.
۷. ناصرالدین برکیارق در نیک‌سر و قویلو حصار.
۸. نظام‌الدین ارغون شاه در آماسیه.
۹. سنجرشاه در ارگلی.
۱۰. ارسلان شاه در نقده.
۱۱. غیاث‌الدین کیخسرو اول پدر کیکاوس اول، کیقباد اول و جلال‌الدین درکی فریدون، اولو بورلو uluburlu، قونیه و کوتائیه.

غیاث‌الدین کیخسرو اول جوانترین پسر قلچ ارسلان دوم.	۱۱۹۶-۱۱۹۲
رکن‌الدین سلیمان شاه برادرش؛ پنج روز بعد از کشتن برادرش محیی‌الدین مسعود شاه آنکارا، ناگهان درگذشت.	۱۲۰۳/۰۴-۱۱۹۶
عزالدین قلچ ارسلان سوم پسر رکن‌الدین سلیمان شاه	۱۲۰۴-؟
غیاث‌الدین کیخسرو اول قدرت را به دست گرفت.	۱۲۱۰-۱۲۰۴
عزالدین کیکاوس اول پسر کیخسرو اول، به بیماری سل درگذشت.	۱۲۱۰/۱۱- ۱۲۱۹
علاء‌الدین کیقباد اول برادر کیکاوس اول با زهری به قتل رسید که احتمالاً بنا به میل پسرش کیخسرو دوم به او خورانده شد.	۱۲۳۶-۱۲۱۹
غیاث‌الدین کیخسرو دوم، نخست در ۱۲۳۲ با دختر امیر ایوبی حلب و سپس با روسو دانا Russudana دختر تامارا ملکه گرجستان ازدواج کرد. جزو فرزندانش کیکاوس دوم، فلک‌الدین، قلچ ارسلان چهارم کیقباد دوم را نام می‌بریم.	۱۲۴۶-۱۲۳۶

عزالدین کیکاوس دوم، نخست با برادرش و سپس به تنهایی بر سرزمین واقع در غرب رود هالیس حکومت کرد. فرزندان او عبارتند از ملک کنستانتین که مسیحی شد، قلیچ ارسلان و مسعود که پدر را تا کریمه همراهی کرد.	۱۲۴۶-۱۲۸۳
رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم پدر کیخسرو سوم و خواند خاتون؛ نخست با برادرش و سپس بر سرزمین واقع در شرق رود هالیس حکومت کرد. در آق شهر به قتل رسید.	۱۲۴۶-۱۲۶۴
علاءالدین کیقباد دوم طی مأموریتی به دربار مغول درگذشت.	۱۲۴۶-۱۲۵۷
غیاث الدین کیخسرو سوم پسر قلیچ ارسلان چهارم در سی سالگی به وسیله پروانه سلیمان معین الدین بر تخت نشانده شد؛ در ارزنجان به دستور احمد ایلخان مغول به قتل رسید.	۱۲۶۴-۱۲۸۳

ورود ممالیک به قونیه در ۱۲۷۷

غیاث الدین مسعود دوم پسر عزالدین کیکاوس دوم بر سرزمینهای واقع در شرق رود هالیس (قزل ایرماق) و بعد از جانشینی نوه اش کیخسرو سوم حکومت راند.	۱۲۸۳-۱۲۹۸
علاءالدین کیقباد سوم پسر فرامرز و پسر عم مسعود دوم بر سرزمینهای واقع در غرب هالیس حکومت راند، اما سلطنت او مورد اعتراض مسعود سوم پسر مسعود دوم قرار گرفت و هرکدام از دو شخص اخیر دیگری را تا زمان مرگ کیقباد دوم از کار برکنار کردند.	۱۲۸۳-۱۳۰۲
غیاث الدین، پسر کیقباد سوم، و مسعود سوم بر سر تاج و	۱۳۰۸ - ؟

<p>تخت با یکدیگر جنگیدند تا این که مسعود به دست مغولان به قتل رسید.</p> <p>غیاث‌الدین بدون بر جای گذاردن اثری ناپدید شد و این سلسله به پایان رسید قاضی چلبی فرزند مشهور مسعود دوم شاید تا مدتی در کاستامونو <i>Kastamonu</i> و سینوپ فرمانروایی کرده باشد.</p>	
--	--

بئ‌لیک‌های آسیای کهن پس از انقراض سلطنت سلجوقیان روم

<p>آیدین از بیرگه <i>Birge</i> آیا سولوک تیر و از میر</p>	<p>حدود ۱۴۰۳-۱۳۰۰</p>
<p>چندار <i>candar</i> از کاستامونو، سینوپ و سفران بولو <i>safran-bolu</i></p>	<p>حدود ۱۲۹۲- ۱۴۰۶</p>
<p>ذوالقادر از مرعش، آنتپ و آنتالیا.</p>	<p>حدود ؟ ۱۳۷۳</p>
<p>ارتنا از قیصریه، توکات، سیواس و زیله <i>zile</i></p>	<p>حدود ۱۳۳۵- ۱۳۸۱</p>
<p>اگرف <i>Egref</i> از بئ شهر</p>	<p>حدود ۱۲۹۹-؟</p>
<p>گرمیان <i>Germiyan</i> از کوتائیه، لازیک <i>Ladik</i>، مانیسا <i>Manisa</i> و بالیکه سیر <i>Balikesir</i></p>	<p>حدود ۱۳۰۳- ۱۴۲۹</p>
<p>حمید از اگیردیر <i>Egirdir</i>، ایسپارتا <i>Isparta</i>، آنتالیا</p>	<p>حدود ۱۳۰۰- ۱۴۲۶</p>
<p>اسفندیار از سینوپ؟ جانکری <i>Cankiri</i></p>	<p>حدود ۱۳۸۵- ۱۴۵۹</p>
<p>کارامان از نقده، لازیک؟، لاراندا (کارامان)، ارمنک، موت، آق سرای، سیوری حصار و قونیه.</p>	<p>حدود ۱۲۵۶- ۱۴۸۳</p>
<p>منتشا از آیدین و سلطان حصار</p>	<p>حدود ۱۳۸۰- ؟۱۴۲۵</p>

	رمضان از آدانا طرسوس	؟-؟
	<p>ساروخان از مانيسا Manisa، فوچا Foca، ساروخان، گوردس Gördes و دميرکه Demirce. عثمان لی‌ها از اسکی شهر، از نیک Eznik، بورسا Bursa، و سرانجام سراسر بیزانس و کشورهای که بعدها امپراتوری عثمانی را تشکیل دادند.</p>	<p>حدود ۱۳۰۰-۱۴۱۰ از اواخر سده سیزدهم به بعد</p>

فصل اول

پس زمینه تاریخی

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک
شاهدی راحله گردد یا شهیدی را کفن
روزها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
دیوان سنایی
به سعی مدرس رضوی

اگرچه توجه ما به سلجوقیان روم، یعنی روم شرقی معطوف است - نامی که معاصرانشان بدان وسیله آنها را می شناختند - و آن در زمانی بود که پس از پیروزی بر بیزانس در ۱۰۷۱ در نبرد ملازگرد، در آسیای کهن مستقر شدند، اما لازم است که سرگذشت آنها را اندکی دورتر به سوی شرق آغاز کنیم. در سده هفتم، آنها یکی از بیست و چهار طایفه غز بودند، یعنی اقوام بیابانگردی که در مرزهای افغانستان می زیستند. این موضوع از گفته جغرافیدان ایرانی به نام محمود کاشغری، که در قرن دهم می زیست، مستفاد می شود. برخی از دانشمندان، غزها را با هیونگ - نو Hiung-nu یکی می دانند که در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد، استانهای غربی چین را به باد غارت داده بودند بعضی نیز آنها را با جانشینانشان یعنی طایفه هونو Hunnu یکی می دانند که در سال ۲۱۵ میلادی از چینیان شکست خوردند و به سوی غرب گریختند و مانند هونها در اروپا به تاخت و تاز پرداختند. آن گروه از غزها که در آسیا باقی ماندند از حیث جمعیت افزایش یافتند و ترقی کردند. در زمان حمله اعراب، یعنی در آغاز سده هشتم، به ترکان شهرت یافتند. ترکان گذشته از خدایی به نام اومای Umay که او را مانند بت پرستان بعدی می پرستیدند و او را حامی کودکان خود می دانستند، به مظاهر طبیعت نیز احترام می گذاشتند. اما احساس ملیت آنها حتی در آن زمان به اندازه ای شدید بود که کتیبه های اورخون Orkhon، یعنی قدیمی ترین مدارک مکتوب مربوط به آنها، بارها به «آسمان ترک»، «آب و خاک ترک» اشاره می کند.

سلجوقیان با بعضی از طوایف غز در سال ۶۸۹ میلادی وارد ماوراءالنهر شدند و تا

سال ۷۱۲ بر غرب آسیای مرکزی تسلط یافتند و به سمرقند نفوذ کردند، اگرچه بعضی از آنها در آن زمان به مشاغلی پرداختند که ویژه افراد نیمه اسکان یافته بود، اما همچنان در چادرها می‌زیستند و عادت کردند که در تابستان در پیرامون سمرقند متمرکز شوند و در زمستان به بخارا بروند. تا سدهٔ دهم، آنان به صورت مهمترین طوایف غز مقیم در سیحون سفلا درآمدند.

سلجوق

سلجوقیان ادعا می‌کردند که دارای اصل و نسب سلطنتی هستند و نیای خود را سلجوق می‌دانستند که، بنا به تاریخ‌گزیده یا تاریخ مستوفی به طایفهٔ کاباک kabak از خاندان شاهی افراسیاب تعلق داشت. افسانه‌های بسیاری با نام سلجوق در ارتباط است. یکی از آنها حاکی از مبارزهٔ تن به تن او با خان نیرومند خزرهای یهودی است، ولی ابن اثیر مورخ سدهٔ یازدهم این روایتی را به تقوق toqoq نسبت می‌دهد که نیز به تیمور یالیک، «کمان آهنین» شهرت دارد و آن مورخ او را با پدر سلجوق یکی می‌داند. ضمن آنکه دانشمندان معاصر و ابن اثیر این قصه را درست نمی‌دانند، ابن اثیر تقوق را مؤسس واقعی این سلسله می‌شناسد. از یک لحاظ به علت آن که او را پیغو pighu می‌نامیدند، نامی که دانلوپ Dunlop آن را تحریف شدهٔ لقب «یغو Yabqhu» می‌شمارد. بنا به گفتهٔ ابن عبری Habreus، یکی دیگر از تاریخ‌نویسان پیشین اسلامی، تقوق کار خود را در ارتش خان خزرهای یهودی آغاز کرد و این دو قوم از مدت‌ها پیش با یکدیگر روابط تجاری داشته بودند. تقوق به مقام فرماندهی رسید ولی در جوانی درگذشت در هنگامی که پسرش سلجوق کودکی بیش نبود. فرمانروای خزرها براین امیرزادهٔ یتیم رحمت آورد و او را تحت حمایت خود گرفت و به منزلهٔ یکی از اعضای خانوادهٔ خویش به شمار آورد و دستور داد که او را در دربار خود تربیت کنند. امیرزادهٔ جوان ظاهراً به مناسبت این مراسم سپاسگزار نبود، زیرا همسرخان روزی درنهایی شنید که وی از حامی خود با احترام سخن نمی‌گوید، ملکه، که از سخنان سلجوق به خشم آمده بود، نزد شوی خود شکایت برد و خان بزرگ تنها به تبعید مجرم از سرزمین خود اکتفا کرد. هنگامی که سلجوق نزد طایفهٔ خود بازگشت دریافت که میان حکمرانان ایرانی آنان یعنی سامانیان و طایفهٔ ترک قراخانی Karkhanid اختلاف افتاده است. وی با استفاده از این آشوب طایفه خود را به

جند Djand برد که هنوز تحت استیلای سامانیان قرار داشت، و حاضر نشد عقب‌نشینی کند تا طایفه‌اش از پرداخت خراج به سامانیان، که به عقیده او به ناحق بر طایفه‌اش تحمیل شده بود، معاف شوند. وی در جند در سن صد و هفت سالگی درگذشت.

دین

چهار پسر سلجوق به نام‌های میکائیل، یونس، موسی و اسرائیل تسلط خود را بر بخارا و سمرقند برقرار ساختند. انتخاب نام‌های یهودی برای دو تن از این امیرزادگان ظاهراً این نظریه دانلوپ را تأیید می‌کند که سلجوق، همراه با بعضی از دربیانش، ممکن است از خزرهایی پیروی کرده باشند که با پدرش دوستی برقرار کرده و یهودی شده بودند. اما بعضی از دانشمندان روس عقیده دارند که سلجوقیان عیسویت را به عنوان دین خود برگزیده بودند. حل این مسأله دشوار است، زیرا غزها رویهم رفته از دوره‌ای پیشتر در معرض تبلیغات مبلغان مذهبی گوناگون قرار گرفته بودند. بوداییان از نخستین افرادی به شمار می‌رفتند که از هندوستان در سده سوم میلادی به آسیای مرکزی نفوذ کردند و الفبای هندی را در متون خود به کار بردند، ولی پس از چندی الفبای سغدی یا فارسی کهن را اتخاذ کردند. مانویان قوم بعدی بودند که خود را به غزها رساندند و عیسویان اندکی پس از آن وارد شدند. امکان دارد که هریک از این فرقه‌ها در میان بخشهایی از جمعیت بیابانگرد پیروانی به دست آورده باشند، اما عیسویان، هرگز در میان آنان نفوذ فراوانی پیدا نکردند، و حتی برتری بودایی‌ها مدت زیادی نپایید و آنان جای خود را به ساسانیان دادند، که به نوبه خود در سده هفتم و هشتم، اعراب جانشین آنها شدند. اعراب به طور روزافزونی به منظور رسیدن به چین وارد آسیای مرکزی شدند. اگرچه حضور آنها در آسیای مرکزی به تفوق ایرانیان پایان داد، در آغاز قادر نبودند که دین غزها را که اکثریت آنها شمنی shamans بودند، تغییر دهند. با وجود این، افزایش منظم آنها از لحاظ تعداد به تدریج احساس شد، و تا اواسط سده نهم شهرهای بزرگ جیحون مجبور شدند برای مسلمین مساجدی بسازند. غزها بدین ترتیب، از وجود اسلام باخبر شدند و تا پایان سده دهم، احتمالاً بین سالهای ۹۲۰-۹۶۰ سلجوقیان به صورت پیروان متعصب اسلام، درآمدند.

اسرائیل

اسرائیل بعدها سرداری بزرگ شد و رهبری گروهی را به عهده گرفت. در ۱۰۰۳ به کمک سامانیان شتافت که بار دیگر با قراخانیان در جنگ بودند. وی در نتیجه این کشمکش، از حق بهره‌برداری از بعضی چراگاههای واقع در خراسان را که جزو قلمرو سامانیان بود، استفاده کرد. محمود غزنوی این ترتیب را نادیده گرفت، هرچند تا ۱۰۲۵ به اندازه‌ای از سلجوقیان بیمناک شد که تصمیم گرفت وارد قلمرو اسرائیل شود و امیدوار بود که ابراز قدرت از افزایش نفوذ سلجوقیان بکاهد. هراس محمود هنگامی افزایش یافت که شنید اسرائیل می‌گوید قادر است صد هزار مرد را با فرستادن تیری از ترککش به میان قوم خود به زیر پرچم فراخواند و اگر کمان خود را نیز بفرستد خواهد توانست تعداد افراد را دو برابر سازد. محمود ادعای او را پذیرفت، ولی حاضر نشد توصیه مشاوران خود را بپذیرد که گفته بودند، باید انگشت شصت همه مردان سلجوقی را قطع کند، تا هیچ یک از آنها قادر به کشیدن کمان نباشند. به جای آن، به سرزنش کردن سلجوقیان بسنده کرد و یکی از برادران اسرائیل را به غزنه برد و او را در زندان بزرگ کالنجر *kalanjar* به بند کشید. شاید این واقعه بود که اسرائیل را بر آن داشت تا از جیحون بگذرد و به قلمرو غزنویان بتازد.

مبارزان از حیث قدرت چندان با یکدیگر اختلاف نداشتند، به طوری که اگرچه غزنویان سرانجام موفق به جلوگیری از پیشرفت بیابانگردان شدند و هم اسرائیل و هم یکی از پسرانش را اسیر کردند، دوره آرامش دیری نپایید. دشمنی سلجوقیان، بر اثر تصمیم شاه سامانی در استرداد چراگاههایی که سلف او به سلجوقیان اعطا کرده بود، تشدید شد و این اقدام عزم بیابانگردان را در به دست آوردن استقلال بیشتر کرد.

میکائیل

رهبری طایفه به میکائیل برادر اسرائیل محول شد که در بخارا اقامت گزید. در ۱۰۲۹ میکائیل و سه پسرش طغرل بیگ «به معنای قوش» داویدگ (که بعدها نام چغری بیگ برخوردار نهاد) و ابراهیم‌ابن اینال بهانه‌ای برای حمله مجدد به غزنویان یافتند و آن بهانه این بود که یوسف از نوادگان سلجوق، که فرمانده یک واحد ترک در ارتش غزنویان بود به قتل رسیده بود. طغرل پیش از عزیمت به صحنه نبرد جرأت یافته نامه‌ای به خلیفه

نوشت تا عقیده خود را درباره این کشمکش به اطلاع او برساند و وفاداری خود را نسبت به او ابراز بدارد و در عوض موافقت خلیفه را با اقدام خود به دست آورد. شاید در نبردی که پیش آمد، میکائیل به قتل رسیده باشد، زیرا در ۱۰۳۰ تنها پسرانش فرماندهی ارتش را به دست داشتند. آنان موفق شدند ضربات سنگینی بر دشمن وارد آورند و در نتیجه صلحی که در ۱۰۳۴ به امضا رسید سلجوقیان بر سراسر خراسان مستولی شدند. طغرل و داوود خود را به عنوان حامیان خلفای عباسی اعلام کردند. و سال بعد، هر دو به حکومت دهستان، نزا naza و فاراوا Farawa منصوب شدند و هر دو به دریافت کلاه‌های دو ترک و لباس‌های فاخر و پرچم‌های بزرگ نایل آمدند، که بنابر رسم ایرانیان، علایم منصب به شمار می‌رفت. همچنین هدیه‌ای مرکب از اسبانی با زین و یراق آراسته و تعدادی کمر بند زرین، همراه با سی طاقه پارچه، بنا به رسم ترکان، دریافت داشتند.

طغرل

در حدود این زمان بود که پسر اسراییل دوباره در بخارا ظاهر شد، زیرا پس از هفت سال اسارت، از زندان غزنویان گریخته بود. بازگشت او و خبر درگذشت اسراییل بهانه‌ای به دست داد که دوباره سلجوقیان به غزنه حمله برند. بار دیگر طغرل و برادرانش در رأس لشکرهای خود قرار گرفتند و در این ضمن غزنویان تحت رهبری مسعود وارث محمود درآمدند. در ۱۰۴۰ اختلاف آنها سرانجام در نبرد دندانقان نزدیک مرو فیصله یافت و آن در زمانی بود که پیروزی دوباره نصیب سلجوقیان شد. این بار مسأله قطعی گردید و غزنویان مجبور شدند سراسر متصرفات غربی خود را ترک گویند و به پشت دیوارهای غزنه عقب‌نشینی کنند. سلجوقیان در خراسان در امن و امان باقی ماندند و در این ضمن در غزنه، مسعود که بر اثر شکست دل‌سرد و مأیوس شده بود، تسخیر خود را به کناری نهاد و غرق در دنیای موسیقی و شراب شد. گروه‌هایی از ترکمانان خشن از فروپاشی دولت غزنوی استفاده کردند و به سوی غرب تاختند و به تدریج به استانهای شرقی بیزانس نفوذ کردند و در آنجا به تاخت و تاز پرداختند و باعث رعب و وحشت مردمان آن سرزمین شدند.

پیروزی دندانقان نخستین فتح از یک سلسله طولانی پیروزی‌هایی بود که سرانجام، سلجوقیان را از طریق ایران و عراق به سوریه و آسیای کهن کشاند. طغرل درک می‌کرد

که سراسر ایران را به قبضه خود درآورده است. تا سال ۱۰۴۳ وی تسلط خود را بر تبرستان تحکیم کرد و پایتخت خود را به مرو انتقال داد. سپس، مرکز فرماندهی خود را در نیشابور قرار داد و تا هندوستان پیش رفت و خود را حامی خلفای عباسی معرفی کرد. در عوض، خلیفه به دست گرفتن قدرت را از سوی طغرل، با خواندن نام او در خطبه در مسجد جامع بغداد در روزهای جمعه و مراسم دولتی به رسمیت شناخت و مقام او را بالاتر از مقام ملک malik، فرمانروای آل بویه دانست.

طغرل دریافت که زمان جدایی او از برادرانش فرا رسیده است، و ضمن آن چغری عازم فتح اراضی مسلمین واقع در شرق دجله شد، طغرل ابراهیم را برای تصرف همدان و جبال گسیل داشت. اگرچه هر دو موفق شدند، ولی موفقیت ابراهیم بیش از موفقیت چغری بود، زیرا توانست به اندازه‌ای مقام خود را در شمال غربی ایران مستحکم سازد، که در ۱۰۴۵ قادر شد با کمک قوای امدادی غز به سرزمین ارمنستان بتازد. پیشرفت او به صورت یک سلسله حملات سریع و درخشان بر ضد ملازگرد، ارزروم و ترابوزان درآمد، ولی ماهیت شگفت‌انگیز این اقدامات آن حسادتی را که هرگز مدت‌ها در ذهن رشک‌آمیز بیابانگردان فرو نمی‌نشیند، برانگیخت. طغرل به شیوه‌ای اجتناب‌ناپذیر وفاداری برادر خود را مورد تردید قرار داد و ابراهیم از این بدگمانیها آگاه شد. ابراهیم از آنجا که بر جان خود بیمناک بود، مصلحت برآن دید که همدان را به برادر بزرگ خود و فرمانروای خویش واگذار کند، ولی این معامله باعث خشم و رنجش او گردید. از این تاریخ به بعد، آتش خشم و کینه در درون او شعله‌ور شد.

طغرل به عنوان فرمانروای سراسر شمال شرقی ایران و بخش اعظم آذربایجان تصمیم گرفت بار دیگر پایتخت خود را به جای دیگر انتقال دهد، و این بار در شهر فرحبخش ری اقامت گزید و برادرزاده محبوبش آلپارسلان (شیر) پسر برادر عزیزش چغری با او ماند. وی بر طبق رسم دیرینه غزها بعضی از خویشان خود را به عنوان حکام محلی به کارگماشت و به آنها قدرتی را داد که معمولاً به رعایای نیمه مستقل داده می‌شد. و اگرچه خود واقف از وظایف خویش به عنوان مدافع خلیفه بود هرگز به آنان اجازه نداد که وظیفه خود را نسبت به رهبر روحانی خویش فراموش کنند. از این رو هنگامی که القائم

خلیفه ضعیف‌النفس و بی کفایت عباسی به صورت بازیچه بساسیری ترک یعنی نماینده

الملک، آخرین فرمانروای آل بویه فارس در آمد، طغرل خود را مجبور به دخالت دید. در ۱۰۵۵ در رأس قوای خود به بغداد شتافت با این تصمیم که استقلال خلیفه را تأمین کند. بار دیگر بخت با او یار بود؛ بغداد به زودی تسلیم شد، و طغرل اگرچه از موفقیت خود استفاده کرد و اختیارات دنیوی را که به دست عباسیان سپرده شده و آل بویه از دست آنان بیرون آورده بودند در اختیار گرفت. با وجود این، در کمال وفاداری، قسمت اعظم اعتبار خلیفه را به او بازگردانید و او را فرمانروای عالی روحانی اسلام دانست و حاضر شد که خلیفه از خدمات او به عنوان وزیر استفاده کند. در عوض، در سال ۱۰۵۸، خلیفه حامی دلیر خود را بسیار بناوخت و خلعتی باشکوه بر روی شانه او افکند و او را بر تختی عالی بنشانند و او را فرمانروای شرق و غرب اعلام کرد. (تصویر ۱) این صمیمیت، به زودی بر اثر ازدواج خلیفه با برادرزاده طغرل یعنی ارسلان خاتون خدیجه، خواهر آلپ ارسلان تقویت شد. این تشریفات در بغداد با جلال و عظمت فراوان برگزار گردید. در ۱۰۶۳، هنگامی که طغرل در سن هفتاد سالگی قرار بود با دختر خلیفه ازدواج کند، در ری بر اثر بیماری نرف الدم (خونریزی) درگذشت.

آلپ ارسلان ۱۰۶۳-۱۰۷۲

آلپ ارسلان در کمال وفاداری به طغرل خدمت کرده بود و امکان داشت که درباره برادرش سلیمان وارث قانونی، همین روش را در پیش گیرد اگر کوتولموش، Kutulmus از پسران اسرائیل، ادعای تاج و تخت نکرده بود. آلپ ارسلان بر ضد این مدعی سلاح برگرفت. قوای آنها نزدیک دامغان با یکدیگر تلافی کردند. در طی مبارزه، کوتولموش از اسب به زیر افتاد و جمجمه اش متلاشی شد و در زمان، درگذشت. آلپ ارسلان بی درنگ خود را پادشاه خواند. وی نشان داد که درخور این مقام هست. هم هیبت و هم خصلتش او را برای مقام سلطنت آماده ساخته بود. وی بسیار بلندبالا بود، با وجود این، با بر سر نهادن کلاهی بلند به احساسی که بر اثر مشاهده قندبلندش حاصل می شد، می افزود. گذشته از این، چنان سبیل درازی داشت که ضمن شکار مجبور بود آنها را به پشت سر خود ببندد، تا مزاحم او نشود، اما او به همان اندازه که ظاهری باشکوه داشت دارای رفتاری نجیبانه و دلیرانه بود. همچنین در شیوه زندگی خود سختگیر و در رفتار خود صادق و طبیعتاً جوانمرد بود. با دشمنان معمولاً به ادب رفتار نمود. سخی و

بخشنده بود و غالباً مبالغه‌گفتی در میان مستمندان توزیع می‌کرد و حاضر بود که با پرداخت پول یا اعطای مستمری از بیچارگان دستگیری کند. از سوی دیگر، همیشه موفق به تسلط بر خوی و خلق آتشین خود نبود، و هنگامی که احساساتش جریحه‌دار می‌شد ممکن بود مانند عمّ خود طغرل، به خشونت گراید.

آلپ‌ارسلان رفتار اشخاص را خوب تشخیص می‌داد و مشاوران خود را با تدبیر و رای برمی‌گزید. برای علم و دانش احترامی طبیعی قایل بود، و این رفتار مورد تشویق و زیر لایق او نظام‌الملک، قرار می‌گرفت. بر اثر هدایت او بود که آلپ‌ارسلان به معاشرت دانشمندان و هنرمندان رغبت نشان می‌داد، ولی بالاترین لذت او در گوش دادن به کارهای دلیرانه ایرانیان باستان بود. اینان بودند که به او الهام می‌بخشیدند و او را برآن می‌داشتند به اقدامات دلیرانه‌ای دست بزنند که به نوبه خود، به وسیله شاعران دربارش، جاودان شده است. با کمک آنها و بر اثر شخصیت خودش، اقداماتش به عنوان فرمانروا و فرمانده نظامی و حامی هنر، ضابطه‌ای به دست داد که فرمانروایان بعدی سلجوقی کوشیدند از آن تقلید کنند. همه آنها در این سه مورد نتوانستند کامیاب شوند. اما، علاءالدین کیقباد اول فرمانروای روم شرقی تا اندازه‌ای موفق به دست یافتن به آن سه هدف شد.

آلپ‌ارسلان با تصرف هرات طی یک سال به قدرت رسیدن، شهرت خود را به عنوان فرمانده نظامی برقرار ساخت. طی دوازده ماه بعد، جند Djand را که نیای بزرگش سلجوق در آنجا دفن شده بود به تصرف درآورد، نظم و آرامش را در نواحی آشفته فارس و کرمان برقرار ساخت، شهرهای مقدس مکه و مدینه را از دست فاطمیان بیرون آورد، و بر حلب مستولی شد. ازدواج پسرش ملک malek با یکی از شاهزاده خانمهای غزنوی باعث آرامش مرزهای شرقی و جنوبی گشت. بدین ترتیب، اگرچه قلمرو او از حدود افغانستان تا مرزهای مصر فاطمی گسترده بود، تنها مرزهای غربی او در معرض خطر قرار داشت. این نواحی در این زمان از سوی جنوب شرقی، مجاور آن منطقه نظامی بود که دولت بیزانس مجبور شده بود از انطاکیه تا ملطیه برقرار سازد، تا مانع از تجاوز اعراب به امپراتوری بیزانس شود.

تاخت و تاز مسلمانان در آن ناحیه، جنبه خطرناکی یافته بود، هنگامی که اصلاحات نظامی طغرل، به منظور آرام ساختن ترکمانان، این بیابانگردان ناآرام را مجبور به آن کرد که به طور روزافزونی از قلمرو سلجوقیان بگریزند و به سوی چراگاههای تازه‌ای در

مشرق بیزانس روی آورند. امپراتور بازیل دوم (۹۷۶-۱۰۲۵)، به منظور جلوگیری از تجاوز بیابانگردان و نیز برای حفظ خود از تعرض سلجوقیان، در صدد برآمد که بر ارمنستان تسلط یابد تا آن را به یک منطقه دفاعی برای بیزانس، مشابه آنچه که در جنوب وجود داشته بود، درآورد.

با وجود اقدامات انجام شده در منطقه جنوب شرقی، عنصر اسلامی در درون مرزهای بیزانس بر اثر ورود مداوم مسلمانان جنگجو به ناحیه حراست شده و همچنین ورود ترکان غارتگر تقویت شد. فعالیت‌های این دو گروه مشکلاتی برای روم شرقی در مورد حفظ خطوط ارتباطی، و نگهداری شهرها در آن نواحی، و نسبتاً راضی نگاه داشتن اهالی به وجود آورد. حتی بعضی از مسلمانان موفق شدند که در بعضی مناطق به عنوان امیران تقریباً مستبد مستقر شوند، و این امر سرانجام امپراتور را بر آن داشت که در حدود ۱۰۰۰ میلادی فرمانروایان گرجستان و ارمنستان را ترغیب کند که اراضی خود را در اختیار او بگذارند. داوود کوروپالاتس

، فرمانروای گرجستان، سرانجام راضی شد که ایبریا را به او بدهد، و در ۱۰۲۰ امپراتور تقاضای مشابهی از پادشاه ارمنستان کرد. مذاکرات میان آنها دو سال به طول انجامید، اما بالاخره پادشاه ارمنستان جدی بودن تهدید سلجوقیان رادارک کرد و حاضر شد سلطنت خود را در قبال تیول جدیدی واقع در توروس به بیزانس بدهد و سیواس را به عنوان پایتخت خود برگزیند.

اگر امپراتور، ارمنستان را وا گذاشته بود که مسئول امنیت خود باشد عاقلانه‌تر می‌بود، زیرا سازمان اداری روم شرقی، بر اثر اقدامات اقتصادی سختگیرانه سلف او، دارای چنان موقعیت متزلزلی بود که، دولت بیزانس نمی‌توانست مرزهای موجود خود را حفظ کند، تا چه رسد به این که سرزمین‌هایی بر آن بیفزاید. طغرل در ۱۰۴۵ به نقطه ضعف بیزانس پی برد و آن در زمانی بود که تا کرانه‌های دریاچه وان و قارص نفوذ کرد. در ۱۰۴۷ دولت بیزانس تنها توانست جلو دومین حمله سلجوقیان را که در این هنگام متوجه ارزروم بود، بگیرد. سال بعد، سلجوقیان تعرض خود را از سر گرفتند، و استحکامات آن شهر را درهم شکستند و به غارت اهالی پرداختند. در ۱۰۴۹ آنی Ani را به باد غارت دادند؛ در ۱۰۵۳ بار دیگر به قارص حمله بردند؛ در ۱۰۵۶ به ملیتنه Melitene تاختند؛ و در ۱۰۵۹ حتی حمله‌ای سریع به سبaste Sebaste به عمل آوردند.

اگرچه این حملات بیشتر به صورت تاخت و تاز بود تا مبارزات طرح‌ریزی شده از قبل، با وجود این، از لحاظ نظامی دارای نظم و ترتیبی درونی بود. در این تاخت و تازها افراد را به محلی که از قبل تعیین شده بود می‌فرستادند و آنها را به چهارگروه، دارای نیروی متساوی، تقسیم می‌کردند و به صورت دسته‌های مربع شکل در می‌آوردند که با چهار جهت قطب نما همسو باشند. سپس هر بخشی به سوی نقطه‌ای از قبل تعیین شده‌ای پیش می‌رفت و در آنجا دوباره هریک به سه واحد متساوی تقسیم می‌شد، و تمام نیروها همزمان به پیش می‌رفتند و تشکیلاتی شبیه به بادبزنی ایجاد می‌کردند و هرچه را بر سر راه خود می‌یافتند به باد غارت می‌دادند و ویران می‌کردند، تا به هدف برسند. سرانجام، همگی با غنایم خود باز می‌گشتند. و بر طبق نظامی که برای پیشرفت خود در نظر گرفته بودند، دوباره گرد می‌آمدند.

اگرچه آلپ‌ارسلان در وهله‌ اول علاقه‌مند به تصرف هرات بود، سر فرصت در ۱۰۶۴ از آراکس به منظور حمله به آنی، پایتخت آخرین امیر مستقل قارص گذشت به امید آن که، دولت بیزانس را از اتحاد با دشمنان سرسخت سلجوقیان، یعنی فاطمیان، بازدارد. آلپ‌ارسلان پس از وارد آوردن خسارات سنگین بر این شهر، به سوی جنوب پیش رفت و انطاکیه و ادسا (Edessa (اورفا urfa) را به باد غارت داد، و اما در سال بعد، حملات خود را علیه آسیای کهن از سر گرفت. در ۱۰۶۷ قیصریه را تصرف کرد و لشکریان بیزانس را در لویتانه Levitane و سباسته شکست داد. وی که بدین ترتیب دلگرم شده بود، در ۱۰۶۸ در صدد برآمد وارد سرزمین بیزانس خاص شود. بنابراین در سال بعد، در حصارهای ایکونیوم Iconium (قونیه) رخنه کرد و طی دوازده ماه بعد، به خوناس chonas در کنار دریای اژه، حمله برد.

در این زمان تخت و تاج بیزانس در اختیار کنستانتین دوکاس (۱۰۵۹-۱۰۶۷)، امپراتور آزادیخواه بود که، فرهنگ دوستی و عقاید آزادیخواهانه‌اش بر اثر اقدامات لاهاش میخائیل پسه لوس Psellos تشویق شده بود. این شخص در این زمان دارای مقام صدارت عظمی بود. اگرچه آنها در امور اداری مرتکب اشتباهات بسیار شدند، بزرگترین خطای آنها کم کردن جیره سربازان بود. این خود موجب کاهش حقوق افسران و تقلیل قوای ذخیره و بدین ترتیب، باعث عدم کارایی عمومی شد. از این امر نه تنها ارتش آسیب دید، بلکه این نقص سبب اشکالاتی در کار کسانی شد که قورخانه‌ها و مخازن را در

دست داشتند و حتی پادگانهای مرزی به‌طور وحشتناکی تهی گردید. پس از چندی، جمعیت بسیاری از استانهای شرقی کاهش یافت و شمار بیابانگردان ترکمن و رؤسای کوچک ترک در این نواحی از اهالی بومی روم شرقی بیشتر شد.

هنگامی که کنستانتین درگذشت، دولت امپراتوری در مقامی نبود که بتواند از خود دفاع کند، و پسر و ولیعهد او میخائیل هفتم، جوانتر از آن بود که زمام امور را به دست بگیرد. در این موقعیت بحرانی، امپراتوریس ائودوکسیا Eudoxia مادر آن کودک خود را نایب السلطنه نامید، ولی گروهی از افراد نیرومند به بهانه آن که موقعیت مستلزم رهبری نیرومندتر از اوست، با وی به مخالفت برخاستند. ائودوکسیا، برای حل این بحران تصمیم به ازدواج مجدد گرفت و رومانوس Romanos چهارم دیوگنس Diogenes (دیوژن) را در (۱۰۶۷-۱۰۷۱) به همسری برگزید، که سربازی حرفه‌ای و فرماندهی متشخص بود.

امپراتور جدید از دشواریهایی که در برابر داشت بسیار آگاه بود، زیرا درک می‌کرد که اگرچه سلجوقیان تنها به غارت نواحی مرزی بیزانس قناعت می‌کنند، اگر به آنها اجازه ادامه این عمل را بدهد، وضع به وخامت خواهد گرایید. وی نیز مانند بازیل دوم لازم دانست بر ارمنستان مستولی شود، تا آن را به صورت حصار برای بیزانس درآورد. از این رو بود که تصمیم گرفت سلجوقیان را از آن سرزمین اخراج کند. با این قصد به فکر گردآوری لشکری افتاد، ولی برای انجام این کار مجبور شد از مزدوران ملتهای مختلف استخدام کند. وی افرادی از میان مردان شمالی Norsemen فرانک‌ها، اسلاوها، ترکان قبایل مختلف - مانند کومان‌ها Cumans، غزها و حتی ترکانی از روسیه جنوبی و همچنین پچنگ‌ها Petchenegs را وارد ارتش خود ساخت. بسیاری از این افراد در نخستین فرصت رو به فرار نهادند. همچنین مجبور شد به افسران سیسیلی و گاهی حتی به صلیبیون متکی شود. رومانوس تصمیم گرفت که این قوای گوناگون را شخصاً رهبری کند، زیرا از کیفیت نامطلوب افواج خود آگاهی داشت. در زمانی که آلپ‌ارسلان در مصر مشغول مبارزه بود، رومانوس از فرصت استفاده کرد و با دویست هزار سرباز به امید تسخیر غافلگیرانه ارمنستان به سوی شرق شتافت. در واقع، مرحله دفاعی در ماههای تابستان ۱۰۶۹ بدون موفقیت نبود. بدین ترتیب، امپراتور که تشجیع شده بود تصمیم گرفت حمله بزرگ خود را در ۱۰۷۰-۱۰۷۱، آغاز کند.

پس از آن که قوای بیزانس به مرز ارمنستان رسید، رومانوس آن را به دو گروه تقسیم کرد. یکی را برای تصرف اهلات Ahlat فرستاد و دیگری را تحت رهبری خود به سوی ملازگرد برد. آلپارسلان پس از آگاهی از اقدامات او تمشیت امور خود را در مصر به سرسپرده اش آتزیس ابن آباق Atzis ibn Abag سپرد که بعدها از موقعیت خود برای تصرف اورشلیم در ۱۰۷۱ استفاده کرد. سپس آلپارسلان در رأس لشکری نیرومند به مقابله رومانوس به سوی شمال شتافت. در این هنگام اقبال با او یار شد، زیرا امپراتور از این حرکت تنها زمانی آگاهی یافت که، قوای سلجوقی به نزدیکی او رسیده بود زیرا او می‌خواست به قوایی که برای اشغال اهلات فرستاده بود بپیوندد. با وجود این، رومانوس به اندازه‌ای در فکر ملحق شدن به آن گروه بود که بدون فرستادن طلایه دار برای تشخیص مسیر پیشرفت خود به مقابله دشمن شتافت. یونانیان روم شرقی به سبب نقص دستگاه جاسوسی خود، و عدم دقت امپراتور، بهای گزافی پرداختند.

نبرد ملازگرد

در صبح جمعه سرنوشت ساز نوزدهم اوت ۱۰۷۱ آلپارسلان تظاهر به عقب نشینی کرد و هدف او این بود که بخش اعظم لشکر بیزانس را به دره‌ای در حوالی ملازگرد بکشاند. شب هنگام، مزدوران پچنگ، غز و کومان - که بعضی از آنها دارای اصل و نسب ترکی و برخی از آنها از خویشان سلجوقیان بودند - از بیزانسی‌ها کناره گرفتند. بامداد، رومانوس اگرچه قوا به وضع خطرناکی کاهش یافته بود، نتوانست از نبرد اجتناب کند. تعداد افراد او هنوز بیش از سربازان آلپارسلان بود که می‌گویند از صدوپنجاه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. اگر در این زمان سربازان فرانکی امپراتور از شرکت در نبرد خودداری نورزیده بودند، شاید امپراتور با موفقیت‌هایی روبرو می‌شد. در نبرد سختی که پیش آمد، فرانک‌ها از دور ناظر بودند، ولی بیزانسی‌ها تاب مقاومت در برابر سلجوقیان را نداشتند و بر اثر شدت حمله آنان وحشتزده رو به گریز نهادند و به دسته‌هایی تقسیم شدند و در آن وحشت و هرج و مرج فراموش کردند که جان شخص امپراتور را نجات دهند. امپراتور که حتی نگهدارانش وی را ترک گفته بودند به دست سربازان آلپارسلان اسیر شد. یونانیان (بیزانسی‌ها) شکستی سخت خوردند که عواقب آن برای آنها مصیبت بار بود. از همان آغاز، هر دو گروه مبارز اهمیت حادثه‌ای را که روی داده بود درک می‌کردند

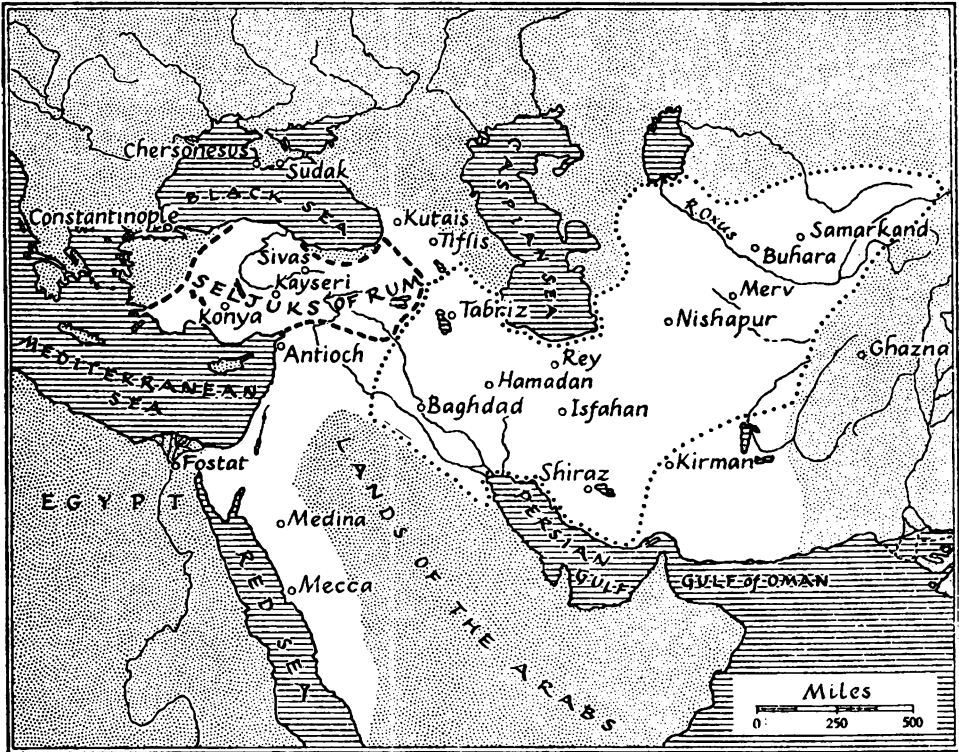
و اگرچه امپراتور به موقع خود آزادی خویش را با پرداخت یک و نیم میلیون دینار به دست آورد بیزانسی‌ها هنگامی که از آن نبرد سخن می‌گفتند، تنها از آن با جمله «آن روز وحشت‌انگیز» یاد می‌کردند. رومانوس ضمن آن که هنوز اسیر بود، به شرایط صلح تن در داد. این شرایط بی‌نهایت دشوار بود، زیرا علاوه بر پرداخت مبلغی گزاف برای بازیافتن آزادی خویش، مجبور شد به صلحی پنجاه ساله و آزاد ساختن همهٔ اسیران مسلمان توسط بیزانسی‌ها، تن در دهد. شرم‌آورتر از همه آن که مجبور شد، تعهد کند برای ارتش سلجوقی، در صورت ضرورت، قوایی از سربازان بیزانسی، آماده سازد.

ضمن آنکه رومانوس موافقت خود را با این شرایط در ارمنستان ابراز می‌داشت، میخائیل در قسطنطنیه خود را امپراتور خواند. فرمانروای جدید، شخصی بی‌اراده و برای وظیفه‌ای که در پیش داشت کاملاً ناشایست بود. هنگامی که رومانوس به پایتخت بازگشت، جنگ داخلی میان حامیان هر یک از آن دو فرمانروا، آغاز شد. سرانجام، خود آن دو امپراتور در پنهانی وارد مذاکره شدند، و رومانوس پس از آن که نسبت به امنیت شخصی خویش مطمئن گشت، با میل و رغبت تسلیم شد، اما دریافت که مصونیت قول داده شده، اگرچه مورد تضمین مقامات عالی رتبهٔ دولت قرار گرفته بود، به او اعطا نخواهد شد. به فرمان میخائیل او را بیرحمانه کور و در صومعه‌ای در یکی از «جزایر شاهزادگان *princes island*» زندانی کردند. رومانوس در حالی که دلشکسته و مأیوس شده بود بر اثر زخم‌هایش ظرف یکسال درگذشت.

رومانوس دربارهٔ میزان خطری که بیزانس را از سوی شرق تهدید می‌کرد به غلط داوری نکرده بود، زیرا آلپ‌ارسلان نیز درک می‌کرد که پیروزی ملازگرد، راه نفوذ سلجوقیان را به سوی غرب گشوده است. در واقع، به اندازه‌ای نسبت به نتیجهٔ نهایی کار خود اطمینان داشت که تصمیم گرفت شرایط صلح، را محترم بشمارد و عملیات بعدی را در این منطقه به زمانی دیگر محوّل کند. از این رو، توجه خود را به ترکستان معطوف داشت. دلیل لشکرکشی به آسیای مرکزی در ۱۰۷۲، ظاهراً جلوگیری از اقدامات شاه خوارزم بود که افزایش قدرت روزافزون او، موجب نگرانی می‌شد. آینده، این خوف و بیم را توجیه کرد، زیرا پس از مرگ ملکشاه پسر آلپ‌ارسلان، فرمانروایان خوارزم بسیاری از اقتدارات سلجوقیان بزرگ را غصب کردند، و سرانجام، پس از فروپاشی این سلسله در زمان مرگ سلطان سنجر در ۱۱۵۷، دولتی تشکیل دادند که شامل نواحی

شمالی ایران و سرزمینهای خودشان در آسیای مرکزی بود. جنگ ملازگرد آخرین نبرد آلپارسلان بود و مرگ به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به سراغ او آمد و آن در زمانی بود که در محاکمه گروهی از اسیران شامل یک فرمانده خوارزمی به نام یوسف شرکت کرد. این شخص را در حالی به نزد او آوردند که کت بسته بود و هنگامی که آلپارسلان او را به مرگ محکوم ساخت، یوسف این جهانگشا را به باد دشنام گرفت. آلپارسلان که از دشنامهای او خشمگین شده بود، به نگهبانان دستور داد که بندهای یوسف را بگشایند و خود به کناری بایستند. سپس کمان خود را برگرفت و تیری به او افکند، ولی تقدیر در این لحظه با بهترین تیرانداز آن روزگار موافق نبود، زیرا تیرسلطان به خطا رفت و در لحظات بهت و حیرتی که پیش آمد، یوسف به سوی آلپارسلان جهید و با خنجر خود ضربه‌ای کاری بر او وارد آورد.

با مرگ آلپارسلان، سرگذشت سلجوقیان بزرگ ایران، نامی که بدان وسیله این سلسله از سایر دولتهای سلجوقی متمایز می‌شد، دیگر رابطه مستقیمی با سلاجقه روم نداشت، زیرا اگرچه ملکشاه و برکیارق، دو جانشین آلپارسلان به عنوان فرمانروایان دو شعبه جوان از این خانواده گاه‌گاهی کرّ و فرّی داشتند، نقش آنها هرگز اهمیتی نیافت. در این هنگام، روزگار برای سلجوقیان روم مساعد شد، که نقش خود را در شکل دادن مسیر حوادث در آسیای کهن بازی کنند و سلجوقیان بزرگ از صحنه کنار روند و پس از اندک زمانی به کلی از آن صحنه ناپدید شوند.



تصویر ۱. نقشه‌ای که سرزمینهای تحت تصرف سلجوقیان را نشان می‌دهد، اما با اشاره ویژه به سرزمینهای

سلاجقه بزرگ ایران

فصل دوم

تاریخ سلجوقیان روم

سلجوقیان بزرگ را رسم بر آن بود - رسمی که آن را از نیاکان بیابانگرد خود به ارث برده بودند - که نزدیکترین خویشان ذکور خود را به عنوان امیران کوچک یا حکام بر سرزمینهای دوردست خود بگمارند. تا زمانی که هریک از این نمایندگان، سلطان را به عنوان فرمانروای خود می‌شناخت و تصمیمات او را در همه جنبه‌های سیاست خارجی می‌پذیرفت، به وی اجازه داده می‌شد که تا حد زیادی از استقلال بهره‌مند باشد. برطبق این اصل بود که سلاطین بزرگ سلجوقی نیز به بعضی از پادشاهان مغلوب اجازه می‌دادند که تاج و تخت خود را حفظ کنند، به شرط آن که رابطه ارباب و رعیتی را میان سلطان و خود می‌پذیرفتند. این امتیازات به تدریج گسترش یافت و شامل فرماندهانی شد که در جنگ از خود لیاقت و کفایت نشان داده بودند. بعدها نظام‌الملک، طرفدار احیای روش پاداش مادی برای شجاعت در جنگ شد، و هنگامی که نتوانست این پیشنهاد را بقبولاند، نتوانست تأکید کند که اعطای تیول باعث آن نخواهد بود که صاحب تیول، مردم تحت فرمان خود را رعیت بدانند یا او را قادر سازد که بیش از مبلغ معینی پول از آنها بگیرد. این روش به طور کلی از آن لحاظ طراحی شد که مدعیان احتمالی سلطنت سرگرم امور اداری قلمرو خود باشند و به فکر رسیدن به قدرت و سلطنت نباشند. ولی این روش دارای زیانهایی بود. رؤسای قبایل بیابانگرد، به ویژه، در معرض حسادت و توطئه بودند. اقتدارات ناشی از مقام حکومت این گرایشها را پرورش می‌داد، در صورتی که احساس مسئولیتی که گاهی از سلطنت ناشی می‌شد، دیگر وجود نداشت تا مانع جاه‌طلبی شود. بدین ترتیب، بروز خیانت‌های مکرر همچنان در بین امیرانی وجود داشت، که می‌بایستی به فرمان راندن بر ایالاتی که سلطان بدستشان سپرده بود، قناعت کنند.

بنابراین، سلاطین مجبور بودند پیوسته مراقب بمانند و همیشه آماده باشند که از یک گوشه دورافتاده قلمرو خود، به منظور حفظ نظم، به گوشه دیگر بشتابند. در نتیجه، به همان نسبت که وسعت قلمرو سلاجقه بزرگ افزایش می‌یافت، اقتدارات آنها کمتر می‌شد، و امیران کوچک این خاندان و همچنین امیران محلی، که بسیاری از آنها اصل و منشأ ترکی داشتند (برخلاف کارگزاران کشوری که به طور کلی یا ایرانی یا عرب بودند)، بی‌درنگ از هرگونه نشانه سستی در ارکان استفاده می‌کردند و به اطاعت ظاهری از فرمانروایان خود قناعت می‌ورزیدند. بنابراین به تدریج، بخشهای دورافتاده قلمرو سلجوقی از دولت اصلی جدا شد.

سلیمان ۱۰۷۷-۱۰۸۶

پیروزی آلپ ارسلان در ملازگرد راه را برای نفوذ سلجوقیان به آسیای کهن گشوده بود، ولی هنگامی که سلطان تصمیم گرفت به جای استفاده از پیروزی خود به مقابله شاه خوارزم بشتابد، انتخاب فرماندهی که می‌بایستی او را جهت تصدی امور جبهه غربی به کار بگمارد، اهمیت فراوان یافت. از وسایلی نمی‌توان نام برد که بر اثر آن سلیمان، شاهزاده‌ای جوان از خانواده سلطنتی، به آن منصب گماشته شده باشد، زیرا اگرچه وی از عموزادگان آلپ ارسلان به شمار می‌رفت، پسر کوتولموش یعنی فرزند همان کسی بود که با وجود وفاداری نسبت به طغرل، پس از مرگ آن سلطان، مدعی تاج و تخت شده و در ری ضمن مبارزه برای رسیدن به آن، در گذشته بود. با وجود این، سلیمان بود که پس از عزیمت آلپ ارسلان، تصدی امور را در منطقه شمال غربی به عهده گرفت. تصدی این مقام آسان نبود و دارنده آن می‌بایستی استعدادهای قابل توجهی داشته باشد، زیرا سلاجقه معتقد بودند که مرگ امپراتور رومانوس باعث بی‌اعتباری عهدنامه ملازگرد شده است. بخشی از وظیفه سلیمان این بود که اراضی فتح شده را به شیوه‌هایی اداره کند، تا به رؤسای ترک و ترکمانان بیابانگردی که به آن منطقه نفوذ کرده بودند نشان دهد، که سلجوقیان ارباب آنها هستند و ضمناً تدارک از سرگرفتن احتمالی مناصبات علیه بیزانس را ببیند.

در قسطنطنیه، میخائیل امپراتور فرهنگ دوست و صلح‌جو، از خطری که مرزهای شرقی بیزانس را تهدید می‌کرد به وحشت افتاد و ضمن این نگرانی، از پاپ گریگوری

هفتم ملتسمانه استمداد کرد. پاپ به نوبه خود، اما با اندکی تشویش کمتر، کشورهای عیسوی را دعوت کرد، تا به کمک کلیسای شرق بشتابند. در این ضمن، میخائیل که از کندی جهان غرب در پاسخ دادن به استغاثه‌های او پریشان شده بود، کوشید لشکری از همه مزدورانی که از دور می‌آمدند، تشکیل دهد. در میان افسرانی که بدین شیوه به خدمت او درآمدند، یکی از اهالی نورماندی به نام نورمان روسل بایلول Norman Rousel Baillul بود، که شاید یکی از حریص‌ترین و غیرقابل اعتمادترین همه اشراف کوچکی بود که به قسطنطنیه شتافت به امید آن که بهترین سودهای هر دو جهان را به دست آورد و ضمن آن که از ثروت مشرق بهره‌مند می‌شود، بر اثر فعالیت‌های صلیبی خود، نجات روان را تضمین کند.

روسل درصدد کسب اعتماد میخاییل برآمد و در لحظه‌ای قاطع و بحرانی، این نورمان* خائن، لشکر بیزانسی را به سرنوشت خود رها کرد و با بی‌اعتنایی کامل به سوگند وفاداری خویش، درصدد برآمد تیولی برای خویش در آناتولیا Anatolia دست و پا کند. اما این عمل حدود کامل بی‌وجدانی او را نشان نمی‌دهد و چون تردید داشت که در این نقشه خیانت‌آمیز موفق شود، در استمداد از سلیمان یعنی خطرناکترین دشمن امپراتور بیزانس، تردید نشان نداد. سلیمان که منافع چنین اتحادی را درک کرده بود به آسانی حاضر شد با قوای خود به این شورش عیسوی بپیوندد. این دو رهبر به اتفاق یکدیگر ارتش بیزانس را در آرموریوم Armorium (در حدود سی و چهار مایلی غرب سیوری حصار sivrihisar کنونی) به آسانی شکست دادند. فرمانده آن به نام سزار جان دوکاس caesar John Ducas به اسارت درآمد و توسط نورمان در نیکومدیا Nicomedia (ازمیر)، به امپراتوری برداشته شد.

پس از برتخت نشستن جان دوکاس، آشوبهایی در سراسر بیزانس برپا شد که تا حدود بیست سال ادامه یافت و گاهی تقریباً جنبه جنگ داخلی به خود می‌گرفت. ملکشاه، که بر تخت سلطنت سلاجقه بزرگ نشسته بود، این تحولات را با دقت می‌نگریست و مهارت سلیمان رادر زمینه سیاسی و همچنین در امور نظامی می‌دید، تا آن که در حدود ۱۰۷۷-۱۰۷۸ موقع را مناسب دانست که او را به عنوان حاکم روم به کار

*. از اهالی نورماندی - م.

بگمارد. این انتصاب شاید میخاییل را، که هنوز از خیانت متفق نورمانی خود رنج می‌برد، بر آن داشته باشد که از سرمشق خطرناکی که روسل به دست داده بود پیروی و به نوبه خود، از سلیمان برضد شورشیان استمداد کند. سلیمان، پیش از ارسال پاسخ، با ملکشاه فرمانروای خود مشورت کرد؛ سلطان بی درنگ موافقت خود را ابراز داشت، زیرا او نیز از سودهایی که از این سازش ممکن بود به دست آید، به خوبی آگاه بود.

بنابراین، سلیمان توانست به عنوان متفق مورد قبول امپراتور وارد بیزانس خاص شود و در رأس لشکری نیرومند به درون آن سرزمین محسود قدم نهد. بخت با سلجوقیان یار بود، زیرا سلیمان به زودی موفق به گرفتن روسل شد و سپس در کمال ناجوانمردی حاضر نشد او را به امپراتور تسلیم کند، مگر آن که بیزانس مبلغ هنگفتی در قبال آن مرد، نورمان (روسل) بپردازد. بیزانسی‌ها روسل را مدت زیادی زندانی نکردند، زیرا ظهور دو مدعی دیگر امپراتوری در ۱۰۷۸، امپراتور را مجبور کرد که از هر سو کمک بخواهد. بنابراین، روسل را آزاد ساخت، به شرط آن که از فرمانروای قانونی خود دفاع کند.

دو مدعی، که تقریباً در یک زمان در نقاط مختلف امپراتوری ظاهر شدند، یکی از آنها نیکه‌فوروس بوتانیاتس Nicephorus Botaniates بود که از سوی غرب پیش آمد و پس از رسیدن به آدریانوپل Adrianople (آدرنه)، خود را امپراتور خواند و سپس به سوی قسطنطنیه پیش رفت. دیگری به نام نیکه‌فوروس بریه‌نیوس Nicephorus Briennius در آسیای کهن به فعالیت پرداخته و سربازان فراری یونانی از صحنه جنگ ملازگرد را وارد سپاه خود کرده بود، ولی از او زیاد طرفداری نشد و قوایش به اندازه‌ای کم بود که او نیز به نوبه خود از سلیمان استمداد کرد! سلطان سلجوقی بسیار شاد شد از این که با آمدن به کمک فرد عیسوی دیگر، به آشفتگی اوضاع بیفزاید. بدین ترتیب، افواج متحد یونانیان شورشی و سلجوقیان مهاجم متفقاً به سوی غرب پیش رفتند، نخست کوزیکوس Cysicus و سپس نیکایا Nicaea (نیقیه) را به تصرف درآوردند، در جایی که مدعی امپراتوری به این مقام شناخته شد. سپس، هر دو سپاه ضمن آن که در کنار یکدیگر حرکت می‌کردند وارد نیکومدیا و از آنجا به سوی خالسدون Chalcedon و کروسوپولیس chrysopolis (کادیکوی kadikoy کنونی) رفتند، که شهرکی بود واقع در سواحل آسیای دریای مرمره در اینجا دو سپاه از یکدیگر جدا شدند و ضمن آن که فرمانده یونانی از آنها گذشت و به قسطنطنیه رفت تا امپراتور را عزل کند و اختیارات

کامل را به دست گیرد، سلطان سلجوقی در ساحل آسیای سنجری سنجری کرد تا از طریق دریای مرمره (دریای درخشان) به قلب جهان عیسویت و به مرکز قدرت امپراتوری بنگرد.

به قدرت رسیدن نیکه‌فوروس بریه‌نیوس در ۱۰۷۸ شورش جدیدی در میان یونانیان آسیای کهن برانگیخت که به وسیله سرداری به نام نیکه‌فوروس ملی‌سه‌نوس Nicephorus Melissenus بریاشد. وی پس از آنچه که در میان شورشیان عیسوی این ناحیه، عملاً به صورت واقعه‌ای عادی درآمده بود، به نوبه خود از سلیمان کمک خواست. بار دیگر سلجوقیان حاضر به کمک رساندن شدند و دوباره، قوای عیسوی و مسلمان در کنار هم به سوی بیتونیا Bithynia پیش رفتند. در آنجا پادگانهای بیزانسی، که بیشتر از مزدوران ترک تشکیل یافته بود، به سلجوقیان که به منزله خویشان آنها بودند، پیوستند. در نتیجه، قوای ملی سه‌نوس به اندازه‌ای تقلیل یافت که مجبور شد فکر پیشروی به سوی قسطنطنیه را از سر بدر کند، در عوض تصمیم گرفت که در بیتونیا سنگر بگیرد، و از متفق خود خواست که از آن ناحیه عقب نشینی کند. اما این بار سلیمان با پیشنهاد یونانیان موافقت نکرد و سردار یونانی نیز در موقعیتی نبود که بتواند سلجوقیان را مجبور به عقب نشینی کند، به طوری که سلیمان توانست از موقعیت استفاده نموده و لودیا (لیدیه) Lydia و ایونیا (ایونیه) Ionia را به متصرفات خود بیفزاید و نخستین امیرنشین سلجوقی را در خاک آناتولی تأسیس کند. در ۱۰۷۸، وی نیکایا (نیکیه) را به عنوان پایتخت برگزید و خود را سلطان نامید.

نیکایا (نیکیه) به عنوان پایتخت

در این هنگام سلیمان قادر بود که موقعیت خود را ارزیابی کند. این موقعیت درواقع حسادت دیگران را برمی‌انگیخت، زیرا اگرچه گروهی از امیران ترک از او پیروی کرده و خود را به عنوان فرمانروایان مستقل بر نواحی وسیع معرفی کرده بودند، باوجود این، سلجوقیان بر سرزمین گسترده‌ای مسلط شده بودند که بسیاری از شهرهای مهم را زیر نظر داشتند. درواقع ناحیه فتح شده، خود کشوری حقیقی را تشکیل می‌داد، زیرا شامل بخش اعظم ارمنستان بود و در آسیای کهن تقریباً بخشهایی تا هلسپونت Hellespont را دربر می‌گرفت، و در سمت جنوب شرقی، شامل نواحی بسیاری بود که پیش از آن، به

امیر حلب تعلق داشته بود (تصویر ۲). در غرب، قطعه زمینی در پیرامون اسمیرنا smyrna از میر، تیول گرانبهایی را تشکیل می داد که به امیر نیرومند ترک به نام تراکاس Tzakas تعلق داشت، و به منزله سرزمین بلا معارضی بود که هم یونانیان و هم سلجوقیان از آن دوری می کردند. یونانیان به سبب ضعف خود و سلجوقیان از آن رو که برخلاف تراکاس نمی توانستند سود حاصل از غلبه بر یک بندرگاه را درک کنند.



تصویر ۲. نقشه متصرفات سلجوقی، اما با اشارای ویژه به سرزمینهای سلجوقیان روم

بی علائگی سلیمان به این منطقه غربی و ناتوانی او در تعیین ارزش راهی به دریا تا حدی بر اثر اشتغال او به امور سوریه و مصر ناشی شد، که در آنجا هم مذهب و فرهنگ اسلامی بومی مورد توجه او بود و هم حس سودجویی و جاه طلبی او را ارضا می کرد. با وجود پیروزیهای درخشانش، هرگز نمی توانست به طور جدی خود را جانشین امپراتور بیزانس بداند یا با او مقابله کند. انتخاب نیکایا (نیقیه) به عنوان پایتخت، بیشتر به سبب مزایا و موقعیت جغرافیایی بود، تا علاقه به خوار کردن امپراتور بیزانس، زیرا موقعیت این شهر بر سر راهی که قسطنطنیه را به اورشلیم می پیوست، آن را به صورت مرکز مناسبی برای تسلط بر آسیای کهن و سوریه در می آورد.

هنگامی که سلیمان نیکایا را به عنوان پایتخت خود اعلام کرد، در میان ساکنان آسیای

تاریخ سلجوقیان روم ۵۱

کهن، نوعی حالت وحشت ایجاد شد. فراریان بیابانگرد ترکمن با عیسویان وحشت زده‌ای مخلوط شدند که از دست سلجوقیان می‌گریختند. بسیاری از ارمنی‌ها به تیولهای ارمنی در توروس و آنتی توروس، که آن را ارمنستان کوچک می‌نامیدند، می‌گریختند. تأثیر عمیق ناشی از این حادثه را، در کشورهای عیسوی به طور کلی، تا آن‌جا می‌توان از اشارات بی شماری درک کرد که نسبت به سلیمان در قصه‌های متداول مربوط به شوالیه‌ها، در این روزگار در اروپای غربی به عمل می‌آمد.

در قسطنطنیه، امپراتور جدیدی به نام آلكسیوس Alexios در ۱۰۸۱ به روی کار آمده بود. وی در آسیا با وضعیتی مواجه شد که نمی‌توانست بر آن مسلط شود، مگر آن که در پایتخت و در استانهای غربی خود نظم و آرامش را برقرار سازد. اگرچه این کار پنج سال وقت او را گرفت، اما در ۱۰۸۳ توانست توجه خود را به سوی شرق معطوف دارد. وی به قصد بازیافتن اراضی آسیایی خود از مرمره عبور کرد و به مقابله سلیمان شتافت. سلطان سلجوقی عقب‌نشینی کرد و بر طبق رسم بیابانگردان، ضمن عقب‌نشینی، محصول را آتش زد. آلكسیوس که بیم داشت در صورت پیشروی بیش از اندازه با قحطی روبرو شود در حمله به ایکونیوم (قونیه) یا فیلوملیوم *philomelium* (آق شهر) درنگ کرد. دخترش حکایت می‌کند که وی با نوشتن نام هر یک از این دو شهر بر روی قطعه کاغذی قضیه را فیصله داد، و شب را به دعا خواندن گذراند و سپیده دم «در حضور همگان» کشیشی یکی از قطعات کاغذ به هم پیچیده را گشود و نام فیلوملیوم را به صدای بلند خواند، بنابراین امپراتور به این شهر روی آورد و دشمن را مجبور به مبارزه کرد. جنگی طولانی پیش آمد و طی آن پسر امپراتور به نام آندرونیکوس پورفیروگنیتوس *Andronicos porphyrogenitos* کشته شد، ولی سلیمان نتوانست مانع از افتادن مجدد نیکومدیا به دست بیزانسی‌ها شود، و در مذاکرات صلح، سلیمان مجبور به پذیرفتن گونه‌ای از تسلط ارباب و رعیتی شد. اما امپراتور از سوی خود مجبور شد که بعضی از نواحی را به سلجوقیان واگذار کند، هرچند برای حفظ آبرو ادعا کرد که، آن نواحی را به سلیمان از آن لحاظ داده است، که به صورت کوچ نشین درآمد.

پس از آن که آرامش برقرار شد، سلیمان بار دیگر توجه خود را به شرق معطوف داشت. در ۱۰۸۶ همسر و فرزندان خود را در نیقیه برجای نهاد و به امید تصرف انطاکیه با حمله‌ای سریع عازم شد. اما استحکامات شهر تسخیرناپذیر بود و او مجبور شد در

خارج از شهر اردو بزند. حاکم انطاکیه مردی ارمنی به نام فیلاترتوس philaretos بود. در طی محاصره، شاید او یا پسرش خیانت ورزیدند و به سلجوقیان کمک کردند، که در نهانی وارد شهر شده آن را به تصرف درآوردند. سقوط انطاکیه سلیمان را برآن داشت که جدایی خود را از سلاجقه بزرگ اعلام دارد و این نکته حس نگرانی امیران مسلمان سوریه را، که در این زمان همسایگان او شده بودند، برانگیخت. ازاین رو، اتحادیه‌ای تشکیل دادند و متفقاً با سلیمان به مبارزه پرداختند. سلیمان به سوی حلب شتافت. حاکم این شهر به وحشت افتاد و از توتوش Tutus حاکم سوریه، که برادر سلجوق بزرگ ملکشاه بود، استمداد کرد. از آنجا که حس حسادت توتوش نیز برانگیخته شده بود با طیب خاطر به سوی شهر تهدید شده شتافت. دو دشمن در صحنه نبرد در ۱۰۸۶ و تقریباً در نیمه راه میان حلب و انطاکیه با یکدیگر مواجه شدند.

مبارزه، سخت و طولانی بود، ولی نتیجه آن نامشخص ماند تا این که بار دیگر بنا به گفته آنا کومنا Anna comnena هنگامی به صورت جنگ تن به تن درآمد که سربازان سلیمان ناگهان صفوف خود را درهم شکسته و رو به فرار نهادند. سلطان که خود را قادر به جلوگیری از آن هراس ناگهانی نمی دانست، درصدد گریز برآمد و بنا به گفته شاهزاده خانم یونانی آنا کومنا «هنگامی که تصور کرد به جای امنی رسیده است، سپر خود را بر زمین نهاد و روی آن نشست. کسی که ناظر این صحنه و به دنبال او آمده بود گفت که توتوش مایل به ملاقات اوست. سلیمان بی درنگ شمشیر از نیام برکشید و آن را به شکم آن مرد فرو برد. مرد بیچاره بدین ترتیب در نهایت زبونی درگذشت.»

مرگ ناگهانی سلیمان و نتیجه شکست او ثبات آناتولی را در هم ریخت، و بی درنگ مشاجراتی میان امیران ترک، که در این زمان مدعی تخت بی صاحب شده بودند، درگرفت. ملکشاه، فرمانروای سلجوقیان بزرگ از آشوب برای دخالت استفاده کرد، زیرا خود او نیز ارتقای شگفت‌انگیز سلیمان را با نگرانی فراوان مشاهده کرده بود. وی که خود را مسئول امور آسیای کهن می دانست، دو تن را به عنوان حکام روم به کارگماشت و پسر دوم سلیمان را به جای پسر ارشد، که در عراق اسیر بود، با خود به عنوان گروگان به اصفهان برد. پس از مرگ ملکشاه در ۱۰۹۱، برکیارق بر تخت نشست. فرمانروای جدید مردی ضعیف النفس، ولی مهربانتر از پدر خود بود. و یکی از نخستین اقداماتش به عنوان سلطان آزاد ساختن پسر سلیمان بود، که بدین ترتیب توانست در طی همان سال، تحت نام قلچ ارسلان اول، خود را سلطان سلجوقیان بنامد.

قلج ارسلان اول ۱۰۹۲-۱۱۰۷

قلج ارسلان در بازگشت به نیکایا (نیقیه) نتوانست دوباره بر اوضاع مسلط شود، زیرا پس از مرگ سلیمان، یک شورشی ترک به نام ابوالقاسم در پایتخت مستقر شده و آن ناحیه را به هرج و مرج کشانده بود. امپراتور بیزانس به هر وسیله غیر از جنگ، کوشیده بود که به بی‌ثباتی اوضاع بیفزاید و در حدود ۱۰۹۶ چنین به نظر می‌رسید، که مبارزه تبلیغاتی او خود به خود، منجر به پایان دادن به حکومت سلجوقیان در آسیای کهن خواهد شد. در واقع، وضع به نظر یونانیان چنان مساعدی آمد که صلیبیون امپراتور را متقاعد کردند، به اتفاق آنها مسلمین را از آسیای کهن بیرون برانند با این هدف که راه زائران را به سرزمین مقدس دوباره بگشایند. برطبق این نقشه، واحدهایی از ارتش در جنگ صلیبی اول، به رهبری والتر walter فقیر آماده شدند، تا سلجوقیان را از نیکایا بیرون برانند، ولی این واحدها بدون انضباط بودند و خوب رهبری نشدند، به طوری که حتی اگرچه قلج ارسلان فرصت مناسبی برای نبرد نیافت، توانست به آسانی بر دشمن غلبه کند. سهولتی که با آن به این امر توفیق دست یافت، سرانجام برای او نتیجه خوبی نداشت، زیرا باعث شد که صفات جنگجویانه سربازان عیسوی را تا حدود زیادی دست کم بگیرد.

سلسله دانشمندیان Danışmend

هرگاه قلج ارسلان جدی بودن حمله عیسویان را دست کم نگرفته بود، به دشواری امکان آن وجود داشت که از این فرصت به منظور مبارزه با یکی از دانشمندیان، از ناحیه سیواس قیصریه، پایتخت خود را ترک گوید. این شخص به تحریک دولت بیزانس شروع به پیشروی به سوی ملطیه کرده بود. دانشمندیان مانند سلجوقیان اصل و منشأ ترکی داشتند. نخستین فرد از این سلسله به نام تائیلو Tailu، احتمالاً به اندازه کافی زبان فارسی و عربی را آموخته بود که آموزگار شود، و انتخاب این رشته بدون تردید، باعث لقب سلسله‌ای او شده بود. طی بیست سالی که پس از روی کار آمدن آنان در آناتولی به دنبال سلجوقیان پیش آمد. سلسله دانشمندیان خود را به عنوان امرای ناحیه‌ای مستقر کردند که سرانجام شامل توکات Tokat، نیک‌سر Niksar، البستان Elbistan، و ملطیه شد و در شمال غربی تا کاستامونو Kastamonu ادامه یافت که روزگاری مهد خاندان کومنه Commene در بیزانس بود. تا پایان سده، آنها تحت رهبر خود گوموش تکین

ملک غازی Gümüştekin melik Gazi به ذروه ترقی خود رسیدند و حتی به کیلیکیه نفوذ کردند. سلاجقه بزرگ برای تقدیر از این اقدام، به گوموش تکین یک پرچم سیاه دادند، که علامت قدرتی بود که عباسیان به افرادی اعطا می‌کردند که رعایای مستقل خلفا می‌شدند. این افتخار باعث شد که دانشمندیان خود را برتر از قلیچ ارسلان بدانند ولی قلیچ ارسلان این تشخیص را می‌خواست نادیده بگیرد و انتقام خود را بستاند.

محاصره نیکایا (نیقیه)

قلیچ ارسلان بدون احساس حادثه بدی به مقابله یکی از دانشمندیان به سوی شرق شتافت و خاندان و گنجینه عظیم خود را ظاهراً در محل امنی در نیقیه برجای نهاد. هنوز به حرکت درنیامده بود که لشکری از صلیبیون به رهبری ریموند Raymond از انطاکیه، پسر روبرت گیسکاردر Robert Guiscard همراه با گود فری Godfrey، دوک لورن Lorraine، بوهموند Bohemond و تانکرد Tancred به سوی شهر روی آورد. در ششم مه ۱۰۹۷ عیسویان به نیقیه رسیدند، ولی دیوارهای بزرگ شهر که به طول چهار مایل و به وسیله دو بیست و پنجاه برج عظیم مستحکم شده بود، مانع وحشت‌آوری به شمار می‌آمد و آنان را از حمله سریع به شهر بازداشت. به جای آن، در خارج از شهر اردو زدند، تا قوای امدادی که روبرت نورماندی Robert Normandy پسر ویلیام فاتح و برادر پادشاه انگلیس، همراه با استفن از بلوایس Stephen of Blois با خود می‌آوردند، از راه برسد. امپراتور بیزانس در پله کانوم Pelecanum، نزدیک کناره خلیج نیکومدیا Nicomedia، در رأس یک لشکر یونانی اردوزد.

خبر محاصره هنگامی به قلیچ ارسلان رسید که هنوز در راه بود. از این رو، از مبارزه چشم پوشید و برای دفاع از پایتخت خود، به شتاب بازگشت.

قلیچ ارسلان در بیست و یکم ماه مه در حالی به نیکایا رسید که آن را در محاصره دشمن دید. اما، در حمله متقابل درنگ نکرد و اگرچه سربازانش دلیرانه جنگیدند، نتوانست شهر را نجات دهد و وضع به همان صورت بلا تکلیف می‌ماند اگر امپراتور بیزانس تصمیم نگرفته بود که قایقهایی از طریق خشکی از نیکومدیا بیاورد، تا آنها را بر روی دریاچه نیقیه بیندازد. سلجوقیان مجبور بودند که این عملیات را از دیوارهای مجاور مشاهده کنند و نتوانند به مداخله بپردازند، ضمن آن که دشمنان از تنها جهتی که بی دفاع

بود به شهر می‌ریختند. نیقیه در ۲۶ ژوئن تسلیم شد و آلکسیوس Alexios از پله‌کانوم رسید و امور شهر را به دست گرفت. وی از راه جوانمردی منحرف نشد، زیرا به اشراف مسلمان اجازه داد که آزادی خود را خریداری کنند، و همسر سلطان و کودکان او را به شیوه‌ای که درخور مقام سلطنتی آنها بود به قسطنطنیه فرستاد.

امیر تزاکاس Tzakas

همسر سلطان دختر ارشد امیر تزاکاس بود که علاوه بر از میر smyrna، بر بخش اعظم کناره‌های اژه و جزیره‌های لسبوس Lesbos، خیوس chios، ساموس samos و حتی بخشهایی از رودس Rhodes تسلط داشت. آلکسیوس تصمیم گرفت که پس از آزادی نیقیه، تزاکاس و پسرش را از از میر اخراج کند. وی اگرچه خود به امور آسیای کهن اشتغال داشت، به فرمانده کل قوای خود به نام جان دوکاس John Ducas دستور داد که خبر آزادسازی نیقیه را اعلام دارد و در صورت لزوم، همسر سلطان و کودکانش را به عنوان پیروزی خود در شهر بگرداند. در همان زمان، لشکری از طریق داردانل از آبی‌دوس Abydos به آترامیتریون Atramytrion گسیل داشت. دوکاس به آسانی از میر را پس گرفت. بعد از ورود به شهر، به اندازه‌ای بر اثر ویران شدن شهر به خشم آمد که سربازان تزاکاس راتا لاپادیون Lapadion (اولوباد ulubad) تعقیب کرد و در آنجا در نهایت وحشی‌گری از آنان انتقام گرفت. کشتار به اندازه‌ای شدید بود که ترکان باقی مانده به عنوان سوگواری جامه سیاه برتن کردند و «با همین جامه همگان را به رقت آوردند و آنها را برانگیختند که از دشمن انتقام بگیرند.» آلکسیوس که دیگر نیازی به همسر اسیر سلطان نداشت، او را به اتفاق کودکانش نزد قلچ ارسلان بازگرداند و برای آزادی آنها مطالبه فدیة نکرد.

ضمن آنکه یونانیان (رومیان شرقی) تزاکاس را تنبیه کرده بودند، صلیبیون حرکت خود را به سوی انطاکیه و سرزمین مقدس ادامه دادند. آنها از نیقیه در طول جاده نظامی پیشین، که گوک سو Gök su (کالیکادنوس calycadnus) را به دوری لایوم Dorylaeum (اسکی شهر Eskişehir) را به هم می‌پیوست، عازم شده بود جایی که دوراه از طریق آسیای کهن در اختیار آنان بود. سپس به صورت دو دسته به حرکت درآمدند. دسته کوچکتر به رهبری بوهوموند در پیشاپیش بقیه لشکر که به وسیله گودفری اهل بویلون

Bouillon، ریموند اهل سن ژیل St. Gilles و هیو Hugh از کلرمون رهبری می‌شد، به حرکت درآمد. در این ضمن قلچ ارسلان برای صلح با دانشمندیان و ترغیب آنان به فراموش کردن اختلافشان و پیوستن به آنان به منظور مقاومت در برابر مهاجمان عیسوی، به سوی شرق شتافت. علایق خویشاوندی ممکن است دانشمندیان را مجبور به موافقت کرده باشد، و این تغییر سیاست کار را برای قلچ ارسلان سهلتر کرد که آنان می‌بایستی با صلیبیون بجنگند نه با بیزانسی‌ها که دانشمندیان آنها را تا اندازه‌ای حامی خود به شمار می‌آوردند. اما سلجوقیان تنها نبودند که به این سرعت متفقی به دست آورند، زیرا صلیبیون استعانتی غیرمترقبه در میان فاطمیان یافتند که به عنوان دشمنان دیرینه سلجوقیان، به فرمانروایان اورتوکی Ortokid از مناطق ماردین - حصن کائیفا - Mardin Hisn Kaifa کمک می‌کردند.

اورتوکیان نیز از اصل و نسب ترکان غز بودند و رسیدن آنان به قدرت مربوط به توتوش Tutuş فرمانروای دمشق بود که پس از تصرف اورشلیم در ۱۰۸۶، اورتوبن اکتب اورتوکیای ortokid urtuk b aksab را به حکومت شهر برگماشته و این منصب را به سبب شجاعت او به وی بخشیده بود که دو سال قبل از آن به سلطان سلجوقیان بزرگ ضمن محاصره آمیدا Amida کمک کرده بود. پس از مرگ او در ۱۰۹۴، دو پسرش سوکمان sukman و الغازی Alghazi جانشین او شدند، ولی در ۱۱۰۴/۵ سوکمان، پسر بزرگتر، به عنوان سلطانی مستقل زمام امور را به دست گرفت و ماردین را به قلمرو خود افزود.

نبرد دوری لایوم

سلجوقیان و دانشمندیان پس از آنکه متفق شدند، در تعقیب صلیبیون درنگ نکردند و موفق شدند در یک شب ماه ژوئن سال ۱۰۹۷ ضمن آنکه بوهوموند شتابان در پیرامون دوری لایوم اردو زده بودند، به آنها برسند. مسلمانان با تصور این که سربازان دشمن که در پیرامون آتش گردآمده بودند، تمامی قوای عیسویان را تشکیل می‌دهند، در سپیده دم روز بعد، به آنها حمله بردند. ترکان عادت داشتند که به صورت سه گروه مستقل به پیش بتازند به طوری که هر بخشی که در جنگ در وهله اول درگیر شد، دو گروه دیگر بتوانند، بنا به گفتهٔ آنا کومنا «مانند گردباد بچرخند و در لشکر دشمن آشفتگی ایجاد کنند.»

سربازان به ندرت از نیزه استفاده می‌کردند، ولی به تحرک خود بیشتر اعتماد داشتند تا بتوانند دشمن را محاصره کنند و از دور بر او تیر ببارند و تیراندازان را به صورت افواج پی در پی به پیش بفرستند. شاهزاده خانم بیزانسی وضع را با خشم چنین خلاصه می‌کند «هنگامی که یکی از سربازان ترک به تعقیب دشمن می‌پردازد، او را با ضربه‌ای اسیر می‌کند؛ هنگامی که تعقیب می‌شود با نیزه غلبه می‌کند؛ نیزه را پرتاب می‌کند و نیزه در حال پرتاب به اسب یا سوار برمی‌خورد و به هرکدام اصابت کند آن را سوراخ می‌کند.»

در آغاز، بخت با سلجوقیان در دوری لایوم مساعد بود، اما نزدیک غروب آن روز قوای امدادی نیرومند عیسویان فرا رسید و از پشت سر بر مسلمانان حمله برد. مسلمانان ضعیف شدند و سربازان ناگهان بدون نظم و ترتیب رو به فرار نهادند و آذوقه و چادر و اشیای قیمتی خود را ترک کردند. این شکست، بسیار سخت بود و بعضی از مزایایی را که سلجوقیان در نبرد ملازگرد بیست سال پیش از آن کسب کرده بودند از دست دادند؛ اما سربازان چنان شجاعتی از خود نشان دادند که حتی گسته فرانکوروم *Geste Francorum* بعدها از شجاعت آنان تمجید کرد.

عیسویان نیز در جنگ متحمل صدمات سنگین شدند، و تصمیم گرفتند که به سفرخود را به سرزمین مقدس، به صورت مستقل، ادامه دهند. از آنجا که دشواریهای کار را درک نمی‌کردند، راه کوتاهتر را از طریق فیلوملیوم *philomelium* به ایکونیوم برگزیدند. عبور از سلطان داغ *Sultan Dag* برای مردان خسته بسیار وحشت‌انگیز بود، زیرا زخمیان بسیار و غنایم هنگفتی را حمل می‌کردند. بیشتر سواره نظام و بسیاری از پیاده نظام ضمن راه تلف شدند، و صلیبیون مجبور گردیدند هر حیوانی را که به درد حمل بار و بنه می‌خورد به زور بگیرند و برای این منظور نه تنها از بزوسگ، بلکه از خوک نیز استفاده کنند. سرانجام، بقایای ارتش پیروز به ایکونیوم رسید و پس از استراحت کوتاهی، باقی ماندگان توانستند به راه خود ادامه دهند.

نبرد دوری لایوم نقطه عطفی در امور سلجوقیان به شمار می‌رود، زیرا ضایعاتی که ترکان از حیث نیروی انسانی و همچنین از لحاظ ثروت دیده بودند به اندازه‌ای عظیم بود که به هر آرزوی جهانگشایی که ممکن بود در سر پرورانده باشند، خاتمه داد. این نبرد آنها را از تصرف ایکونیوم، ارگلی *Eregli* و قیصریه بازداشت و تأسیس دولتی از سوی بالدوین *Baldwin* در ادسا (رها) و غلبه گودفری در فلسطین از بسط نفوذ آنها در شرق

جلوگیری کرد. وجود گروهی از نورمان‌ها در ساحل مدیترانه، به نوبه خود، پیشرفت آنها را به سوی سواحل جنوب شرقی متوقف ساخت. هرگاه قرار بود سلجوقیان بر سرکار باقی بمانند، می‌بایستی بر آناتولی مسلط شوند، و سیاستمداری ذاتی آنها، باعث شد که این نکته را به سرعت درک کنند. بخت کاملاً با آنان مخالف نبود، زیرا متفق آنها یعنی دانشمندیان که سیواس (سباسته sebaste) را به عنوان پایتخت در اختیار داشتند، بی‌نهایت نیرومند شده بودند، و خود سلجوقیان هنوز در موقعیتی قرار داشتند که ارتش خود را با استخدام سربازانی از میان بیابانگردان ترکمن به سرعت تقویت کنند که به صورت روزافزونی وارد آسیای کهن می‌شدند. گذشته از این، ترکان یک امتیاز بزرگ داشتند، زیرا مسلمانان بوهوموند و پسر عمش ریشارد سالرنو Richard salerno را در ۱۱۰۰، در نبردی در کنار تپه‌های ملطیه، اسیر نموده بودند. صلیبیون به منظور رهایی بوهوموند در افتتاح باب مذاکره شتاب کردند، وی هنوز تا سال ۱۱۰۱ در زندان باقی ماند، زیرا صلیبیون حاضر نبودند مبلغ گزافی را که مسلمین برای آزادی آنان مطالبه می‌کردند، پردازند.

ضمن مذاکره در باب فدیة دادن، ریموند اهل سن ژیل st. Gilles به قسطنطنیه بازگشت تا به گروهی از صلیبیون که از اروپا تحت رهبری کنت بیاندراته count Biandrate وارد می‌شدند، بپیوندند. ریموند، به عنوان مردی مسن‌تر و با تجربه‌تر، سرانجام به تصدی قوای متحد گماشته شد که شمار آن به ۱۵۰۰۰۰ نفر می‌رسید. اما افراد تازه وارد، به جای حرکت به سوی سرزمین مقدس، اصرار ورزیدند که به نیک‌سر Niksar بروند تا بوهوموند را که در آنجا زندانی شده بود، آزاد سازند. دو فرمانده به اتفاق یکدیگر پیش رفتند و توانستند آنقره (آنکارا) را از دست سلجوقیان بیرون آورند و از رود قزل ایرماق بگذرند و به سوی شرق به جانب نیک‌سر منحرف شوند. اما از این جا به بعد سلجوقیان از آنها جلوتر بودند، محصولات و آذوقه‌ای را که در نواحی مسیر خود می‌یافتند نابود می‌کردند.

در گرمای شدید تابستان، رنج و عذاب مهاجمان به زودی به صورتی طاقت فرسا درآمد. فرماندهان عیسوی که از افزایش رنج و عذاب مهاجمان در بیم بودند، از فکر نجات دادن بوهوموند منصرف شدند و تصمیم گرفتند به طرف شمال و به سوی کاستامونو Kastamonu بروند و در آن جا برآن شدند که به بیزانس بازگردند. اما به

زودی از این فکر نیز صرفنظر کردند، زیرا سربازان بر اثر دشواری راه، شدت گرما، کمبود غذا و آب، و بالاتر از همه، بر اثر فنون جنگی خسته‌کننده جنگجویان غیرنظامی ترک فرسوده شده بودند. سلجوقیان به واحدهای لومبارد Lombard حمله بردند پیاده نظام را قتل عام و سواره نظام را مجبور به فرار کردند. زنده ماندگان دلسرد و مأیوس، با بی‌اعتنایی کامل به توصیهٔ ریموند، اصرار کردند دوباره به شرق و به جانب آماسیه Amasia بروند و امیدوار بودند که در میان دانشمندیان امنیت خود را به دست آورند. کنراد Conrad و واحدهای آلمانی او به محض آنکه به هدف خود رسیدند، مورد حملهٔ دشمن که در کمین نشسته بود، قرار گرفتند و نابود شدند. ریموند مجبور شد که برای مقابله با حملهٔ شدید مسلمانان که در پنجم اوت روی داد، همهٔ باقی ماندگان را گردآورد. سربازان در سراسر آن روز دلیرانه جنگیدند. هنگامی که شب فرا رسید و نبرد متوقف شد به نظر می‌رسید که وضع سلجوقیان اندکی بهتر شده باشد در سپیده دم روز بعد، آنها در شروع جنگ شتاب کردند و با چشم‌پوشی از فنون جنگی رسوم خود، با شمشیرهای آخته به دشمن حمله بردند. سربازان ریموند از نخستین گروه‌هایی بودند که تسلیم شدند، ولی ریموند که به وسیلهٔ نگهبانان شخصی خود محافظت می‌شد، توانست از صحنه بگریزد و به بافرا Bafra روی آورد که بندری کوچک در کنار دریای سیاه نزدیک سینوپ sinop بود. از آنجا به اتفاق سربازانش با کشتی به بیزانس رفت و نورمان‌ها را تنها گذاشت تا به کلی نابود شوند. تنی چند هم که از کشتار زنده ماندند، خود را به زحمت به کیلیکیه رساندند و به بالدوین و تانکرد Tancred پیوستند که مورد پذیرایی گرم ارمنی‌های ثروتمند آن نواحی قرار گرفته بودند. در این ضمن لاتینی‌ها باب مذاکره را مجدداً، به منظور رها ساختن بوهوموند، مفتوح ساختند.

این بار با شرایطی که از آنها خواسته می‌شد موافقت کردند. در ۱۱۰۳، با کمک ارمنی‌های ثروتمند، مبلغ هنگفتی باج به دانشمندیان پرداخت شد و شخص زندانی آزاد گشت. اما این خود پایان ماجرا نبود، زیرا ملک غازلی از دانشمندیان به اندازه‌ای فریفتهٔ میزان قید شده بود، که حاضر نشد آن را با متفق سلجوقی خود تقسیم کند. ضمن مشاجرهٔ تلخی که درگرفت، ملک در کمک خواستن از امپراتور بیزانس درنگ نکرد. جنگ میان دو متفق پیشین به نظر اجتناب‌ناپذیر می‌آمد، ولی بر اثر مرگ بهنگام مَلِک در ۱۱۰۵/۶ متوقف ماند. حتی در این صورت، سلجوقیان هرگز خیانت دانشمندیان را

نبخشودند و تفرز از آنها تا ۱۱۷۵ باقی ماند و آن در هنگامی بود که سرانجام آن سلسله کوچک را از میان بردند.

مشاجره بر سرباج مانع از آن شد که سلجوقیان دست از مبارزه با صلیبیون بردارند و جنگ ادامه یافت و پیروزی گاهی نصیب این و زمانی نصیب آن می شد. با وجود این، سلجوقیان توانستند موقعیت خود را به تدریج مستحکم و تسلط خود را بر آسیای کهن برقرار سازند. در اوایل پاییز ۱۱۰۴ موفق شدند به پیروزی عظیمی در ارگلی دست یابند و قوای امدادی را که ویلیام اهل نورس Nevers و ویلیام اهل پوآتیه از فرانسه آورده بودند، کاملاً نابود سازند. بار دیگر به گروه بی شماری مرکب از فرانسویان و آلمانی ها و سایر غربی هایی که برای کمک از اروپا به شتاب آمده بودند، حمله بردند و بار دیگر موفق به قلع و قمع آنان شدند. این اقدامات موجب تأمین دولت سلجوقی شد و فرمانروایان این قوم را قادر ساخت، بخشی از توجه خود را معطوف به ایجاد سازمانهای اداری کنند که برای قدرت ثابت و دایم ضرورت داشت.

سلجوقیان برخلاف رؤسای متوسط طوایف که پس از نیل به پیروزی تنها به فکر بهره‌وری از نتایج آن بودند، در صدد برآمدند اقتصادی سالم و همچنین خدمات اجتماعی پیچیده‌ای برای سرزمین خود، تدارک ببینند. آنان با چنان جدیتی به این کار پرداختند که طی چند سال بعد از این پیروزیها یک دوره ترقی واقعی برای مردم آسیای کهن فراهم آمد، و تا سده سیزدهم باقی ماند، یعنی تا زمانی که پیشرفت مغولها موجب هرج و مرج و فقر و فاقه مجدد در این سرزمین شد.

اما قلیچ ارسلان در موقعیتی نبود که بتواند به اقدامات جدیدی دست زند، زیرا مجبور بود توجه خود را به تحکیم مرزهای دولت جدید معطوف دارد. با این هدف در ۱۱۰۶ ملطیه و میافارقین را اشغال کرد، و در ۱۱۰۷ وارد موصل شد و اصرار ورزید که در خطبه، نام او را به جای نام سلجوق بزرگ بخوانند. همچنین پیوسته سعی کرد به کمک ترکان بیابانگردی قوا بفرستد که با گرجی ها در نبرد بودند، اما توجه او از این صحنه جنگ بر اثر سیاست محیلاته امیران اورتوکیایی منحرف شد. این امیران بر اثر همین سیاست بود که توانستند خود را در جنوب شرقی آسیای کهن به مقامی ارجمند برسانند. قلیچ ارسلان، پادشاه گرجستان را رها ساخت تا بر سرزمین خود حکمفرمایی کند، و مصلحت در آن دید که به منظور جلوگیری از تجاوز اورتوکی هاو به مبارزه طلبیدن

تاریخ سلجوقیان روم ۶۱

فرمانروای آنها به نام سوکمان Sukman در فرصت مناسب، او را به جنگ فرا خواند. بنابراین، در پاییز ۱۱۰۷ لشکریان دو فرمانده غز در مجاورت موصل با یکدیگر تلاقی کردند. در این مورد، بخت با قلچ ارسلان یار نبود، زیرا به هنگام عبور از رود خابور Habura، ضمن مبارزه غرق شد.

مرگ قلچ ارسلان هم برای امپراتور بیزانس، و هم برای سلطان سلاجقه بزرگ مسرت‌آمیز بود، زیرا هیچ‌یک از آن دو فرمانروا، ضمن آنکه این فرمانده عالی مقام آزاد بود که در مجاورت مرزهای طولانی و آسیب پذیرشان به تاخت و تاز پردازد، کاملاً در امان نبودند. استون رانسی من Steven Runciman، سخن را تا به جایی می‌کشاند که می‌گوید مرگ او «خطری احتمالی را از دولت بیزانس در وضعی بحرانی رفع کرد و سلجوقیان ایران را قادر ساخت که تا نیم قرن دیگر دوام یابند.» تأثیر آن بر قوم خود او جدی‌تر بود، زیرا مصادف با اسارت دو پسر بزرگ او شد. یکی به نام آراب Arap در ایران به زندان افتاد و دیگری به نام رکن‌الدین مسعود در دربار دانشمندیان محبوس ماند. همسر بیوه او ایزابلا Isabella، که خواهر ریموند از سن اژید St. Egidier بود توانست به سرعت پسر جوانتر به نام طغرل را به نام فرمانروای ملطیه و استانهای شرقی بر تخت بنشاند.

ملک Melik ۱۱۰۷-۱۱۱۶

در این وضع اضطراری، ملک برادر پادشاه اخیر در قونیه به نام ملکشاه اول بر تخت نشست. اما، مسعود که در این ضمن با شاهزاده خانمی از طایفه دانشمندیان ازدواج کرده بود، موفق شد پدر زن و زندانبان خود را متقاعد سازد که او را آزاد کند و در بازیافتن تخت و تاجش یاری دهد.

مسعود اول ۱۱۱۶-۱۱۵۶

کوششهای توأم آنها به سود او با موفقیت همراه بود و مسعود توانست بر سرزمینی مسلط شود که از سانگاریوس sangarius تا توروس ادامه داشت، هرچند برادر جوانش هنوز ملطیه را در دست داشت و پدرزنش غازی دوم از دانشمندیان، از رود هالیس تا فرات فرمانروایی می‌کرد. مسعود، عاقلانه توجه خود را به تحکیم موقعیت خود و گسترش مرزهایش به زیان امیران کوچک ترکمن که در مجاورت قلمرو او بودند،

معطوف داشت. در آغاز، توانست به کمک پدرزنش مستظهر باشد که مایل بود مسعود فرمانروای منحصر به فرد آسیای کهن گردد و در نتیجه، از مرگ فرمانروای اورتوکیایی در ۱۱۲۴ استفاده کرد و بعضی از اراضی او را به تصرف درآورد. هرچند بعدها به اندازه‌ای به این اراضی علاقه‌مند شد که از واگذاری آنها به داماد خویش امتناع ورزید. تا این زمان مسعود گرفتار مشاجره‌ای با برادرش آراپ بود. آراپ را سلاجقه بزرگ در ۱۱۲۵ آزاد ساخته بودند و او شتابان به آناتولی رفت تا تخت و تاج خود را بازیابد و به سهولت توانست مسعود را از کار براندازد. فرمانروای مخلوع به قسطنطنیه پناه برد و در آنجا مورد پذیرش امپراتور قرار گرفت و مذاکراتی در باب سیاست به عمل آورد. در نتیجه، مسعود بار دیگر از پدرزنش که از طایفه دانشمندیان بود، کمک دریافت داشت و در صدد بازیافتن تاج و تخت خود برآمد. وی مدت زیادی صرف خلع آراپ نکرد که به نوبه خود، به قسطنطنیه پناه برد و در آنجا او نیز مورد پذیرش امپراتور واقع شد. در واقع، زندگی را در پایتخت بیزانس به اندازه‌ای مطبوع یافت که تا پایان عمر، یعنی چندین سال بعد، در آنجا باقی ماند. از سوی دیگر، مسعود در قونیه مستقر شد. چان کری چانکیری و آنکارا Ankara پس از مرگ غازی دوم از سلسله دانشمندیان، به دست سلجوقیان افتاده بود. در این زمان قونیه به جای نیقیه پایتخت روم، انتخاب شد.

مسعود هرگز محبتی را که در قسطنطنیه به او ابراز داشته بودند از یاد نبرد و با آگاهی امپراتور و شاید با تصویب او بود که در ۱۱۴۷، با کنراد دوم و ارتش او به مبارزه پرداخت. مقابله آنها در دوری لایوم صورت گرفت جایی که نیاکان مسعود با شکست خرد کننده‌ای مواجه شده بودند. این بار قوای عیسویان بود که درهم شکسته شد. سال بعد، مسعود شکست سخت دیگری بر قوای لویی هفتم پادشاه فرانسه وارد آورد و این پادشاه و دربارانش مجبور شدند سربازان خود را ترک گویند تا به آدالیا Adalia (آنتالیا Antalia) بگریزند و از آنجا با کشتی فرار کنند. عهدنامه صلح منعقد و مرعش به قلمرو مسعود افزوده شد.

اگرچه مسعود بیشتر اوقات سلطنت خود را صرف مشاجره و مبارزه کرد، در هنگام مرگ در ۱۱۵۶ کشوری را بر جای نهاد که به مراتب نیرومندتر از آن به شمار می‌رفت، که آن را یافته بود. این کشور اکنون در امن و امان به سر می‌برد و نسبتاً مرفعی و بانفوذ بود، و مرزهای آن در شرق در نتیجه انضمام تعدادی امیرنشین کوچک یا اقطاعی که از قلمرو

در حال اضمحلال سلجوقیان بزرگ جدا شده و همچنین در نتیجه الحاق بعضی از دانشمندیان پس از مرگ غازی دوم، گسترش یافته بود.

قلج ارسلان دوم ۱۱۵۶-۱۱۸۸

پس از مسعود، پسرش عزالدین قلج ارسلان دوم، که شاهزاده‌ای دارای استعداد کاملاً استثنایی بود، برجای او نشست. حتی بدین صورت، حق او به سلطنت مورد اعتراض برادرش شهنشاه قرار گرفت، که به عنوان مدعی در آنکارا مستقر بود و از حمایت یاگی سیان Yagi Siyan امیری از دانشمندیان سیواس برخوردار می‌شد که به نوبه خود مورد حمایت نورالدین، اتابک نیرومند حلب قرار داشت. با وجود این، قلج ارسلان توانست از دو امیر کوچک از دانشمندیان، یعنی امیر ذوالنن Dhui 'Lnan قیصریه و امیر ذوالقرنین از ملطیه کمک بگیرد، و اگرچه در آغاز، شهنشاه و متفقین نیرومند او به سرعت موفق شدند استانهای کنار فرات را دوباره به دست آورند. هنگامی که دو برادر با یکدیگر روبرو شدند قلج ارسلان شهنشاه را شکست داد.

تقریباً در همان زمان، یعنی در ۱۱۵۸ قلج ارسلان پیروزمند موقعیت خود را در دو جبهه مورد تهدید یافت، زیرا مانوئل Manuel امپراتور بیزانس عزم و تصمیم او را به سرعت ارزیابی کرده بود، و به منظور جلوگیری از تجاوزات آینده درصدد سیاست احاطه قلمرو او برآمد. در نتیجه، سلطان مجبور شد در غرب با قوای متحد نورالدین از دانشمندیان که از اتباع بیزانس شده بودند، و در شمال شرقی بر ضد یعقوب ارسلان، یکی دیگر از امرای دانشمندیان، مبارزه کند. قلج ارسلان که بدین ترتیب احاطه شده بود مجبور به ازدست دادن مقداری از اراضی خود در مجاورت البستان Elbistan در آنتی توروس گردید و همچنین در دره مناندر Menander به وسیله قوای بیزانس رانده شد و در واقع، هیچ چاره‌ای جز تقاضای صلح نداشت. شرایطی که بر سر آن توافق شد وی را مجبور ساخت که بعضی از اراضی آسیایی خود را به یونانیان بدهد و تعهد کند که از این به بعد، مرزهای آنها را محترم بشمارد به علاوه، مجبور شد تعهد کند در صورت لزوم، برای ارتش بیزانس قوایی از سربازان تربیت شده سلجوقی را تدارک ببیند.

در ۱۱۶۱/۲ در انقضای مذاکرات، قلج ارسلان عازم دیداری از قسطنطنیه شد. امپراتور انتظار داشت که او به عنوان یکی از رعایا، نسبت به وی ادای احترام کند، ولی

سلطان سلجوقی خود را به عنوان میهمانی سلطنتی وانمود کرد و کوشید که مراتب را به صورت یک امر رسمی درآورد. وی چندین ماه در پایتخت بیزانس به سر برد و از اقداماتی که برای او قایل بودند بهره مند شد و سرانجام امضای خود را در پای عهدنامه صلح نهاد. اما چون زمان عزیمت اش فرا رسید، بسیار خشمگین شد از این که دریافت برادر جوان و محبوبش می بایستی به عنوان گروگان در قسطنطنیه بماند، در قونیه سعی کرد از طریق ازدواج با دختر امیر سالتوکی Seltukid ارزروم خشم خود را فرو بنشانند، ولی عروسی در ضمن راه به دست یعقوب ارسلان، از دانشمندیان، که آن دختر را برای برادرزاده خود می خواست، ربوده شد. این اهانت را نمی شد نادیده گرفت. قلچ ارسلان با نقض مستقیم عهدنامه ای که اخیراً در قسطنطنیه به تصویب رسیده بود، جنگ خود را بر ضد دانشمندیان از سرگرفت، البستان و لاراندا (Laranda) (کارامان Karaman) را در ۱۱۶۴ و کاپادوکیه را با شهرهای قیصریه و ملطیه در ۱۱۶۸ گرفت و سال بعد بر آنقره مستولی شد. پس از مرگ یعقوب ارسلان، دانشمندیان توانستند با کمک نورالدین امیر حلب، مرعش (مارکسی Markesi) و سیواس را بازپس بگیرند. با وجود این، قلچ ارسلان آنها را به اضمحلال کشانده بود، هرچند در ۱۱۷۵ بود که سلجوقیان توانستند آن سلسله را براندازند و قلمرو آنان را به متصرفات خود بیفزایند.

توانایی قلچ ارسلان ضمن مقاومت در برابر بیزانس شهرت و اعتبار او را در سراسر آسیای کهن بالا برد، و نورالدین اتابک سوریه، و مانوئل امپراتور بیزانس هردو از او به وحشت افتادند. حتی صلاح الدین بزرگ هنگامی که فرمانروای مصر شد (۱۱۷۵) اقدامات او را با شک و شبهه تلقی می کرد. امپراتور برای محدود ساختن قدرت روزافزون امیر سلجوقی به اقدامات سیاسی دست زد و خواهان بخشی از قلمرو دانشمندیان سابق شد، بدین بهانه که به عنوان حافظ آن سلسله منقرض شده استحقاق دریافت آن قلمرو را دارد. همان گونه که انتظار می رفت، سلطان با این تقاضا موافقت نکرد، و در ۱۱۷۶ مانوئل به شتاب قوایی به قونیه فرستاد، با این تصور که حمله ای سریع شاید منجر به نتیجه ای مساعد شود.

هنگامی که گزارش حجم قوای مهاجم به قلچ ارسلان رسید، سلطان صلاح در آن دانست که سفیری برای انعقاد صلح نزد امپراتور بفرستد، ولی، مانوئل دیگر به کسی که عهدنامه را نادیده گرفته بود اعتماد نداشت، و حاضر به مذاکره نشد، و ارتش خود را به

دو بخش کرد. یکی را تحت فرمان پسر عمش آندرونیکوس واتاتزه Andronicos Vatatze به پافلاگونیا Paphlagonia فرستاد و، دیگری را تحت فرمان خود نگاه داشت. سلجوقیان با قوای اول نزدیک نیکسر درگیر شدند. هر دو طرف، تصمیم داشتند از این مبارزه پیروز بیرون آیند و همگی با عزمی جزم جنگیدند، ولی هنگامی که شب فرارسید، بخت با سلجوقیان مساعد بود زیرا به سبب تاریکی شب فرا رسید، به پیروزی کامل دست یافتند. در این اوضاع آشفته، واتاتزه به دست سلجوقیان افتاد و اسیر کنندگانش با شوق و شغف سر او را از تن جدا کردند و به عنوان غنیمت جنگی نزد سلطان فرستادند.

نبرد میریوکفالون Myriokephalon

قوای دوم مانوئل نیز موفقیت بیشتری کسب نکرد و چون در میریوکفالون، در گذرگاه سلطان داغ، بالاتر از آغیردیر به دام افتاد، عملاً نابود شد. امپراتور این مصیبت را تشبیه به شکستی کرد. که نیاکان او، صد سال پیش از آن، در ملازگرد خورده بودند. غنایمی که در این زمان به دست سلجوقیان افتاد به اندازه ای فراوان بود که قلچ ارسلان بخشی از آن را به عنوان هدیه نزد خلیفه فرستاد و قسمت اعظم باقی مانده را صرف تزیین و تحکیم قونیه کرد.

در ۱۱۷۹، قلچ ارسلان به تصور آن که از جانب صلاح الدین بیمی نمی رود، تصمیم گرفت قلعه رعبان Ra'ban را که در راه حلب به ساموسات Samosate در کنار فرات قرار داشت، به تصرف درآورد. اما صلاح الدین بی درنگ یکی از برادرزادگان خود را برای حفظ مرز موجود اعزام داشت و قلچ ارسلان از فکر خود منصرف شد. اما سال بعد، اختلافی جدی رابطه میان دو فرمانروا را تیره ساخت. این اختلاف دارای ماهیتی مشخص بود و از ازدواج اخیر دختر بسیار محبوب قلچ ارسلان به نام سلجوقه خاتون مشهور به «گوهر نصیبه خاتون» با نورالدین محمد، پسر فرمانروا از حصن کائیفنا ناشی شد. تنها پس از چند ماه از این ازدواج، شوهر جوان، از آن شاهزاده خانم به خاطر دختر رقاصة بسیار زیبایی چشم پوشید. سلجوقه خاتون که از این اهانت خشمگین شده بود، برای رفع آن از پدر خود یاری خواست. سلطان سالخورده برای انتقام گیری در رأس قوایی به حرکت درآمد، و نورالدین که وحشت زده شده بود، به دربار صلاح الدین گریخت.

قلج ارسلان حاضر نشد سلاح بر زمین بگذارد، مگر آن که شهرهایی را که به عنوان مهریه دخترش تعیین شده بود، به او داده شود. صلاح‌الدین سعی کرد این اختلاف را فیصله بخشد، ولی چون در این کار توفیق نیافت، تصمیم گرفت از مبارزه با صلیبیون فرانسوی دست بردارد، تا وظیفه خود را نسبت به میهمانان ناخوانده‌اش در نتیجه روبه‌رو شدن با قلج ارسلان در صحنه نبرد، انجام دهد. سلطان سلجوقی از این پیشامد بسیار نگران شد و صریحاً به صلاح‌الدین اعلام داشت، که صلح‌اش با عیسویان به منظور جنگ با مسلمانان شایسته او نیست. صلاح‌الدین پاسخ داد که راندن میهمان از خود، در خور او نیست. در این هنگام، نورالدین جوان مداخله کرد و قول داد که در صورت برقراری آرامش، از آن رقاصه دست بردارد و نزد همسر خود بازگردد.

کناره‌گیری قلج ارسلان دوم از سلطنت

در حدود ۱۰۸۶ قلج ارسلان احساس خستگی کرده و معتقد شده بود که عمر او نزدیک به پایان است. فکر کناره‌گیری از سلطنت به سود پسرانش در ذهن او جای گرفت، ولی هیچ‌کس از آن با خبر نبود، و صلاح‌الدین و امپراتور آندرونیوکوس Andronicos، پیرو مانوئل، در صدد انعقاد عهدنامه‌ای به منظور مقاومت در برابر تجاوزات بعدی سلطان سلجوقی برآمدند.

دو سال بعد تا هنگامی که سلطان ترتیبات نهایی را برای تقسیم قلمرو خود می‌داد، این راز به اندازه‌ای خوب مخفی ماند که فردریک اول بارباروسا Barbarossa، نامه‌ای به قلج ارسلان نوشت و از او اجازه خواست که ضمن حرکت به سرزمین مقدس، با صلح و آرامش از قلمرو سلجوقیان عبور کند. قلج ارسلان پاسخی مؤدبانه به این نامه داد، ولی در بهار ۱۱۸۹، هنگامی که فردریک زمستان را در آدریانوپل Adrianopl (ادرنه Edirne) گذرانده بود و حاضر می‌شد تا قوای خود را از طریق هلسپونت Hellespont (داردانل) بگذراند و وارد قلمرو سلجوقی شود، سلطان پیر دست از سلطنت شسته بود. فردریک و لشکریان او که از این واقعه خبر نداشتند، ضمن عبور از مرز سلجوقیان ناگهان خود را با ترکان درگیر یافتند و از این وضع بسیار خشمگین شدند. در راه، از میریوکفالون گذشتند که صحنه جنگ آن هنوز، پر از استخوانهای عیسویانی بود که در آنجا کشته شده بودند. این منظره تأثیر بدی بر افراد داشت و افسردگی آنها هر روز افزایش می‌یافت، زیرا

جنگجویان غیرنظامی ترک وارد عمل شدند و پس قراولان عیسوی را به ستوه آوردند. فردریک از آنچه که آن را ضیافت سلجوقیان می‌دانست نگران و خشمگین شد و یکی از اسیران ترک را استخدام کرد، تا ارتش او را از سلطان داغ خوفناک به آق شهر و قونیه هدایت کند. این راه دارای دشواریهای عظیم بود و شاید راهنمای ترک عمداً به دشواریها می‌افزود، زیرا صلیبیون ضمن حرکت مشقت‌بار از آن راه، تعداد زیادی از نفرت و چارپایان خود را از دست دادند. رنج و عذاب آنها هنگامی افزایش یافت که ساکنان بومی ترک، از فروش غذا یا علوفه به آنها خودداری کردند و اعصاب آنان بر اثر نیرنگهای ستوه‌آورنده جنگجویان غیرنظامی سلجوقی، خراب شد. هنگامی که سرانجام به قونیه رسیدند، بسیار فرسوده شده بودند، اما فردریک در تصرف شهر درنگ نکرد و به سرعت مهمات از دست رفته را جبران و همه اسبان و حیوانات بارکش را که در آنجا یافت، مصادره کرد. سپس دو روز در باغهای اطراف شهر به استراحت پرداخت و آن‌گاه به جانب کیلیکیه رفت. اما مقدر نبود که به سرزمین مقدس برسد، زیرا تنها چند روز بعد، ضمن عبور از رود گوک‌سو (Göksu)، در مجاورت سیلیوکه (Silivke) بر اثر لغزش پا به میان آبهای خروشان آن رود افتاد، و پیش از آن که همراهان وحشت‌زده‌اش بتوانند او را نجات دهند، در آب غرق شد.

کناره‌گیری قلعج ارسلان از سلطنت باعث آرامشی نشد که وی مشتاقانه خواهان آن بود و عکس آن پیش آمد، زیرا سالهای آخر عمرش، بر اثر مشاجرات میان پسرانش، اندوهبار بود. ولی اگرچه برای همه آنها بخشی را تدارک دیده و قلمرو خود را به امیر نشینانی تقسیم و سهم هر یک از آنها را منصفانه داده بود، هیچ یک از آنها احساس رضایت نمی‌کردند. سلطان دلشکسته پیر سرانجام به نزد پسر خود که چند سال پیش از آن از طرف دولت بیزانس آزاد شده بود، پناه برد. هنگامی که در ۱۱۹۲ در بستر مرگ آرمیده بود، شنید که رکن‌الدین سلیمان امیر توکات (Tokat)، حق پسر جوان را به سلطنت قونیه مورد اعتراض قرار داده است. رکن‌الدین پس از آن که از این مشاجره پیروز بیرون آمد، وقت خود را صرف برقراری مجدد وحدت در قلمرو سلجوقی کرد و برادر خود مغیث‌الدین طغرل را به حکومت ارزروم، که تازه به تصرف او درآمده بود، گماشت. سرانجام، تنها برادرش مسعود در آنکارا با او مخالفت می‌کرد، ولی در ۱۲۰۴ رکن‌الدین سرانجام موفق شد آن شهر را از دست او بیرون آورد و مسعود را در این جریان به قتل برساند. خود وی نیز چهار روز بعد درگذشت.

قلج ارسلان سوم ۱۲۰۴

پس از مرگ رکن‌الدین، امیرانش پسر او عزالدین قلج ارسلان سوم را به سلطنت برداشتند، هرچند این پسر تنها سه سال بیش نداشت و اگرچه منازعات عمومیش سلجوقیان را از بهره‌مندی از فتح قسطنطنیه به دست فرنگیان بازداشته بود، تختی که آن کودک بر آن نشست فاقد درخشندگی نبود، زیرا رکن‌الدین، اندکی پیش از وفات خود، جنگ بر ضد گرجستان را از سر گرفته و به آبخازیا Abkhazia نفوذ کرده بود. در طی سلطنت رکن‌الدین، جوانترین برادرش به نام غیاث‌الدین کیخسرو اول، در قسطنطنیه در تبعید به سر می‌برد. وی در پایتخت بیزانس دوستان فراوانی به دست آورده و شیفته یکی از دختران اشراف یونانی به نام مانوئل ماوروزوموس Mavrozomos شده و با او ازدواج کرده بود. غیاث‌الدین چون دید که برادرزاده جوانش بر تخت سلطنت نشسته است آرزومند تخت و تاجی شد که به اعتقادش می‌بایستی حقاً نصیب او شده باشد. پدرزنش او را در دست یافتن به سلطنت تشویق می‌کرد و او طی یکسال در این کار موفق شد و تا ۱۲۱۰، یعنی تا زمان مرگ، به حکومت ادامه داد.

کیخسرو اول ۱۱۹۲-۱۱۹۶ و ۱۲۰۴-۱۲۱۰

بازگشت کیخسرو به قدرت مصادف با غلبه بر قسطنطنیه و تأسیس امپراتوری نیکایایی و کومننه بیزانس شد. سلطان جدید که در قونیه مستقر بود، هیچ‌گاه از تعهدی که نسبت به دوستان و میزبانان سابق خود در قسطنطنیه داشت، غافل نبود و از هر فرصت برای ابراز سپاسگزاری خود، به صورت عملی، غفلت نمی‌کرد. وی در اعطای اقطاعی به پدر زن عیسوی خود در کنار رود مناندر در لائودیکایا Laodicea، درنگ نکرد و در هر صورت علاقه او به یونانیان وی را بر آن داشت که نسبت به تئودور لاسکاریس Theodore Lascaris نظر مساعد داشته باشد، هرچند تنفر دیرینه او از لاتینی‌ها و ارمنی‌ها مانند سابق برقرار بود. اما شاید با تصویب ضمنی امپراتور لاتینی قسطنطنیه به نام هنری اهل فلاندر Henry of Flander بود که وی به بندر آنتالیا Antalya حمله برد و آن را در ۱۲۰۷ از دست خانواده آلدوبراندینی Aldobrandini بیرون آورد. تصرف گذرگاهی به سوی مدیترانه برای اقتصاد سلجوقیان سودی عظیم دربرداشت، زیرا توسعه سریعی که چندی پیش در تجارت آن کشور صورت گرفته بود، تصرف

بندری را تقریباً ضرور می ساخت. جهان غرب اهمیت تکامل جدید را دریافت و موقعیت سلطان را به عنوان مرکز یک قدرت تجارتی بزرگ درک کرد، زیرا به جانشین کیخسرو با عنوان *“Alatinus Magnus Soldanum iconium et potestas Omnium teararum. per Oreintem et Septentriondem, plagam existentium et Magnus cappadociae”* خطاب می کرد.

اما تئودور لاسکاریس از این تکامل نگران و ناراضی شد و روابط او با کیخسرو رو به خرابی نهاد. این روابط هنگامی بدتر شد که لاسکاریس نخواست امپراتوری نیکاییی خود را به پدرزنش، آلكسیوس سوم بدهد که چندی پیش از آن، امپراتور بیزانس و اکنون فرد تبعیدی تهیدستی بود. آلكسیوس، که از این امتناع خشمگین شده بود، از کیخسرو مهمان دیرینه خود استمداد کرد، تا لاسکاریس را برآن دارد که نیکایا را به او پس بدهد. سلطان سلجوقی چون لطفی را که امپراتور در زمان تبعیدش نسبت به او ابراز داشته بود، هنوز به خاطر داشت، خواهش آن فرمانروای مخلوع را به گرمی پذیرفت و از صمیم قلب از او طرفداری کرد. وی از آن لحاظ بیشتر به این کار راغب بود که لاسکاریس، مدتی پیش از آن، وی را در نتیجه اتحاد با لئوی دوم فرمانروای ارمنستان، خشمگین کرده بود. در ۱۲۱۰ میان آنان جنگ درگرفت و آن در زمانی بود که لشکر یونانی لاسکاریس با پیوستن واحدهای فرانکی و بلغاری و مجارستانی تقویت شد. برطبق افسانه‌های عامیانه، کیخسرو به منظور اجتناب از تلفات سنگین لاسکاریس را به مبارزه تن به تن دعوت کرد و سلطان در این جریان به قتل رسید، ولی ابن بی بی مورخ، شرحی متفاوت و محتمل تری از این حوادث به دست می دهد. وی روایت می کند که نبرد نزدیک فیلاذلفیا، آلاشهر Philadelphia Alasehir درگرفت و در طی آن، لاسکاریس از اسب به زیر افتاد و خدمتگزاران سلطان ضمن آن که وی بر زمین افتاده بود می خواستند ضرباتی چند بر او وارد آورند که کیخسرو به مداخله پرداخت و به لاسکاریس کمک کرد دوباره سوار بر اسب شود و از صحنه بیرون برود.

قوای عیسوی چون سقوط لاسکاریس را مشاهده کردند، روبه گریز نهادند و سلجوقیان را که دلیرانه جنگیده بودند به این فکر انداختند که در جنگ پیروز شده اند. ترکان که به امید تصرف غنایم عظیم عقل خود را از دست داده بودند، وظیفه و احتیاط را از یاد بردند و ضمن آنکه فرمانروای خود را تنها گذاشتند، به تعقیب دشمن پرداختند.

تصادفاً سواری از کنار کیخسرو گذشت، ولی سلطان درنیافت که آن مرد از فرانک‌هاست و کوششی برای حفظ خود به عمل نیاورد. آن سوار سلطان را شناخت، و به سرعت به سوی او بازگشت و نیزه‌ای در تن کیخسرو فرو برد و سپس به خالی کردن جیب کشته‌شدگان پرداخت و امیدوار بود که با این غنائیم بگریزد. کسی که ناظر این صحنه بود، لاسکاریس را از این واقعه آگاه ساخت. لاسکاریس دستور داد که آن مرد فرانکی را همراه با جسد مقتول نزد او بیاورند و چون جسد را مشاهده نمود شروع به گریستن کرد و دستور داد که آن مرد فرانکی را به قتل برسانند و جسد سلطان را به توسط یکی از مسلمانان آلاشهر بر طبق مراسم اسلامی با حنوط و با احترامات کامل در گورستان مسلمین شهر به خاک بسپارند. در این ضمن خبر قتل سلطان به اردوگاه ترکان رسیده بود، و در بهت و حیرتی که پیش آمد، لاسکاریس توانست فتحی را که نصیب سلجوقیان شده بود، از دست آنها بیرون آورد. آلكسیوس مسبب جنگ نیز نتوانست بگریزد و مبارزه را ادامه دهد. داماد امپراتور فاقد حس ترحم بود و بنابراین، در محکوم کردن فرمانروای مخلوع به حبس ابد در یک صومعه نیکاییی درنگ نکرد و سپس به سوی شمال شتافت تا سربازان خود را به طرف دریای سیاه رهبری کند.

کیکاوس اول ۱۲۱۰-۱۲۱۹

پس از کیخسرو پسرش عزالدین، که لقب کیکاوس اول بر خود نهاد، جانشین او شد. بر طبق نوشته ابن بی‌بی، فرمانروای جدید مردی نیکوکار، خوش سیمما و دلیر بود؛ و اگرچه طبعی صلح دوست و متمایل به هنر داشت، مجبور شد بخش اعظم اوقات خود را به جنگ بگذراند. ولی فرزندی و وظیفه شناس و فداکار بود، و یکی از نخستین اقداماتش به عنوان سلطان، این بود که وسایل دفن مجدد جسد پدر خود را در قونیه فراهم آورد. آغاز سلطنت او با دشواریهای بسیار همراه بود، زیرا اگرچه به توسط گروهی از امیران منتفذ به سلطنت برداشته شده بود، هم عمش طغرل فرمانروای ارزروم، و هم برادر جوانش کیقباد اول، با او به معارضة برخاستند. اما تا سال ۱۲۱۳ توانست هم عم خود را خفه کند و هم برادر خود را به زندان اندازد.

سپس به مشکلات اقتصادی مبرم روی آورد، زیرا در این زمان بازرگانی بخش عمده‌ای از درآمد قابل توجه دولت را فراهم می ساخت. سلجوقیان تا این زمان به اندازه

تاریخ سلجوقیان روم ۷۱

کافی بر آنتالیا مسلط شده بودند که سودهایی را که از آن به دست می‌آوردند ارزیابی کنند، اما این بندر، چندی پیش از آن، دوباره به دست فرانک‌ها افتاده بود. در شرق نیز اوضاع سیاسی رو به وخامت می‌رفت، زیرا لئوی دوم، فرمانروای ارمنستان، از فرصتی که مرگ کیخسرو پیش آورده بود استفاده کرد و ارگلی و کارامال را به قلمرو خود افزوده بود، در صورتی که در شمال، لاسکاریس بخش جنوب شرقی خط ساحلی دریای سیاه را تصرف کرده بود.

کیکاوس پس از تسخیر مجدد آنتالیا (۱۲۱۴/۱۵) و تنبیه لئوی دوم، به فکر تصرف گذرگاهی به سوی دریای سیاه افتاد که ممکن بود از آنجا، تجارت پرسودی میان چین و هندوستان و ایران از یکسو، و جهان غرب از سوی دیگر، تکامل یابد و در عین حال حمله‌ای جدید بر ضد لاسکاریس صورت گیرد. کیکاوس فرماندهی ارتش را شخصاً به دست گرفت و سینوپ را در اواخر ۱۲۱۴ تصرف کرد و همچنین توانست آلکسیوس کومننوس Alexios Comnenos امپراتور ترابوزان را در شکارگاه اسیر کند. اما پس از آن که اسیر سلطنتی خود را مجبور به پذیرفتن روابط ارباب و رعیتی کرد، او را عاقلانه رها ساخت و همچنین در همین زمان جشن ازدواج خود با دختر امیر ارزنجان را برپا کرد.

سپس در ۱۲۱۶ دوباره به شرق بازگشت تا لئو را از آسیای کهن طرد کند. کیکاوس بعد از راندن او به ارمنستان کوچک به جنوب روی آورد و امیدوار بود حلب را از دست نماینده صلاح‌الدین بیرون آورد، اما در ۱۲۱۹ بر اثر بیماری سل درگذشت.

اگرچه سلطنت کیکاوس تنها یک دهه ادامه یافته بود، کشوری برجای نهاد که از لحاظ ترقی باعث رشک دیگران بود و قونیه پایتخت آن به عنوان مرکز قلمروی به شمار می‌رفت که ثبات آن بر اساس مستحکمی بود که برپایه ارتشی با انضباط و نیرومند، و یک دستگاه اداری کارآمد و وفادار و امور تجاری پر رونق قرار داشت. در آنتولی، بسیاری از سلجوقیان در این زمان به کارهای ثابت اشتغال داشتند، کشاورزی روبه ترقی بود و ثروت از طریق شاهراههای بزرگ، که آنها را سلجوقیان امن و سودمند ساخته بودند، وارد شهرهای بزرگ می‌شد. در زمانی که دولت بیزانس سخت سرگرم حفظ چیزهایی بود تا آنها را از نهب و غارت صلیبیون محفوظ بدارد، یعنی وقتی که امپراتور نسیقیه با فرانک‌ها در جنگ بود، و هنگامی که هیچ امیر ترک واقعاً مقتدری برای معارضة وجود نداشت، آینده جهت سلطان بعدی پر از امید بود.

کیقباد اول ۱۲۱۹-۱۲۳۶

امیران کیکاوس تصمیم گرفتند که تاج و تخت را به علاءالدین تفویض کنند و او را از توقیف آزاد سازند، و به جانشینی برادرش کیقباد اول منصوب دارند. فرمانروای جدید ثابت کرد که بزرگترین عضو سلسله خویش است. استعدادهای او متنوع و در حد عالی بود، و شاید در طی توقیف خود بود که خوشنویسی و مهره‌بازی ماهر،^(۱) قالبیافی چیره‌دست و کمان‌سازی متخصص شد. وی نشان داد که مدیری عاقل و باکفایت است و ترقی را به نقاطی بازگرداند که پیشینیان او بر سر آنها به سختی جنگیده بودند. قونیه را بی‌نهایت زیبا ساخت و سیواس را به صورت یکی از مهمترین شهرهای تجاری سواحل شرقی مدیترانه درآورد. او همچنین رهبر نظامی برجسته‌ای بود و توانست ظرف دوازده ماه پس از جلوس بر تخت سلطنت، کالونوروس (Alaiye) را از دست ارمنی‌ها بیرون آورد و آن را به صورت پایگاهی دریایی بسازد که نظیر آن در هیچ جای مدیترانه یافت نمی‌شد. وی از آنجا که به این اقدامات راضی نبود، بخش اعظم آناتولی را مبدل به باغ میوه ساخت و صنایعی مانند تصفیه‌خانه نیشکر، به‌ویژه در نواحی دور از ساحل علائیه را تشویق کرد.

تخریب خوارزم

طی پانزده سال سلطنت کیقباد ارتش او افتخارات نظامی بسیار دست آورد. اگرچه اهالی جنوا Genoese کوشیدند که نگذارند سلجوقیان از تصرف سینوپ بهره‌مند شوند، کیقباد درصدد برآمد که در نخستین سال سلطنت خود، یک لشکرکشی تنبیهی به سوداک Sudak از طریق دریای کاسپی به عمل آورد. در ۱۲۲۲، برادرزاده‌اش که حاکم سینوپ بود، دولت سلجوقی را در جنگ غیرسودمندی بر ضد امپراتور ترابوزان درگیر کرد. ضمن آنکه این جنگ در جریان بود، کیقباد به طور مداوم، نواحی غربی توروس را تا سیلیوکه از دست ارمنی‌ها بیرون آورد و سراسر ارمنستان کوچک را به اطاعت از خویش واداشت. فروپاشی آن، سلطان را وارد مبارزه‌ای مستقیم با جلال‌الدین خوارزمشاه ساخت که مرزهای خود را گسترش داد و اهلات را نیز متصرف شد.

۱. نوعی بازی که آمریکائیان آن را چکرز Checkers می‌گویند - م.

در ۱۲۳۰، کیقباد با کمک اشرف Aşraf شاهزاده ایوبی، به این رقیب نیرومند حمله کرد و بر خوارزمشاه در ارزنجان Erzincan شکست سختی وارد آورد و به پیروزی دست یافت. اما این پیروزی، زبانی پنهانی دربر داشت که بعدها آشکار شد، ولی در آن زمان، اگرچه جهت سلطان شهرتی گسترده به وجود آورد، موجب حسادت و وحشت متفق کیقباد شد. این شخص در این زمان، به فکر متحد ساختن امیران یعقوبی مصر و عراق افتاد که حاضر شدند تحت فرمان ملک الکامل Malik al Kamil فرمانروای مصر، به آسیای کهن روی آورند. بدین ترتیب کیقباد، ضمن آن که هنوز جنگ بر ضد خوارزم را ادامه می داد، اما، سربازانش بار دیگر برتری خود را با تصرف مجدد، ولو موقت، هارپوت Harput حران Harran و رقه Rakka به اثبات رساندند. و بدین ترتیب سلطان را آزاد گذاشتند که به سوی سرزمین خوارزم روی آورد و آن را مطیع و منقاد خویش سازد.

خوارزم طی قرن‌ها به منزله سدی به شمار می رفت که از یک طرف، میان تمدن‌های پیشین شرق باستان و از طرف دیگر، طوایف آشوبگر دشت اوراسیایی قرار داشت. برداشتن این سد اگرچه باعث شهرت کیقباد شد که فروپاشی آن سرانجام نه تنها برای سلطنت سلجوقیان روم، بلکه برای ایران و عراق نیز مصیبت بار بود. در آن زمان، هیچ کس تصور نمی کرد این پیروزی بدون ثمر باشد و شاید کیقباد در هنگام مرگ چندان بدبخت نبود، هرچند مرگ، بر اثر خوردن سمی بر او عارض شد که می گویند به دستور پسرش تهیه شده بود. شخص اخیر با این عمل ننگین در ۱۲۳۵/۳۶ کشوری را به ارث برد که شامل سراسر آسیای کهن، به جز دولت سلطنتی کومنه در ترابوزان و اراضی واتاتزه در ارمنستان کوچک بود. اگرچه این هر دو سلجوقیان را فرمانروایان خود می دانستند. ترابوزان در زمان انقراض خوارزم به تعدادی از سربازان خوارزمی پناهندگی داده بود و مجبور شد به ازای این عمل عهد و میثاق خود را با سلجوقیان تجدید کند.

کیخسرو دوم ۱۲۳۶-۱۲۴۶

غیاث الدین، فرمانروای جدید، لقب کیخسرو دوم بر خود نهاد. وی طبعی خوشگذران داشت، و مانند بسیاری از معاصران ایرانی خود، به مجالس میگساری و جشن و سرور علاقه مند بود. وی پس از نشستن بر تخت، خواهر خود را به عقد ازدواج امیر ایوبی به نام ملک عزیزبن محمد فرمانروای حلب درآورد و خود با دختر محمد ازدواج کرد. اما

اندکی بعد، سخت عاشق شد و شاهزاده خانم روسودانا Russudana دختر تامارا Tamara ملکه گرجستان را به زنی گرفت و او را از هر جهت ملکه خود خواند.

تهدید مغول

اگرچه کیخسرو دوم متصرفات بسیار باارزشی به ارث برده بود، طی چند سال گذشته، طوایفی در آسیای مرکزی دوباره به حرکت در آمده بودند. این بار مغول‌ها بودند که به راه افتادند و ضمن آن که به طرف غرب نفوذ کردند، به هنگام پیشروی خود، یک سلسله عملیات بیرحمانه و غیرقابل تصور انجام دادند و در میان ساکنان صلح دوست اراضی مجاور، موجب ارباب و وحشت شدند. هر شایعه یا گزارشی مربوط به مغول‌ها به نگرانی آنان می‌افزود، تا آن که سرانجام، گروههایی از پناهندگان وحشت زده رو به فرار نهادند و خانه‌ها و کشتزارهای خود را برای مهاجمان باقی گذاشتند. تعداد مهاجران بر اثر وجود افراد بیکار بی‌شمار، جانیان بالقوه همراه با روستاییان بی‌آزار، درویش بی‌سروپا همراه با زائران ترسو افزایش یافت. هنگامی که وارد سلطان نشین روم شدند، ساکنان را به وحشت افکندند و نگرانی هنگامی افزایش یافت که تعدادی از درویشان سخنور، هم پناهندگان و هم روستاییان محلی را، به شورش ترغیب کردند. در واقع، بسیاری از درویشان، به صورت آشوبگران سیاسی درآمدند و برای پیشبرد مقاصد خود درنگ نکردند، که تمایل سلطان را به اعطای امتیازات تجاری به بازرگانان خارجی، به مثابه تمایل به عیسویان به شمار آورند. این گزارشها، سوءظن و بدگمانی را تشدید کرد، و نارضایی به زودی چنان گسترش یافت که سلطان مجبور شد به جای اتباع خود، بر مزدوران عیسوی در ارتش خویش متکی باشد و این وضع به نوبه خود، به آتش شایعات مضر و تبهکارانه دامن زد.

در آغاز قسمت اعظم قوای مغول که از شهرت نظامی سلاجقه نگران بودند، به جنوب روسیه حمله کرده و آن را به تصرف درآوردند. گروههایی از آنها در نواحی سفلی ولگا و دون ساکن شدند و دولت سلطنتی «اردوی زرین» را به وجود آوردند و گروههایی دیگر، به عنوان فرمانروایان امیرنشینان کُیف مستقر شدند. در این ضمن، موجی دیگر از مغول‌ها با درک این که انقراض دولت سلطنتی خوارزم، ورود آنان را به ایران بسیار آسان ساخته است، به آن کشور تاختند و بر بغداد مسلط شدند. حتی در زمان حیات کیتباد،

گروههایی از آنان به سوی آسیای کهن به راه افتادند و پس از مرگ او، به تغییراتی اقدام کردند، و بعضی از طوایف ترک را که به تازگی در طول مرزهای شرقی روم مقیم شده بودند، از جای خود بیرون راندند. در میان طوایف بیابانگرد غز که ریشه کن شدند، قوم کای Kai قرار داشتند که در تاریخ به عثمانیان معروف شدند. رئیس مسلمانشان، آنها را به آسیای کهن رهنمون شد. در افسانه‌ها آمده است که روزی طغرل، پسر و جانشین سلیمان، ده گروه سوار مشاهده کرد که با یکدیگر سخت در نبرد بودند. طغرل صبر کرد تا ببیند کدام یک از آن دو گروه ضعیفتر است و سپس همراه افراد خود به کمک آنان شتافت. ورود او به موقع بود، زیرا کفه ترازو را به سود سلطان سلجوقی و محافظان او که مورد حمله دسته‌ای از مغول‌ها قرار گرفته بودند، پایین آورد. کیخسرو مراتب سپاسگزاری امیر خود را ابراز داشت و قطعه زمین باریکی در قراچه داغ به طغرل بخشید. این اقطاع از اسکی شهر تا حدود قونیه ادامه داشت و شامل سوگود sugud و دومانیچ Domaniç بود. عثمان فرزند طغرل در سوگود تولد یافت و در ۱۳۲۴ در آنجا مدفون شد.

نبرد کوزه داغ

در ۱۲۴۱/۴۲ مغول‌ها ارزروم را محاصره و تصرف کردند. نزدیک شدن آنها کیخسرو را متقاعد ساخت که به زودی باید با مهاجمان دست و پنجه نرم کند و بنابراین، به تدارک قوا پرداخت، و حدود ۷۰/۰۰۰ نفر گردآورد و آنها را تحت فرماندهی سرداری گرجی به نام شرواشیدزه shervashidze قرار داد. لشکر مغول نسبتاً کوچکتر و تحت فرماندهی بایجو Baidju و همچنین دارای تعدادی مزدوران گرجی و ارمنی بود. دو قوا در بامداد بیست و ششم ژوئن ۱۲۴۲، در محلی بر سر راه سیواس به ارزنجان، نزدیک به کوزه داغ، با یکدیگر درگیر شدند. شرواشیدزه در نبرد کشته شد و سربازان سلجوقی به محض شنیدن این خبر، با آنکه در جنگهای بسیار بر ضد دشمنان نیرومند از ملتهای مختلف پیروز شده بودند، بر اثر حمله شدید مغول‌ها، در هم شکسته شدند.

سلجوقیان روبه گریز نهادند و اردوگاه خود را با چادرهای رنگارنگ اشراف خود ترک گفتند و حتی چادر سلطان و پرچم شخصی او که نقش شیری را دربرداشت، در دست فاتحان برجای نهادند. مغول‌ها توکات و قیصریه را غارت کردند، و کیخسرو به

قونیه گریخت و دو تن از اتباع با وفای خود، یعنی امیر مذهب‌الدین و کادی اهل آماسیه Amasya را مأمور مذاکره صلح کرد. امید سلطان به ترغیب بالدوین دوم به انعقاد عهدنامه‌ای بر ضد مغول‌ها مبدل به یأس شد، و او مجبور گشت به خاطر حفظ قدرت ظاهری، روابط ارباب و رعیتی را بپذیرد.

دوره هرج و مرج

با خبر پیروزی مغول‌ها وحشت و اضطراب سراسر آناتولی را فراگرفت. بار دیگر، دشتهای آناتولی، بر اثر پیشروی دشمن ناکشته ماند. قحطی بروز کرد و سلجوقیان ثروتمند، با نگرانی شروع به معاوضه اشیای گرانبهای خود، در مقابل لقمه‌ای غذا کردند. بعضی از رؤسای کوچک ترک، برای تأمین قطعه زمین باریک خویش، دختران خود را به عقد ازدواج اعیان مغول درآوردند و گروهی دیگر در جستجوی امنیت به پافلاگونیا و پامفیلیا روی نهادند. بیابانگردان ترکمن، شروع به غارت شهرهای سلجوقی کردند و هرج و مرج کلی به اندازه‌ای بالا گرفت، که در ۱۲۴۶ به محافل درباری نیز سرایت کرد و گروهی از اشراف شورشی، سلطان بی دفاع خود را حفظ کردند. سپس شخصی مدعی تاج و تخت بی صاحب شد و خود را فرزند کیقباد اول نامید، و موفق شد حدود بیست هزار سرباز زیر پرچم خود گردآورد، ولی سرانجام او را اسیر کرده و در علائیه به دار آویختند. هلاکو فرمانروای مغول به زودی دریافت که پیشرفت ترکمانان ممکن است به سرعت خطرناک شود، و از این رو به عزالدین کیکاوس دوم، پسر ارشد سلطان اخیر و جانشین او، دستور داد که نظم و آرامش را برقرار سازد و رهبران را اسیر و تنبیه کند. عزالدین در این امر تا اندازه‌ای توفیق یافت، ولی دیگر رؤسای طوایف ترک و ترکمن، به سرعت در استانهای خالی از سکنه ظاهر شدند و به صورت امیران کوچک خودمختار درآمدند و برادرش رکن‌الدین در سیواس علیه او سر به شورش برداشت.

حکومت مردان سه‌گانه ۱۲۴۶-۱۲۵۷

هلاکو که از این وضع به خشم آمده بود تصمیم گرفت که هر سه برادر در سلطنت سهیم باشند. بیشتر به سبب لیاقت وزیر اعظم، شمس‌الدین جوینی اصفهانی بود که حکومت سه‌گانه یازده سال ادامه یافت، ولی در این سالها، توطئه‌ها و دسیسه‌های مداوم در جریان

بود و مزدوران گاهی در یک اردو و زمانی در اردوی دیگر ثبت نام می‌کردند. اوضاع هنگامی آشفته‌تر شد که امپراتور بیزانس به نام میخائیل که از حسادت تئودور دوم فرمانروای نیقیه بیم داشت، به نزد عزالدین در قونیه پناه برد و از سوی سلطان به فرماندهی مزدوران عیسوی گماشته شد. این تصمیم مورد قبول مردم نبود، زیرا باعث شد که در اعتقاد او به دین اسلام شک و تردید کنند، به‌ویژه آنکه به یاد می‌آوردند که مادرش عیسوی بوده است. این امر باعث تشدید شایعه‌ای شد مبنی بر آن که سلطان به دین مادر خود گرویده است و این شایعه هنگامی قبول عام یافت. که طی محاکمه بطریق patriarch یونانی آنته‌میوس Anthemius، امپراتور میخائیل او را متهم ساخت که نسبت به سلجوقیان نظر فوق‌العاده مساعدی داشته است. رکن‌الدین، دومین نفر از سه برادر، از این بدگمانی‌ها استفاده کرد و با عزالدین به مبارزه پرداخت، ولی از سوی او به زندان افکنده شد.

این واقعه باتو Batu ی کبیر را خشمگین ساخت و عزالدین به سرعت رکن‌الدین را از زندان بیرون آورد. سپس این دو برادر تصمیم گرفتند که علاء‌الدین، جوانترین برادر را به دربار مغول بفرستند، تا خشم باتو را فرو نشانند. در اینجا بود که روبرو کویس Rubruquis راهب او را ملاقات کرد، ولی احتمال دارد که سلطان جوان در بازگشت در گذشته باشد، زیرا پس از سال ۱۲۵۷ سخنی درباره او شنیده نمی‌شود. در هنگامی که مانگو Mangu دستور داد که عزالدین بر اراضی سلجوقی در شرق هالیس، (قزل ایرماق) و رکن‌الدین بر اراضی واقع در غرب آن، حکومت کنند، عزالدین گمان می‌کرد که این تصمیم به سود رکن‌الدین است و امنیت او (عزالدین) را تهدید می‌کند. بنابراین، با ممالیک مصر، برای برانداختن فرمانروای مغول همداستان شد. نایب السلطنه مغولی آسیای کهن به‌زودی از این توطئه آگاهی یافت و در صدد تنبیه عزالدین برآمد. اما عزالدین که به نوبه خود، به توسط دوستی از این خبر آگاه شده بود، خانواده خود را به شتاب گرد آورد و عازم آنتالیا شد و از آنجا به ساردیس Sardis رفت تا از تئودور دوم از لاسکاریس استمداد کند. عزالدین چون در این کار موفق نشد، در کمال امتنان دعوت امپراتور بیزانس را پذیرفت که به دربار او پناهنده شود و این پیشنهاد به پاداش مهمان‌نوازی و محبتی بود که خود این فرمانروای یونانی، چندی پیش از سوی سلجوقیان دیده بود.

عزالدین ۱۲۴۶-۱۲۸۳ (۴)

عزالدین، رکن‌الدین را به حکومت آنچه که از متصرفات سلجوقی باقی مانده بود گماشت و در ۱۲۶۱ به قسطنطنیه رسید و احتمالاً همراه امپراتور در روز آزادسازی آن شهر از دست لاتینی‌ها وارد آنجا شد. ولی در اینجا مورد احترام فراوان قرار گرفت، و حتی به او اجازه دادند کفش راحتی ارغوانی رنگی را به پا کند که در نظر مردم بیزانس، به منزلهٔ علامت سلطنت به شمار می‌آمد. اما، امپراتور که از مغول‌ها سخت وحشت داشت، پس از چند ماه وظیفهٔ خود را به عنوان میهماندار از یاد برد و به منظور تأمین قلمرو خود، عزالدین و دو تن از فرزندان او را در قلعهٔ اروس Eros به زندان انداخت و سپس از مغول‌ها خواهش کرد به پاداش این عمل بهاو قول مصونیت بدهند. شاید به سبب بیم از چنین تحولی بود که عزالدین اندکی پیش از ۱۲۶۳ با کنستانتین تیش Constantine tish پادشاه بلغارها، بر ضد امپراتور میزبان خود به توطئه پردازد. دربارهٔ حوادثی که پس از این دو حرکت به وقوع پیوست، گزارشهای مختلفی در دست است، ولی به نظر می‌رسد که عزالدین سرانجام، همراه پسر ارشد و احتمالاً پسر دیگر، توسط بارکای Barkay، خان طایفهٔ جوجی Djuci از تاتارهای کریمه نجات یافت، که از خویشان او بود و به قصد نجات او به قسطنطنیه روی نهاد.

در حدود ۱۲۶۳/۶۴، سلطان سابق و پسرش مسعود در سرای sray در کریمه پایتخت بارکای بودند. بعضی از منابع می‌گویند که عزالدین کوشیده بود سربازان خود را ترغیب کند که همراه او از دریای سیاه بگذرند، ولی آنان نپذیرفتند و ترجیح دادند در لشکر بیزانس نام‌نویسی کنند، با این قول که هرگز از آنها نخواهند که بر ضد خویشان‌شان سلاح بگیرند، هیأت تورکوپول‌ها Turcopoles را تشکیل دادند؛ اما حتی در این زمان همگی حاضر نشدند به خدمت امپراتور درآیند. بعضی از سلاجقه به دوبروجا Dobrudja رفتند و تا روزگار کنونی به عنوان اقلیت کوچکی موسوم به گاگائوز Gagauz باقی ماندند، نامی که به عقیدهٔ ویتک Wittek تحریفی از کیکاوس است، زیرا عزالدین نام اخیر را به عنوان لقب سلطنتی خود انتخاب کرده بود. جمعی دیگر به سیبریه گریختند و در ۱۳۰۸ شاه میلوتین Milutin قطعه زمینی به آنان داد که در آنجا ساکن شوند. بعضی از اینان سر به شورش برداشتند و به عنوان مزدور برای یافتن کار نزد فرانک‌های موریای Morea و همچنین نزد صرب‌ها، بلغارها، یونانیان اپیروس Epirus، و بیزانس‌ها رفتند بسیاری از آنان به آیین

عیسوی درآمدند، جوانترین فرزند عزالدین در میان مرتدان بود، و پس از فرار پدر، در قسطنطنیه باقی ماند و سرانجام در آنجا با دختری یونانی ازدواج کرد. بارکای با عزالدین به مهربانی رفتار کرد و دربارهٔ استقرار او در یکی از املاک خویش سخن گفت، ولی خان کهنسال پیش از انجام دادن این تعهد درگذشت و پسر و جانشینش به شیوه‌ای دیگر رفتار کردند و عزالدین و مسعود را در دهکده‌ای کوچک، در کرانهٔ دریای سیاه، زندانی ساختند. نزدیک به هشت سال بعد، حدود ۱۲۸۳، عزالدین در آنجا درگذشت ولی مسعود موفق به فرار شد، ولی دوباره به دربار مغول راه یافت و از سرور خود تقاضا کرد او را بر تخت پدرش بنشانند. با تقاضای او تا اندازه‌ای موافقت شد، زیرا نیمهٔ شرقی قلمرو پدرش را به او دادند، در صورتی که پسر عمش علاءالدین کیقباد سوم، اجازه یافت بر بخش غربی حکومت کند.

قلج ارسلان چهارم ۱۲۴۶-۱۲۶۴

هنگامی که عزالدین در ۱۲۶۰ از قونیه گریخت، برادرش رکن‌الدین با لقب قلج ارسلان چهارم خود به خود تنها فرمانروای روم شد، ولی به عنوان تابع، و تقریباً به منزلهٔ دست نشاندۀ مغول‌ها سلطنت می‌کرد، و حتی قدرت کمی که در دستش باقی بود، در واقع در اختیار وزیر اعظم او به نام پروانه معین‌الدین سلیمان قرار داشت. مغول‌ها پروانه را تشویق می‌کردند که زمام امور را شخصاً به دست گیرد و به مناصب او منصب قضاوت را نیز افزودند، و این انتصاب باعث خشم فراوان امیران محلی شد. با وجود این، پس از قتل رکن‌الدین در آق‌سرای Aksaray در ۱۲۶۴ (عملی که آن را مردم به پروانه نسبت می‌دادند) وزیر اعظم فرزند فرمانروای اخیر به نام غیاث‌الدین کیخسرو سوم را به سلطنت برداشت. از آنجا که این پسر هنوز کودک بود، خان مغول به عنوان فرمانروای حقیقی باقی ماند، و تمشیت امور روزانه به عهدهٔ پروانه واگذار شد.

کیخسرو سوم ۱۲۶۴-۱۲۸۳

تا ده سال پروانه کشور را عاقلانه و با اخلاص تمام اداره کرد؛ سپس، در هنگامی که غیاث‌الدین به حد بلوغ و استقلال رسید، رشک بر او غلبه کرد و او را بر آن داشت که با بای‌برس Baibars، سلطان مملوک مصر، وارد مذاکره شود. آن دو با یکدیگر توطئه

چیدند که مغول‌ها را از آسیای کهن بیرون برانند و پروانه را برجای سلجوقیان بنشانند. در آغاز همه چیز بر طبق نقشه پیش رفت و در ۱۲۷۶/۷۷ مغول‌ها را در البستان شکست دادند و وارد قونیه شدند، ولی هنگامی که قوای خود را در قیصریه برای مبارزه بیشتر گردآوری کردند، پروانه به وحشت افتاد؛ وحشت او به مملوک نیز سرایت کرد که به شتاب به مصر بازگشت و پروانه را برجای گذاشت. سال بعد، فرمانروای خشمگین مغول پروانه را به قتل رساند.

غیاث‌الدین کیخسرو سوم، اگرچه پانزده سال بیش نداشت، اکنون قدرت را به دست گرفت. موقعیت او بی‌نهایت دشوار بود، زیرا اتابکان طمعکار محلی ترک بر اثر سقوط پروانه، از بی‌تجربگی سلطان جدید استفاده کردند و در بسیاری از نقاط قلمرو سلجوقی به صورت فرمانروایان تقریباً مستقل درآمدند. حتی پسران خود پروانه نتوانستند در برابر انگیزه انتصاب خود در سینوپ Sinop مقاومت کنند، چنان که اعضای خاندان وزیر متأخر به نام صاحب عطا در افیون قره حصار Afion Kara Hisar چنین کردند. بنابراین، با شادی واقعی بود که فرمانروای جوان مشاهده کرد عثمان، پسر طغرل جانشین ریاست طایفه عثمان‌لی موفق شده بود، دولت بیزانس را به ستوه آورد و در ۱۲۸۱ متصرفات خود را به زیان آن توسعه دهد. کیخسرو برای یادآوری این فرصت، به او لقب اوچ‌بگ Uç Beg اعطا کرد که به معنای «مرزبان» است و به او طبل و پرچمی از موی اسب داد که عبارت از پرچم کوچک سرخ‌رنگی با هلال سفیدی بر فراز آن بود و لقبی به همراه داشت. شاید نیز در این مورد، سلطان سلجوقی به مؤسس آینده سلسله عثمانی جبه‌ای را عطا کرد که از آن، در اسناد موجود یاد شده است.

پس از مرگ کیخسرو سوم در ۱۲۸۳ برادرزاده‌اش علاء‌الدین کیقباد سوم، فرزند برادرش فرمورز Faremurz، بر تخت نشست اما تقریباً بی‌درنگ، فرمانروای جدید مجبور شد نیمه شرقی قلمرو خود را به پسر عمش مسعود دوم واگذار کند. مسعود در ۱۲۹۸ درگذشت. پسرش مسعود سوم، که برجای او نشست، اوقات خود را صرف جنگیدن با کیقباد سوم، بر سر قدرت کرد و این مبارزه در زمانی که غیاث‌الدین در ۱۳۰۲ جانشین پدرش کیقباد شد ادامه یافت و تا ۱۳۰۸ خاتمه نپذیرفت. در این سال بود که قتل مسعود در قیصریه به اختلاف پایان داد. معلوم نیست که غیاث‌الدین مدت زیادی زنده مانده باشد، زیرا نامش اندکی بعد از تاریخ محو می‌شود و با آن، تاریخ سلاجقه روم پایان می‌پذیرد.

فصل سوم

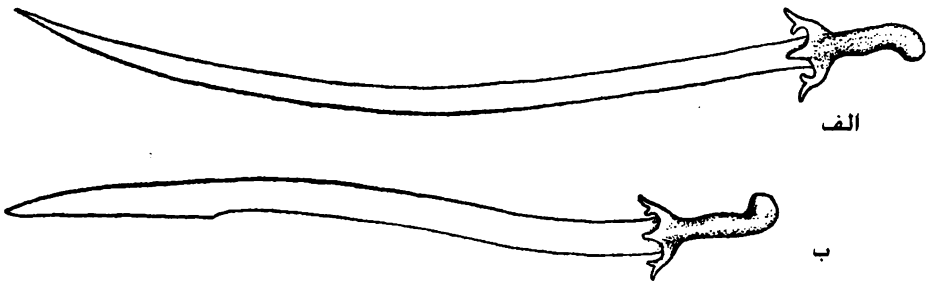
شیوه زندگی سلجوقیان

سلاجقه بزرگ بسیاری از عادات و سلیقه‌های بازمانده از روزگار بیابانگردی خود را حفظ کردند، ولی آن را با مفاهیم کلی دین تازه خود تطبیق دادند و بعضی از رسوم و عقاید ایرانی را به آن افزودند. سلاجقه آسیای کهن بعضی از آداب غربی یا به عبارت بهتر، آداب بیزانسی را بر آنها اضافه کردند و عناصر گوناگون را به صورت یک شیوه زندگی همگون و بسیار انفرادی و شگفت‌انگیز درآوردند. بدین ترتیب، اگرچه الگوی اساسی همچنان مطابق نیازها و آرمانهای یک نژاد جنگجو بود، جنبه‌های خارجی آن، شکل‌های بی‌شمار و پیچیده‌تر و مهیج‌تری به خود گرفت.

سلطنت روم، مانند امپراتوری سلاجقه بزرگ، اساساً دولتی نظامی بود و کارایی ارتش، همیشه کمال اهمیت را داشت. آلپ‌ارسلان و ملک‌شاه تشکیلات نظامی را به دست نظام الملک سپرده بودند. این وزیر که از علایق پیشین طایفه‌ای که افراد را به رؤسایشان مربوط می‌ساخت، آگاهی داشت. کشور را به بیست و چهار بخش تقسیم کرد و هر بخش را به فرماندهی سپرد که لقب او از چاد Chad در جامعه طایفه‌ای غزها، تا شاه ایرانی، یا خان مغولی که از طریق آوارها Avars به سلجوقیان رسیده بود، تغییر می‌کرد. این رؤسا وظیفه داشتند که هر سال تعداد معینی سرباز تدارک ببینند و آنها را به سلاح مجهز کنند.

هر بهار، سربازان کارآزموده و سربازان تازه‌کار، در حضور سلطان خود، در محل تجمع معینی طی احضاریه‌ای که به نام سلطان ارسال می‌شد، گرد می‌آمدند. مردان ماههای تابستان را یا در تمرین یا در مبارزه می‌گذراندند و در زمستان هنگامی که هوای نامساعد مانع از مبارزه بود پراکنده می‌شدند. تا مدتی این روش سربازگیری برای تأمین

نیازهای کشور کافی بود، اما به زودی لازم آمد که نخست، با گرفتن افراد کارآموده‌ای به صورت خراج و سپس، با استخدام مزدوران در ارتش به تعداد سربازان بیفزایند. سربازان را هر بهار با تعلیمات سخت کارآموده می‌کردند و آنان را به صورت سوارکاران و تیراندازان ماهر درمی‌آوردند. مهارت در تیراندازی و شمشیرزنی بخشی از تعلیمات اساسی آنها را تشکیل می‌داد. همگی را تشویق می‌کردند که برای نشان دادن مهارت خود، در بازیها شرکت جویند و از آنان انتظار می‌رفت که لااقل یکبار در هفته، به بازی چوگان پردازند. در مرحله بعد، افراد را به صورت گروههایی در می‌آوردند. بعضی از آنها را برای تعلیم و مشاهده در به کار بردن نیزه و شمشیر اعزام می‌داشتند و بهترین افراد را وارد سواره نظام می‌کردند که مهمترین بخش ارتش را تشکیل می‌داد. بسیاری از سربازان جوشن زنجیری بر تن می‌کردند و کلاهخودهای نوکدار بر سر می‌نهادند (لوح ۶۱). همه آنان دارای سپر بودند، و بسیاری از افسران از شمشیر استفاده می‌کردند. بعضی از این شمشیرها دو لبه‌ای بود و بر بسیاری از آنها دسته‌هایی وصل می‌شد که به یک پایانه قلب مانند دو لپه‌ای که از ویژگی‌های تزیینات سلجوقی بود، منتهی می‌گشت (تصویر ۳). به تیراندازان، تیرهای سوفارداری^(۱) می‌دادند که غالباً به زهر آلوده شده بود.



تصویر ۳. شمشیرهایی با پایانه‌های دو سره: (الف) ۱۰۰ سانتی متری طول شمشیر ۱۵ سانتی متر قبضه؛ (ب) ۸۵ سانتی متر طول شمشیر، ۱۶ سانتی متر قبضه.

برای افتتاح فصل جنگ، سلاطین روم به سان دیدن از قوای خود می‌پرداختند. برای این منظور، قیصریه را برمی‌گزیدند که در میان مردم محبوب بود، زیرا رژه در آنجا

۱. بخش چوبی تیر که در چله کمان گذاشته می‌شد - م.

همیشه جشن و سرور فراوان به دنبال داشت و همراه با نمایشهای سوارکاری و تفریحات ناشی از کارهای شعبده‌بازان و بندبازان بود که در میان میهمانان می‌گشتند و مهارت و چابکی خود را نشان می‌دادند. در فواصل مختلف، آواز خوانان دوره‌گرد به خواندن اشعار حماسی می‌پرداختند و شاعران آخرین تصنیفات خود را می‌خواندند و موسیقیدانان آلات مختلف موسیقی مانند عود، چنگ، نی و طبل می‌نواختند.

سلطنت

اگرچه سلجوقیان بزرگ در سلب اختیارات دنیوی خلفا درنگ نکردند، همچنان به قدرت معنوی آنها احترام می‌گذاشتند و علناً خود را مدافعان و نگهبانان آنها اعلام می‌نمودند و در واقع همیشه، حاضر بودند که با زور بازوی خود، از این ادعا حمایت کنند. هر فرد سلجوقی احساس می‌کرد که در این تعهد سهیم است و با وجود احترام و سرسپردگی او نسبت به خلیفه، سلطان خود را فرمانروای مطلق خود می‌دانست، و در سراسر قلمرو سلجوقی، احساس وفاداری شخصی نسبت به آن سلسله به اندازه‌ای قوی بود که، به استثنای پروانه معین‌الدین، موردی دیده نمی‌شود که کسی خارج از حیطه وارثان سلطان، در صدد غصب اختیارات سلطنتی برآمده باشد. به بعضی از امرای محلی اجازه داده می‌شد که از لقب شاه استفاده کنند، ولی لقب شاه یا سلطان برای قدرت عالی‌تر، محفوظ بود و هیچ‌کس جز آل بویه، جرأت نکرد که این امتیاز را غصب کند. در روزگار سلجوقیان، رسم بر آن بود که تخت و تاج از پدر به پسر و معمولاً به فرزند ارشد برسد، هر چند گاه عضو از خانواده سلطنتی سعی می‌کرد یک رسم دیرینه غرها را، چنان که در کیف در روسیه متداول بود، معمول کند که بدان وسیله، سلطنت به بزرگترین برادر فرمانروای متوفا، و نه به پسر اول او، انتقال می‌یافت. در چنین موردی، قضیه با توسل به زور فیصله می‌یافت و تخت و تاج به نیرومندترین مدعی انتقال داده می‌شد. در ایران، پس از فوت ملک‌شاه، قدرت ضعیف شده مرکزی، دیگر نمی‌توانست بر رعایای خود نظارت کامل اعمال کند، و بسیاری از آنان به صورت فرمانروایان خود کامه‌ای درآمدند که بر استانهای وسیعی حکمروایی می‌کردند. بعضی از آنها لقب اتابک (امیری که جنبه پدری دارد)، بر خود نهادند و به این نکته توجه داشتند که منصب مزبور به طور اخص، به وسیله آلپ ارسلان برای نظام الملک، در زمان انتصاب این شخص به

عنوان لله ملک‌شاه جوان، در نظر گرفته شده بود. سلاطین بعدی نیز این لقب را امتیاز ویژه دارنده منصب لله گی و لיעهد به شمار آوردند و این منصب را پیوسته به امین‌ترین وزیر کشور می‌سپردند. حتی در دهه‌های پایانی امپراتوری سلجوقی، در زمانی که رؤسای کوچک بر خود لقب‌هایی می‌نهادند که استحقاق آن را نداشتند، سلاطین سلجوقی مایل نبودند این افتخار را به هیچ یک از درباریان به جز وزیران خویش اعطا کنند. یکی از آخرین مواردی که لقب مزبور به طور شایسته‌ای اعطا شد در زمانی بود که، کیقباد دوم آن را به «قاضی» خود داد، تا انتصاب او را به وزارت نشان دهد. اثبات این که وزیر مزبور شایستگی این افتخار را داشت این بود که در مواجهه‌ای با مغول‌ها، در دفاع از سلطان، جان خود را از دست داد.

وظایف و طبقات وزارت

در سده سیزدهم، سلجوقیان مناصب وزارت عظمی را به پروانه یا وزیر اعظم می‌سپردند که خود به خود رئیس شورا یا دیوان می‌شد. وی به عنوان، نماینده سلطان، مسئول همه امور داخلی بود و، در غیاب سلطان، در جلسات دولت، ریاست جلسه را به عهده داشت. فرمانده کل قوا در درجه دوم اهمیت بود. پس از او قاضی یا وزیر دادگستری قرار داشت که معمولاً از بغداد بود و چون قوانین حقوقی سلاجقه، براساس قرآن بود، وی مقام مفتی اعظم (مرجع عالی دینی) را نیز برعهده داشت، یا از لحاظ تقدم با مفتی اعظم یکسان بود و در این صورت، به طور کلی متفقاً امور اداری را زیر نظر می‌گرفتند. هنگامی که مناصب مزبور با یکدیگر تلفیق می‌شد، اعتبار قاضی در آسیای کهن به همان اندازه زیاد بود که شیخ الاسلام در جهان اسلام از آن برخوردار می‌شد.

با وجود این مردم، سلطان و نه وزیران را از لحاظ مذهبی الهام‌بخش خود می‌دانستند، و علاءالدین کیقباد اول نمونه‌ای عالی از این طرز تفکر به شمار می‌رفت وی تعصبی عمیق و پرشور داشت و هر روز صبح نماز را به شیوه شافعیان و پنج نماز را به شیوه حنفیان می‌گزارد و قبل از امضای فرمانهای روزانه دیوانی وضو می‌گرفت، زیرا که نام الله در اسنادی که به او تقدیم می‌گشت آورده شده بود. امیرانی که متصدی شعبه‌های مختلف ارتش بودند، از قاضی اعظم و مفتی، با توجه به تقدم آنها، پیروی می‌کردند، این کارگزاران، هیأت دولت داخلی را تشکیل می‌دادند، ولی تعدادی از اشراف عالی‌رتبه و، بگ‌ها یا امیران طوایف در جلسات دیوانی به آنها می‌پیوستند و نوعی هیأت مشاوران را تشکیل می‌دادند.

دیوان و باب عالی

در نخستین روزهای امپراتوری سلاجقه بزرگ، کارگزارانی که دولت را تشکیل می‌دادند در قاپو یا در مدخل چادر سلطان گرد می‌آمدند، همان‌گونه که نیاکان قبیله‌ای آنان در چادرهای رؤسایشان اجتماع می‌کردند. در زمانی که این انجمن، با پیروی از رسم متداول در دربار ساسانیان، از درگاه به درون تالار نقل مکان کرد، وزیران در آنجا بر روی نیمکت‌هایی که به‌طور مدور در کنار دیوار قرار داده شده بود می‌نشستند و سلاجقه همچنان آن محل اجتماع را با نام قدیمی آن «قاپو» می‌نامیدند. این وجه تسمیه را سلاطین عثمانی حفظ کردند، و تالار شورای آنها به «باب عالی» شهرت یافت، و مجلس واقعی همچنان به نام دیرینه «دیوان» که کلمه‌ای پهلوی است نامیده شد.

در سلطنت روم کار دیوان به وسیله بیست و چهار دبیر انجام می‌گرفت، که نیمی از آنها به امور نظامی و بقیه به کارهای مالی می‌پرداختند. وزیر یا «پروانه»، قلمدانی را با خود داشت که سلطان به علامت منصبش به او می‌داد و به تنهایی مسئولیت امور خارجی را به عهده داشت. مکاتبات و اسناد لازم از سوی او به هیأتی از دبیران ویژه سپرده می‌شد که اگرچه گاه‌گاه زبان عربی را به کار می‌بردند، غالباً به صورت «ویابات Viabat» یا خط بدون نقطه نوشته می‌شد و همگی دارای مهر سلطان بود. در زمان غلبه مغول‌ها، زبان رسمی به صدارت عظمی راه یافت و پس از چندی به عنوان زبان رسمی پذیرفته شد. خواسته‌های شخصی سلطان پیوسته به صورت مکتوب، یا از طریق انشای مستقیم، یا به صورت دستورهای شفاهی ابراز می‌شد، و از پیکها انتظار می‌رفت که به‌عنوان دلیل موثق بودن خود، انگشتری سلطان را نشان دهند. فرمانهای سلطنتی را بر روی کاغذ ویژه‌ای که برای این منظور نگهداری می‌شد می‌نوشتند؛ این کاغذ به رنگ سفید و به‌طور استثنایی ظریف بود و احتمالاً از چین وارد می‌شد.

پلیس مخفی

سلاطین سلجوقی بی‌نهایت با ایمان بودند و روی هم رفته سعی می‌کردند به درستی و راستی زندگی و عاقلانه فرمانروایی کنند. امویان و عباسیان دستگاهی داشتند که معادل پلیس مخفی در روزگار ما بود و توسط شخصی به نام «صاحب حرس» *sahib haras* اداره می‌شد. وظیفه کارکنان این دستگاه عبارت از مراقبت از مظنونان سیاسی و اعدام

کسانی بود که خلفا آنها را به مرگ محکوم کرده بودند. این سازمان مورد تنفر آلپ ارسلان بود که برخلاف توصیه و زیرش نظام تصمیم به لغو آن گرفت و گفت: «اگر صاحب خابانی Sahib khaban را به کار بگمارم، کسانی که دوستان صمیمی، و محرم من هستند هیچ توجهی به او نخواهند کرد و به او رشوه‌ای نخواهند داد و به وفاداری و دوستی و صمیمیت خود اعتماد خواهند داشت. از سوی دیگر، مخالفان و دشمنانم با او دوست خواهند شد و به او صلح خواهند داد. معلوم است که صاحب خابان، گزارشهای بدی درباره دوستان من و خبرهای خوبی در مورد دشمنانم به من خواهند داد. کلمات خوب و بد مانند تیر هستند؛ اگر چندین تیرها شود، لااقل یکی به هدف اصابت خواهد کرد. هر روز علاقه من به دوستانم کاهش خواهد یافت و توجه من به سوی دشمنانم معطوف خواهد شد. طی مدت کوتاهی دشمنانم در نظر من بهتر از دوستان خواهند شد و سرانجام جان مرا خواهند گرفت. هیچ کس قادر نخواهد بود آسیبی را که از این کار وارد می‌شود جبران کند.»

اینها سخنان عاقلانه‌ای بود، ولی در ایران مانع از اختلاف دستگاه سلجوقیان با مردم بومی نشد. از بدگمانی اجتناب‌ناپذیری که ایرانیان متمدن با آن به سربازان سلجوقی می‌نگریستند، دشواریهای فراوانی به وجود آمد. اگرچه این افراد کسانی بودند که ایرانیان فرهیخته مغلوب آنان شده بودند و ایرانیان می‌خواستند که سلطان با آن سربازان همان‌گونه رفتار کنند که با ایرانیان به عنوان قوم تابع، و چون دریافتند که سلطان این تقاضا را نمی‌پذیرد، خواهش کردند وی سربازان سلجوقی را برابر با بردگان و مزدوران ارتش خود به‌شمار آورد.

طبعاً هیچ‌کدام از این دو پیشنهاد مورد قبول فاتحان نبود که همگی خود را بر اثر علایق قبیله‌ای به سلطان وابسته می‌دانستند و بر امتیازات خود پای می‌فشردند. کوششی به‌منظور نزدیک ساختن دو گروه، با محسوب داشتن سربازان سلجوقی به‌عنوان فرد ایرانی، از اصطکاک میان آنها نکاست، زیرا افراد متوسط سلجوقی همچنان رسوم خشونت‌آمیز خود را بر آداب ظاهراً مهذب ایرانی ترجیح می‌دادند. در حقیقت، با گذشت روزگار، شکاف میان آنها عمیقتر شد، زیرا سلاطین به تدریج متمدن و تجمل‌دوست شدند و حال آن که افراد طوایف تغییر نیافتند. هنگامی که ملک‌شاه بی‌اعتنا به توصیه نظام‌الملک توجه خود را بیشتر به ارتش معطوف نداشت، و در دربار یک

شخص را به چندین منصب گماشت، نارضایی سربازان افزایش یافت و به گسترش عقاید اسماعیلی کمک کرد، و سلاطین سلجوقی از کمک فراوانی که به زودی به آن نیاز پیدا کردند، محروم شدند.

سیاست در سرزمینهای مغلوب

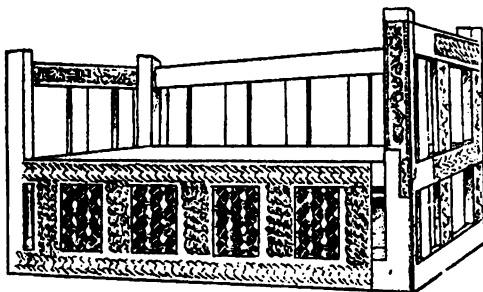
سلجوقیان معمولاً با اوضاع محلی تا زمانی که با مفاهیم اعتقادی آنان اصطکاک پیدا نمی‌کرد، خود را تطبیق می‌دادند. پس از غلبه بر آسیای کهن، صرف‌نظر از مرحله شروع به قتل و غارت به عمد، توجهی به درهم گسیختن حیات اجتماعی نمی‌کردند و می‌کوشیدند که قوانین و رسوم متداول را حفظ کنند و مقررات مربوط به زمینداری را رعایت می‌کردند. هنگامی که تغییراتی را لازم می‌دیدند، اقداماتی را در صورت امکان در پیش می‌گرفتند که سلاجقه بزرگ در ایران متداول ساخته بودند. مهمترین اصلاحات آنان در زمینه قانونگذاری بود. مجازات قتل اعدام بود، ولی گاهی قاتل را به پرداخت خون‌بها مجبور می‌ساختند. به هنگام اجرای حکم شخص محکوم را یا خفه می‌کردند یا به دار می‌آویختند یا گردن می‌زدند. اما در مخوف‌ترین موارد، محکوم را زنده زنده پوست می‌کنند و پوست را با کاه پر می‌کردند و آن را در شهر می‌گردانند و سپس در کلبه‌ای می‌نهادند که برای این منظور تهیه شده بود، و بعد آن کلبه را آتش می‌زدند. جنایات کوچکتر را با تبعید یا شلاق زدن در ملاء عام یا حتی با مصادره اموال تنبیه می‌کردند.

تاجگذاری

مراسم تاجگذاری به عنوان واقعه‌ای مردم‌پسند، به شمار می‌آمد. پس از بی‌صاحب شدن تخت و تاج، سلطان جدید را مقامات مذهبی و کشوری ملاقات می‌کردند در حالی که ظروف زرینی پر از عسل و شیر مادیان با خود داشتند، و سایر کارگزاران در شهر به گردش می‌پرداختند و مبالغ عظیمی پول توزیع می‌کردند. با گذشت روزگار، سلاطین، رسوم ساده نیاکان قبیله‌ای خود را از یاد بردند و به جای آن از سلطنت استبدادی ایرانیان و همچنین از آداب پر از عیش و نوش دربار بغداد و رسوم باشکوه بیزانسی‌ها پیروی کردند. اگرچه قلچ ارسلان دوم ترجیح داد که به روش پدران رئیس قبیله، بر اتباع خود

فرمانروایی کند، جانشینانش مایل بودند که به سبک پادشاهان ایران به حکومت بپردازد. همان‌گونه که در ایران مرسوم بود، آنها همراه گروهی به سوی تخت می‌رفتند و در آنجا سیم و زر بر آنها افشاندند می‌شد (تصویر ۴). در ایران در زمان نظام‌الملک، دویست نفر از خراسان، صد نفر از دیلان Dailan و گروهی غلامان عیسوی او را همراهی می‌کردند. غلامان به اندازه‌ای متعصبانه نسبت به سلطان وفادار بودند، که به زودی هسته نگهبانان شخصی او را تشکیل دادند، و بدین صورت، شاید سلاطین عثمانی را به فکر انداخته باشند، که هیأت ینی‌چری‌ها Janissary را تشکیل دهند.

هنگامی که سلطان با گروهی به راه می‌افتادند، پرچمداری در برابر او پرچم سلطنتی را حمل می‌کرد. پرچم دارای زمینه‌ای سیاه بود که نقش ازدهایی را داشت که شاید آن را بتوان به تأثیر چینی‌ها یا ساسانیان نسبت داد، یا دارای نقش شیری بود که اصل و منشأ آن را می‌توان از تمدنهای باستانی خاورمیانه دانست، یا نقش عقابی داشت که در آن مورد می‌توان آن را حاکی از نفوذ بیزانس تلقی کرد، هرچند ممکن است از آسیای مرکزی یا ایران اقتباس شده باشد. در اواخر، در پیشاپیش سلطان شخصی حرکت می‌کرد که به شیوه فاطمیان، از دشمنان سرسخت سلطان، چتری گشوده با خود داشت. در هر دو سوی او، دسته‌ای از پیاده نظام با شمشیرهای زرین حرکت می‌کردند.



تصویر ۴. تخت چوبی کیخسرو سوم (۱۲۶۴-۱۲۸۳) از فول بی‌کامی. طول ۱/۲۵؛ عرض ۱/۲۱ سانتی‌متر؛ ارتفاع ۱/۶۵ سانتی‌متر.

جشن‌ها

مراسم تاجگذاری، پیروزیهای نظامی عظیم و موارد دیگر برای جشن و سرور عمومی، به شیوه سنتی برپا می‌گشت و میهمانیها و سرگرمیهای مختلف تدارک دیده می‌شد. هم ابن بطوطه و هم ابن بی‌بی می‌گویند که شام و نهار سلطان بر روی میز بلندی نهاده می‌شد

و میهمانانش بر طبق یک نظام دقیق، با توجه به تقدم و تأخر مقامشان می نشستند. مقادیر بسیاری گوشت بره و بز و گوشت شکار و کبوتر بر روی ظروف گرانبها و مرصع صرف می شد. غلامانی با جامه های فاخر که بسیاری از آنان از بردگان عیسوی بودند، جامه های گرانبهای شربت را میان حاضران می گرداندند. در موارد رسمی، غالباً عفو عمومی اعلام می شد و سپیده دم درهای زندانها را می گشودند تا زندانیان بتوانند در جشن و سرور شرکت کنند. این جشنها شبیه آنهایی بود که در مراسم رژه نظامی سالانه برپا می شد، ولی نمایشها و خیمه شب بازی جزو تفریحات به شمار می آید. آناکومنا در شرحی که از تدارک آلكسیوس Alexios برای حمله به سیواس به دست می دهد، تا اندازه ای می توان از آن تفریحات آگاه شد.

اما آلكسیوس مجبور شد به علت یک حمله حاد نقرس، عملیات نظامی را به تأخیر بیندازد. سربازان سلجوقی دلیل او را نپذیرفتند و یک بیماری سیاسی تا جسمانی را به امپراتور نسبت دادند. هنگامی که بربرها می گساری می کردند، مانند سخنوران معمولی قصه های اخلاقی درباره بیماری امپراتور می گفتند و ناراحتی پای او موجب تمسخر آنان می شد، زیرا از پزشکان و سایر افرادی که در پیرامون امپراتور بودند، تقلید می کردند و مانند امپراتور، در حالی که بر روی نیمکتی دراز کشیده بود به وسط می آمدند و ادای او را درمی آوردند. این بازیهای بچه گانه که باعث خنده بسیار بربرها می شد، به گوش امپراتور رسید و او را سخت خشمگین ساخت و وی را بیشتر به جنگ با آنها ترغیب کرد.

محافل درباری

زندگی راحت سلطان ناگزیر او را تا اندازه ای از افراد عادی اتباعش به دور می داشت. این فاصله را ظهور طبقه جدیدی مرکب از درباریان و کارگزاران پرکرد. انتصاب به این مناصب بر اثر تمایل شخصی سلطان صورت می گرفت. اما هنگامی که ترجیحی برای شخص بخصوصی نشان نمی داد، کارگزار به وسیله یک رسم شرقی دیرینه ای انتخاب می شد که بدان وسیله همه داوطلبان در برابر سلطان و دربارانش گرد می آمدند و درباره بعضی موضوعات ویژه به بحث می پرداختند. حتی پروانه معین الدین بارها به این وسیله متشبت می شد. قابلترین و عاقلترین مناظره گر، به مقام خالی مانده منصوب می شد.

سلطان معمولاً به او لقب بگ می داد، ولی گاهی به او افتخار ایرانی یا بیزانسی عطا می کرد، زیرا سلجوقیان از لقبهای گوناگون لذت می بردند و آنها را بدون توجه به منشأ یا شایستگی اعطا می کردند، بیشتر به همان صورت که قلیچ ارسلان دوم، یکی از فرزندان خود را از روی مهربانی، «معزالدین قیصرشاه» می نامید.

رئیس تشریفات جزو مهمترین کارگزاران دربار بود، ولی آبدارباشی سلطنتی و سقاباشی تقریباً از لحاظ اهمیت مقامی مشابه او داشت. این شخص می بایستی مقدار لازم آب و بالاتر از همه، آب آشامیدنی برای میز سلطان تهیه کند، زیرا سلجوقیان مانند همه ترکان، حتی ترکان امروزی، به همان اندازه به کیفیت آب نوشیدنی خود اهمیت می دادند که فرانسویان در روزگار ما به شراب. مقام او همیشه بدون دشواری نبود، زیرا دوره های خشکسالی و دشواریهای ناشی از حمل و نقل آب را باید در نظر گرفت و مسائل غیرمترقبه ای روی می داد که وظیفه او را پیچیده تر می کرد. بدین ترتیب، هنگامی که عزالدین کیقباد اول در کرشهر بیمار شد، آبدارباشی سلطنتی مجبور شد آب آشامیدنی را از فرات تهیه کند، زیرا مسافتی که آب را می بایستی از آنجا حمل کند به صد و پنجاه مایل بالغ می شد. مقام پزشک شخصی سلطان نیز از آنان پایین تر نبود. مانند ابن بطوطه از بیرگه Birge که این منصب را چندین سال به عهده داشت. کارگزار مزبور غالباً کلیمی بود.

اگرچه خانواده سلطنتی از وفاداری و اخلاص اتباع خود تا دوره مغول بهره مند بود، ایجاد این طبقه درباری ناگزیر منجر به افزایش دسیسه شد که به نوبه خود، به توطئه سیاسی انجامید. به همین علت، سلاطین متأخر سلجوقی مجبور شدند تصمیم متهورانه آلپ ارسلان را نادیده بگیرند و مقام «چشنده غذا و آشامیدنی» شاه را ایجاد کنند. حتی به این صورت، چندتن از سلاطین، به طور غیرمترقبه ای در گذشته و راز مرگ آنان موجب شایعات بی شمار می شد.

زنان سلجوقی

موقعیت زنان سلجوقی، با نیل این طایفه به مقام سلطنت، روبه بدی نهاد. این زنان در تاریخ شرک آمیز و بیابانگردانه خود، تا این اندازه پایین تر از مردان به شمار نیامده، و بدون حجاب بوده و در نبرد در کنار پدران و همسران خود جنگیده بودند. اما هنگامی که

سلجوقیان به آیین اسلام درآمدند، از زنان انتظار می‌رفت که حجاب بپوشند و در انزوای حرمسرا به سر برند. از این تاریخ به بعد، از شرکت در امور طایفه خود محروم و مجبور شدند زندگی خود را در سایه حوادث عظیمی بگذرانند، که منجر به ترقی و سقوط آنان شد. گاه‌گاه، زنی با اراده‌ای نیرومندتر از خواهرانش با برپایی یک مؤسسه خیریه و نوشتن نام خود بر روی دیوارهای آن، جایی برای خود در تاریخ باز کرد، ولی غالباً وجود زن بر روی زمین گاهی به طور کنایه‌آمیز به وسیله کتیبه‌ای معلوم می‌شد، که آن را در کنار آرامگاهش می‌گذاشتند، تا تولد و وفات او را نشان دهد. اما تمایل سلاطین به ازدواج با زنان عیسوی غالباً به نتایج مختلفی منجر می‌شد. دخالت‌های سیاسی روکسه لانا Roxelana در امور سیاسی مشهور است؛ ایزابلا Isabella خواهر ریموند Raymond اهل سن اژید و همسر قلیچ ارسلان اول، احتمالاً امور کشور را زیر نظر داشته بود زیرا اگر چنین نمی‌کرد موفق نمی‌شد، پسر خود طغرل را به محض با خبر شدن از مرگ همسرش به عنوان فرمانروای ملطیه به کار گمارد.

شاهزاده خانم روسودانا Russudana همسر گرجی غیاث‌الدین کیخسرو دوم، که نزد سلجوقیان به گئورگ جی خاتون Göörgci Hatun معروف بود، احتمالاً بر شوهر خود نفوذی فراوان داشت. غیاث‌الدین کیخسرو در هنگام ازدواج به اندازه‌ای این زن را دوست داشت که بدون توجه به سنت مسلمان در بی‌اعتنایی به هنر تصویری، دستور داد که تصویر او را بر روی سکه‌ها در کنار او نقش کنند. (نوحهای ۷۹، ۸۰) اما، از منابع دیگر چنین برمی‌آید که وی می‌خواست تنها نام آنها بر روی سکه‌ها نقش شود. هنگامی که مخالفت عمومی وی را مجبور کرد از این کار دست بردارد، دستور داد بر روی سکه‌هایی تصویر خورشید را به صورت شیر نقش کنند. وی شاید این علامت را از آن لحاظ برگزید که می‌خواست که شخصیت درخشان همسر خود را آشکار سازد، یا در نظر داشت نقش طالع خود را نشان دهد. همچنین تصویر شیری را در طرحی برای نشان دادن شخص خودش برگزید. این شیر، تقریباً با همان طرحها، در ایران تا روزگار ما باقی ماند، زیرا فتحعلی شاه آن را به عنوان علامت کشور پذیرفت.

رغبتهایی که پدران و مادران مسیحی در دادن دختران خود به سلاطین سلجوقی نشان می‌دادند، حاکی از آن است که این همسران از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شدند که زنان مسلمان در همان موقعیت، از آن محروم بودند. یکی از مهمترین امتیازات آن زنان

مسئلاً این بود که می‌توانستند دین اجدادی خود را، با اختیار کامل جهت انجام دادن مراسم آن، حفظ کنند. و این امتیاز مسلماناً به آنها کمک می‌کرد که مناعت و همچنین استقلال روحی خود را نگاه دارند. از میان زنان مسلمان تنها نام شاهزاده خانم گوهر فوسی Gevher Fevsi یا نصیبه خاتون در تاریخ، به علت علاقه شدید پدرش، قلچ ارسلان دوم نسبت به او، باقی مانده است.

به طور کلی، سلاطین سلجوقی، همسران خود را از میان شاهزاده خانمهای خانواده‌های سلطنتی همسایه، مانند فرمانروایان دانشمندیان از خانواده تزاکاس Tzakas، یا از بگهای ارزنجان برمی‌گزیدند. این بانوان احتمالاً بر شوهرانشان نفوذ فراوان نداشتند، زیرا اتحادهای حاصل از این ازدواجها، منازعات میان سلطان و پدر زنش را که غالباً منتهی به جنگ می‌شد، برطرف نمی‌کرد. همه همسران پس از بیوه شدن، بدون توجه به دین واصل و منشأ آنها، می‌بایستی با یکی از وزیران سلطان متوفا ازدواج کنند. این رسم احتمالاً اصل و منشأ بیابانگردی داشت، و در آسیای کهن در سراسر دوره سلجوقی باقی ماند، و برطبق همان رسم بود که شمس‌الدین اصفهانی، متصدی وزارت در طی حکمفرمایی مردان سه گانه، با بیوه غیاث‌الدین دوم، مادر گرجی کیکاوس دوم، ازدواج کرد.

مراسم تدفین

مراسم تدفین سلجوقیان نیز حاکی از بعضی عناصر بیگانه بود. بدین ترتیب، برخی منابع، پوشیدن جامه سیاه را به عنوان سوگواری به عیسویان، و به طور ویژه به رومیان شرقی نسبت می‌دهند. در این صورت، این تأثیر می‌بایستی در اوایل اسلام، و نه در دوره سلجوقی صورت گرفته باشد، زیرا نخستین بار که سخن از این موضوع به میان می‌آید، مربوط به زمان قتل یحیی در سال ۷۴۲ میلادی است. هنگامی که پیروانش جامه سیاه بر تن پوشیدند و عباسیان این رنگ را برای پرچم خود برگزیدند. زمانی که کیقباد اول را در ۱۲۱۹ بر تخت نشانند، وی به علامت سوگواری برای برادر خود تا سه روز، لباس اطلس سفید بر تن کرد. برعکس، عادت درویشان مولوی در نواختن نی، در تشییع جنازه افراد، شاید اصل و منشأ غربی داشته باشد.

گذشته از این عناصر بیگانه، در مراسم اساساً اسلامی، جنبه‌هایی وجود داشت که با

وجود تغییراتی در طی سالها و در داخل محیط، اساساً جنبه آسیای مرکزی خود را حفظ کرد. اگرچه درباره آداب تدفین طایفه غز مطالب زیادی دانسته نیست، بعضی از نویسندگان چینی به وضوح نشان می دهند که آنان مردگان خود را می پرستیدند. اسلام این نظریه را نمی پذیرد. با وجود این، سلجوقیان در طی تاریخ خود، به مقبره های نیاکان خویش اهمیت فراوان می دادند. شیعیان ایران و شاید بتوان گفت فرمانروایان ترک که دارای مذهب تسنن بودند، و در ایران شیعی فرمانروایی می کردند، این رسم بیابانگردی را تشویق می نمودند. گنبدها و یادمانهای آن فرمانروایان در ایران شیعی هنوز به منزله یکی از تزیینات باشکوه مناظر ایران به شمار می رود. سلجوقیان به نوبه خود، گنبدها بر روی مزارها می ساختند که به صورت جنبه ویژه هنر معماری آنها درآمد.

بارتولد Barthold نکته جالب توجهی می گوید بدین معنی که بنا بر عقیده ثبت شده در نوشته های اورخون Orxon، روح شخص متوفای پس از مرگ بدن، به صورت پرنده یا حشره ای درمی آید و این نکته در روزگار ما، در گفته ترکان عثمانی منعکس شده است که غالباً در مورد مرگ شخص می گفتند «وی شاهین gire-balcon شده است.» یک رسم باستانی دیگر از طوایف بیابانگرد اوراسیایی (اروپایی - آسیایی)، مبنی بر کشتن اسب رییس قبیله به هنگام مرگ او، در آسیای کهن تا سده سیزدهم میلادی باقی ماند. اگرچه هیچ گور پیشین سلجوقی، حاوی استخوانهای اسب نبود، هنگامی که کیکاوس اول، جسد پدر خود را برای تدفین مجدد در ۱۲۱۰ به قونیه آورد، مراسمی به یاد بود سلطان متوفای برپا ساخت و دستور داد که اسب محبوب او را با او به گور بسپارند.

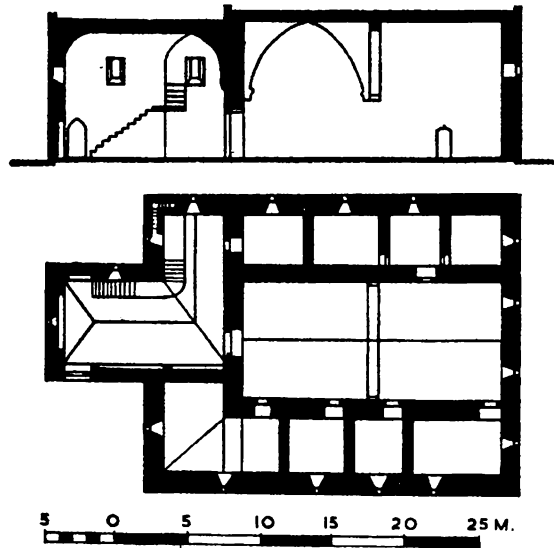
گاهی، چنان که در مورد پسر ساروخان sarukan یا تورومتای Turumtay امیر آماسیه Amasia دیده شد، سلجوقیان مردگان خود را مومیایی می کردند. بعضی از دانشمندان این رسم را به نفوذ بیزانسی ها نسبت می دهند، اما کاوشهای انجام گرفته در پازیریک Pazirik در آلتایی، نشان داده است که اقوام اوراسیایی از این رسم، حتی در سده پنجم یا چهارم پیش از میلاد استفاده می کردند. در آسیای کهن، سلجوقیان مردگان خود را بر پشت می خوابانند، و سر آنها را به طرف راست می چرخانند، به طوری که بعد از آنکه تابوت در جای خود قرار می گرفت، و درب مقبره به سوی مکه گشوده می شد، چشمان شخص متوفای را به سوی این شهر مقدس برمی گردانند.

شکار با قوش

سلجوقیان جزو فعالیتهای روزانه خود، از شکار و قوش‌بازی لذت بسیار می‌بردند. کارگزار ویژه‌ای با لقب بگ یا امیر، متصدی شکار شاهانه بود، و سلطان انتظار داشت که همه افراد سالم دربار، در جریانات روزانه شرکت جویند. (لوح ۵۸) شب هنگام، بزرگترین کیسه محتوی شکار را به عنوان جایزه اعطا می‌کرد. ملک‌شاه به اندازه‌ای به شکار علاقه‌مند بود، که همیشه دفترچه‌ای با خود داشت و مشاهدات شخصی خود را در روز شکار، در آن می‌نگاشت. بعید نیست که همین عادت بود که در فردریک دوم از هوهن اشتوفن تأثیر کرد به طوری که او را برآن داشت کتاب بزرگی درباره قوش‌بازی بنویسد.

چادرها و قصرها

سالها گذشت تا این که سلاطین معمولی سلجوقی حاضر شدند که چادرهای اجدادی خود را ترک کنند و در خانه‌ای ساکن شوند. این چادرها از گونه آسیای مرکزی، یعنی مدور و از نی‌های به هم بافته ساخته شده بودند، و سقفهای نوکدار آنها، از ترکه‌های منحنی بید تشکیل می‌یافت (لوح ۳۳). بر روی همه آنها تخته پوستهایی قرار داده می‌شد که در بخش خارجی دارای تزییناتی بود. تحت نفوذ ایرانیان بود که سلاطین و درباریانشان به فکر زیستن در قصر افتادند، هر چند شاید از آنجا که «شهر، همیشه در نظر ترکان، به منزله زندان بود» درک آنها از قصر، شکل تعدادی چادرهای بزرگ دور از یکدیگر را تشکیل می‌داد که به وسیله دیوار احاطه کننده‌ای، یک مجموعه معماری عمومی را به وجود می‌آورد. اینان مانند ترکان عثمانی در سرای Serai قصر، ساختمانهای جداگانه یا کوشک‌هایی داشتند که اطاقهای خصوصی و حرم سلطان را دربر می‌گرفت (تصویر ۵). تالارهای مجزای شوراها، آشپزخانه‌های عظیم که قادر بود صدها نفر را تغذیه کند، و چادرهای حاوی لباسهای سلطان و خلعت، برای اهدابه میهمانان و حتی بعضی دیگر از سلاطین مسلمان، کارگاههای ابریشم‌بافی نیز از آن خود داشتند. همچنین آموزشگاههای سوارکاری و اصطبلهای جداگانه و جایگاههای ویژه جهت نگهداری شکار شاهانه و اسلحه‌خانه و انبار غذا جهت جایگاههای صدارت عظمی وجود داشت. باغهای بسیاری ایجاد می‌کردند که آنها را حوض و فواره زینت می‌بخشید.



تصویر ۵. ارتفاع و نقشه کوشک حیدری

بناهای جدید

در سده دوازدهم میلادی، نخستین اندیشه سلجوقیان پس از تصرف یک شهر، این بود که استحکامات آن را تعمیر و مسجدی در آنجا برپا کنند، به طوری که پس از چندی، مناره‌های باریک جای بناهایی را گرفت که تا آن زمان، گنبد در آن محل قرار داشت. (لوچه‌های ۱، ۷، ۹) سپس آرامگاههایی با سقف مخروطی شکل در نقاط مختلف برپا شد، که خطوط افق را باز تغییر داد. در همان زمان، وضع زندگی در شهرها با تأسیس سازمانهای ویژه مانند بیمارستان، تیمارستان، مدارس دینی، یتیم‌خانه، و نوانخانه بهبود یافت.

خدمات اجتماعی

در کشورهای عیسوی، علی‌رغم فرهنگ و دانش آنها، مدیران به تأسیس بیمارستان جهت بینوایان توجهی نداشتند. فرمانروایان شرقی، بیشتر به نیازهای مردم می‌پرداختند. از سده نهم به بعد، بیشتر شهرهای مهم اسلامی دارای بیمارستان و مؤسسات خیریه گوناگون بودند و در نتیجه تأثیر مسلمین بر غرب بود که در اواخر آن سده یک دانشکده پزشکی در سالرنو Salerno احداث گردید. وجود این بیمارستان، راهبان فرقه بندیکتین Benedictine صومعه مونته کاسینو Monte Cassino را بر آن داشت که داروخانه خود را توسعه دهند، و این امر هم به نوبه خود، در اواخر سده دوازدهم، منجر به تأسیس

دانشکده‌های پزشکی در دانشگاه‌های مون پلیه Montpellier، بولونی Bologna پادووا Padua و پاریس شد. اما تا این زمان سلجوقیان کشور خود را به صورت یک مؤسسه خیریه واقعی درآورده بودند، و اگرچه انگیزه این کار شاید در وهله اول از ماوراءالنهر یا ایران آمده باشد که در آنجا تعدادی بیمارستان و مدرسه پزشکی در سده دهم تأسیس شده بود، اتخاذ این‌گونه خدمات اساساً از اقدامات سلجوقیان بود.

نظریه بعضی از دانشمندان در سده نوزدهم مبنی بر آن که سلجوقیان چیزی جز هرج و مرج و پریشانی برای آسیای کهن به ارمغان نیاوردند، با توجه به حقایق چند تأیید نمی‌شود. اگرچه سلاجقه تقریباً هر سال درگیر جنگ و منازعه بودند، باز فرصت آن را یافتند که سرپرستی بیمارستانها و مؤسسات خیریه بسیاری را بر عهده بگیرند. منطقه‌ای که به طور غم‌انگیزی فاقد خدمات اجتماعی بود، در زیردست آنها، به صورت محلی آباد در می‌آمد. این تغییر به سرعت بر اثر موقوفات و میراث‌های خصوصی انجام گرفت، و سلاطین و خانواده آنها نمونه‌ای از این کار برای درباریان به دست دادند. کیخسرو اول جزو نخستین کسانی بود که یک مدرسه پزشکی و بیمارستان احداث کرد، و این کار را در قیصریه به یاد خواهرش انجام داد. در این سازمان دوگانه، دو ساختمان در کنار یکدیگر قرار داشتند و به وسیله یک راهروی سرپوشیده به یکدیگر مربوط می‌شدند و به مدرسه صفائیه شهرت داشت. هیأت پزشکی وابسته به بیمارستان، هم در مدرسه پزشکی و هم در بالین بیماران، تعلیم می‌دادند و این همان رسمی است که امروزه در پیشرفته‌ترین بیمارستانهای آموزش پزشکی متداول است.

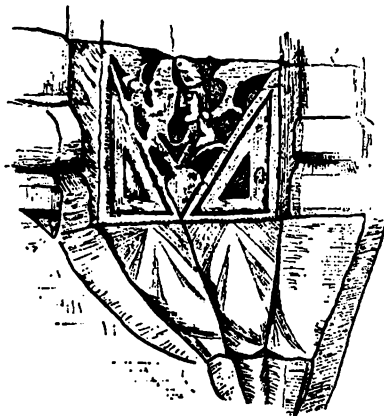
اندکی پس از تأسیس مدرسه صفائیه، مدارس دیگری برپا شد. بنیاد مشابهی به نام دارالچیفته مدرسه یا دارالشفاء در سیواس، به عنوان الگویی برای امپراتوری عثمانی به شمار آمد. اعضای آن شامل متخصصانی در بیماریهای داخلی و همچنین جراحان و چشم پزشکان بودند، و کتابهای پزشکی آن در کتابخانه غنی آن از کتاب، در دسترس دانشجویان و همچنین اعضا قرار داشت. بعضی از این بیمارستانهای سلجوقی در ترکیه، تا سده نوزدهم برقرار بود، برخی دیگر زودتر از میان رفت چند تایی حتی تا جنگ جهانی اول باقی ماند. این سازمانها اگرچه در ساختمانهای باشکوهی که سلجوقیان بنا کرده بودند، باقی نماند، در بناهای جدیدتری پابرجا بود، زیرا سلاطین عثمانی به موقوفات اصلی احترام می‌گذاشتند. حتی هنگامی که لازم می‌آمد بیمارستانی قدیمی را

در محلی جدید برپادارند، سعی می‌کردند نام اصلی آن را حفظ و تا حد امکان از شرایط وقف‌کننده پیروی کنند.

علاقه سلجوقیان به آب آشامیدنی گواراو توجه آنها به پزشکی باعث شد که بسیاری از چشمه‌های آب معدنی موجود در آناتولی را مورد استفاده قرار دهند. قلچ ارسلان دوم به آبهای حوضه Havza توجهی مخصوصی داشت و در ۱۱۶۱، در آنجا دو گرمابه احداث کرد. گرمابه‌های کرشهر و ایلگین Ilgin یونکال yoncal و حمیدیه از همه مشهورتر بودند و بعضی چشمه‌های دیگر را برای استفاده اسبان و سایر حیوانات ارزشمند نگاه می‌داشتند.

در مدارک باقی مانده، دویست چشمه آب معدنی ذکر شده و تعداد واقعی آنها که مورد استفاده قرار می‌گرفته، احتمالاً بیشتر بوده است. اکثر آنها مجهز به گرمابه‌های مجلل و چشمه‌های آب قابل شرب بودند.

ایجاد و خدمات بیمارستانی که ضمن آنها مردم از معالجه و غذا و اطاق مجانی برخوردار می‌شدند، جنبه نیکوکاری سلجوقیان را به حد کمال نشان نمی‌دهد. برای تأسیس نوانخانه‌ها و یتیم‌خانه‌ها و تیمارستانهای بی شمار که در آنها نیز خدمات به صورت رایگان انجام می‌گرفت پول لازم به دست می‌آمد. اما سلجوقیان وقت و پول بیشتری برای تأمین نیازهای مکاتب و همچنین حوزه‌های دینی صرف می‌کردند، و سرانجام کشور آنها به‌طور استثنایی دارای سازمانهای تربیتی بسیار خوب شد (تصویر ۶).



تصویر ۶. سرهای حجاری شده از درون ستون دروازه تیمارستان دیورینی، احتمالاً تصاویر سازندگان آن

درآمد

اگرچه سلجوقیان از انحطاط کشاورزی در مناطقی که بیشتر جنگلها در آنجا برپا می شد جلوگیری نکردند، می کوشیدند صنایع محلی مانند تولید زاج سفید و شکر تصفیه شده را توسعه بخشند، زیرا درک می کردند که برای کشور آنها اقتصاد ثابت کمال اهمیت را دارد. آنان در نخستین دهه های فرمانروایی خود، درآمد را در وهله اول از خراجی به دست می آوردند که بر اتباع خود می بستند. بخشی از این پرداختها به صورت نقدی و قسمتی دیگر به صورت جنس بود. درآمد بیشتر بر اثر غنایم جنگی حاصل شد که مبالغ هنگفتی بود. مثلاً غنیمتی که از لئوی دوم فرمانروای ارمنستان گرفته می شد، به صد و بیست هزار لیره می رسید. گذشته از این، پادشاه مجبور بود که هر ساله هزار و پانصد سرباز کارآموده در اختیار فاتح بگذارد.

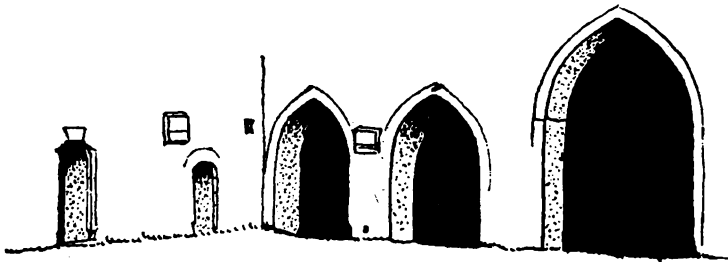
اگرچه غنایم جنگی مبالغ سودمندی تا زمان حمله مغول در اختیار خزانه داری می نهاد، به زودی برای مقابله با هزینه های روزافزون کشور کافی نبود، و سلجوقیان لازم دانستند منابع درآمد تازه ای جستجو کنند. آنها این منابع را در داد و ستد یافتند هنگامی که متوجه شدند که تجارت کنیز و غلام مسیحی موجب منافع بسیاری می شود، تمام مساعی خود را صرف توسعه آن کردند، و در صدد تهیه کنیز و غلام از طریق خرید و فروش یا ربودن کودکان به وسیله تصرف دهکده های آنها در زمان جنگ برآمدند. گرجی ها به ویژه به سهولت به بهای گزافی فروخته می شدند، حتی بدین صورت معلوم شد که تجارت برده، با وجود سودمندی، کفایت نمی کند و لازم آمد که عبور و مرور کالا از طریق آناتولی را تشویق کنند و به مقدار آن بیفزایند.

کاروانسراها

دولت به عنوان نخستین اقدام در این جهت دستور داد راههای کاروانروی سابق که احداث آنها به روزگار باستان بازمی گشت و مورد استفاده نسلهایی از بازرگانان رومی و بیزانسی قرار گرفته بود، تعمیر کند. دولت بیزانس این راهها را به حال خراب رها کرده بود. سلجوقیان در این زمان به فکر تعمیر آنها افتادند. ریلهای نامطمئن را مستحکم ساختند و پلهای سنگی جدید و باشکوهی به وجود آوردند. (لوح ۲۳) سپس برای نخستین بار در تاریخ طولانی این شاهراههای باستانی، یک سلسله استراحتگاه در کنار

آنها برپا داشتند که مجلل‌ترین آنها، سلطان خان *Sultan Hans* یا کاروانسرا نامیده می‌شد، در صورتی که کاروانسراهای درجه دوم را خان *Hans* می‌نامیدند. بیشتر آنها بناهای با عظمتی بودند و برخی از آنها صورت قصر را داشتند. این بناها را در فواصل معین و در طول راه‌های تجارتي عمده می‌ساختند، تا استراحتگاه مطمئن و راحتی برای کاروانیان تهیه کنند، که در آنها افراد و حیوانات شب را بگذرانند. و پس از یک مسافرت پرمشقت در آن بیاسایند. فاصله میان این عمارات برپایه یک سفر نه ساعته بر روی شتر یا، حدود هجده مایل و معادل یک روز سفر بود، به طوری که هرگاه کاروانی براه می‌افتاد، می‌توانست تا غروب خود را به زیر سقف مهمان‌نواز کاروانسرا برساند.

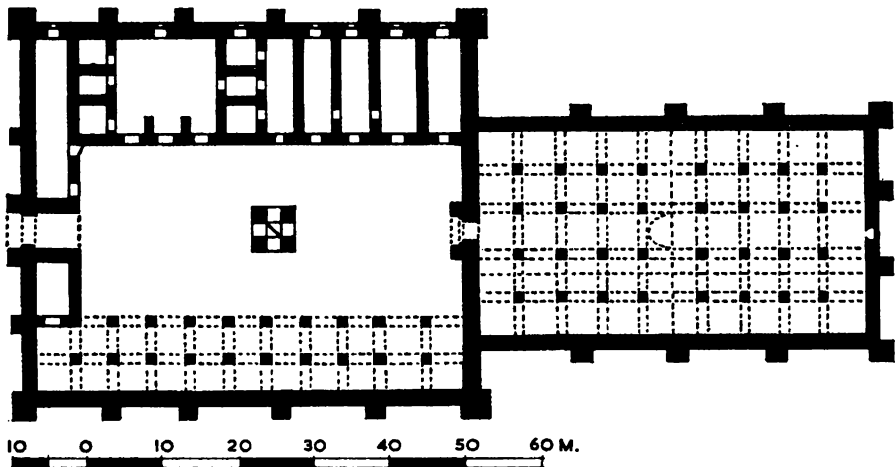
به همان نسبت که کاروان نزدیک می‌شد، برجهای دفاعی و دیوارهای سنگین و ضخیم کاروانسرا از دور پیدا می‌گشت، سپس به تدریج طرحهای پیچیده و طاقچه‌های نظیر شانه؟ زنبور عسل در پیرامون درگاههایی که استادانه ساخته شده بود، اندک اندک آشکار می‌گردید. در داخل، هرگونه وسیله راحتی فراهم بود در کاروانسراهای مستقر در شهرها، نوعی مالیات دخول و خروج گرفته می‌شد، ولی در کاروانسراهای کنار جاده‌ها، پولی اخذ نمی‌گردید. در داخل دروازه، چشم مسافر در وهله اول به مسجد و حوض وضوگیری آن می‌افتاد، تا مسافران بتوانند به خدا به سبب عنایتی که در آن روزبه آنها عطا فرموده است، مراتب سپاسگزاری خود را ابراز دارند. سپس عدلهای بزرگ کالا را پایین می‌آوردند و در مخازنی که برای این مقصود ساخته شده بود (تصویر ۷). انبار می‌کردند، و چارپایان خسته را به اصطبلهایی می‌بردند که دارای آبشخورهای سنگی بود.



تصویر ۷. خان ترجان، اواخر سده دوازدهم؛ در طرف چپ مدخل اقامتگاه مسافران؛ در طرف راست، مدخل اصطبلها

افراد برای جای خفتن می‌توانستند میان اطافهای خصوصی یا عمومی یکی را انتخاب کنند. همچنین یک گرمابه و یک قهوه‌خانه و چند تعمیرگاه در آنجا یافت می‌شد. در آنجا نیز غذا داده می‌شد و بعضی از بناهای بزرگتر، به‌ویژه سلطان‌خان‌ها، بر سر راه قونیه به آق‌سرای و قره‌طای خان بر سر راه قیصریه به ملطیه، حتی گروهی رامشگر برای تفریح میهمانان در اختیار داشتند. جایی که از رامشگر خبری نبود، مسافران یکدیگر را با عجایبی که دیده و خطرهایی که با آن روبه‌رو شده و مطالب شگفت‌انگیز و جالبی که در سفر شنیده بودند، سرگرم می‌ساختند (تصویر ۸). در شهرها، مردم به سوی تالارهای وسیع و گنبددار کاروانسراها روی می‌آوردند تا به گفته‌های بازرگانان زیرک، دانشمندان برجسته و زائران مقدس، گوش فرا دهند. مطالب آنها به اندازه‌ای عالی بود که یک استراحتگاه ساده را به یک «دانشگاه مستمندان» مبدل می‌ساخت.

اگر قرار می‌بود تجارت رونق گیرد، امنیت راهها کمال اهمیت را می‌یافت. برای تأمین این امر، در کاروانسراهای واقع در نواحی پرخطر پادگان و مقداری سلاح می‌گذاشتند. در سدهٔ سیزدهم، استفاده کنندگان از راههای خطرناک ارزروم، می‌بایستی مالیات ویژه‌ای براساس هر چارپایی پیردازند و پولی که بدین ترتیب اخذ می‌گردید، صرف حفظ امنیت راهها می‌شد.



تصویر ۸. نقشهٔ خان سلطان در قونیه - عسکریه

تجارت

بخش اعظم تجارت جنبه عبور و مرور داشت. در آغاز، بیشتر این تجارت در قونیه، سیواس و قیصریه متمرکز بود، و در آنجا تاجران ارمنی و یونانی که به خرید و فروش قالی می‌پرداختند، به تجارت اشتغال داشتند. در سده دوازدهم، سلجوقیان فقط به خرید و فروش اسب و گاو و گوسفند علاقه‌مند بودند. اما صد سال بعد، ایتالیایی‌ها دریافتند که از طریق عبور دادن کالا، می‌توانند منافع هنگفتی به دست آورند و نماینده و نیز در قسطنطنیه از غیاث‌الدین کیخسرو اول تقاضا کرد، امتیازاتی به شهروندان او بدهد. سلطان به توسعه تجارت علاقه‌مند بود، و بنابراین به حضور و نیزی‌ها در قلمرو خود، اعتراض نمی‌کرد. پسر و جانشین او عزالدین کیکاوس اول همین نظر را داشت، و هر دو فرمانروا به زودی از نتایج نخستین امتیازات آزمایشی که اعطا کرده بودند، بهره‌مند شدند و در ۱۲۲۰ نماینده و نیز به نام پودستا یا کوپوتیه پولو *Podesta Jacopo Tiepolo* توانست عهدنامه تجاری جامعی با کیهباد اول منعقد سازد. برطبق این عهدنامه، و نیزی‌ها حق انتقال سنگهای گرانبها، مروارید، شمش، طلا و نقره و همچنین پول و غله را بدون پرداخت مالیات به دست آورند، هرچند دو درصد مالیات بر همه کالاها بسته می‌شد. بر سر امنیت متقابل نیز توافق حاصل آمد، و برای جبران از دست رفتن کالا در دریا، پیش‌بینی‌هایی صورت گرفت و سرانجام مقرراتی برای تنبیه متمردان در نظر گرفتند و بر آن شدند که مرافعات میان و نیزی‌ها و لاتینی‌ها، مانند اهالی پیزا *Pisans* یا پروونس *Provence*، به توسط یک دادگاه و نیزی فیصله یابد و مرافعات مربوط به سلاجقه و فرانک‌ها، و موارد قتل یا دزدی، در یک دادگاه سلجوقی مطرح گردد.

غلبه لاتینی‌ها بر قسطنطنیه منجر به افزایش بازرگانان غربی شد، که در صدد کسب ثروت در مشرق زمین برآمدند، و در نتیجه، بخش اعظم تجارت که تا آن زمان زیر نظر یونانیان بود، به دست و نیزی‌ها افتاد. حجم تجارت تا این زمان به مراتب افزایش یافته بود و دیگر محدود به کالاهای عبور و مروری نبود، زیرا سلاجقه صادرات و واردات را تحت نظارت خود درآورده بودند. بخش اعظم این تجارت در سیواس متمرکز بود، جایی که بیشتر بازرگانان سلجوقی، مستقر شده بودند و به عنوان خریدار و فروشنده و همچنین نمایندگان تجاری عمل می‌کردند زیرا بازرگانان سوری و عراقی، و به‌ویژه بازرگانان شهر موصل، عادت کرده بودند کالای خود را به سیواس بیاورند و آن را به

دست نماینده سلجوقی بسیارند. این شخص مسئول تجمع کاروانهایی بود که عازم سینوپ یا ترابوزان می شدند، که در آنجا کالاها از طریق دریا به بنادر شرقی و سواحل جنوبی دریای سیاه انتقال داده می شد.

تجارت با ترابوزان، به ویژه کمال اهمیت را داشت و این به سبب روابط منظمی بود که با شهر تابع آن به نام پراتیا *Perateia* (خرسون *Cherson*) برقرار بود. در سیواس، بر همه کالاهایی که به ساحل می بردند، مالیات می بستند، و اگرچه امپراتور یونانی ترابوزان از عواید کالاهایی که از قلمرو او می گذشت، سهمی به دست می آورد و سلاجقه بودند که بر بندر سینوپ نظارت می کردند و تجارت پررونقی با قبچاقهای جنوب روسیه و بازرگانان روسی و تاتار، که از بندر سوداک *sudak* یا سولدایا *soldaia* واقع در کریمه، استفاده می کردند، برقرار ساخته بودند. سوداک محل تجمع بازرگانان ترکی بود که به روسیه سفر می کردند یا از آنجا می آمدند و پوست قاقم و خز یا سایر پوستهای گرانبها و همچنین پارچه های پنبه ای و ابریشم و ادویه و لاجورد حمل می کردند.

گاهی یک بازرگان سوری یا عراقی ترجیح می داد که کالاهای خود را تا مقصدنهایی همراهی کند و آن را به دست نماینده ای نسپارد. در چنین مواردی، سوداگر به سینوپ سفر می کرد، و با عدلهای ابریشم و بارهای پنبه خود، با کشتی عازم سوداک می شد. این واقعیت که او کشتی کرایه می کرد و با کالای خود به سفر می پرداخت وی را از الزام بازگشت به سینوپ با یک کشتی پر از برده و پوست معاف نمی ساخت، زیرا سلطان این کالاها را با ارزشترین اجناس وارداتی خود به شمار می آورد. در واقع، حمله شجاعانه کیقباد اول بر سوداک در ۱۲۲۲، شاید بر اثر آسیبی که به چنین محموله یا سفری وارد آمده بود، انجام گرفته باشد.

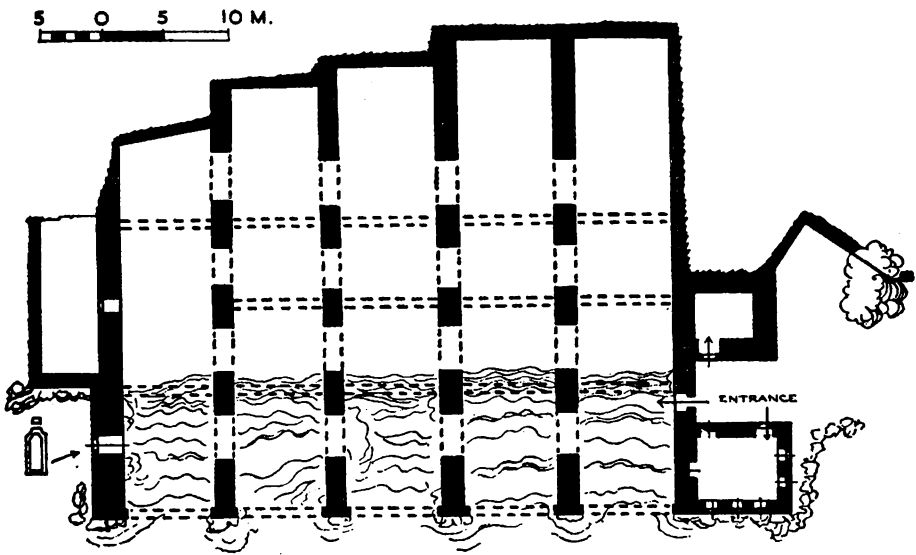
اگرچه سینوپ برای تجارت سلجوقیان کمال اهمیت را داشت عجب آن که در سده سیزدهم شهر دور از دریا، یعنی سیواس بود که از لحاظ تجاری با شهرهای عمده تجاری مشرق زمین رقابت می کرد. اهمیت آن در سده چهاردهم هنوز به اندازه ای بود که سیاستمدار فلورانسی به اسم بالدونه *Baldone* لازم دانست در اثری به نام راهنمای تجارت تحت عنوان *La pratica Della Mercature* که برای استفاده بازرگانان ایتالیایی تدوین کرده بود، یک جدول مقایسه ای از اوزان و مقادیر برای استفاده در سیواس، لاجازو *Lajazzo*، قبرس و آکره *Acre*، را ذکر کند.

تا ربع دوم سده سیزدهم، سلجوقیان تا حدی به صورت یک ملت صادرکننده در آمده بودند، اما واردات آنها هنوز بر کالاهایی که به خارج می‌فرستادند می‌چربید. فهرستی از این واردات تا اندازه‌ای سطح زندگی سلجوقیان را روشن می‌سازد. بیشتر کالاهای درخواستی از مصر عبارت از ادویه، شکر، اسلحه و پنبه بود. هرچند حماة و حلب بهترین پنبه را تولید می‌کردند و یک نوع بسیار نامرغوب آن نیز از ارمنستان کوچک به دست می‌آمد. بغداد پشم بسیار ظریف و سبکی را می‌ساخت که منحصراً برای دستارهای سلطان و وزیران او و همچنین ابریشمهای ظریفی را تهیه می‌کرد که در ساختن جبه‌های آنها به کار می‌رفت. محموله‌های مشک و عود و عنبر همراه این کالاها بود. پارچه‌های ابریشمی و حتی لطیف‌تر و باارزشت‌تر از چین می‌آوردند، و برای تکمیل قالی‌هایی که در آناتولی بافته می‌شد، قالی‌هایی از ایران و به ویژه از شیراز و همچنین از ماوراءالنهر می‌آوردند. بسیاری از سنگهای گرانبهایی که، سلطان و درباریانش به آن علاقه‌مند بودند، از آسیای مرکزی وارد می‌شد. و گرجستان اسبهای اصیل را پرورش می‌داد و به آنجا می‌فرستاد. روسیه مقادیر هنگفتی پوست تولید می‌کرد و بازارهای برده در سراسر قلمرو سلجوقی، پیوسته با زنان و مردان قفقازی پر می‌شد، که ترکان آنها را بیش از همه چیز به عنوان مستخدمان شخصی خریداری می‌کردند.

کشتیرانی

پروونسی‌هائی *Provencales* که تجارت قبرس را در دست داشتند. جنوایی‌هایی که تجارت مصر را اداره می‌کردند، حتی در زمانی که سلاجقه بر آناتولیا مستولی شده بودند، امور کشتیرانی را در دست داشتند. تصرف آن در ۱۲۰۷ پیروزی بزرگی برای سلجوقیان به شمار آمده بود. طی مدت کوتاهی چنان ثروتی، ناشی از عواید بندر وارد خزانه‌های آنها شد، که سلطان تصمیم گرفت بندر دیگری در هیمان کرانه‌ها به دست آورد. اما، برادرش کیقباد بود که با تصرف کاندلور *candelore* یا اسکاندلور *scandelere*، موفق شد که به این مقصود نایل آید. در اینجا بود که تسهیلات بندری بهتر از آن بود که در آناتولی وجود داشت. سلطان پس از آن که آن بندر را به نام خود علائیه نامید (تصویر ۹) در صدد برآمد با افزودن یک زرادخانه و یک بارانداز مخفی به

تسهیلات موجود، آن بندر را به صورت یک پایگاه دریایی درآورد. این تغییرات در نقش علائیه، به عنوان یک مرکز تجاری تأثیر نگذاشت، بلکه موجب توسعه آن شد. ترقی تجارت آن، باعث جذب جمعیت مخلوطی از ساراسن‌ها saracens، یونانیان و یهودیان به این شهر شد. هرکدام از این گروه‌ها در محله ویژه خود گرد آمدند و پس از چندی عده زیادی از بازرگانان لاتینی به آنها پیوستند و در ناحیه دیگری مستقر شدند و پارچه‌هایی را که از شالون challon، ناربون Narbonne و پریگنان prignan وارد می‌شد و همچنین، پارچه‌های ابریشمی بافته شده در لومباردی Lombardy و پارچه‌های زریفت و ظریف وارد شده از قبرس را، مورد خرید و فروش قرار می‌دادند. فلورانس‌ها و سیعترین بخش ملل اروپایی را تشکیل می‌دادند، ولی همگی بدون توجه به ملیت، مجبور بودند بهای دو درصد کالاهایی را که خرید و فروش می‌کردند به سلجوقیان بپردازند (تصویر ۹). آنها با میل و رغبت این مبلغ را می‌پرداختند، زیرا راه تجارتی مدیترانه به اندازه‌ای امن شده بود، که ضایعات آنها در دریا، تقریباً ناچیز به نظر می‌رسید.



تصویر ۹. ترسانه یا کشتی‌سازی، علائیه، ۱۲۲۸

دزدی در دریا

برخلاف مدیترانه، آبهای دریای سیاه پر از دزدان دریایی بود. تا نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم، راه سینوپ بسیار خطرناک شده بود. بندر در اصل به صورت تیول موروثی فرزندان پروانه معین‌الدین بود و خویشان وحشی آن سیاستمدار، از آن به عنوان پایگاهی جهت حملات خود بر کشتیهای تجارتي استفاده می‌کردند. در ۱۲۷۹ حتی یکی از برادرزادگان پروانه به توسط دو کشتی جنوایی دستگیر و به مجازات اقدامات سرقت‌آمیز در دریا، به ایتالیا اعزام گردید. وی تا زمانی در آن‌جا ماند که برای نجات او مبلغی گزاف پرداخت شد. در ۱۳۱۳ شخصی به نام قاضی چلبی، فرمانروای سینوپ و کاستامونو Kastamonu، که یا از اخلاف پروانه یا پسر سلطان مسعود دوم بود، با رفتن به زیر چند کشتی جنوایی، که در سینوپ لنگر انداخته بودند، و سوراخ کردن بدنه‌هایشان، می‌خواست آنها را غرق کند.

بازارها

بازارهای سازمان یافته یکی از وسایلی بود که سلجوقیان به منظور تشویق تجارت ایجاد کردند. از این‌گونه بازارها در همهٔ شهرهای عمده یافت می‌شد، و در هر یک، تجارت ویژه‌ای در بخشهای جداگانهٔ آن، متمرکز شده بود. حتی شهرهای درجهٔ دوم مانند ارزنجان (ارزیکان) دارای بازارهایی چنان بزرگ و باشکوه بود که حس اعجاب و شگفتی سیاح با تجربه‌ای مانند ابن بطوطه را برانگیخت. جای تعجب نیست که سلطان و همهٔ افراد وابسته به دربار و تجارت به اندازه‌ای توانگر شدند که توانستند بناهایی بسازند و وقف کنند که شهرت آنها به همان جهات باقی است و در عین حال علاقهٔ خود را به تجملات ارضا کنند. در بعضی بخشهای جامعه، چنان ثروتی گرد آمده بود که کیخسرو دوم در پرداخت صد و هشتاد هزار درهم به تنهایی، برای یک یاقوت درنگ نکرد، و در ۱۲۲۴ سیمون لرکانی Simon Lercani، بازرگان جنوایی، ضمن سفر از علائیه به سیواس لازم دانست ششصد درهم با خود داشته باشد.

مالیات

بیشتر جمعیت مجبور به پرداخت مالیات بودند. شهرنشینان بدهی‌های خود را به رؤسای کشوری و دارندگان اقطاع نظامی، به کارگزاران بالا دست خود، و افراد ساکن بر

روی زمینهای وقفی یا مراجع دینی و مالیات خود را به نمایندگان آن هیأتها و مالکان اموال خصوصی و بدهی های خود را به خزانه می پرداختند. برگله های گاو و گوسفند و نیز بر خرمن غلات و همچنین بر افراد ازدواج نکرده، مالیات بسته می شد، اما مؤسسات خیریه همه فرقه ها معاف بودند.

کشاورزان

متأسفانه ترقی به هیچ وجه همگانی نبود. شدیدترین فقر و فاقه در نواحی دوردست دیده می شد. جایی که کشاورزان زندگی خود را در تهیدستی می گذراندند. این امر به هیچ وجه گناه آنان نبود. دلیل کارایی آنها در امر کشاورزی، صیفی کاریهایی بود که در پیرامون قونیه دیده می شد. فقری که آنان با آن دست به گریبان بودند، به سبب نابودی محصولات و ترعه های آبیاری آنها، از سوی ارتشهایی بود که تقریباً هر ساله از میان مزارع آنها که به زحمت در آن شخم زده بودند، می گذشتند. حتی دولت بیزانس درک کرده بود که فعالیتهایی کشاورزی را می توان تا حدی در مجاورت صحنه های نبرد حفظ کرد، زراعت و ایجاد محصولات مرغوب در مناطق سر راه لشکریان، محال بود. در آسیای کهن، سطح زندگی در واقع در میان کشاورزان تا چندین سال پس از غلبه سلجوقیان بر این منطقه، دچار انحطاط شد.

از سده سیزدهم، کشاورزان فلاکت زده آناتولی، در معرض تبلیغات و اعطای فقیر و بی شماری قرار می گرفتند که از برابر قشون مغول، به آسیای کهن می گریختند. در اویشی که از خراسان می آمدند، عقاید اسماعیلیه را شایع می ساختند، پس از آنها زائران بینوایی از نقاط دوردست مانند اردبیل، بغداد، سوریه می آمدند که به نارضایی پنهانی دامن می زدند. افراد مقدس آسیای کهن، با تحریک کشاورزان به ترک زمینهای خود و یافتن پیشه های آسان تری در نواحی امن تر غربی، آشوب را تشدید می کردند. در ۱۲۳۹/۴۰ یک درویش سوری از اورفه urfa و معروف به بابایسک Baba Isak (اسحاق) بابالیس Baba Eliys، در غاری مشرف بر آماسیه Amasya اقامت گزید و خود را به عنوان پیامبری معرفی کرد. پارسایی تصنعی او، عده زیادی از ترکمانان را به دور او جمع کرد که بر اثر سخنان این درویش تشویق شده بودند، از مردم ملطبه خواستند، سر به شورش بردارند و به سوی غرب حرکت کنند شورش به سرعت گسترش یافت و سیواس و توکات و عسکریه را فرا گرفت، به طوری که کیخسرو دوم لازم دانست

برای سرکوبی شورشیان قوایی بفرستد، اما تنها پس از آنکه از نقاط دوردستی مانند ارزروم بزودی امدادی آورده شد، نظم و آرامش برقرار گردید و آن درویش به اسارت درآمد. با بابا اسحاق و پیروانش به سختی رفتار کردند. آنها را در ۱۲۴۱ با سوزاندن و به دار آویختن، نابود ساختند و ضمن آن که طرفدارانش در سکوت ناظر بودند، اموالشان را مصادره و میان سربازان و مؤسسات خیریه، بر طبق امر سلطان، تقسیم کردند.

مسکوکات

درهم ایکونومیوم (قونیه) به عنوان پول رسمی به کار می‌رفت، و معمولاً به نام سلطان حکمروا ضرب می‌شد، هرچند بعضی از مدعیان سلطنت نیز سعی می‌کردند سکه‌هایی به نام خود بزنند (لوحهای ۷۹، ۸۰). تعداد فراوان سکه‌های سلجوقی که در دل گنج‌هایی نهفته که هنوز از خاک بیرون آورده نشده‌اند و تا ماواری قفقاز ادامه دارد، نشان می‌دهد که این سکه‌ها، تا چه نقاطی رواج داشته‌اند. قدیمترین سکه‌ها به وسیله نوادگان سلجوق در نیشابور و مرو، با طرح‌هایی اقتباس شده از الگوهای عباسیان، ضرب شده است. بعدها سلاجقه بزرگ زینتهایی به طرح‌های خود افزودند که حاکی از تمایل آنها به نقشمایه‌های آرابسک (arabesque) (اسلمی) بود، ولی فرمانروایان روم جسورانه‌تر عمل کردند، اگرچه بیشتر آنها تنها از خط استفاده می‌کردند، چندان از سلاطین تصاویری به کار می‌بردند بدین ترتیب، رکن‌الدین سلیمان شاه، شاید تحت تأثیر الگوهای خوارزمی ساسانی یا حتی الگوهای بیزانسی، در سکه‌های خود از نقش سوارکاری استفاده می‌کردند که شمشیری بر شانه داشت و در دوسوی سرهاله دار او، ستاره‌ای قرار داده شده بود.

کیخسرو دوم گذشته از آنکه می‌خواست به همسر خود احترام بگذارد، در زمانی که در سکه‌های خود، تصویر خورشید را همراه با تصویر شیری نشان می‌داد، شاید انگیزه‌های دیگری نیز داشته بود. هر دو این علامتها، نشانه‌های باستانی سلطنتی به شمار می‌رفتند. فردوسی در مقدمه شاهنامه، پادشاهی را که در صدد آغاز کردن جنگ بود، به شیری با چهره خورشید تشبیه می‌کند. هلال نیز در بسیاری از سکه‌های سلجوقی، به‌ویژه بر روی سکه‌های خسرو دوم، به چشم می‌خورد. بیشتر سکه‌ها در قونیه، سیواس و ارزرجان ضرب می‌شد، ولی ادوار کوتاهی وجود داشت که در طی آن، شاهزادگان کوچکتر سکه‌هایی در شهرهایی مانند آنکارا، بای‌بورت، یا ارزروم ضرب می‌کردند. کیفیت سکه‌ها با یکدیگر بسیار فرق داشت. بهترین سکه‌های مسین به طور کلی، به

دوره سلطنت رکن‌الدین سلیمان‌شاه و بهترین سکه‌های سیمین به دوره قلچ ارسلان دوم نسبت داده می‌شود. علاء‌الدین کیقباد اول، نخستین سلطانی بود که سکه‌های طلا ضرب کرد، اما تا آن زمان، پولی که به وسیله خلیفه بغداد، فاطمیان و بگ‌های حلب ضرب می‌شد و همچنین فلورن ایتالیایی، همگی در سراسر دوره سلطنت سلاجقه در آسیای کهن رواج داشت.

جمعیت

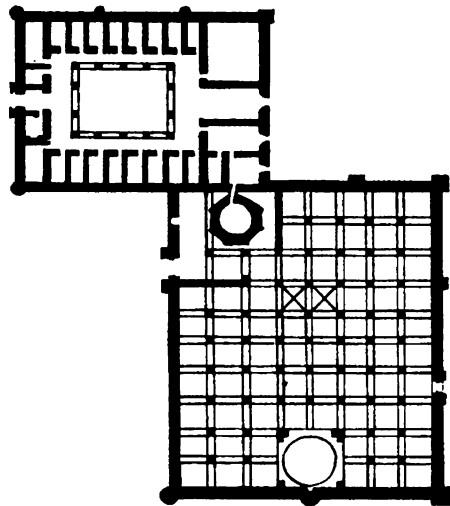
مشکل و در واقع تقریباً محال است که بتوان تصویر دقیقی از میزان جمعیت سلجوقیان آسیای کهن در سده‌های دوازدهم و سیزدهم به دست داد، زیرا سرشماری در آن زمان به وسیله مغولان انجام می‌گرفت، که می‌خواستند، یک نظام همگانی اخذ مالیات را متداول سازند. تا آن زمان، اوضاع در سراسر امپراتوری به اندازه‌ای تغییر یافته بود که این رقم، تعداد جمعیت را در زمان عظمت سلجوقیان به اندازه کافی روشن نمی‌سازد. در ایران، ملک‌شاه در زمان جلوس بر تخت، ارتشی مرکب از چهار صد هزار نفر داشت، ولی آن را به میزان هفتاد هزار نفر کاهش داد. سلاطین روم نیز می‌توانستند لشکرهای عظیم گرد آورند، ولی تاکنون میسر نشده است که تعداد مزدوران غز، ترکمن یا دیگران را که در آن لشکرها ثبت نام می‌کردند به دست داد. همچنین نمی‌توان تاریخ دقیقی را معین کرد که در طی آن، اخذ باج و خراج به صورت سربازان تعلیم یافته، برای نخستین بار به وسیله سلاطین سلجوقی معمول شد.

از سده سیزدهم تعداد صد هزار نفر جمعیت به شهرهایی مانند قونیه، سیواس و قیصریه نسبت داده می‌شود، در اینجا نیز این رقم ارزش واقعی ندارد، زیرا نمی‌توان یونانی‌ها و ارمنی‌هایی را که در زمان غلبه سلجوقیان حاضر نبودند خانه‌های دیرین خود را ترک گویند، تعیین کرد. همچنین، نمی‌توان رقم یهودیان و مسلمانانی را که پس از روی آوردن ترقی و آبادانی به این شهرها، به آنجا بازگشتند را به دست داد. اصناف صنعتگران دارای افرادی با ملیتها و عقاید مختلف بودند که می‌بایستی از دستوره‌های مقامات مسلمان اطاعت کنند. از حیث ظاهر، غیرمحمتمل به نظر می‌آید که سلاجقه اکثریت را تشکیل داده باشند. دشواری آنها بر نظارت بر بیابانگردان، این فرضیه را تأیید می‌کند و بنابراین، باید تصور کرد که آنها مقامات نظامی و اداری را اشغال می‌کردند و امور را از طریق آن افراد یعنی یهودیان و مسلمانان، و نه بر اثر کثرت افراد خودشان، انجام می‌دادند.

دین

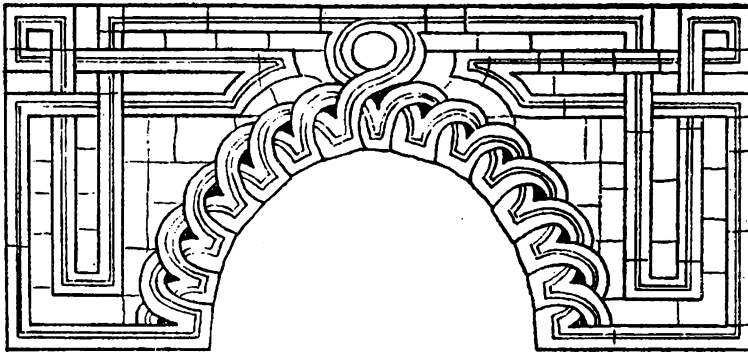
مقامات سلجوقی، اگرچه به پیشرفت مادی مردم علاقه‌مند بودند، از اهمیت سعادت دینی غفلت نمی‌کردند. شوق و ذوقی که سلاجقه بدان وسیله در آغاز دین اسلام را پذیرفتند، در سده‌های بعد از ایمان آوردن آنها، با تعصبی حفظ شد که بدان وسیله هرنسل متوالی، و وظیفه حفظ خلیفه مشروع و قانونی و دفاع از اصول سنتی را انجام می‌داد. این نظریه، سلجوقیان را بر آن داشت که احداث مساجد باشکوه و مدارس دینی بزرگ را وظیفه‌ای باارزش بدانند (تصویرهای ۱۰، ۱۱) تواضع، خصوصیتی بود که حتی سلاطین به آن عمل می‌کردند. کتیبه روی درب خارجی آرامگاه کیخسرو اول در سیواس، حاکی از این نظریه است. در آنجا مطلبی به این مضمون نوشته شده است: «در زیر این خاک سلاطینی خفته‌اند که از لحاظ قدرت با تیرهای خود به ثریا رسیدند و جوزای آسمانی را با نوک نیزه‌های خود خراشیدند. اکنون ببینید که دست مرگ چگونه نیزه‌های آنها را خرد کرده و تیرهایشان را شکسته است همان کاری را که با دوشیزگان دب اکبر کرده است.»

برقرار شدن مراکز فرقه دراویش مولویه در قونیه، نظریه مذهبی را در مقابل خدانشناسی مغولان مستحکم ساخت و استفاده از زبان بومی ترکی، به جای زبانهای



تصویر ۱۰. نقشه مسجد، آرامگاه و مدرسه و باگرمابه‌ای که از آن آثاری باقی مانده است، بنیاد ماه‌پری خواند، قیصریه ۱۲۳۷/۳۸

10 0 10 20 30 40 50 60 M.



تصویر ۱۱. نعل درگاه مرمر از دیوار خارجی مسجد علاءالدین، قونیه ۱۲۱۹/۲۰

ادبی فارسی و عربی در آثار بزرگ عرفانی که در این زمان نوشته شد، به استحکام اعتقاد دین اسلام کمک کرد، بی آنکه موجب خشم و غضب تعصب آمیزی بر ضد عیسویان و یهودیان شده باشد. مقدم پزشکان یهودی و همچنین دانشمندان یونانی و رومی، مانند حکیمان و شاعران اسلامی، گرامی داشته می شد. تا اندازه ای روح جوانمردانه صلاح الدین ایوبی و کنجکاوی فرهنگی فردریک هوهن اشتوفن به متعالی شدن نظریه فرمانروایان سلجوقی کمک کرد. اینان اگرچه ذاتاً خیال پرست نبوده و تا اندازه ای در امور دینی متظاهر بودند، زیبایی ظاهری و اعتلای اندیشه را دوست داشتند و گونه ها و عقاید تازه را می پذیرفتند و تا مدتی با روشهای بیگانه می ساختند، بی آنکه تعجب کنند که این روشها با مفاهیم اصلی دین آنها در تضاد بود یانه.

عقاید بیگانه شاید به وسیله یونانیان و ارمنی ها نفوذ نکرده باشد، که در هنگام عروج سلاجقه به قدرت به آیین اسلام گرویدند، تا پیشرفت خود را حفظ کنند و با وجود این، به بعضی آداب و سنن عیسوی پای بند ماندند و این کار را ناراضیان شرقی انجام دادند که سرانجام، این آداب جزو سنن سلجوقیان شد. با بودن دولت عیسوی ارمنستان کوچک در شرق آسیای کهن و با وجود یونانیان و صلیبیون در مرزهای غربی، و با توجه به تعداد بی شمار عیسویان ساکن در قلمرو سلجوقی، در واقع، موجب تعجب می بود اگر سلاجقه، تحت نفوذ عیسویان قرار نمی گرفتند.

گاه عناصر عیسوی به طور ویژه ای نمایان می شد، و در نیمه دوم سده سیزدهم، به اندازه کافی نیرومند گردید که موجب شد بطریق آنته میوس Anthemius تصور کند

کیکاوس دوم، در نهانی عیسوی شده است و افراد دیگر از فرقه اسماعیلی و بکتاشی Bektāṣi به آن آیین درآمده‌اند، در حلب، نورالدین سنگی Sengi که به سبب زهد و تقوایش مورد احترام بود، غالباً درباره‌ی درست عقیدتی سلاجقه روم ابراز شک و تردید می‌کرد و سایر علمای مسلمان نیز همین نظر را داشتند. تهمت طرفداری مفرط از عیسویان غالباً بر سلاطین متأخر وارد می‌آمد. در یک مورد، قاضی القضاة حتی جرأت کرد در برابر غیاث‌الدین کیخسرو، او را به گناه آزاداندیشی و ستایش بی‌اندازه به آداب بیزانسی، متهم سازد. سلطان که با چنین بی‌حرمتی و هتاکی مواجه شده بود، وزیر خود را چنان تنبیه کرد که به طور غیرعمد موجب قتل او شد. هنگامی که پس از وفات قاضی، خشکسالی روی داد، مردم آن را دلیل خشم خداوند دانستند، سلطان از عمل خود نادم شد. با وجود این، علناً اظهار پشیمانی نکرد. جامعه قونیه اگرچه در زمانهای مختلف متنوع بود، عقیده آن تا پایان، اساساً ترک باقی ماند و برخورد و عکس‌العمل آن نسبت به زندگی به طور پرشوری اسلامی به شمار می‌رفت و بدین صورت، همیشه کاملاً مطابق با روحیه مردم بود.

فصل چهارم

اندیشه و ادبیات دینی و دنیوی

احیاکنندهٔ دانش، نمی‌میرد (حضرت محمد (ص)).

متفکران عرب در ابتدای تاریخ خود، شیفتهٔ آثار دانشمندان بزرگ هند و یونان باستان شده بودند. تحت نفوذ این فیلسوفان پیشین، دو مکتب اندیشه در عربستان به وجود آمد. یکی فعال‌تر و دیگری متفکرتر. اعضای مکتب نخست که پیشرفته‌تر بودند، به مشایون شهرت داشتند. اینان در تکامل فرهنگ سلجوقی مؤثر نبودند. اما گروه دوم، معروف به مراقبون در شکل‌گیری نظریهٔ ترکان نقش مهمی داشتند، زیرا بسیاری از علمای ماوراءالطبیعی و عرفانی که آثار عمدهٔ فلسفی و ادبی دورهٔ سلجوقی را به وجود آوردند، نظریات این متفکران را اتخاذ کردند. تأثیر متفکران، به طور ویژه‌ای در سدهٔ دهم و در زمان خلفای عباسی آشکار شد، هنگامی که کشف آثار ارسطو که استدلال زیرکانه‌اش اعراب تیزهوش را به خود جلب کرد، نوعی بحث دینی را برانگیخت که به کلام شهرت یافت. انتظار می‌رفت که دلایل اقامه شده در کلام، با الگوی ارسطویی هماهنگ باشد، یعنی از لحاظ تصور، عقلانی و از لحاظ صورت، منطقی باشند. اما این نظریه مورد قبول عارفان نبود که می‌خواستند باروش احساسی بیشتری به اصول معنوی بنگرند.

عارفان، در جستجوی یک اصل زاهدانه، به زنی برخوردند که تعلیماتش ظاهراً همان احساساتی را بیان می‌داشت که نظریهٔ خود آنان را تشکیل می‌داد. این زن می‌گفت که ذات حق، عشق است و پیروان بی‌شمار خود را تشویق می‌کرد، به نوعی معنویت بگروند و به اندازه‌ای مفتون گفتار او شدند که به منظور ابراز اطاعت خود، نسبت به این زن جامهٔ پشمین مشخصی معروف به «صوف» برتن کردند. در نتیجه، آنهایی که به این جامه ملبس بودند، به سرعت به «صوفی» ملقب شدند و، اتخاذ این لباس پوشندگان آن را به صورت انجمن اخوتی درآورد که به زودی، جنبهٔ فرقه‌ای را به خود گرفت.

شاهنامه فردوسی پر از آن جنبه‌های عرفانی است که بخش عمده‌ای از نظریه صوفیان را تشکیل می‌دهد. این جنبه در داستانهایی که اصل آن اثر را صورت می‌بخشد منعکس نیست، ولی در زمینه‌های بی‌شمار و مطالب اخلاقی فراوانی که در سراسر کتاب پراکنده شده، نفوذ کرده است. این سخنان موجز، به صورت اصول فلسفی مشخص و ضوابط اخلاقی درآمد، زیرا هر گفته‌ای با تأکید بر جامعیت خداوند آغاز می‌شود و اظهار می‌دارد که جوهر وجودی او، در سراسر جهانهای مرئی و نامرئی پراکنده است. از انسان پیوسته خواسته می‌شود که به خداوند بپیوندد و پس از چنین پیوندی است که روح می‌تواند از آرامش جاویدان برخوردار شود. در شاهنامه این عقیده به طور آشکار در مطالب مربوط به کیخسرو منعکس شده است، که در کمال شهرت و قدرت از بیهودگی‌های عظمت زمینی اظهار تنفر کرد، تا به جهان دیگر بشتابد. در حقیقت، شاید همین داستان، که هرگز در مسلمانان عمیقاً تأثیر نکرده بود، قلچ ارسلان دوم را بر آن داشته باشد تا به سود پسرانش از سلطنت کناره گیرد.

مراکز ادبی شمال

اگرچه اندیشه فلسفی بخش اعظم نیرو و قوت خود را از بغداد گرفت، ادبیات و علم، یعنی ریاضیات، پزشکی، جغرافیا و تاریخ، در این زمان، در وهله اول، در آسیای مرکزی، ماوراءالنهر و خراسان تکامل یافت و همه آنها یک واحد فرهنگی را تشکیل داد. بخارا که پایتخت سامانیان بود، با پیشرفته‌ترین مراکز دانش در شرق، رقابت می‌کرد. شاید این امر، تا اندازه‌ای بدان سبب بود که راههای کاروانرو که جهان شرق را به جهان غرب مربوط می‌ساخت، از آن شهر می‌گذشت. و دانش چینیان و جهان باستان را بدانجا می‌آورد و بدین وسیله اندیشه خلاق را برمی‌انگیخت. کتابخانه سلطنتی سامانیان به اندازه‌ای غنی بود که حتی پورسینا (۹۸۰-۱۰۳۷) همه آثاری را که برای پژوهشهای خود لازم می‌دانست، در آنجا می‌یافت. با وجود این، خیره پایتخت خوارزمشاهیان، همان مقام را در نظر عالمان یافت، و پس از آن، هم بلخ و هم مرو به صورت شهرهایی درآمدند که از لحاظ تکامل حیات عقلانی کمتر از شهرهای مزبور بودند.

در حقیقت شگفت‌انگیز است هنگامی که می‌بینیم چه مایه استعداد و دانش در این شهرهای دوردست در سده‌های دهم و یازدهم، یافت می‌شد. نسبت بالای افراد از

آسیای مرکزی در میان کسانی که دستی در ادبیات داشتند نیز، حیرت‌انگیز است. مرو که به سبب زیبایی خود شهرت داشت، ظاهراً به صورت مغناطیسی بود که نویسندگان و دانشمندان را به سوی خود جذب می‌کرد و در اینجا بود که ابوالحسن شهید، شاعر بومی بلخ، نخستین دیوان یا مجموعه اشعار غنایی را به وجود آورد که به زودی به صورت پیکره‌گونه ادبی شاخص در ایران درآمد.

امیران خاندان سامانی، در سنت حمایت از نویسندگان پرورده شده بودند. نوح دوم، مانند پیشینیان خود، هنرها را تشویق می‌کرد و هم او بود که نخستین بار به فکر ترجمه شاهنامه پهلوی به زبان فارسی افتاد. وی این کار را به شاعر درباری خود سپرد، اما پیش از آن که آن مرد نگون‌بخت مقدار زیادی از ترجمه را انجام دهد، حامی شاهانه او، بر او خشم گرفت و او را به قتل رساند.

سلطان مدت زیادی پس از این شاعر زنده نماند، زیرا او همه خاندانش به دست مؤسس سلسله غزنویان از میان رفتند. اگرچه جهانگشای جدید، بیشتر اوقات خود را صرف امور سیاسی و اداری می‌کرد، او نیز به امری که فرمانروای سامانی، شاعر درباری خود را بدان کارگماشته بود، ذی‌علاقه شد. غز غاصب غالباً سخن از احیای این نقشه می‌کرد، ولی جانشین او محمود غزنوی (۹۹۷ - ۱۰۳۶) بود که به طرز باشکوهی آن را به ثمر رساند، زیرا برجسته‌ترین شاعر پارسی زمان خود، یعنی فردوسی بی‌نظیر را که یکی دیگر از اهالی طوس بود بر آن داشت که ترجمه‌ای عالی از اثری حماسی به دست دهد که به مراتب برتر از متن پهلوی آن بود. این اثر با عنوان «شاهنامه» به صورت کتابی درآمد که بیش از سایر کتب در ایران خوانده می‌شد. تأثیر آن بر سلجوقیان آسیای کهن به طور ویژه‌ای آشکار شد، زیرا حس علاقه به تاریخ را در آنان برانگیخت و معیاری به دست آنان داد که بدان وسیله، رفتار خود را ارزیابی کنند. احساس درونی ملی‌گرایی آنها برانگیخته شد و همه سلاجقه روم به آن کتاب عشق ورزیدند و از آن کتاب، در انتخاب لقبهای خود الهام گرفتند. حتی بعضی از آنان، دستور دادند که مطالبی از آن کتاب بر روی دیوارهای قونیه و سیواس نقش گردد، تا همگان آن را بخوانند و درباره معانی آن بیندیشند.

فردوسی سی و پنج سال را در دربار غزنویان گذارند، ولی پس از ترک آن، چنان پاداش ناچیزی به او دادند، که هجونا مه شدیدالحنی علیه حامی مستبد خود نگاشت -

طنزی که بدون حق یا باطل بودن قضیه، توانست محمود را نه تنها در چشم معاصرانش، بلکه در چشم نسلهای بعد، خوار و فرومایه جلوه دهد. در سده دوازدهم، انوری با سرودن شعری هجوآمیز علیه خست و لثامت سلطان سنجر از او انتقام گرفت و در این کار از فردوسی پیروی کرد. این اشعار دست به دست گشت و موفقیتی عظیم یافت و سرانجام به دست سوزنی شاعر افتاد که در آن زمان در غزنه می‌زیست. سوزنی به اندازه‌ای از این اشعار مشعوف شد که تصمیم گرفت طبع خود را در سرودن اشعار هزل‌آمیز بیازماید. او نیز در این کار به اندازه‌ای توفیق یافت که الهام‌بخش عده زیادی از شاعران مقیم در شمال ایران و بین‌النهرین شد. در میان اشعار او، بهترین اثر به صورت تقلید هجوآمیز از سبک دیگران، یا اصول اخلاقی فکاهی درآمد. سرانجام این سبکها، در آناتولی دوردست به صورت یک سبک ملی ترکی پذیرفته شد که مشهورترین نمونه آن، مجموعه «قصه‌های خواجه نصرالدین (ملانصرالدین)» است، که هنوز در ترکیه رواج دارد. خانم اوینگ Ewing بخشی از این قصه‌ها را که کمتر هجوآمیز بود، برای کودکان انگلیسی در دوره ملکه ویکتوریا منتشر ساخت.

فعالیت فرهنگی که در دربار سامانیان، غزنویان و خوارزمشاهیان امری مسلم به شمار می‌آمد، احتمالاً بر سلجوقیان از لحظه‌ای که در نواحی سفلی جیحون ساکن شدند و با این فرمانروایان فرهیخته روابط منظم برقرار ساختند، تأثیر کرد. معقول نیست تصور کنیم که همه سلجوقیان در این زمان بی‌سواد بودند. حتی اگر آلپارسلان، همان‌گونه که گفته‌اند، و همچنین سنجر قادر به خواندن نبودند - امری که به نظر غیرمحمتم می‌آید - از روزگار پیشین، چنین معلوم می‌شود که یک طبقه فرهیخته در میان سلجوقیان وجود داشته است. از سده ششم به بعد، نوعی خط ترکی در آسیای مرکزی متداول بوده و ممکن است، پیش از آن هم تکامل یافته باشد. در هر صورت، تا این تاریخ، غرها طبقه‌ای از دبیران داشتند که در به کار بردن زبان بومی خود ماهر بودند. در صورت لزوم، اورخون ایلک - خاقان Orkhon Ilk - Khagan یا فرمانروای مطلق، یا حتی بعضی از خاقان‌های رؤسای طوایف، می‌توانستند دبیری را به خدمت بخوانند که تا اندازه‌ای از فارسی و عربی مکتوب، یا از زبان خود اطلاع داشت، هرچند شمار این‌گونه افراد با صلاحیت، هم در زمانهای مختلف و هم در قبایل گوناگون، به مراتب فرق می‌کرد.

مکتوبات اورخون

قدیمترین نمونه‌های ترکی مکتوب، که از آن اطلاع در دست است، یک سلسله نوشته‌های روی سنگ گورهاست که بسیاری از آنها جنبه سیاسی دارد، و مربوط به کول تپه Kul tepe یا سلسله‌های بیلگه‌خان Bilge Khan است که در درهٔ اورخون در مغولستان، در حدود سدهٔ ششم تا هشتم میلادی، سلطنت می‌کردند. این نوشته‌ها اگرچه در سدهٔ هجدهم کشف شد، تنها صد سال بعد خواندن آنها میسر گشت، و آن در زمانی بود که، استاد ویلهلم تامسن Wilhelm Thomsen اهل کپنهاگ، بعضی از حروفی را که در آنها یافت می‌شد، با بعضی از حروف آرامی یکی دانست و سپس دریافت که الفبای اورخونی تا اندازه‌ای گونه‌ای از سغدی یا فارسی شرقی است و آن در هنگامی بوده که منطقه بخارا و سمرقند، دولت سغد را تشکیل می‌داده است. تا مسن دریافت که زبان ترکی به کار رفته در این نوشته‌ها، متکی بر اصل هماهنگی اصوات است که امروزه بر زبان حاکم است. می‌توان تصور کرد که سلجوقیان، در اوایل تاریخ خود، حماسه‌ها و آوازهایی می‌خواندند که در میان نیاکان آنها رواج داشته بود، هرچند با گرویدن بر دین اسلام و نفوذ به ایران، بخش اعظم این فرهنگ ادبی بومی را ترک گفتند. در حدود این زمان بود که خط عربی را فراگرفتند و از آن در اسناد و مکاتبات رسمی خود، و همچنین برای کتابهای دینی و کتیبه‌های روی نماهای بناهایشان، استفاده کردند. با وجود این، فرهنگ و ادبیات ایران بود که به طور کلی، در روش زندگی، اندیشه و سلیقه و قسمت اعظم ابداعات ادبی آنها، تأثیر گذاشت.

نظام‌الملک

در سدهٔ یازدهم، شیوهٔ تفکر سلجوقیان در دههٔ اول، به توسط نظام‌الملک شکل گرفت. این وزیر، هم سیاستمداری بزرگ و هم نویسنده‌ای با استعداد بود. در ۱۰۱۹ در طوس متولد شد و چهل و دو ساله بود که آلپ‌ارسلان او را به وزارت برگزید. علاقهٔ او به زبان فارسی، در به کار بردن آن در مکاتبات رسمی، مؤثر بود و نظام‌الملک ضمن مکاتبه با سلاجقهٔ روم و تألیف کتابهای خود، آن را به کار می‌برد. مهمترین اثر او رساله‌ای در باب حکومت است که آن را برای کمک به شاگرد خود، ملکشاه آینده، تألیف کرد. وی در این کتاب اندرز علمی را با مشاهدات عمیق دربارهٔ ماهیت حکومت، در هم آمیخت.

نظام‌الملک که خود به نویسندگی قناعت نمی‌کرد، مؤلفان ممتاز را به دربار سلطان دعوت کرد. مهمترین آنها عمر خیام بود، که در غرب، بیشتر به عنوان سرایندهٔ رباعیات دل‌انگیز شهرت دارد. این رباعیات بر اثر ترجمهٔ فیتزجرالد Fitz Gerald شهرت جهانی یافت. اما این ابیات، در میان معاصرانش، به منزله اشعار سبکسرانهٔ نشاط‌انگیزی بود که، مردی خوشخو و با استعداد، دوستان خود را بدان وسیله سرگرم می‌ساخت. در زمانی که به ریاضیات اهمیت فراوان داده می‌شد، و کمترین کآبرود آن، به منزلهٔ مقدمه‌ای برای فراگرفتن جادوگری به کار می‌رفت، خیام با پیشرفته‌ترین ریاضی‌دان عصر خود، رقابت می‌کرد و با این ظرفیت بود که نظام‌الملک او را به دربار آلپ‌ارسلان فراخواند و برای او رصدخانه‌ای مجهز بنا نهاد. محاسبات و مشاهدات این شاعر در آنجا، وی را قادر ساخت که تقویم موجود آن زمان را اصلاح کند و اقدام او، در نوروز ایرانی ۱۰۷۹ مورد استفاده قرار گرفت و در روزگار حاضر، به عنوان تقویم جلالی یا سلجوقی شهرت دارد.

نظام‌الملک به فراسوی حدود قصر سلطان خویش می‌نگریست، زیرا سعی می‌کرد که علم و دانش را با تشویق دانشمندان، با بررسی قانون و علوم الهی در سراسر قلمرو سلجوقیان تعمیم دهد. وی در بسیاری از بیانیه‌های عمومی خود، چنین عملی را از آنان خواستار می‌شد و سعی می‌کرد که با افزایش حقوق معلمان، آنان را به سوی خویش جلب کند و می‌کوشید که برجسته‌ترین مردان و زنان را، با تأسیس کتابخانه‌هایی جهت استفادهٔ آنان، و همچنین با قرین افتخار ساختنشان، آنان را به حرفهٔ تعلیم وادار سازد. سپس به منظور توسعهٔ تحصیل دانش، در صدد بازسازی مؤسسات تربیتی برآمد و بسیاری از مدارس دینی را که تا آن زمان تنها جایگاه نشر علوم در سراسر قلمرو سلجوقی بود، به صورت مدارس دولتی درآورد که در آنجا، موضوعات مختلفی تعلیم داده می‌شد. گذشته از این، اصرار ورزید که به معلمان این مؤسسات، بر طبق میزان معینی حقوق پرداخت شود و به شاگردان نیازمند، کمک هزینه‌های تحصیلی پرداخت گردد. بالاخره، در بغداد دانشگاهی مخصوص این شهر ساخت، که به نام خود او، به نظامیه مشهور شد و بزرگترین علمای جهان اسلام، مانند ابو حامد محمد غزالی را که مردی دانشمند و دیندار بود، به تعلیم در آنجا ترغیب کرد. اگرچه فکر تأسیس «مدرسه» شاید از هندوستان نشأت گرفته باشد، جایی که بوداییان از مدتها پیش، در آنجا دارای مدارس دینی در سطح دانشگاه بودند، نظام‌الملک شاید تحت تأثیر الگوی ماوراءالنهر یا

خراسان قرار گرفت، که در آنجا سازمانهای مشابهی به مقیاس کوچکتر، از سدهٔ دهم به بعد، وجود داشته بود.

اما، غزالی به تعلیم علاقهٔ فراوانی نداشت، زیرا می‌خواست به علم کلام که تا آن زمان در میان متألهین و محافل فرهنگی بغداد بی‌نهایت محبوبیت یافته بود، پایان دهد. وی با این علم از آن لحاظ مخالفت می‌کرد، که عقیده داشت، استدلال به تنهایی هرگز نمی‌تواند حقیقت نهایی را آشکار سازد، بلکه تنها ایمان مطلق و عقیدهٔ بی‌چون و چرا به خداوند می‌تواند چنین کند. بدین ترتیب، تعلیمات او بسیار شبیه گفته‌های عارفان شد و پس از چندی، این مرد مؤمن و مخلص مجبور گردید کرسی الهیات را در مدرسهٔ نظامیه ترک گوید، تا یک روش زندگی زاهدانه در پیش گیرد و تا این که خود او، همان‌گونه که می‌گفت، به امور دینی بپردازد و آنها را نیز تعلیم دهد. بسیاری از شاگردان سابق و اعضای گروه او، ازین نمونه پیروی کردند به حدی که خود صوفی شدند و بدان وسیله، به مراتب به اهمیت آن نهضت افزودند.

جلال‌الدین رومی

اما تصوف، پایگاه روحانی خود را در بغداد و حتی در ایران به دست نیاورد که در آنجا برجسته‌ترین دانشمندان علوم الهی می‌زیستند. در قونیه، تحت هدایت بزرگترین صوفی زمان، یعنی مولانا جلال‌الدین رومی، مؤسس فرقهٔ مولویه بود که فلسفهٔ آن سرانجام متبلور شد و ادبیات آن به کمال رسید. جلال‌الدین اصل و نسب ایرانی داشت و در بلخ در سال ۱۲۰۷ تولد یافت. پدرش بهاء‌الدین ولد از خاندانی ثروتمند و نجیب بود که اصل و نسب خود را به خلیفه ابوبکر و علاء‌الدین بن تکش شاه خوارزم (۱۱۹۰ - ۱۲۲۰)، از طریق ملیکا بن جهان دختر این پادشاه، می‌رسانید. این پیوستگی باعث می‌شد که بهاء‌الدین جایی در دربار داشته باشد، اما عشق به استقلال که از ویژگیهای شمال شرقی ایران در این تاریخ به شمار می‌رفت، در این جوان به اندازه‌ای نیرومند بود که تصمیم گرفت به تحصیل پزشکی بپردازد و به عنوان پزشک در زادگاه خود، استقرار یابد. در آنجا مهارت او به سرعت موجب شهرتش شد و مهربانی ذاتی او علاقه مردم را نسبت به او برانگیخت. شهرت او از دیوارهای بلخ فراتر رفت و سرانجام، به محافل درباری رسید و حسادت و خصومت افراد مقتدر را برانگیخت. تا سال ۱۲۱۲، موقعیت این پزشک به

اندازه خطرناک شده بود، که وی تصمیم به ترک سرزمین بومی خود گرفت. بدین منظور خانواده خود را برداشت و نخست در ملطیه و سپس در ارزنجان پناه گرفت. شهرتش پیشاپیش او به آن نواحی رسیده بود و در روم هر جا که می‌رفت، مقدمش را گرامی می‌داشتند و هیچ‌کس بدین فکر نمی‌افتاد که این ابراز صمیمیت و گرمی ممکن است، فرمانروای نیرومند خوارزم یا خلیفه و علمای دینی را که بسیاری از آنان با نظریات دینی این پزشک مخالفت می‌کردند، برانگیزد. در واقع، بهاءالدین به هر کجا می‌رفت با میهمان‌نوازی علنی و پنهانی مردم مواجه می‌شد، و تنها چند ماه پس از ورودش به عنوان رییس دانشگاه لاراندا (Laranda) (کارامان) برگزیده شد.

در زمانی که بهاءالدین در لاراندا به وظایف جدید اشتغال داشت پسرش جلال‌الدین، دستخوش جذبه‌ها و رؤیاهای صوفیانه شد. استعدادهای فرهنگی این کودک، تا این زمان جلوه‌گر شده بود و حساسیت او چنان استثنایی بود که پدرش مصمم شد تعلیم و تربیت او را شخصاً به عهده بگیرد. هنوز این خانواده چند سالی در لاراندا نگذرانده بود که آوازه استعداد قابل توجه پدر و پسر به سلطان و دربار او در قونیه رسید. علاءالدین کیقباد اول، بی‌درنگ آن خانواده را دعوت به اقامت در پایتخت کرد. در آنجا جلال‌الدین جوان به سبب خوشخویی و دانشش مورد تحسین همگان قرار گرفت. ازدواج او در ۱۲۲۶ با چانهار خاتون Canhar Hatun دختر لالا شرف‌الدین سمرقندی - انتخابی که باعث پیوستگی خاندان با آسیای مرکزی گشت - باعث خوشنودی همگان شد.

درگذشت بهاءالدین ولد در قونیه در ۱۲۳۱ باعث پریشانی و اندوه جلال‌الدین شد، و برای کاهش این افسردگی بود که آن مرد جوان، به سوی حلب و دمشق روی آورد تا تحصیلات خود را در علوم در این مراکز دانش دنبال کند. اما با آن که تمام توجه خود را معطوف به کسب علم کرد، بی‌قراری او آرام نیافت و علاقه‌ای شدید به تنویر روحانی بر وجود او مستولی شد. از این رو، به قونیه بازگشت و در آنجا در چهار مؤسسه، به عنوان استاد به کار پرداخت و در همان زمان به صورت شاگرد ساعی یکی از مریدان پدرش به نام سید برهان‌الدین حسین ترمذی در آمد. وی دو سال به این روش گذرانید و فلسفه و علوم الهی را مطابق رسم زمان آموخت. روزی صوفی سرگردانی به نام شمس‌الدین محمد تبریزی گذارش به قونیه افتاد. به نظر وحشی صفت می‌آمد و با بسیاری از دراویش مسکینی که از این شهر می‌گذشتند، زیاد تفاوت نداشت. اینان که به دریوزگی از

دری به دری دیگر می‌رفتند، به درویش شهرت یافتند. با وجود این، شمس‌الدین جلال‌الدین را چنان مجذوب و مسحور ساخت که بی‌درنگ تمام احساسات عمیقی را که نسبت به پدر خویش ابراز داشته بود، نثار او کرد. جلال‌الدین که بدین‌گونه شیفته این درویش سرگردان شده بود، اصول فلسفی این بیگانه را اقتباس کرد، و حتی سرانجام در غزلیات و اشعار صوفیانه خود، تخلص خود را از نام او گرفت.

بیشتر مردم قونیه تحت تأثیر آن صوفی سرگردان قرار نگرفته بودند، و هنگامی که گستاخی او با احساس امنیتش در عطوفت جلال‌الدین افزایش یافت، بی‌علاقگی مردم نسبت به او، به تنفر مبدل شد. اما جلال‌الدین نظرات همشهریان خود را نادیده گرفت و ایام را با شمس‌الدین گذرانید و شمس‌الدین برای اصلاح راه و روش خود، یا جلب توجه مردم، کوشش به عمل نیاورد. سرانجام، تنفر از آن صوفی به اندازه‌ای افزایش یافت که منجر به شورش در پایتخت شد. در طی این آشوب، شمس‌الدین ناپدید شد و بدون تردید، به دست عوام خشمگین به قتل رسید. جسد او هرگز به دست نیامد و آرامگاهی که به نام او در قونیه برپا شد، بیشتر یک بنای یادبود است تا آرامگاه. واقعه بدتری که در این شورش روی داد، کشته شدن فرزند محبوب جلال‌الدین بود که از میهمان محبوب پدر خویش در مقابل تجاوز مردم دفاع کرده بود.

دراویش مولوی

مرگ دو شخصی که در نظر جلال‌الدین بی‌نهایت محبوب بودند، وی را در غم و اندوهی شدید فرو برد و در طی این دوره آشفته‌گی بود که الهام او را بر آن داشت که فرقه دراویش مولوی را، به یاد بود محبوب درگذشته خود، برپا دارد. جامه‌ای که وی برای این انجمن اخوت در نظر گرفت، حاکی از سوگواری و شامل یک کلاه نمادی سپید و دراز، پیراهن بی‌آستین گشاد، کمر بند و یک جلیقه و یک ردا بود.

فرقه جدید به روی همه مردانی باز بود که رفتارشان پسندیده به نظر می‌آمد و می‌توانستند یک دوره آزمایشی هزار و یک شب خدمت را بگذرانند و آماده باشند که در بقیه زندگی خویش صمیمانه بکوشند به وحدت روح خود با خالق دست یابند. این اقدام به وسیله یک رقص عرفانی صورت می‌گرفت که با آهنگ ویژه‌ای همراه بود که از پنج آلت موسیقی یعنی نی، سنتور، دایره زنگی، طبل و کمانچه برمی‌خاست.

از آنجا که استفاده از موسیقی در تشریفات مذهبی برخلاف عرف و عادت مسلمانان است، استفاده جلال‌الدین از موسیقی گاهی به تأثیر عیسویان نسبت داده شده است، و امکان دارد که اثر یک قطعه موسیقی که وی در کودکی آن را شنیده باشد، و نیز شاید متأثر از یک حرکت دسته جمعی مربوط به جشن مذهبی لاتینی یا اورتودوکس یونانی بوده باشد که تأثیری پایدار در ذهن پنهان او بر جای نهاده بود. اما در آهنگی که جلال‌الدین ابداع کرد هیچ جنبه عیسوی یا حتی غربی یافت نمی‌شود و از لحاظ آهنگ به اندازه‌ای اساساً ترکی است و چنان تأثیر شگفت‌انگیزی می‌بخشد که هیچ مسلمانی به آن اعتراض نکرده است.

خود رقص بر کسانی که ناظر آن بودند و آنهایی که در آن شرکت می‌جستند اثر سحرانگیز مشابهی داشت و متکی بر یک حرکت دورانی بود که به منزله مسیر کرات به شمار می‌آمد و حاکی از احساسات یک نفر صوفی بود که روحش از عشق نسبت به خدای متعال سرشار می‌شود. حالت جذبه‌ای که موجب ورود روح به کرات آسمانی می‌شد به وسیله چرخش سریع بدن انجام می‌گرفت و رقصنده بر روی پاشنه چپ خویش می‌چرخید و بازوان خود را به سوی جلو می‌گشود و سر را به عقب پرتاب می‌کرد و با وجود این، از دایره بیرون نمی‌رفت یا جای خود را از دست نمی‌داد و پیوسته در حلقه رقصندگان جای داشت. هر درویش ضمن آن که همراه با موسیقی شگفت‌انگیز و آهنگین می‌رقصید و بر سرعت خود می‌افزود، و عبارت زاهدانه لاله‌الاله، یا حی‌القریم را تکرار می‌کرد تا آن که به حالت خلسه و وجد کامل می‌افتاد و به تعالی می‌رسید.

چنین تصور می‌رود که تعالی را مولویه بر اثر توانایی خود در نیل به مقام معنوی جنبه‌های روحانی به دست آورده باشد، و شاید به سبب همین اعتقاد بود که هیچ تسلطی را به جز تسلط خداوند و هیچ ریسی را به جز رییس فرقه خود نمی‌پذیرفتند. سلطان به این عمل اعتراض نمی‌کرد و حتی به جلال‌الدین قطعه زمینی در قونیه اعطا کرد تا خانقاه خود را در آنجا برپا سازد. بسیاری از افراد ثروتمند آناتولی که بعضی از آنها دارای زن و فرزند بودند، در پیوستن به فرقه جدید شتاب کردند و به زودی خانقاههای دیگری در سراسر آسیای کهن بر روی اراضی موقوفه برپا شد.

جلال‌الدین در طی حیاتش به منزله فردی مقدس به شمار می‌آمد و آیندگان نیز این

نظریه را تأیید می‌کردند. به استثنای شاگرد محبوبش حسام‌الدین چلبی که به عنوان رییس آن فرقه جانشین بلافصل او شد، رهبری خانقاه همیشه با اخلاف جلال‌الدین بود، و پس از مرگ حسام‌الدین به تنها بازمانده جلال‌الدین به نام ولد (متوفای) به سال ۱۳۱۲ بازگشت. احترامی که این شخص در افراد برانگیخت به اندازه‌ای زیاد بود که او را هنوز عموماً سلطان ولد می‌نامند. استعدادهای او، این احترام را موجب می‌ساخت، زیرا هم مدیری لایق و هم نویسنده‌ای برجسته بود. مثنوی عرفانی او به نام رباب‌نامه تقریباً به مانند جاودانی پدرش ارزش داشت. همچنین به سبب ابیات شورانگیزی که به زبان بومی یونانی می‌سرود مورد تحسین بود. وی برای این کار از حروف عربی استفاده می‌کرد.

پس از وفات سلطان ولد، رهبری فرقه به جانشینان او انتقال یافت و تا انحلال فرقه مولویه و همچنین سایر فرق درویشان که به امر مصطفی کمال‌پاشا در ۱۹۲۵ منحل شد با آنها بود. سپس در عمارت آنان در قونیه که به منزله اقامتگاه رییس خانقاه بود، به انضمام آرامگاههای رهبران مولویه، تحت نظر مقامات موزه ترکیه قرار گرفت.

گذشته از مجموعه غزلیات جلال‌الدین، بیشتر آثار عمده او - به صورت خطابه نامه، یا مواظ آمیخته به افکار دینی و فلسفی به صورت شعر - برای دراویش مولوی، به رشته تحریر درآمد. اندیشه ایجاد بزرگترین سروده‌هایش - مثنوی مولوی - به وسیله شاگردش حسام‌الدین به وی القا شد که جلال این اثر عظیم را به وی املاء کرد و اندکی پیش از وفات جلال‌الدین، که در هفدهم دسامبر ۱۲۷۳ روی داد، به پایان رسید. متن مثنوی که تا اندازه‌ای بر اساس الگوی سخت خود دارای جنبه دینی و اخلاقی است، بیش از چهل هزار بیت دارد، که در آن تفاسیری درباره قرآن و مطالبی از گفته‌های پیامبر و نکته‌های ظریف و حکایات فراوان آمده است. این اثر موقعیتی سریع یافت و در کنار نوشته‌های برجسته صوفیان بزرگ قرار گرفت. انتظار می‌رفت که آشنایی کامل با متن آن، سعادت ابدی را برای خواننده‌اش تضمین کند.

پس از حمله مغول، جلال‌الدین شروع به نوشتن به زبان ترکی کرد و امیدوار بود که استفاده از زبان بومی روحیه افسرده مردم را بالا ببرد و احساسات وحدت ملی آنها را تقویت کند. بعضی دیگر از نویسندگانی که به پایه او نمی‌رسیدند از وی پیروی کردند، و سلطان این ابداع و ابتکار را پسندید، هرچند تنها تا زمانی که کارامان اوغلو در قونیه در ۱۳۲۷ مستقر شد، زبان ترکی در سازمانها و صادرات عظاما به کار رفت. این تغییر باعث

خشم شدید دبیران شد و برای اجرای فرمان سلطان، در مورد استفاده از زبان ترکی، مجبور شدند بعضی از آنان را به قتل برسانند. انتخاب ترکی به عنوان زبان رسمی، در آموزگاران مکاتب نیز تأثیر کرد که مجبور شدند خط دیگری را به شاگردان خود بیاموزند. اما کارامان اوغلو به اندازه‌ای در اجرای اصلاح خود مصمم بود که شاعر ترک به نام هوچا دهانی Hoça Dahhani از اهالی خراسان را که به همان لهجه سلجوقیان سخن می‌گفت، بر آن داشت که شاهنامه را به ترکی ترجمه کند. این ترجمه به اندازه‌ای کامل است که می‌توان تصور کرد که وی در کودکی با آثار حماسی غزهای پیشین، که اکنون از بین رفته، آشنا بوده است. بنابراین، جنبه‌ای که مولویه قونیه علیه مغولان اتخاذ کرده بودند، تا اندازه‌ای روحیه و نظریه‌های ویژه سلجوقیان را، برای نسلهای بعد حفظ کرد.

طغرا

زیبایی خط خوشنویسان سلجوقی شاید در اثر زنده نگهداشتن سنت ادبی، در طی تسلط مغولان و بی‌لیک‌های بعد از آن، مؤثر بوده باشد همچنین خط مزبور طرح دلپذیری را به نسلهای آینده انتقال داد که در ابتدا به صورت علامت داغ در میان بیابانگردان متداول بود، ولی به صورت علامت ویژه غزها درآمد و سرانجام جنبه خوشنویسی سلاطین ترک عثمانی را به خود گرفت و تا پایان کار، نام اصلی طغرا را حفظ کرد. ملکشاخ نخستین کسی بود که جقه خود را بر آن صورت درآورد این کار را *MUlaiyi ol of Dil* فخرالکتاب، شاعر و خوشنویس انجام داد که به عنوان وزیر، جانشین نظام‌الملک شد. این نشان به اندازه‌ای زیبا بود که سلاطین اسلامی و ممالیک مصر از سلجوقیان اقتباس کردند. در آسیای کهن مرکزی در دربار به نام طغراچکمت *Tugra cekmet* یا سازنده طغرا ایجاد شد. در این مورد، در بالای هر سند رسمی یک محل مستطیل شکلی را خالی می‌گذاشتند و بعدها کاتبان، طغرا را بر روی آن رسم می‌کردند. طرح طغرا با هر سلطان فرق می‌کرد. پس از چندی هیچ سند رسمی معتبر نبود، مگر آن که این علامت را در بالای خود داشته باشد.

طغرا همیشه طرح اصلی خود را حفظ کرد و این شکل به اندازه‌ای شگفت‌انگیز است که بعضی‌ها در آن سایه اسب دنده‌ای را می‌بینند و جمعی دیگر، آن را به پرنده تشبیه می‌کنند. زبان‌شناسان تعبیر دوم را بیشتر می‌پسندند، زیرا کلمه «طغرا» را به نام

پرنده افسانه‌ای منسوب می‌دانند که تصویرش بر روی پرچمهای خاقانهای پیشین ترک دیده می‌شد. این فرضیه تا اندازه‌ای به وسیله عبارتی در شاهنامه تأیید می‌شود که می‌گوید: خاقان پرنده‌ای به بهرام‌گور هدیه کرد. متخصصان علایم نجابت خانوادگی آن را اشاره‌ای به جقه می‌دانند. خواه این قضیه چنین باشد یا نه، طغرا یکی از زیباترین آثار خوشنویسی است که تاکنون ابداع شده است و باعث تأسف است که هیچ نمونه‌ای از آن، که مربوط به روزگار سلجوقیان باشد، به دست ما نرسیده است.

فصل پنجم

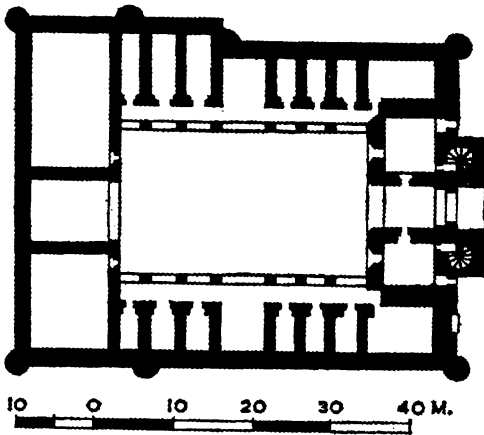
هنر

«شاد کردن قلب خستگان و
برطرف ساختن رنج رنج‌دندگان
پاداش خود را دارد»
از گفتار حضرت محمد (ص)

برای آن که بتوانیم اهمیت سلجوقیان را به درستی ارزیابی کنیم، لازم است که به بررسی کیفیت و جنبه اقدامات هنری آنان بپردازیم، زیرا این امر به منزله پایدارترین میراث آنان برای نسلهای بعد است. در میان هنرهای درجه دوم، سفالگری و خوشنویسی از کمال اهمیت برخوردار است ولی مهمتر از همه، معماری آنهاست که تزیینات حجاری و کنده‌کاری شده بخشی از آن به شمار می‌رود.

بناهای باشکوه و دارای خطوط راست و مستقیم تقریباً کهن هستند. منظره آرامش بخش آنان، هنگامی شگفت‌انگیزتر می‌شود که به خاطر بیاوریم بسیاری از آنها در سالهایی احداث شد که سلجوقیان برای حفظ امپراتوری خود می‌جنگیدند، و بناهای دیگر در زمانی برپاگشت که مغولان بر آسیای کهن استیلا یافته بودند و حیات آن سلسله یعنی سلجوقیان رو به پایان بود. حتی در این زمان، علاقه سلجوقیان به ساختن بناها به اندازه‌ای شدید بود، که در سال ۱۲۷۱ می‌بینیم وزیر سلجوقی به نام فخرالدین حسین صاحب عطا، مدرسه گوک Gok را در سیواس تأسیس می‌کند، و وزیر اعظم ایلخان مغول در ایران به همان ترتیب، سرگرم تأسیس چifte مدرسه در همان شهر می‌شود (تصویر ۱۲).

بیشتر بناهای باقی‌مانده در آسیای کهن، به دو گروه تقسیم می‌شوند بزرگترین آنها عبارت از مساجد، مؤسسات تربیتی و خیریه، و کاروانسراهای بی‌شماری است که سلجوقیان در قلمرو خود ساختند. گروه دوم شامل مقبره‌هایی است که آنها را برای مراسم خاک سپاری، به عنوان یادمان، برای مردگان خود برپا می‌داشتند همچنین قلعه‌ها

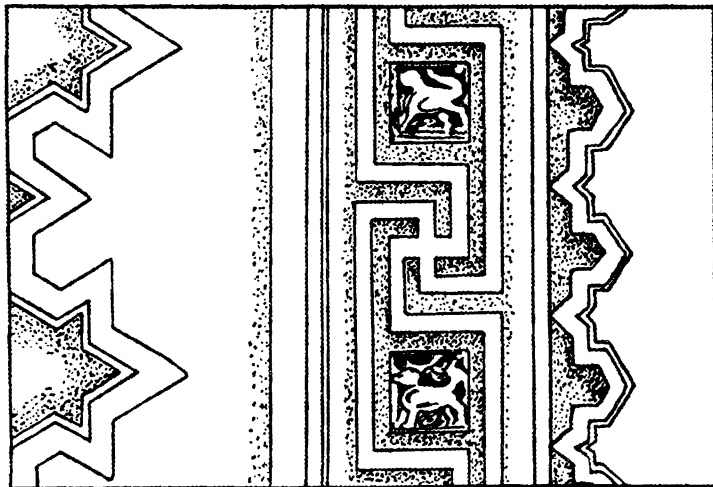


تصویر ۱۲. نقشهٔ گوک مدرسه، سیواس ۱۲۷۱

و قصرها و تعداد زیادی گرمابه و آب‌انبار عمومی و پلهای عالی می‌ساختند که بعضی از آنها، به طور منظم و دائمی هنوز مورد استفاده است (لوح ۲۳).

طرح بناهای گروه اول به طور شگفت‌انگیزی مشابه‌اند، زیرا بسیاری از آنها دارای خطوط مستقیم هستند و سطح دیوارهای خارجی آنها را قطعات پهن سنگ با دقت فراوان پوشانده و پنجره‌ها را بسیار بالاتر از سطح زمین قرار داده‌اند و اگرچه پنجره‌های مساجد کوچک نیستند، پنجره‌های کاروانسراها اندکی بزرگتر از یک شکاف به شمار می‌آیند.

این بناهای با عظمت، به سبب توجهی که طراحان آنها به مدخل و غالباً تنها مدخل آن داشته‌اند، قابل توجه است. آنان این مدخلها را با تزیینات نوارمانند و حجاریهای دقیق با عرضهای مختلف، آراسته‌اند و آنها را به طرزی ساخته‌اند که مدخلها به صورت درهای عظیم درآمده‌است. (تصویر ۱۳). گاهی این تزیینات، در دوسوی مدخل ادامه می‌یابد، و بخش اعظم نمای ساختمان را تزیین می‌بخشد. اما به ندرت، چنان که در دیورنی DiVrigi یا در مورد ساختمان گوک مدرسه در سیواس به چشم می‌خورد، در دیوارهای جنبی و در پیرامون پنجره‌ها از آن تزیینات، ولی به مقیاس محدودتر، می‌توان دید (لوح ۱۲). حتی در این صورت، بیشتر تزیینات در پیرامون مدخل اصلی و بر روی مناره‌هایی است که طرح مدخلهای باشکوه را تکمیل می‌کنند، چنان که مثلاً در چیفته مدرسه در ارزروم و در بنایی به همان نام در سیواس دیده می‌شود. در چنین مواردی، مناره‌ها را با آجرهایی تزیین بخشیده‌اند که طرحهای هندسی ایجاد شود (لوح ۱۱). همین امر را در مورد کاشیکاریها و بخشهای آجری می‌توان دید.



تصویر ۱۳. نقشمایه حجاری شده از دروازه آق خان، آق سراي؛ ۱۲۵۰-۱۲۶۰

مسجد و تالار به شکل ایوان

سلجوقیان جنبه‌های اساسی معماری خود را از ساسانیان اقتباس کردند که به نوبه خود، آن را از تمدنهای پیشین به ارث برده بودند. این عناصر عبارت است از یک طرح مربع یا مستطیل، یک سقف مسطح و تالاری با یک قوس نعل اسبی در یک انتهای آن، مشابه آنچه که در آغاز سده هشتم پیش از میلاد، برای قصر بخت‌النصر در بابل به کار رفت که مشهور به «تالار ایوان» است. در معماری ایرانی، در دوسوی این تالار دو اتاق کوچکتر تعبیه می‌شد که غالباً آن را بر دو کف می‌ساختند، و چهار ضلع را برای تشکیل یک مربع یا مستطیل با یک حیاط مرکزی به کار می‌بردند. در روزگار پیش از اسلام، تالار ایوان در بخشهای بسیاری از شمال شرقی ایران و حتی ماوراءالنهر یافت می‌شد، زیرا در آنجا بود که شاید سلجوقیان بود برای نخستین بار با آن سبک مواجه شده باشند.

هنگامی که سلجوقیان دین خود را از اعراب اتخاذ کردند، عناصر اصلی معماری مساجد را از آنان آموختند. این عناصر با اصول ساختمان «تالار ایوان»، که با آن آشنا شده بودند، تضاد نداشت، زیرا در بین‌النهرین، مسلمانان شکل مستطیل تالار با سقف مسطح و ستون‌دار از تالار بارعام هخامنشی اقتباس کردند. آنان عناصر استادانه به این سبک راحتی، در احداث مسجد بزرگ دمشق (۷۰۶-۷۱۵) نیز به کار بردند. در این زمان

بود که بعضی از جنبه‌های اقتباس شده از نمونه‌های عیسوی، مانند مدخل سه محوری، محراب اصلی دارای یک راهروی جانبی عریضتر، استفاده از بازوهای عرضی و ستونها، همچنین یک حیاط باز، جزو عناصر اساسی مهندسی مسجد شد.

تکامل سبکهای معماری

طی یک قرن و نیم دیگر، احمدبن طولون، نوع دیگر و ستون‌دار این نوع بنا را به شکل مسجد چند اشکوبه طاق‌داری به دست داد که به اسم او نامیده می‌شود و هنوز یکی از بزرگترین افتخارات قاهره به شمار می‌رود. در آسیای کهن سلجوقیان تالار ایوان شکل را که با آن در خراسان آشنا شده بودند، حفظ کردند و آن را با طرح مستطیل جهان باستان اسلامی ترکیب نمودند. آنها سبک ابن طولون را که مرکب از جرزهای کاملاً درونی است، اقتباس کردند و طاقهای بی‌شمار آنها را، به طور موفقیت آمیز روی ستونهایی قرار دارند که غالباً دارای سابقه طولانی هستند. همین کار را در مورد جرزهای مستطیل شکل یا مربع انجام دادند. آنان از ساختن طاقهای متقاطع لذت می‌بردند. در این کار از مصالح ساختمانی مناسب نیز بهره‌مند می‌شدند، زیرا شمال آناتولی مانند زمان حاضر، دارای منابع نامحدود چوبهای عالی بود. آناتولی غربی معادن غنی مرمر داشت و دشت مسطح مرکزی دارای سنگ آهک مرغوب و همچنین خاک رس بود که برای ساختن کاشی و آجر بسیار مناسب به نظر می‌رسید.

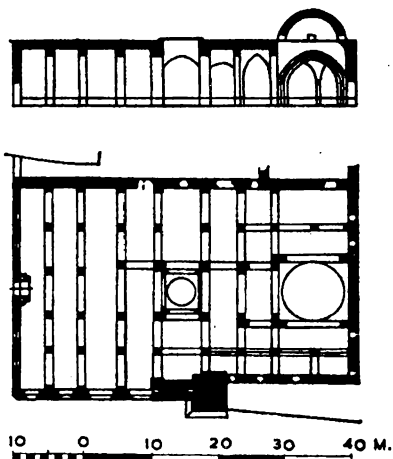
سلجوقیان از سبکی که ایجاد می‌کردند چنان لذت می‌بردند، که آن را عملاً تا پایان بدون تغییر، ادامه دادند و فقط به جزئیات پرداختند. به علت همین محافظه‌کاری، بی‌نهایت دشوار است، بتوانیم ساختمانی را به تنهایی و بر اساس سبک، به سال ویژه‌ای نسبت دهیم. تنها اختلافات در تزیینات بناهاست، ولی غالباً این تزیینات به سبب عوامل جغرافیایی یا سلیقه‌های فردی مؤسسان است، تا مربوط به اختلاف زمانی. گذشت زمان همیشه در مشرق زمین، بابت توجهی سپری شده است و این پدیده همراه با کوتاهی دوره سلجوقی، هیچ‌گونه تکامل عمده‌ای در سبک را نمی‌توانسته به وجود آورد. فقدان چنین تکاملی را شاید بتوان به بی‌حالی یا عدم استعداد نسبت داد، باز شاید نتیجه انتخاب بوده باشد نه ناشی از بی‌کفایتی.

قدیم‌ترین نمونه‌های موجود معماری سلجوقی، که جزو زیباترین و اصیل‌ترین بناها

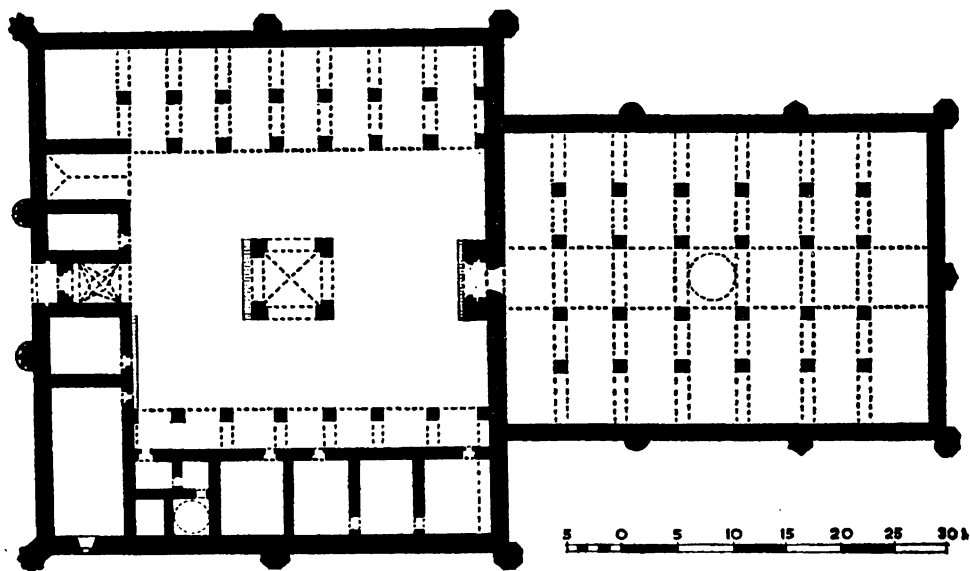
هستند، در خاک ایران و در درون قلمرو سلجوقیان بزرگ یافت می‌شوند و ، در اینجا مورد توجه نیستند. سبکی که سلجوقیان در روم ایجاد کردند، از بسیاری جهات با سبکی که در ایران به وجود آمد، فرق داشت.

بناهایی که در آسیای کهن باقی مانده است، بیشتر به سدهٔ سیزدهم میلادی تعلق دارد و تعدادی متعلق به سدهٔ دوازدهم و تنها شمار معدودی به سدهٔ یازدهم مربوط است. همهٔ بناهای سدهٔ یازدهم و دوازدهم، به طور دقیق از آثار سلجوقیان نیست، زیرا بعضی از آنها به وسیلهٔ امیران و اشرافی برپا شد، که اگرچه دارای اصل و نسب ترک و حتی از خویشان نزدیک یا وابستهٔ سلجوقیان بودند، با وجود این، از رقبای آنها به شمار می‌رفتند. مثلاً دو خانوادهٔ اورتوکیایی ، که نمایندگان آنها به ترتیب در هارپوت Harput یا ملطیه یا پیرامون آنها حکومت می‌کردند، از آن زمره به شمار می‌رفتند. یا سالتوکی‌هایی Saltukids که در ارزروم بر سر کار بودند، یا منگوچک‌هایی Menguçeks که بناهای آنها هنوز در اطراف دیوریقی باقی است و یا دانشمندیان که بهترین آثار آنها در قیصریه دیده می‌شود (تصویر ۱۴). با وجود این، بناهایی که به وسیلهٔ سلسله‌های کوچکتر ساخته شد، در وهلهٔ اول، دارای تغییرات جزئی در نوع آرایش هستند و با بناهای عمده فرق زیادی ندارند و به طور کلی، همگی از اصول مشابهی پیروی می‌کنند، زیرا هریک از آنها منشعب از سبکی است که به وسیلهٔ سلجوقیان بزرگ ایران ایجاد شده است.

در آسیای کهن ، امکان دارد که از طریق بررسی دقیق تزیینات حجاری شده و گاهی نیز بررسی روش بنا، در معماری سلجوقی دورهٔ کوتاهی را تشخیص دهیم، که تا ۱۲۱۰ یا ۱۲۱۵ ادامه یافت و در محللهایی مانند شفائیه یا مدرسهٔ غیائیه در قیصریه، معروف به چیفته مدرسه دیده می‌شود که در ۱۲۰۵ به فرمان کیخسرو اول، به افتخار خواهرش سلجوقه یا گوهر نصیبه خاتون، احداث شد. پس از این مرحله، سبکی کاملاً تکامل یافته رواج یافت و آن را می‌توان «کلاسیک» نامید و این مرحله تا ۱۲۵۰ ادامه یافت و شامل عمارات جالب توجهی مانند «بیمارستان دارالشفاء» ست که آرامگاه کیکاوس اول در سیواس را در بر دارد (۱۲۱۷). سایر بناها عبارتند از دو سلطان خان، به ترتیب از سال ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰/۳۱ در مؤسسهٔ خواند Huand خاتون در قیصریه، شامل مسجدی در بردارندهٔ آرامگاه بود (لوح ۱۵؛ تصویرهای ۸، ۱۵) و یک مدرسه و یک گرمابه از ۱۲۳۷/۳۸ و تعدادی بناهای دیگر (تصویر ۱۰). بالاخره، مرحلهٔ پایانی سبک (باروک



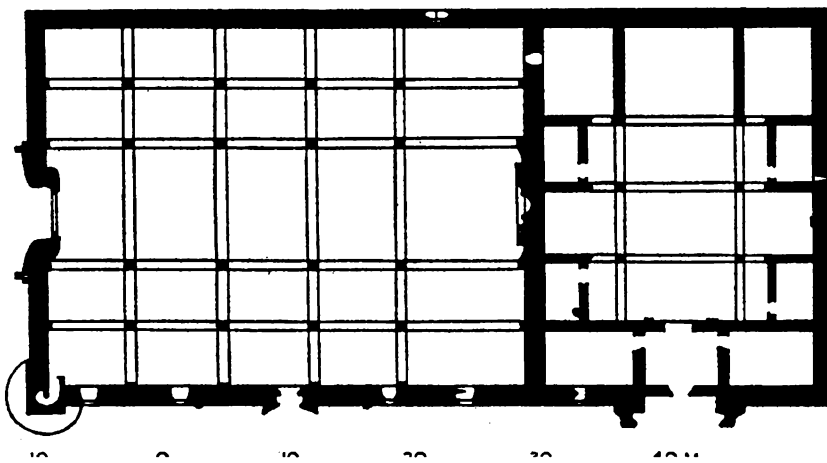
تصویر ۱۴. ارتفاع و نقشه اولوکامی، قیصریه، شروع شده در ۱۳۵ تکمیل شده در ۱۲۰۵



تصویر ۱۵. نقشه خان سلطان در جاده قیصریه - سیواس، ۱۲۳۰/۳۱

«مجلل» که در بناهایی مانند اینجه منارلی مدرسه در قونیه که آن را وزیر صاحب عطا در ۱۲۵۸ تأسیس کرد و عبدالله ابن کلوک Kelük آن را ساخت (لوح ۷). یاگوک مدرسه در

سیواس که همان شخص خیر در ۱۲۷۱ آن را بنیان نهاد (لوح ۱۲؛ تصویر ۱۲). اما این سبک باروک را نباید با سبک دوگانه مسجد باشکوه و بیمارستان در دیوریغی اشتباه کرد (لوح ۳۹؛ تصویر ۱۶). این بنای اخیر در ۱۲۲۸ به وسیله فاطمه توران ملک (دختر فخرالدین بهرام شاه) به اتفاق شوهرش شاه احمد فرمانروای منگوچک در (دیوریغی) احداث شد. خرمشاه از گلات (اهلات) و احمد بن ابراهیم تقلیسی ساختمان مزبور را ساختند (تصویر ۶). این بنا به اندازه‌ای زیباست که نظیر ندارد. بهتر است آن را دارای سبک گوتیک شعله‌سان بدانیم تا یک اثر به سبک باروک.



تصویر ۱۶. نقشه اولوکامی و تیمارستان در دیوریغی، ۱۲۲۸

مسجد

در آسیای کهن، سلجوقیان پس از تصرف هر شهری در آن یک اولوکامی *ulucami*، یا مسجد جامع می‌ساختند. آنها به ندرت کلیسایی را مبدل به مسجد می‌کردند، زیرا رویهم‌رفته، در امور دینی مردم بومی دخالت نمی‌کردند، و اما آنان از بزرگترین کلیسای شهر، ضمن احداث مسجد جامع استفاده می‌کردند و سپس کلیسارا به صورت یک مسجد اضافی نگاه می‌داشتند. موقعیتی که برای مسجد جامع در نظر گرفته می‌شد همیشه بهترین محل بود. به طور کلی این امر بدان مفهوم بود که کلیسای موجود را برای راه بازکردن جهت احداث مسجد ویران می‌کردند.

آب و هوای سرد آسیای کهن به زودی سلجوقیان را متقاعد ساخت که گونه حیاط باز مسجد را ترک گویند و به جای آن، حیاط سرپوشیده‌ای بسازند، ولی طرح مربع یا مستطیل مساجد پیشین را حفظ کردند. در آنجا همان‌گونه که در مورد مسجد قیصریه مشاهده شد، آنها یک فضای غیرمسقف را در وسط مسجد باقی گذاشتند تا یادآور حیاط پیشین باشد. این نکته را در مورد مسجد جامع قیصریه می‌توان دید که آن را دانشمندیان در ۱۱۳۵ ساختند، ولی سلجوقیان چندی بعد آن را تغییر دادند (تصویر ۱۴). همین نکته را در مورد مسجد جامع ارزروم، که به وسیله سالتوکی‌ها بنا شد می‌توان مشاهده کرد. بعدها، هرچند به ندرت، حوضی با فواره برای وضوگرفتن، در داخل مسجد و در زیر گنبد مرکزی می‌ساختند، تا نشان دهند که شبیه آن قبلاً در وسط حیاط وجود داشته است. گابریل Gabriel عقیده دارد که دومین گنبد مرکزی مسجد جامع قیصریه که هم‌تراز با گنبدی است که سابقاً در مقابل محراب ایجاد شد، تا محور آن را نشان دهد، بنایی اضافی است و برای آن احداث شد تا نشان دهند که در آغاز، یک حفره مرکزی وجود داشته است. وی می‌گوید که همین نکته در مورد مسجد علاءالدین در نقه (۱۲۲۳) و مسجد خواند خاتون در قیصریه و حتی درباره مسجد اشرف اوغلو در بی‌شهر در ۱۲۹۶ - ۱۲۹۸ به کار رفت و همچنین در موارد دیگر نیز رخ داد می‌کند (لوح ۲۷).

لچکیهای ترکی

مساجد پیشین دارای سقفهای مسطحی بودند و آن را از گل می‌ساختند و سقف آنها را به صورت شیبدار درمی‌آوردند و مجراهایی برای آنها تعبیه می‌کردند، تا آب باران و برف از آن مجراها جاری شود (لوح ۵). اما سقف مسطح در ۱۲۱۹ متداول بود، در زمانی که یکی از آن را برای مسجد جامع فرگونیه (Ferguniye) در قونیه ساختند. در طی مرحله آزمایشی، گنبد را به طور کلی از آجر می‌ساختند و بخش خارجی آن را با کاشیهای سربی رنگ یا آجر لعاب داده می‌پوشاندند. داخل آن را به وسیله سه کنجها یا لچکیهایی به شکل سه گوشه در می‌آوردند. اینها نخست در خواجه ربیع نزدیک مشهد دیده شده‌اند که در ۱۰۲۶ ساخته شد، ولی امروزه چنان به آسیای کهن مربوط است که آنها را به طور کلی، لچکیهای ترکی می‌نامند. داخل گنبد را با کاشی یا آجرهای لعاب داده می‌آراستند، و سه گوشه‌های ترکی، که گنبد بر روی آنها قرار داشت، به وسیله یک سلسله بریدگیهای

مثلی شکل قطع می‌شد و در بیننده تأثیر یک مقرنس‌کاری یا شانۀ زنبور عسل را ایجاد می‌کرد (لوح ۳۸). این نوع آرایش از اندودکاری ایرانی مربوط به سده یازدهم الهام گرفته بود، که بدان وسیله، سلجوقیان موفق شدند که نه تنها ظاهر سه کنجها، بلکه شکل طاقچه‌ها و شاه‌نشینها را به کلی تغییر دهند. این سبک در بناهای اسلامی در آذربایجان در تاریخی زودتر از آسیای کهن متداول شد، چنان‌که برای مثال، این سبک را در مناره سینیک قلعه Sinik kale در ۱۰۷۹ در باتوم Batum می‌توان دید و اگرچه آن را از سنگ ساخته‌اند، در مرحله اول، آن را مربوط به معماری سلجوقیان روم می‌دانند.

بنایی

در آغاز، روش ساختمان در روم شبیه به سبک ایرانی بود، حتی در سده دوازدهم، همان‌گونه که در مسجد دنیاشر Dunyaşir و بیمارستان دارالشفای سیواس می‌توان دید، که در آنجا روی دیوارها را با سنگ پوشانده‌اند، بخش داخلی نشان می‌دهد که از آجر ساخته شده است. در صورتی که آرامگاه سلطان، اگرچه به شیوه مشخص آناتولیایی کاشیکاری شده است، طاقهایی دارد که از لحاظ شکل، ایرانی‌اند. این امر موجب شگفتی نخواهد بود وقتی که به هر صورت، یکی از معماران ایران مسئول این کار به نام احمد بذل ahmet Bizl اهل مرند ایران بود. گذشته از این، دیوارهای ساختمانهای سنگی را از سنگ و کلوخ می‌ساختند و سپس بر روی آنها سنگهایی قرار می‌دادند که آنها را به طرز زیبایی تراشیده بودند. در بناهای سالتوکی مانند مسجد جامع ارزروم و خان بزرگ در ترجان Tercan فقدان تزیینات باعث می‌شود که زیبایی کار بنا، در جلال و شکوه واقعی خود، دیده شود (لوح ۲۰). صلابت بنا به عظمت شکلها می‌افزاید و در درون آن، فضایی آمیخته با ابهت و احترام ایجاد می‌کند. این امر بیشتر به وسیله تعداد زیادی ستون ایجاد می‌شود که آنها را برای نگهداری سقفهای گنبدی شکل سنگی به کار برده‌اند. در مساجد پیشین، شمار ستونها نسبتاً کم است، ولی چهل و دو ستون قدیمی را دوباره در مسجد علاءالدین در قونیه و نودستون را در مسجد جامع سیواس به کار بردند. شمار ستونها در مسجد جامع دیوریگی کمتر است، ولی حتی بدین صورت، کثرت ستونها و طاقهاست که باعث می‌شود سبک سلجوقی را از سبک عثمانی تمیز دهیم.

مناره‌ها

امروزه، مناره به منزله جنبه‌ی اساسی معماری به شمار می‌رود. باوجود این، نخستین مساجد آناتولی احتمالاً فاقد مناره بود و مؤذن، همان‌گونه که در عربستان معمول بود، از فراز بلندترین بام در مجاورت مسجد اذان می‌گفت (لوحهای ۱، ۷، ۱۱). اما مسجد ایپلیکچی Iplikçi در قونیه، اگرچه بین سالهای ۱۱۶۲ و ۱۱۸۲ ساخته شد، شاید دارای مناره‌ای بود، زیرا پایه‌ی آجری یکی از آنها در طی بازسازی اخیر کشف شد. احتمال دارد که تا آغاز سده‌ی سیزدهم، همه‌ی مساجد مهم دارای این نوع برج ظریف اسلامی بودند که به انضمام سقفهای مخروطی شکل آرامگاههای سلجوقی، بیش از هر جنبه‌ی دیگر معماری اسلامی، منظره‌ی بی‌زانس را تغییر داد. برای آن که مناره را به صورت برجی ظریف تا حد امکان آراسته بسازند، زحمات بسیاری متحمل می‌شدند. بر روی بدنه‌ی آن، آجرهایی را به صورت طرحهای هندسی درمی‌آوردند، تا در مورد ارتفاع آن تاکید شود، و نقاط برجسته‌ی آن را تزئین می‌کردند و در عین حال، روی آنها را با کاشی یا آجر می‌پوشاندند تا از فرسودگی محفوظ بماند.

آرامگاهها

از آرامگاهها یا گنبدهای سلجوقی یعنی توربه‌ها Turbes (که بدین اسم خوانده می‌شوند) تعداد زیادی برجای مانده است (لوحهای ۲۴ - ۲۷، ۳۱ - ۳۶). این آرامگاهها، شاعرانه‌ترین بناهای سلجوقی به شمار می‌روند و مهارت آنان را نشان می‌دهند. این بناها بیشتر جنبه‌های طایفه‌ای و آسیای مرکزی دارد تا اسلامی و بر دوگونه‌اند: یکی از آنها دارای برجی استوانه‌ای و کوچکتر و عرضتر از برجهای نوک‌تیز مقبره‌های شمال ایران است، (هرچند ظاهراً از متفرعات اینها به شمار می‌رود) و بر روی آن، گنبدی مسطح و کوتاه می‌ساختند و گاهی بخش خارجی آن را با کاشیهای فیروزه‌ای رنگ می‌پوشاندند چنان‌که در سیرچلی گنبد Sirçali Kümbet در قیصریه (۱۲۴۷-۱۲۴۸)، می‌توان دید. گونه‌ی دوم از یک بدنه‌ی مدور، چندضلعی یا هشت و ضلعی ساخته شده است که به وسیله‌ی سه گوشه‌های ترکی، بر روی پایه‌ای مربع قرار داده شده‌اند و بر فراز آن، قبه‌ی کوچک مخروطی شکل ساخته‌اند. غالباً این بناها دارای کتیبه‌ای هستند که حروف آنها با نهایت مهارت کنده شده است. گاهی هم آنها را با تندیسهایی می‌آراستند، ولی معمولاً آنها را به صورت ساده رها می‌کردند که در آن صورت، زیبایی آنها منوط به جنس مصالح و تناسب آنها می‌شد.

مقبره‌ها و گنبد‌ها به طور کلی بناهای دو طبقه‌ای هستند. طبقه زیرین شامل غسل‌خانه بوده است. جسد را در تابوتی سنگی می‌گذاشتند که غالباً مطالبی روی آن نوشته می‌شد و گاهی آنها را با کاشی می‌آراستند. از قسمت خارجی به وسیله چند پله به اطاق فوقانی می‌رفتند. این اطاق به منزله نمازخانه و دارای محرابی بود و همچنین یک کتیبه یادبودی داشت. سقف آن غالباً به صورت گنبد مسطح بود. یکی از قدیمترین مقبره‌ها که به وسیله دانشمندیان در ۱۱۴۶ برای خلیفه غازی در آماسیه ساخته شد، جزو زیباترین بناها به شمار می‌رود. مقبره‌ای در توکات Tokat و تعدادی از آنها در وان به طور ویژه‌ای جالب توجه اند (لوحهای ۳۲، ۳۵). نمونه‌های مجلل دیگری مانند مقبره‌ای است که برای ملک غازی در کرشهر در (۱۲۵۰)، دونر گنبد *Doner Künbet* قیصریه (۱۲۷۶)، تورومتای *Turumtay* آماسیه (۱۲۷۹)، و توره خداوند خاتون در نغده *Nigde* (۱۳۱۲)، برپا شد (لوحهای ۳۴، ۴۶، ۳۶) نمای این چهار بنا را با تندیسها و طرحهای هندسی عالی آراسته‌اند و بخش اعظم حجاری نسبتاً برجسته است و نشان می‌دهد که سلجوقیان هم در مورد بناها به مقیاس کوچک و هم به مقیاس بزرگ مهارت داشتند.

تشابه شگفت‌انگیز میان سقفهای مخروطی شکل مقبره‌ها و سقفهای بعضی از کلیساهای بلند ارمینی موجب بخشهای فراوان شده است استرزیگوفسکی *Strzygowski* و شاگردانش عقیده دارند که این شکل در ارمنستان ابداع شد، زیرا در آغاز در آنجا در سده هشتم ظاهر گردید و شاید هم در سده ششم وجود داشته بود. اما بیننده اغوا می‌شود که شکل آنها را بیشتر شبیه چادرهای بیابانگردان آسیای مرکزی و کردها بداند. شرح گرتروید بل *Gertrude Bell* درباره این چادرها، که آنها را در مجاورت ارزروم دید که دقیقاً شبیه آن طرح‌هایی است که راهب روبرو کویی *Rubruquis* از خود باقی گذاشته است (لوح ۳۳). این راهب به ویژه شیفته طرحهایی شد که بدان وسیله مغولان سقفهای چادرهای خود را با نم می‌آراستند. این جنبه‌ها تا اندازه‌ای در طاقنماهایی منعکس شده است که سقفهای بناهای سنگی مقبره حیفته مدرسه در ارزروم یا دونر گنبد در قیصریه را می‌آراید (لوحهای ۲۵، ۳۴). چادرهایی از این‌گونه، احتمالاً در روزگار پیشین وجود داشته بود، زیرا استودانهای^x گلی به شکل

* نام حفره‌هایی که درون سنگ کوه ایجاد می‌کردند و زرتشتیان استخوانهای مردگان را در آن می‌نهادند.

بناهایی که در سمرقند از سده پنجم میلادی به بعد مرسوم بود وجود داشت و به چادرهای مدوری یا کلبه‌های نوک‌تیز ساخته شده از نی، از همین دوره، شباهت دارد. اینها بسیار شبیه چادرهای بعدی است، هرچند بر روی سقفهای نوک‌تیز آنها شکل یک سر آدمی را می‌گذاشتند و حال آن که می‌بایستی به جای آن، سوراخی جهت خروج دود تعبیه کنند.

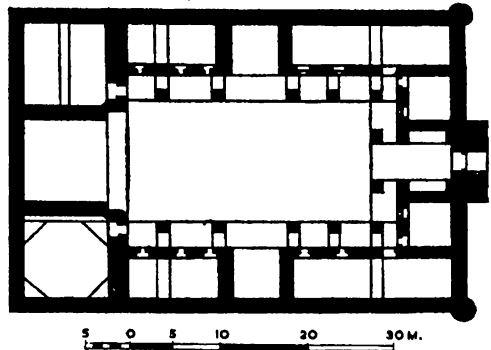
استودانهایی از این‌گونه در سمرقند تا دوره اسلامی به کار می‌رفت و ممکن است نه تنها جای کلیساهای پیشین را در ارمنستان، بلکه مقبره‌های سلجوقی و گورهای برج مانند و نوک‌تیز استوانه‌ای خراسان دوره اسلامی را، الهام بخشیده باشد. در این صورت، آرامگاههای ایرانیان بود که بیشتر از آن دو دیگر الهام‌بخش بود، و سلجوقیان روم می‌بایستی از سبک آنها برای آرامگاههای خود استفاده کرده باشند، در صورتی که ارمنی‌ها ممکن است به طور مستقیم‌تر تحت تأثیر آسیای مرکزی قرار گرفته باشند. در سده سیزدهم، روابط میان آسیای کهن و ناحیه قفقاز به اندازه‌ای نزدیک بود که هنرمندان هریک از آن دو سرزمین را قادر ساخت در دیگری تأثیر بگذارند و این که تأثیر متقابل وجود داشته، حتی در کریمه در خرسون Cherson به چشم می‌خورد، زیرا در آنجا بنایان عیسوی غالباً دیوارهای کلیساهای خودشان را با سنگ می‌پوشاندند و سنگها را به طریقی می‌تراشیدند که در آناتولی مرسوم شده بود.

مدارس و مؤسسات خیریه

در آسیای کهن، مؤسسات خیریه و آموزشی که به هزینه سلاطین یا مؤسسان خصوصی بنا می‌شد، همگی از یک الگوی معماری مشابه پیروی می‌کردند. نقشه همه آنها به صورت مستطیل بود و اکثر آنها به عنوان جنبه‌های اساسی خود، از طرح تالار ایوان شکل و از ساباط^{*} نعل مانند استفاده می‌کردند. یکی از این ساباطها مدخل را تشکیل می‌داد، در صورتی که سه ساباط دیگر، به درون تالارهای ایوان شکلی که در وسط هریک از دیوارهای داخلی تعبیه شده بود باز می‌شد. فضای میان آنها را با اطاقهای کوچکتری پر می‌کردند که در مورد مدرسه غالباً به صورت نمای دو طبقه بود (تصاویر

* درگاه با پوشش قوسی - م.

۱۲، ۱۷). گاهی ایوانها به سقف می‌رسید، و گاهی اتاقهای کوچکتری بر فراز آنها ساخته می‌شد، هم سیرچلی مدرسه در قونیه (۱۲۴۲)، و هم چیفته مدرسه در ارزروم (۱۲۵۳) از ساختمانهای دو طبقه بودند (لوح ۲۵). اوضاع جوی معمولاً ایجاب می‌کرد که تالارهای محل اقامت را با سقف بپوشانند، ولی در مناطق گرمتر، محل کوچکی در مرکز مدرسه را باز نگاه می‌داشتند و فواره‌ای در آن قرار می‌دادند که همراه با رواق مجاور، یک هیأت صومعه ماندنی به آن می‌داد. هنگامی که ساختمان را به کلی می‌پوشاندند، به درون آن به وسیله پنجره‌هایی که در گنبد مرکزی قرار می‌گرفت نور می‌دادند. حجره‌های طلاب معمولاً در طبقه اول قرار داشت و مجهز به بخاری و طاقچه بود. همکف دارای اتاقهایی برای استراحت اعضا و مطالعه طلاب بود. تالارهای ایوان شکل را برای ایراد خطابه به کار می‌بردند. هیچ‌گونه مطبخی وجود نداشت و غذا را از خارج می‌آوردند.



تصویر ۱۷. نقشه مدرسه صاحبیه، قیصریه،

۱۲۶۷

این طرح با تغییراتی سطحی برای یتیم‌خانه‌ها، نوانخانه، شفائیه یا بیمارستانها، بیمارخانه یا بیمارستان به کار می‌رفت. گاهی، چنان‌که در مورد دیوریغی دیده می‌شد، این‌گونه مؤسسات در واقع مجاور مسجدی بود که بخشی از مؤسسه را تشکیل می‌داد (تصویر ۱۶). این ترکیب تقریباً نامنتظر، شاید مرحله پایانی رسمی را نشان می‌دهد که ناشی از دستور خلیفه بود. این خلیفه، پس از آن که خزانه عمومی از قصر حاکم به سرقت رفت، چنین دستوری صادر کرد. به منظور جلوگیری از این‌گونه دزدی‌ها در آینده، وی پیشنهاد کرد که قصر را طوری بازسازی کنند که مجاور مسجد باشد، زیرا

مردم شب و روز در مسجد هستند و بهترین نگهبان خزانه خود به شمار می‌آیند. در نتیجه، در طی دو سده بعد، در عراق مرسوم شد که قصر حاکم را در برابر ضلع جنوبی یک مسجد مربع شکل بسازند. شاید این رسم کمک کند که پس از گذشت چندین سده، بنای مسجد و بیمارستانی در زیر یک سقف در دیوریقی، توجیه شود.

کاروانسراها

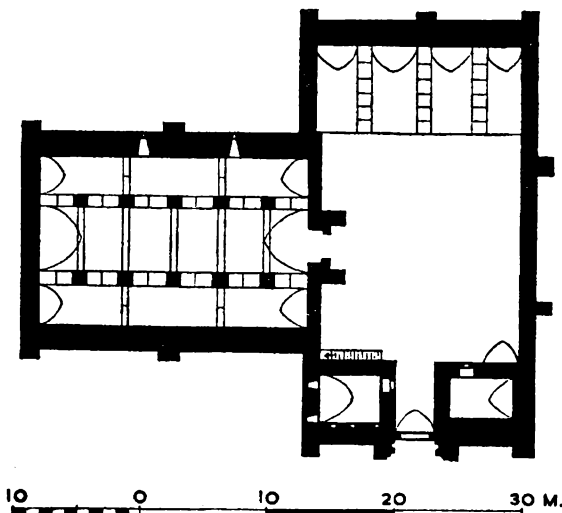
در آناتولی، بهترین جنبه معماری سلجوقی را در ویرانه‌های جالب توجه کاروانسراهای بزرگی می‌توان دید که هنوز بسیاری از راههای تجارتي پیشین را مشخص می‌سازد که روزگاری شاهراههای پررفت و آمدی بودند (لوحهای ۱۵، ۲۰، ۲۱). بیشتر این بناها در طی توسعه عظیمی ساخته شد که در امور تجارتي به وسیله کیکسرو اول، کیکاوس اول و کيقباد اول، یعنی بین سالهای ۱۲۰۴ و ۱۲۴۶ به وجود آمد. بدین ترتیب، آنها بیشتر به دوره کهن تعلق دارند. بعضی از کاروانسراهای بزرگتر را به فرمان سلاطین ساختند و آنها دارای سبک منطقه‌ای و سلطنتی می‌باشند.

ورود به کاروانسراها در تمام موارد، به وسیله یک دروازه منحصر به فرد صورت می‌گرفت. گفته شده است که این ویژگی نشان‌دهنده مدخل منحصر به فرد چادر یک بیابانگرد بوده است، ولی بیشتر احتمال دارد که از آن به عنوان یک وسیله دفاعی برضد مهاجمان استفاده می‌کردند. ساختمانها را نیز در مقابل حمله، به وسیله دیوارهای خارجی بسیار ضخیمی محفوظ می‌داشتند که بر اثر برجهایی در گوشه‌های آنها و غالباً، در طول نماهای عمده و گاهی در فواصل معین در طول چهار دیوار نیز تقویت می‌شد. این دیوارها را غالباً از سنگ تراشیده می‌ساختند و سپس با تخته سنگهای وسیع صافی می‌پوشاندند. اما گاهی دیوارها را از سنگهای صاف شده نیز برپا می‌کردند. گاه‌گاهی سنگهایی را از بناهای دیگر، دوباره به کار می‌بردند، ولی غالباً سنگهای تازه را از معدن می‌آوردند. برجها از لحاظ شکل با یکدیگر فرق داشت و معمولاً یا مربع یا مستطیل و گاهی مدور یا شش‌گوشه بود. پنجره‌های باریک را بر فراز دیوارها تعبیه می‌کردند که احتمالاً اقدام احتیاطی دیگری در مقابل دزدان بود.

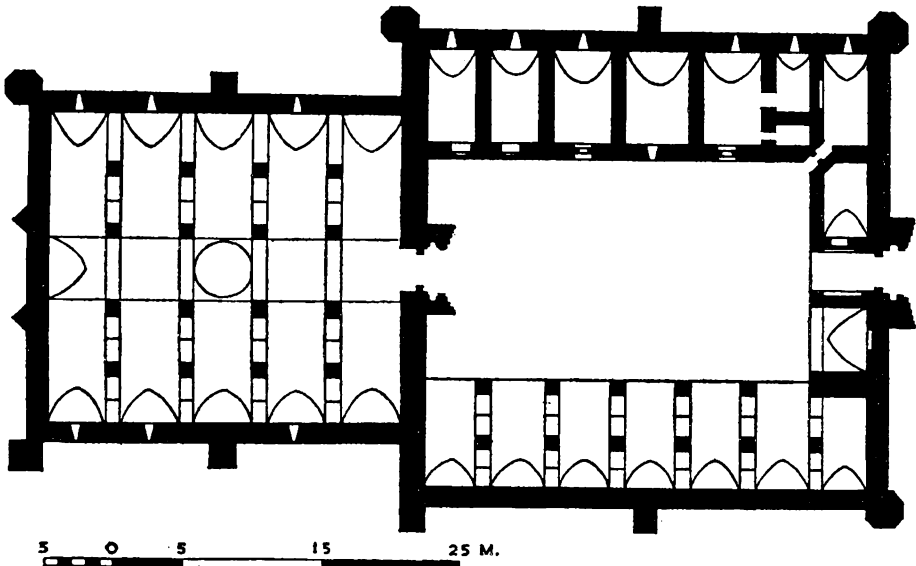
درب ورودی یا دروازه بزرگ را با حاشیه‌های تزئینی و حجاریهای بسیار زیبا می‌آرستند و زیبایی آنها نشان‌دهنده وسایل راحتی و آرامشی به شمار می‌آمد که باعث استراحت

مسافران خسته می‌شد. مسافر پس از عبور از آستانهٔ چنین تأسیسات شاهانه‌ای، مانند آنچه که در سلطان خان‌ها (۱۲۲۹ و ۱۲۳۰) وجود داشت، نخستین بار چشمش به مسجد کوچکی می‌افتاد که مرکز حیاط مربع یا مستطیل شکل را اشغال می‌کرد (لوح ۱۶؛ تصاویر ۸، ۱۵). در اینجا مسجد بر روی چهار پایه به شکل طاقهای نعل اسبی قرار داشت و بدین ترتیب به نظر می‌رسید که در هوا معلق است. یک سوی آن، به وسیلهٔ یک نردهٔ دوگانهٔ خارجی زیبا به زمین متصل می‌شد و به طاقنمای دروازه می‌پیوست. مسجد با حجاریهای ظریف خود شبیه گوهر گرانبهایی بود. در کاروانسراهایی که تا این اندازه آراسته نبودند، ولی خوب ساخته شده بودند، مسجد را یا در سمت راست ورودی سرپوشیده یا در بالای آن می‌ساختند که به وسیلهٔ پلهٔ داخلی به آن راه می‌یافت (تصویر ۱۸).

در دوسوی ورودی سرپوشیده و گنبدداری که مسافر از آنجا به حیاط می‌نگریست، اتاقهایی برای دربان و کارکنان آن تعبیه شده بود. اندکی دورتر، راهروهای بدون سقف از یک سو به اطاق خوابهای خصوصی و عمومی و از سوی دیگر، به گرمابه‌ها، آبدارخانه‌ها، آشپزخانه‌ها، کارگاه‌ها و انبارها گشوده می‌شد (لوحهای ۲۱، ۲۲). در اطاق خوابها معمولاً بخاریها قفسه‌ها و نیمکتهایی در درون دیوارها تعبیه می‌کردند و یا در هر دو طبقه یا در طبقهٔ فوقانی قرار می‌دادند و در این صورت بخش تحتانی را برای انبار یا اصطبل



تصویر ۱۸. نقشهٔ خان کسبک کوپرو نزدیک کرشهر، ۱۲۶۸



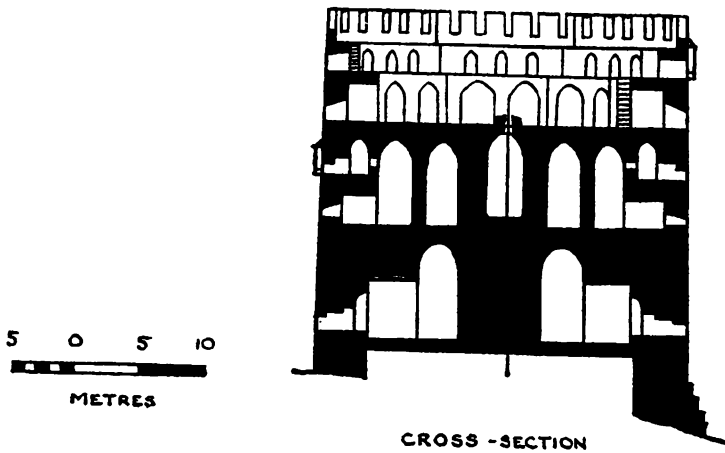
تصویر ۱۹. نقشه خان سری در جاده اورگوب - آوانوسا، ۱۲۳۸

اختصاص می دادند. معمولاً در منتهی الیه حیاط، در مقابل دروازه ورودی، ولی گاهی به صورت زوایای راستگوشه نسبت به آن، دروازه دیگری به درون تالاری عالی گشوده می شد که ستونهای آن در دو صف تعبیه شده بود، تا راهروهای باریک متقاطع با سقفهای بشکهای شکل را نگاه دارد (تصاویر ۸، ۱۵، ۱۹، ۱۸). در این راهروها، راهروی مرکزی همیشه جالبتر از بقیه بود، زیرا معمولاً قبه ای مرکزی یا مدور یا مخروطی شکل داشت که در آن دیوارهایی تعبیه شده بود (لوح ۱۹). به درون تالار، از پنجره های کوچکی که در ارتفاع بلند قرار داده شده بود، نور کمی می تافت. در این جاهای تاریک و باشکوه بود که چارپایان را به تغارهای سنگی آب می بستند، ولی شاید بتوان گفت که از ماههای سرد زمستان قاطرچی ها از آن جاهای درونی استفاده می کردند، زیرا این محلها از لحاظ عظمت، با تالار نهارخوری در دانشگاه آکسفورد یا کمبریج قابل مقایسه است. کاروانسرا در ترجان دارای آشپزخانه ای بود که از لحاظ زیبایی به پای آشپزخانه های غربی می رسید و اجاق آن نیز به بزرگی اجاقهای موجود در آشپزخانه های فونتورائولت Fontevrault و گلاستونبوری Glastonbury بود. یکی از زیباییهای ترجان، اصطبلهای ویژه جهت شتران بود. طاق نعل اسبی که زیر محلهای گنبددار شتران بود، به مراتب بالاتر از آنهایی بود که به اصطبلهای کوچکتری که برای اسبها و قاطرها ساخته بود، منتهی می شد (تصویر ۷).

استحکامات

بیشتر شهرهای آناتولی که به دست سلجوقیان افتاد دارای برج و باروها و استحکامات قابل توجه بود، به طوری که در بیشتر موارد، این فاتحان تنها آنها را پس از تسخیر، مرمت یا بازسازی کردند (لوحهای ۹، ۲۸). گاهی نیز شمعک یا برجی برای استحکام بخشیدن به نقطه ضعیفی می ساختند، ولی برای تشخیص این افزوده‌های سلجوقی از آثار قبلی، بررسی دقیقی لازم است به ویژه در بخشهای متعلق به سلجوقیان که غالباً آنها را کارگران محلی، یا احتمالاً مسیحی ساخته‌اند. دولت بیزانس از همین کارگران در احداث استحکامات پیشین استفاده کرده بود. اما کتیبه‌های اسلامی که سلجوقیان احداث کردند و مدخلهای عظیمی که به بعضی از ارگهای موجود افزودند، می‌بایستی به وسیله کارگران مسلمان و نه بیزانسی احداث شده باشد. دیوارهای شهر قونیه و سیواس استثنایی بود، زیرا آنها را به تمامی به فرمان کیقباد اول ساختند یا تعمیر کردند (لوح ۱۰). اما همه آثار آن، در این روزگار از میان رفته است و در نتیجه، اطلاعات ما درباره استحکامات سلجوقیان، بیشتر متکی بر استحکامات ساحلی و خشکی و در علائیه و تا اندازه کمتری، مبنی بر بقایای کمی است که از دیوارهای کنار دریا و سینوپ، به دست می‌آید. سلجوقیان در جنگهای بی‌شمار خود فرصت کافی به دست آورده بودند که ارزش استحکامات سوریه را بدانند، و شاید به همین علت بود که کیقباد اول یک معمار سوری را در علائیه و سینوپ به کار ساختن استحکامات گماشت. در علائیه این بناها مستلزم ادامه دادن استحکامات موجود و بازسازی بندر بود. ساختمان جدید را به طرزی برپا داشتند که پیوسته به استحکامات عظیمی به نام قزل کوله Kizil kule باشد (لوح ۲۹). قزل کوله را از آن رو ساخته بودند که از محوطه کشتی‌سازی وسیع دفاع کنند و آن را به صورت محوری برای دیوارهای جدیدی قرار دهند که در سمت غربی تپه ساخته شود و قسمت فوقانی را به ارگ موجود متصل کند و سپس به سوی دریا متمایل گردد (تصاویر ۲۰ الف، ۲۰ ب؛ لوح ۳۰). این برج هشت ضلعی باشکوه را در پیرامون یک راهرو مرکزی ساخته بودند که از بخشهای فوقانی آن به عنوان مخزن آن استفاده می‌شد. برج دارای پنج طبقه بود: یک طبقه همکف، یک طبقه اول، یک طبقه دوم، یک طبقه فوقانی که اطراف آن کنگره‌هایی تعبیه کرده بودند و بالاخره یک ایوان سرپوشیده که به طرزی عالی ساخته شده بود و هرکدام از این طبقات طرحهای مختلفی داشت. فضای درونی

دیوارهای جدید به شش بخش تقسیم شده بود. مهمترین جنبه و در واقع جنبه منحصر به فرد طرح، عبارت از محوطه کشتی سازی یا ترسانه *tersane* بود که در بخش جنوبی بندر موجود قرار داشت (لوح ۳۰؛ تصویر ۹). این محوطه کشتی سازی را در درون صخره‌ای به عمق ۲۶۲ پاساخته بودند و در عرض ۳۱۸ پایی خود، پنج سردابه را جای می‌داد. طاقهای کنارین که این راهروها را دربرمی‌گرفت، دارای شکل ویژه نعل اسب بود، و سقفهای گنبدی شکل آنها از آجر ساخته شده و در مرکز آنها فضاهای مدور ویژه‌ای تعبیه کرده بودند، تاکشتیها در آنجا مخفی بمانند، یا در پناه آنها در پنهانی ساخته شوند. نما را از قطعات بزرگ سنگهای تراشیده ساخته‌اند و کار به اندازه‌ای خوب انجام گرفته است که ماهیگیران علائیه در روزگار ما هنوز از آن راهروها استفاده می‌کنند.



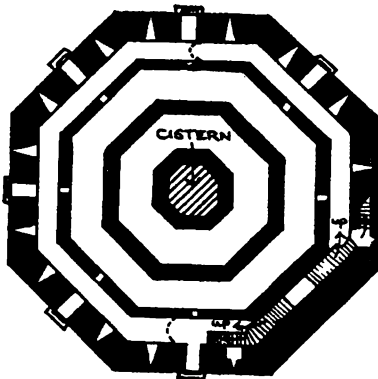
تصویر ۲۰ الف. قزل‌قله یا برج فرمز - علانیه، ۱۲۲۴

طرح شهر

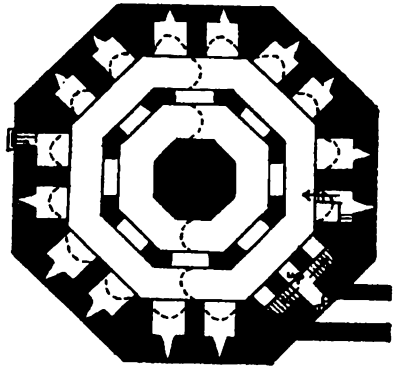
حومه‌های ایجاد شده بیشتر در پیرامون بنادر بازسازی شده قرار دارد مانند شهر جدید قونیه و شهرهایی که کیقباد اول در کیقباد آباد در ساحل دریاچه بی شهر و در قبادیه نزدیک قیصریه ساخت، بیشتر شبیه شهرهای آسیای مرکزی هستند، تا شهرهای آسیای کهن. این شهرها مساحت وسیعی را دربرمی‌گرفتند. در فواصل خانه‌ها، بازارها و باغهای گل قرار داشت، و کوچه‌ها دارای جویهای آب و چشمه‌ها و حوضها بود. بسیاری

از چشمه‌ها را درون دیوارهای خارجی بزرگتر می‌ساختند و در این مورد، این‌گونه چشمه‌ها شبیه مدخلهای عمارت ویژه دوره سلجوقی بود (تصویر ۲۱). گرمابه‌های عمومی از ضروریات به شمار می‌آمد و شهرها گرمابه‌های فراوانی داشتند و بیشتر آنها بناهای دوقلو و یکی برای مردان و یکی برای زنان بود. گرمابه‌های ترکی دوره سلجوقی، برخلاف گرمابه‌های عمومی دارای حوضچه‌هایی برای شناکردن نبوده است. آب به طور مداوم از شیری که در چشمه تعبیه شده بود، به درون حوضچه می‌ریخت.

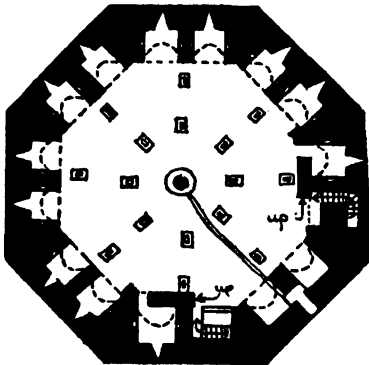
در هر صورت در شهرهای کوچک‌تر، در آغاز، به نظر می‌رسد که بازار در بزرگترین خان‌ها قرار داشته است. شاید بدستان *bedestan* یا بخش مرکزی ستون‌دار و گنبددار



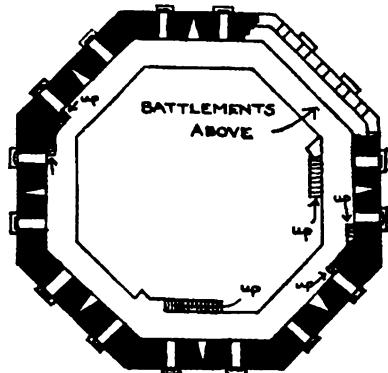
MEZZANINE



FIRST FLOOR

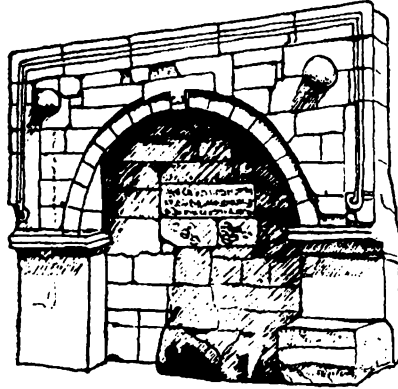


ROOF PLAN



ROOF TERRACE

بازارهای سرپوشیده متأخر - بخشی که در آن دکان جواهرفروشان به طور کلی در روزگار ما قرار دارد، در نتیجه آن رسم تکامل یافت و آنچه را که از خان (کاروانسرای) بزرگ اصلی باقی مانده است، و هنگامی که بازار به اندازه‌ای وسیع شد، که سازمانی را که در آغاز آن را دربرگرفته بود، احاطه کرد.

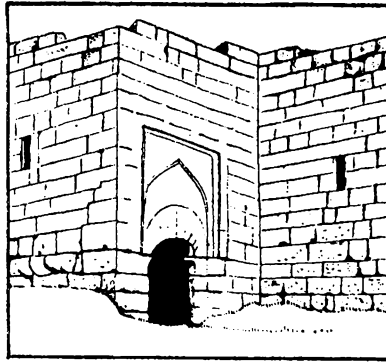


تصویر ۲۱. چشمه در دیوار خارجی مدرسه صاحبیه، قیصریه، ۱۲۶۷

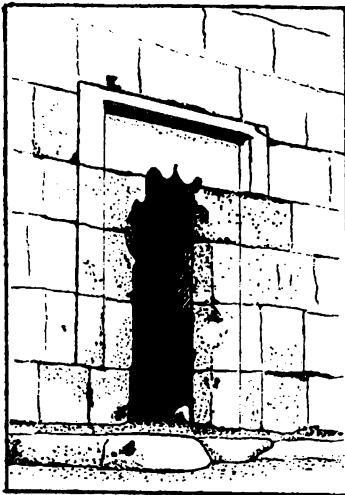
کوشک حیدربی

در حومه قیصریه، یک خانه قصرمانند از دوره سلجوقی هنوز وجود دارد که تنها نوعی از این‌گونه بناها به شمار می‌رود که باقی مانده است این خانه در ۱۲۵۱ بنا شد و به «کوشک حیدربی» شهرت دارد (تصویرهای ۵، ۲۲). فکر اقامتگاهی ازین قبیل شاید از سلجوقیان آسیای کهن، یا از بین‌النهرین القاء شده باشد، زیرا امیران سغدی قصرهایی در صحرا از سده هشتم میلادی به بعد داشته بودند. در صورتی که خلفای بنی‌امیه در تاریخی پیش از آن، از آن برخوردار شده بودند بخشهای تحتانی قصرهای آسیای مرکزی مانند مغ Mug در زرفشان علیا، از سنگهای تراشیده ساخته شده است و اتاقها دارای سقفهای بشکه‌ای ولی پنجره‌های بسیار باریکی دارد. کوشک حیدربی، به تمامی از سنگ تراشیده ساخته شده است. این ساختمان که اساساً مستطیل شکل است، در مجاورت یک برج دفاعی قرار دارد (تصویرهای ۲۲، ۲۳)، تالار ورودی، و یک پلکان سنگی زیبایی را دربرمی‌گیرد و به برج دیدبانی منتهی می‌گردد. بقیه ساختمان دارای یک

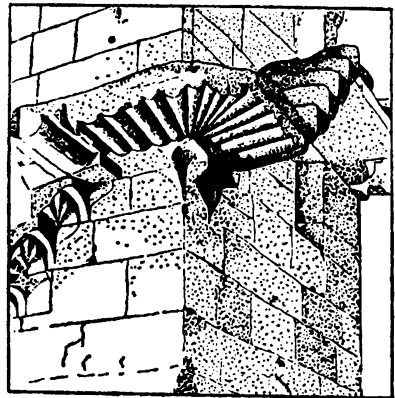
طبقه و شامل اتاقهایی است که در پیرامون یک حیاط داخلی تعبیه شده است. سقفهای آنها بشکله‌ای است و پنجره‌های آنها اندکی بزرگتر از یک شکاف است که باعث خنک شدن بخش درونی می‌گردد ولی جلو ورود نور را می‌گیرد (تصویر ۲۴). نعل درگاه را بالای درگاهی که به حیاط باز می‌شد قرار داده‌اند. وبا راه زیرین پلکان، همه و اینها به عنوان تنها تزیینات کوشک حیدری به شمار می‌رود.



تصویر ۲۲. کوشک حیدری، قیصریه، ۱۲۵۱



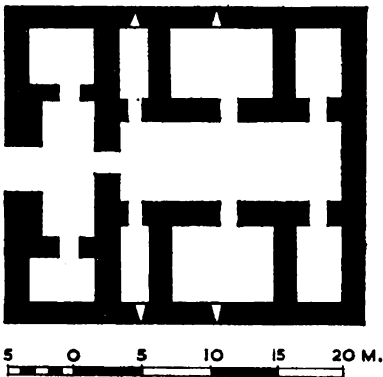
تصویر ۲۴. نعل درگاه بر فراز دری که منتهی به
اطاقی در کوشک حیدری می‌شود.



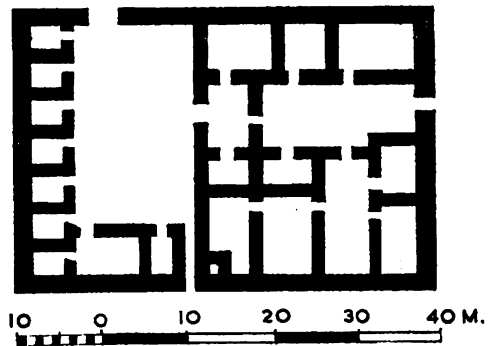
تصویر ۲۳. طرح قاشقی در بخش خارجی
پله سنگی در کوشک حیدری

قصرها

گذشته از کوشک حیدربی، هیچ خانه‌ای از دوره سلجوقی باقی نمانده است، تا نشان دهد چگونه این ترکان در آغاز، خود را با زندگی شهری تطبیق می‌دادند. از سده سیزدهم به بعد بود، که سلطانه‌ها شروع به ساختن قصر کردند. بعضی از قصرها دور از پایتخت و در محلی مناسب با مساعد بودن آب و هوا قرار داشتند، زیرا از بعضی از آنها به عنوان اقامتگاه زمستانی، و از برخی به عنوان اقامتگاه تابستانی استفاده می‌شد. پاره‌ای از محققان این وضع را ناشی از میل باطنی ترکان برای مهاجرت فصلی می‌دانند، ولی رویهم‌رفته این رسم، ویژه ترکان نیست. بعضی از این قصرها مانند قصر سیواس، تنها اسماً قابل باز شناخت‌اند، محل بعضی از آنها مانند قصرهای علائیه و آنتالیا شناخته شده است قصرهایی که کیقباد اول در قبادآباد و قبادیه بین سالهای ۱۲۲۰ و ۱۲۳۵ به نام خود ساخته اخیراً مورد کاوش قرار گرفته‌اند. اگرچه نتیجه مفصل کاوش‌ها هنوز انتشار نیافته است، نقشه اقامتگاههای کوچک و بزرگ در قباد آباد نشان می‌دهد که از لحاظ شکل دارای خطوط راست بودند و اتاقهایی داشتند که به حیاطهایی باز می‌شدند (تصاویر ۲۵، ۲۶).



تصاویر ۲۶. نقشه ساختمان کوچکتر در قبادآباد، ۱۲۳۵



تصاویر ۲۵. طرح ساختمان بزرگتر در قبادآباد، ۱۲۳۵

ارگ قونیه

قونیه به عنوان پایتخت، بدون تردید، دارای بهترین و ویژه‌ترین جنبه‌های آن دوره بود، و گفته می‌شود که بسیاری از آنها در روزگار ما از بین رفته است. هنگامی که لابورد Laborde در ۱۸۳۰ (لوح ۱۰) از این شهر دیدار کرد، توانست طرح‌های مفصلی از ارگ تهیه کند. سی سال بعد، هم ارگ و هم دیوارهای بیرونی هنوز وجود داشت و تکسیه Texier به بررسی آنها پرداخت. وی دریافت که شهر صورت مستطیلی دارد که گوشه‌های آن صاف شده باشد. صد و هشت برج سنگی بزرگ با فاصلهٔ چهل و شش پایی از یکدیگر در طول دیوارها هنوز باقی بود و هریک در حدود سی و دوپا عرض و بیست و شش پا عمق دارد. ارگ در مرکز شهر واقع بود و تپه‌ای را دربرمی‌گیرد، و بر فراز آن، مسجد علاءالدین بنا شده بود (لوح ۴). هوارت Huart که ارگ را در پایان سدهٔ گذشته بررسی می‌کرد، دریافت که به شکل یک پنج‌ضلعی است و یکی از کتیبه‌های آن دارای تاریخ ۱۲۱۴ بود. بنای نخستین مسجد در آنجا به وسیلهٔ سلطان مسعود (۱۱۱۶-۱۱۵۶) آغاز و در زمان قلچ ارسلان دوم تکمیل شد (لوح ۳). مقبرهٔ این مسجد که کار یوسف بن عبدالغفار از هوچان Hoçan است، تاریخ ۱۱۸۸ را دربردارد. از ۱۲۱۹، کیکاوس اول بازسازی این مسجد را به معمار سوری به نام محمد بن کولان Koulan اهل دمشق سپرد، که ایاز اتابکی را به عنوان سرکارگر استخدام کرد. کیکاوس جسد پدرش را برای تدفین به این آرامگاه آورد که اکنون تابوت هشت سلطان سلجوقی را دربر گرفته است. کیکاوس این عمل را هنگامی انجام داد که تئودور لاسکاریس Teodor Lascaris نسبت به جسد دشمن شکست خورده‌اش مراسم احترام را به جای آورده بود. اما، برادر کیکاوس به نام کیقباد اول بود که آن مسجد را در ۱۲۲۰ تکمیل کرد و مسجد به نام خود او مشهور شد. نقشهٔ نهایی آن بسیار شبیه نقشهٔ ساختمانهای قابل توجهی مانند مسجد بزرگ دمشق و مسجد ابن طولون در قاهره و مسجد سقف مسطحی را نشان می‌دهد که از ویژگیهای این آثار نخستین است.

دو برج جالب توجه، که دو مدخل عمدهٔ ارگ قونیه را دربرمی‌گرفت به هزینه کیقباد اول در ۱۲۲۱ برپا شد. سخاوت او با حروف زرین نوشته شده که بر روی این دروازه‌ها می‌درخشید. وی اشراف محلی را تشویق می‌کرد که برجهای مشابهی بسازند و دستور داد نام کسانی را که چنین کاری را انجام می‌دادند، بر روی دیوارهای برجها بنویسند. در

بخشهایی که خود می ساخت، علاقه خود را به کتاب شاهنامه نشان می داد، همچنین مقرر می کرد ابیاتی از شاهنامه را در جایی بنویسند که همگان بتوانند آن را بخوانند و مجسمه های مختلف سنگی را در دروازه ها قرار می داد (لوح ۱۰). بعضی از مجسمه ها را به سبک هلنیستی و برخی را به سبک بیزانسی می ساختند و شامل تابوتی بود که آنها را با مناظری آراسته بودند، که اسکندر را در اسکیروس Skiros نشان می داد که این تابوت اکنون در موزه تندیسها در قونیه به انضمام بیش از بیست مجسمه شیر و عقاب مضبوط است. بیشتر این آثار اخیر در واقع کار هنرمندان سلجوقی است. جالبترین آنها دو جفت جن بالدار یا پری اند که به طور برجسته بر روی هر مدخلی قرار دارند (لوحهای ۵۰، ۵۴، ۶۲). اگرچه بعضی از این حجاریها محفوظ مانده اند ولی، هیچ اثری از دیوارها یا دروازه ها برجای نیست، و تنها چند قطعه سنگ از قصرهایی دیده می شود، که از دروازه اصلی تقریباً تا دیوار مسجد علاءالدین ادامه داشت.

کوشک

در روزگار تکسیه، ساختمانی به نام کوشک هنوز باقی بود، ولی در ۱۹۰۶ بخش عمده آن بر اثر زلزله خراب شد (لوح ۲). با وجود این، هنگامی که سار Sarre اندکی بعد، از قونیه دیدار کرد، دیوارهای بخشی از آن هنوز باقی بود که ارتفاع بعضی از آنها به پنجاه پا و به طول سی و دو پا یا همین حدود می رسید. از نوشته های تکسیه و سار معلوم می شود، که کوشک در آغاز به صورت یک بنای مهم دو طبقه بود، که از آجر محلی که مخلوطی از گچ داشت ساخته و در سیمانی با پایه ای از گچ قرار داده شده بود. طبقه فوقانی آن، دارای یک تالار مستطیل شکل وسیع بود و ایوانی در یک انتهای آن، و پنجره هایی در دو سویش قرار داشت. در زلزله ۱۹۰۶ دو پنجره در هر دوسوی دیوارهای جنبی برجای ماند. آنها را در طاقهای کور نعل اسبی تعبیه کرده بودند، و یک طاق وسیعتر به همان شکل، ولی دارای کتیبه، دری را که به ایوان گشوده می شد، در بر می گرفت. سار این کتیبه را مربوط به قلچارسلان چهارم می داند و بنابراین، تاریخ احداث کوشک را بین سالهای ۱۲۴۶ و ۱۲۶۴ تعیین می کند.

در زمان سارّ سقف فرو افتاده بود، ولی تکسیه تزیینات رنگین و استادانه آنها را موردقت قرار داده بود که به نظر می رسید شبیه تزیینات کاپالپالاتینا Capella Palatina

در شهر پالرمو Palermo بوده است. هنگامی که ساز این بنا را بررسی می‌کرد، ایوان فوقانی فرو ریخته بود، ولی شمعکها هنوز به ارتفاع بیست و دو پا از زمین برجای بود. بخشی از این شمعکها را، به صورت بریدگیهای آویزه مانند، ساخته بودند که به صورت لانه زنبوری به چشم می‌خورد و آثاری از تزیینات رنگین آن، هنوز قابل تشخیص بود. کتیبه روی درب ایوان فوقانی، هنوز بخشی از کاشی‌های آبی و سفید که کتیبه را تشکیل می‌داد، برجای بود. بخشهایی از گچکاری به شکلهای هندسی و تخیلی کاشی‌های تصویردار و ستاره‌مانند، هنوز در بخشهای فوقانی دیوار برجای بود. در بخش تحتانی هنوز قسمتهایی از روکشهای مرمرین باقی مانده بود و یک شیر حجاری شده که آن را در طاقچه‌ای نهاده بودند، از ویرانه‌ها «حفاظت می‌کرد». بعضی از این بخشها اکنون در موزه‌های قونیه قرار دارد و هنگامی که به آنها می‌نگریم مشکل است به یاد بیاوریم که این کوشک مجلل و زیبا همان سالهایی ساخته شد که مغولان بر سلجوقیان استیلا یافتند و هریک از سه برادر که به ظاهر حکومت می‌کرد، در صدد بود که فرمانروای مطلق شود.

فصل ششم

هنرهای فرعی

اینها آثار ماست،
این کارها نمودار روح مانند.
هنگامی که درگذشتیم،
به آن‌ها نظری بیفکنید.

سلجوقیان به تزیینات علاقه وافر داشتند. ولی آنها بر اساس غریزه عاقلانه‌ای از افراط در آن‌کار خودداری می‌کردند، ولی در سطوحی که برای تزیین در نظر می‌گرفتند طرح‌های مختلفی ارائه می‌دادند و هنرمندان غالباً بیشتر به این جنبه از کارشان می‌پرداختند تا به اصولی که مربوط به شکل و تصویر بود. این ویژگی از کیفیت کار تمام شده نمی‌کاست، ولی به آن جنبه‌ای می‌بخشید که کاملاً ویژه آن بود.

سبک‌کننده کاری سلجوقیان که خواه بر روی سنگ یا گچ یا چوب انجام می‌گرفت، پیوستگی‌های نزدیکی با تزیینات گچبری دارد که در روزگار پیشین، هم در ایران و هم در بین‌النهرین متداول بود، ولی روش اجرای آن، حاکی از آشنایی بیشتری با فن‌کننده کاری روی چوب را می‌رساند تا کارکردن بر روی گچ و سنگ. شیوه به کار رفته، منعکس‌کننده علاقه دیرینه طوایف آسیایی به منسوجات، به عنوان آویختنی‌های بر روی دیوار است. به همین علت بود که هنرمندان‌کننده کاریها را در پیرامون درهای بزرگ بناها و بعد تحت نفوذ ایران و بیزانس، در پیرامون پنجره‌ها و برفراز دیوارها انجام می‌دادند، به طوری که سنگهای تزیینی، در زمینه نماهای غیر تزیینی به همان صورتی بود که پرده یا قالیچه‌ای که بر روی دیوار لختی قرار می‌گیرد، نمایان می‌شد. تضاد حاصل از در کنار هم قرار دادن سطوح ساده و مجلل، همان وضعی را به وجود می‌آورد که روشنایی و سایه را در آفتاب درخشان مشرق زمین از یکدیگر متمایز می‌سازد. جایی که اوضاع طبیعی چشم را به لذت بردن از این اختلافات عادت می‌دهد. در واقع، به نظر می‌رسد که سلجوقیان از این کار لذت می‌بردند و با گذشت روزگار، برجستگی‌کننده کاریهای خود را بیشتر می‌کردند. در قونیه، در زمان کیقباد اول، به هنگام اعتلای نفوذ سوریه، این تأثیر غالباً با استفاده از

دو گونه از رنگ سنگ یا مرمر ایجاد می شد تا به وسیله زیرتری، نعل درگاه بر فراز درب دیوار مسجد علاءالدین در قونیه و دروازه کاروانسرای زازادین (۱۲۳۴-۱۲۳۵) به همین سبک است (تصویر ۱۱). این سبک رواج عام نیافت، ولی در سراسر روم شرقی مشاهده می شود و در ۱۲۵۱ در مدخل مدرسه بویوک قره طای در ۲۵۱ دوباره ظاهر می شود (لوح ۶). با وجود این، هنگامی که این ویژگی سبک سوری آشکار می گردد، نفوذ ایرانی غالب بود تا سوری و به همان اندازه دارای جنبه آسیای مرکزی بود که عربی. در آرامگاه اسماعیل سامانی در بخارا (متوفای سال ۹۰۷) حاشیه های تزیینی و اشکال ترنج مانند در نمای ساختمان، برای نخستین بار با هم به کار رفت.

دوره اول

مقدار تزیینات و همچنین سبک ویژه آن باعث می شود که در سبک سلجوقی سه مرحله تکامل مشاهده شود. مرحله آغازین که شامل بناهایی مانند مسجد علاءالدین در قونیه و کاروانسراهای آلتینا *Altinapa* و اونو *onü* در (۱۲۰۱) بود، نقاط تزیین شده کاملاً محدود و سبک آن سنگین و سنجیده است. نفوذ ایران در نوع آویز مانند تزیینات و همچنین در شکل طاقچه هایی که در دو سوی بسیاری از دروازه ها قرار دارد و نیز در نقشمایه های برگ نخلی و آذین های گل سرخی نمایان است (لوح های ۱۷، ۴۶). سلجوقیان این طرح های ایرانی را با طرح هایی ترکیب کردند که بر اساس اوضاع جغرافیایی شهرهای خودشان، آنها را یا از منابع آسیای مرکزی یا غربی، اقتباس نمودند. بسیاری از شکلهای سرتبرمانند، الگوهای مثلثی شکل یا حاشیه های گوشه دار یا هندسی و همچنین بعضی از بافته های سبدمانند به گروه اول تعلق دارد (تصویر ۱۳؛ لوح ۴۴) و ستونهای چهارگوش توکار و سرستونهای واقع در دوسوی دروازه های سلجوقی و الگوهایی مانند طرح های جناغی و کلیدی یونانی یا دندان سگی وابسته به گروه دوم است (تصویر ۲۷). در مرحله نخست، طرح های هر دو گونه آزمایشی و ساده است و جز در قیصریه، برجستگی کمی دارند. بعضی از نقشهای ترنجی دارای نقشمایه های گلبرگی منفردی هستند که اگرچه در وهله اول جنبه ایرانی دارند، ممکن است دارای اصل و منشأ چینی نیز باشند (تصویر ۲۷؛ لوح ۱۷). طرح اسلیمی نیز به چشم می خورد. در واقع، این طرح که جزو آنهایی بود که ابن طولون از آنها استفاده کرد به زودی در تزیینات

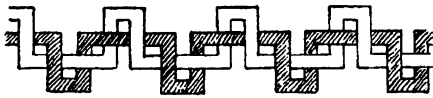
سلجوقی به عنوان نقشمایه‌های ایرانی پدیدار شد و محبوبیت آن بدون تردید، بر اثر استفاده مکرر از آن در فلزکاری این دوره بود. این نقشمایه با یک سلسله طرحهایی ترکیب شد که از ناحیه قفقاز آغاز شد و در دیورگی حتی یک معمار و طراح قفقازی، نیز به کار می‌برد.



تصویر ۲۷. نقشمایه از تزیینات روی آرامگاه وزیر صاحب عطا، قونیه ۱۲۸۲

الف

ب



تصویر ۲۸. گونه‌های نقشمایه «کلید یونانی»: الف. از سیرچلی مدرسه، قونیه، ۱۲۴۲/۳ ب. از بویوک قره‌طای مدرسه، قونیه

دوره دوم

دوره کلاسیک یا دوره دوم در هنر سلجوقی تنها صد و سی و پنج سال دوام یافت، ولی شامل بسیاری از بزرگترین بناهاست. این بناها هم خان سلطان و هم خان قره‌طای (۱۲۴۰-۱۲۴۱) را شامل می‌شود (لوح ۱۵) و در تمامی آنها سطوح تزیین شده افزایش یافت تا این که این بخشها حائز کمال اهمیت شد. آثار استادانه سنگبریهای آنها تصویری مشبک مانند در بیننده القا می‌کند. طرحهای اسلیمی اکنون با طرحهای اصیل ایرانی به رقابت پرداخت، ولی در عین حال صورت ایرانی به خود گرفت و این کار بر اثر استفاده از نقشمایه‌های حیوانی یا گل و بوته‌ای حاصل شد که جاهای کوچک خالی ناشی از پیچ و خمها آنها را پر می‌کرد (لوح ۴۳). طبعاً در قونیه بود که سبک آسیای کهنین نتایج مهمی به بار آورد و بهترین آثار منطقه‌ای در سیواس و قیصریه به وجود آمد (لوحهای ۱۱-۱۴). تحوّل از مرحله آغازین، چنان که در مسجد علاءالدین در قونیه به چشم می‌خورد (لوح ۴)، تا سبک کلاسیک تکامل یافته را به بهترین وجه در نمای مدرسه بویوک قره‌طای در قونیه می‌توان دید (لوح ۶). در اینجا آرامش مرحله پیشین در سینه سنتوری منعکس شده است، اما درگاه را اندکی عقب بردند تا قوسهای نوک‌تیز و لانه زنبوری از

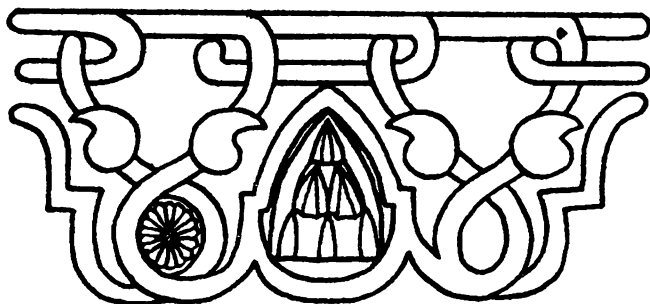
گونه سلجوقی، حاصل شود، در صورتی که ستونهای چهارگوش فرو رفته در دیوار و سرستونهای کلاسیک فقط به دلایل تزئینی مورد استفاده قرار گرفته است. هنرمندان سلجوقی غالباً موارد استفاده از این جنبه‌های معماری را نادیده گرفتند و آنها را برای آن به کار بردند که بیننده به بالا نگاه کند، یا خواسته‌اند جنبه خطوط مستقیم سبک آن را تأکید بخشند.

در دروازه قره‌طای مدرسه، آهنگ تزئین اساسی تا اندازه‌ای با به کار بردن سه نقش ترنجی یا گل میخی یا عمیقاً زیربرتری شده قطع می‌شود. اینها از ویژگی سبک به شمار می‌روند و غالباً بر روی بناها، به نظر شگفت‌انگیز می‌رسند. بعضی از صاحب‌نظران وجود آنها را بر روی بناهای سلجوقی ناشی از نفوذ فلزکاران بیزانسی می‌دانند، ولی برخی دیگر، آن را گونه‌ای از رسم بابلی‌ها به شمار می‌آورند، که عادت داشتند نماهای بناها را با صفحات لعاب‌زده بیارینند. اما، توجه قابل قبول برای این گل میخها ظاهراً در گفته آرتین پاشا Artin pacha منعکس است که می‌گوید، قدیمترین جقه‌های مورد استفاده در شرق، بر روی سپرهای مدوری ظاهر گردید که آنها را رؤسای قبایل و شاهزادگان مسلمان با خود داشتند و سرانجام هنگامی که این جقه‌های شخصی را بر روی خانه‌های متمولین یا مایملک‌های قابل حمل نشان دادند، طرح را بر روی شمشه‌هایی قرار دادند که در آغاز بر روی سپرها به کار رفته بود. در این صورت، بررسی دقیق گل‌میخهای نخستین در مورد بناها، شاید نشان‌دهنده طرحهای نادرستی مربوط به علایم خانواده‌گی نجبا باشد (لوح ۳۹).

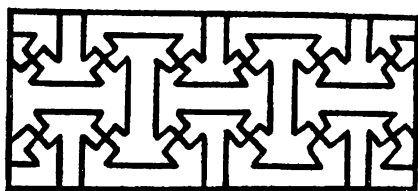
دروازه مدرسه سیرچلی در قونیه (۱۲۴۲) تقریباً مقارن با زمان احداث قره‌طای مدرسه است، ولی در آن جنبه شرقی بیشتر به چشم می‌خورد. این امر هم نباید زیاد موجب شگفتی شود، زیرا یکی از معمارانش، که هم مشهور به محمد و همچنین عثمان‌بن محمد است، هنگامی که نام خود را روی بنا می‌نوشت، با کمال غرور اضافه کرد که، اصل و تبار او از توس Tus است.

دوره سوم

در دروازه مسجد صاحب عطا یا مسجد لارنده در قونیه (۱۲۵۸)، کار عبدالله‌بن کلوک و چifte مدرسه در سیواس (۱۲۷۱) طاقچه‌هایی آویزدار (لوح ۱۱)، شمشه‌های نسبتاً مسطح



الف



ب



ج



د



ه

تصویر ۲۹. نقشمایه‌های حجاری شده، از اولوکامی و تیمارستان دیورنی ۱۲۲۸/۹.

الف. سرستون؛

ب. تزیینات سرستون در کنار آنکه برای مقایسه نشان داده می‌شود

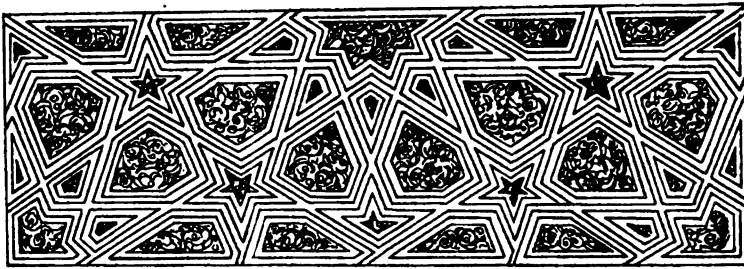
ج. نقشمایه‌ای از قونیه - آق‌سرای خان سلطان، ۱۲۲۹

د. نقشمایه اسلیمی و هلالی

ه. نقشمایه هندسی الهام گرفته از نقش گل و بوته دار

که با وجود این، اندکی بر آمده اند، کاشیکاری و تندیسهای استادانه، همه اینها مرحله سوم و نهایی هنر را نشان می‌دهد که به مرحله باروک Baroque مشهور است (لوحهای ۳۹، ۴۰، ۴۱). تندیسهای تزینی در اولوکامی و تیمارستان موجود در دیورینگی (۱۲۲۸) با طرح شعله‌سان و التقاطی و تا اندازه‌ای پرنقش و نگار است (تصاویر ۲۹ الف، تا ه). عنصر آسیایی به‌ویژه در تزین سرستونها به چشم می‌خورد، (الف) هرچند شاید اگر با نقشمایه‌ای که یکی از ستونهای بیمارستان را می‌آراید، مقایسه شود (ب) بیشتر به آن ارجح نهاده می‌شود. همچنین می‌توان آن را با طرح مشابهی از دوره کلاسیک موجود در خان سلطان، مقایسه گردد (ه). در دیورینگی، تأثیر گچبریهای همدان با گچبریهای بناهایی مانند رباط ملک نزدیک بخارا (۱۰۵۰-۱۰۸۰)، یا گنبد سرخ در مراغه (۱۱۴۷) تلفیق شده است، اما علاوه بر آن، این سبک نیز حاکی از سلیقه هندسی در تزین گل‌میخهاست و آثاری از جواهرات هندسی نیز به چشم می‌خورد که به صورت نقشمایه‌های هلالی شکل است که در تزینات به طور متوالی، آشکار می‌شود (لوحهای ۳۹، ۴۰، ۴۱).

در آماسیه، جایی که بخش اعظم تزینات از الگوهای خراسان و قفقاز اتخاذ شده است، گرایش بر آن بود که بر روی یک نقشمایه منحصر به فرد، در نقطه‌ای مخصوص کار شود و آن را به اندازه‌ای تکرار کنند که به صورت صفحه‌ای تزینی درآید که در بیننده تأثیر کاشی لعابدار را ببخشد. نمونه زیبایی از این سبک را در مقبره تورومتای می‌توان مشاهده کرد. در قیصریه، طرحهای قفقازی، همچنین تا حدی در سیواس در ردیف نخست قرار دارد (لوح ۴۶). هنرمندان قیصریه به‌ویژه علاقه‌مند به ترکیبات هندسی عظیم و حاشیه‌های تزینی در گچبری بودند و طرحهای استادانه اسلیمی به کار می‌بردند (تصاویر ۳۰ الف و ب). و از این تزینات، از آن لحاظ استفاده می‌کردند که به بعضی از جنبه‌های ساختمانی مانند پایه‌های مناره‌ها و پنجره‌ها و دروازه‌ها تأکید بخشند. همچنین حاشیه‌های سراسری در زیر قرنیزها به وجود می‌آوردند و گاهی آنها را با نقشمایه‌های جانوری و گیاهی ترکیب می‌کردند، چنان‌که در دونر گنبد دیده می‌شود (لوحهای ۳۴، ۳۶). اما، اگرچه بسیاری از حاشیه‌های سبدمانند آذین‌های گیس بافت و زنجیره‌های هندسی احتمالاً از ناحیه قفقاز به قیصریه و دیورینگی رسید، آنها در وهله اول می‌بایستی در خراسان تکامل یافته باشند، زیرا آنها نوعی تزین در سنگ ایجاد می‌کنند که اساساً مربوط به کارهای با آجر است (تصویر ۳۱).

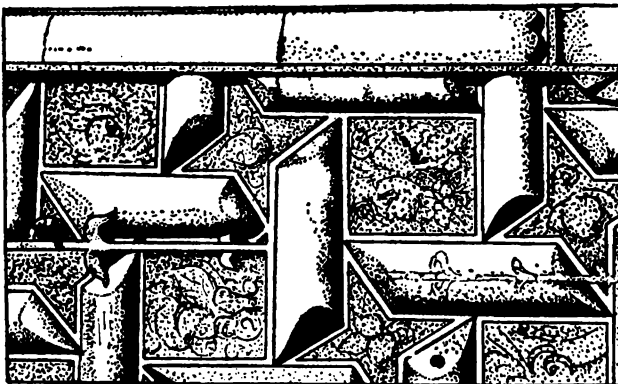


الف



ب

تصویر ۳۰. الف. یک درب چوبی کنده‌کاری شده از سدهٔ سیزدهم طرحهای هندسی ترکیب شده با طرحهای اسلیمی، حدود ۹۰×۱/۷۰ سانتی‌متر؛ ب. طرح هندسی مأخوذ از خط کوفی از مدرس بویوک قره‌طای قونیه، ۱۲۵۱



تصویر ۳۱. نقشمایهٔ کنده‌کاری از اولوکامی، دیورنی، ۱۲۲۸/۹

کارهای حاشیه‌ای تزینی

در سیواس، کارهای حاشیه‌ای تزینی معمولاً به صورت تسمه‌های موازی است، نه شکلهای شکسته یا به هم بافته قفقازی (لوحهای ۱۴، ۸) اما، حاشیه‌های تزینی نوار ماندنی که دروازه مدرسه اینجه مناره در قونیه را می‌آراید (۱۲۵۸) و نمونه دیگری از کار عبدالله بن کلوک است، روی هم‌رفته، با هریک از این دو گونه تفاوت دارد. به نظر می‌رسد که آنها بیشتر با آجرکاریهایی پیوستگی دارند که بر روی بعضی از بناهای عباسی در بین‌النهرین و برخی از قصرهای امویان مانند خربت‌المفجع Kherbet al Mafja، یا کلیساهای قبطی مانند دیرالسوریانی در مصر علیا دیده می‌شود. این کلیساها را اسقف موسی اهل نصیبین در سدهٔ دهم ساخت و تزینات آن دارای همان برجستگی‌های اینجه مدرسه است؛ گذشته از این، با بنای اولوکامی در دیوریغی و برج محمود در غزنین، چنان شباهت دارد که به دشواری می‌توان این احتمال را نادیده گرفت که افکار آسیای مرکزی تا مصر، نفوذ کرده باشد.

نقشمایه‌های تزینی

نقشمایهٔ دیگر یعنی زنجیرهٔ تاکی ممکن است به همین ترتیب از شرق به سلجوقیان رسیده باشد تا از غرب، زیرا از دوره‌ای بسیار دور وارد هنر مزدایی شد و در آن به عنوان نماد خورنه (فره) پدیدارگشت (تصاویر ۳۲، ۳۳ الف، ب). یک طرح ویژهٔ دیگر مربوط به لاله است، هرچند ممکن است گونه‌ای از نیلوفر آبی باشد. در میان این همه شکلهایی که پیوسته تکرار می‌شود و بعضی از آنها ویژهٔ شرق و برخی مخصوص غرب و همچنین بعضی دیگر مربوط به تمدنهای باستانی شرق است، یک نقشمایهٔ عمده را می‌توان اساساً سلجوقی دانست. به نظر می‌رسد که این نقشمایه را آنها تکامل بخشیده باشند و سپس هنرمندانشان به اندازه‌ای از آن استفاده کرده باشند که آن را بتوان نشانهٔ استادی آنها به شمار آورد. این طرح شامل یک برگ مسطح و دو پره است و گاهی پره سومی از وسط آن دو بیرون می‌آید (تصویر ۳۴). در هر مورد، یکی از دو پره به طور دائم ادامه می‌یابد و طرح باریکی را به وجود می‌آورد. این نقشمایه برای ایجاد طومار و طرحهای منفرد به کار می‌رود (تصاویر ۳۵ الف، ب، ج، د) یا عناصری را برای یک طرح استادانه، جهت تشکیل یک پایانه به وجود می‌آورد (تصاویر ۳۶ - ۳۸). حتی از آن در ساختن

قبضه‌های دو شمشیر در مجموعه قویون اوغلو (تصویر ۳) استفاده شده است. سلجوقیان مانند هنرمندان سلتی و آنگلو ساکسونی در بریتانیا می‌توانستند پیچیده‌ترین طرحها را بدون یاری جستن از هیچ‌گونه ابزاری بسازند و هر عنصری را به صورت الگوهای پیچیده مکرر درآورند (تصویر ۳۹). آنها این طرحها را بدون کمک ابزارهای ریاضی می‌کشیدند و گاهی طرح‌های بدون قرینه ایجاد می‌کردند.



تصویر ۳۲. طومار شبیه برگ تاک از مدرسه بویوک قره‌طای، قونیه، ۱۲۵۱



الف



ب

تصویر ۳۳. طرحهایی از نقشمایه لاله یا نیلوفر آبی؛ الف. از یک درب چوبی کنده‌کاری شده مربوط به سده سیزدهم، در کوشک چین‌لی، استانبول
ب. از خان سلطان قونیه - آق سراي ۱۲۲۹



تصویر ۳۴. نقشمایه درلُبه‌ای



الف



ب



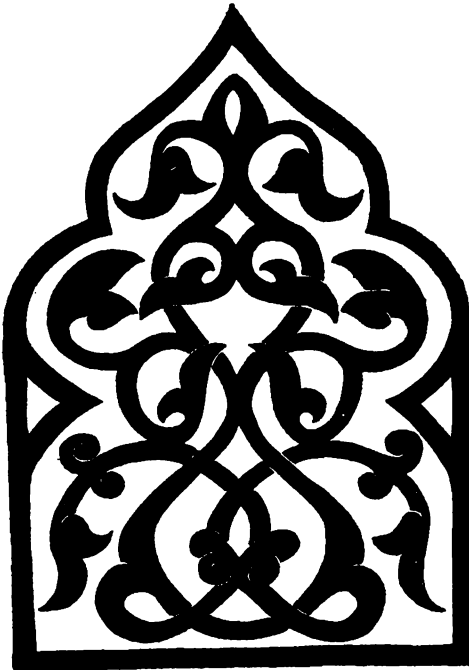
ج



د

تصویر ۳۵. انواع نقشمایه‌های دولته‌ای و لاله‌ای:

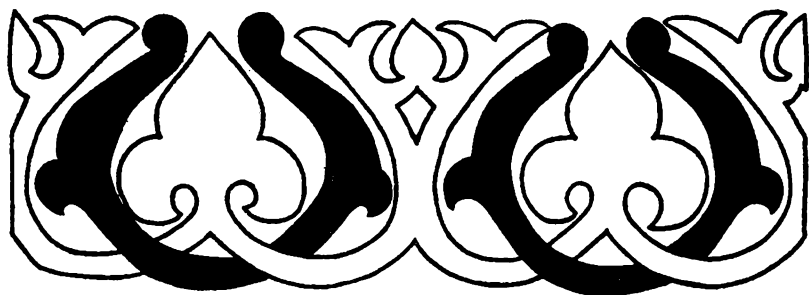
الف و ب از سیرجلی مدرسه، قونیه، ۱۲۴۲؛ ج و د از مسجد علاءالدین، قونیه، ۱۲۱۹/۲۰



تصویر ۳۶. کاشی لعابدار از آرامگاه صاحب

عطا قونیه، ۱۲۸۲، شامل یک نقشمایه برگ

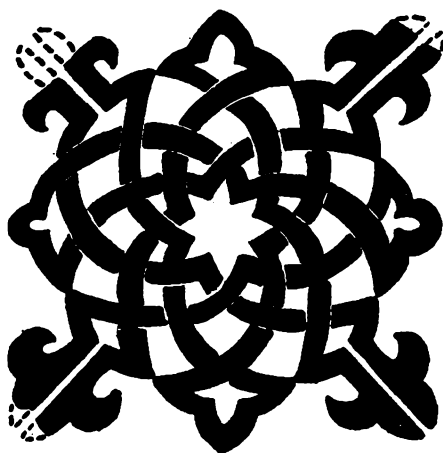
دولته، حدود ۱۸×۱۲ سانتی‌متر



تصویر ۳۷. کاشی موزاییک در دو رنگ آبی تیره و روشن از سیرچلی مدرسه، قونیه، ۱۲۴۲ عرض حدود ۱۰ سانتی متر



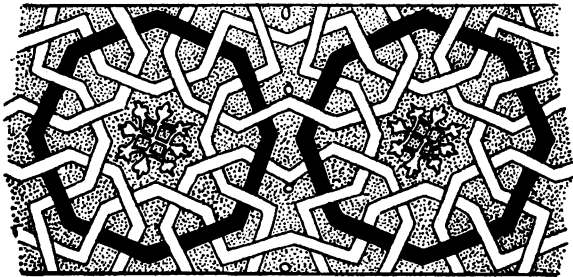
تصویر ۳۸. کاشی نشان‌دهنده نقشمایه برگ دولُنبه، حدود ۲۰×۳۰ سانتی متر



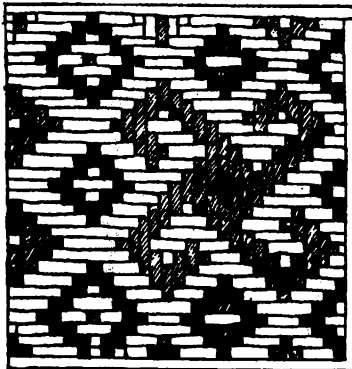
تصویر ۳۹. کاشی لمابدار نشان‌دهنده نقشمایه‌های ویژه دارای علایم مشخصه حدود ۲۰×۳۰ سانتی متر

صورت‌های نمادین

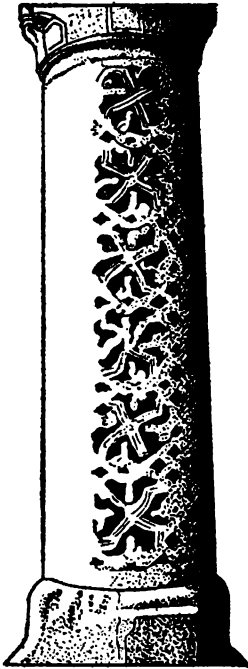
در عصر سلجوقی، بسیاری از شکلهای باستانی همچنان اهمیت نمادین خود را حفظ کردند و این امر بیشتر به سبب آن بود که بیشتر از طالع‌بینی در آنها استفاده می‌شد (تصویر ۴۱)، و این نکته احتمالاً مبین شیوع آنها در هنر این روزگار است. ستارگانی به صورت پنج تا دوازده گوشه پیوسته ظاهر می‌شوند (تصاویر ۴۰، ۴۲) و حتی بر روی سکه‌ها از آنها استفاده می‌شود و در این مورد نشانه ستاره ناهید (زهره) است (لوحهای ۷۹، ۸۰). در طالع‌بینی ستاره ناهید به معنای خوش یمنی و هستی جدید است. و این زمان تلاقی ناهید با ماه‌بود از سوی دیگر بعضی عبارات در شاهنامه حاکی از آن است که تصویرهای خورشید و ماه بیشتر دارای یک مفهوم جادویی بودند، زیرا کیخسرو، که پرچم ارغوانی او هردو جرم آسمانی را نشان می‌داد، اظهار داشته که شنیده است «موبدان می‌گویند هنگامی که ماه تورانیان [ترکان] به اوج خود برسد، به وسیله خورشید



تصویر ۴۰. کاشی لعابدار که ستاره‌ای را به صورت هشت ضلعی نشان می‌دهد و نوارهای درهم رفته‌ای که آن را قطع می‌کند. حدود ۲۰×۷۲ سانتی‌متر



تصویر ۴۱. نقشمایه اسواستیکا و صلیب شکسته از نمای سیرچلی مدرسه، قونیه ۱۲۴۲



تصویر ۴۲. ستون چیتفه مدرسه، ارزروم که بخشی از آن با طرح ستاره مانند حجاری شده است، ۱۲۵۳

ایران مغلوب می‌شود.» بنابراین شاید کاملاً تصادفی نباشد که نقشهای خورشید و ماه به طور کلی در ارتفاعی همسان نشان داده شده‌اند، چنان که این مورد در بیمارستان دارالشفا در سیواس یا آق خان مصداق پیدا می‌کند (لوح ۴۵).

شکلهای جانوری در تزیینات

تداوم شکلهای جانوری در تزیینات سلجوقی را شاید بتوان آخرین جرقة هنر جانوری دانست که از روزگاری بسیار دوردست، در آسیای مرکزی و شرق باستان، تکامل یافته باشد. (لوحهای ۴۲-۴۴، ۴۹-۵۹). گوزن به طور مسلم مربوط به هنر سکاها و اقوام آلتایی بیابانگرد است، به‌ویژه هنگامی که آن را در وضع استراحت نشان می‌دهند، چنان که در صفحه‌ای بر فراز درگاه گورکی بویوک تکه‌سی در نیک‌سر مربوط به سده سیزدهم می‌توان دید (تصویر ۴۳). همچنین بعضی طومارهای سرستونها که به نظر می‌رسد از ترکیبات گل اقتباس شده‌باشند در واقع از مناظر جنگ از هنر جانوری همان مناطق نشأت گرفته‌اند (تصاویر الف ۴۴ و ب). از سوی دیگر، عقاب، شیر و احتمالاً قوش، اگرچه در هنر این نواحی ممکن است همدوش بوده باشند، ولی وجودشان در تزیینات سلجوقی در وهله اول،

مربوط به ملاحظات نمادین یا علائم اشرافیت است. شیر مظهر قدرت، شجاعت و نسب عالی بود و بسیاری از سلجوقیان از کلمه شیر (ارسلان) در نام خود استفاده کردند تا خود را بدین صفات متصف سازند (لوحهای ۴۹، ۵۰، ۵۲). شیر موضوعی بود که در هنر سلجوقی از آن پیوسته استفاده می‌شد. در تندیسها آن را به سبکهای گوناگون می‌بینیم: بعضی از آثار، نمونه‌های هیتیایی را به خاطر می‌آورد برخی دیگر، مانند تندیس قدیمی از ارگ دیوریغی، به یک منشأ سکایی بیشتر نزدیک است. بعضی تندیسها اساساً هلنیستی[×]

* Hellenistic به دوره پس از اسکندر گفته می‌شود که هنر شرق و غرب درهم آمیخت - م.

هستند اما در شکل‌های جانوری سلجوقی، غالباً نقطه و ویرگول که هنر آلتایی را مشخص می‌سازد، حفظ شده است.



تصویر ۴۳. نقش حجاری شده یک گوزن خوابیده بر فراز درب گورگی یویوک تکه سی، نیک سر

تصویر ۴۴. الف. یک زهوار از کاشی موزاییک در رنگمایه آبی از سیرچلی مدرسه، قونیه، ۱۲۴۲ عرض حدود ۹/۵ سانتی متر ب. طرحی که وابسته به طرح الف است از آرامگاه وزیر صاحب عطا در قونیه، ۱۲۸۲ دو نقشمایه شاید از منظره نبرد جانوران الهام گرفته باشد.

الف



ب



درگونه‌های سلجوقی علامت ویرگول جا در شکل‌های سایر جانوران نیز به چشم می‌خورد. چنان‌که بر روی فیلی بازین ویراق که روزگاری ارگ قونیه را زینت می‌بخشید، مشاهده می‌شود (لوح ۵۹ و تصویر ۴۵). گاهی مفصل‌های جانور به شکلی مطابق سنت سکایی دیده می‌شود گاهی این مفصلها، با طرح‌های یک برگ آغاز و به عضو جانوری مانند دم ماهی ختم می‌شود یا این که به صورت یک نقشمایه برگ مانند و دولته‌ای سلجوقی، یا به صورت سر جانور دیگری مبدل می‌گردد. این اتصالات بیشتر بر روی نقش‌های اژدها ظاهر می‌گردد (لوح ۵۷).

اژدهاهایی مانند آنهایی که بر روی تخته سنگ حجاری شده در موزه قره‌طای دیده می‌شود، خواه در هنر سلجوقی خواه در هنر اسلامی، غیرعادی نیست. محبوبیت آنها



تصویر ۴۵. نقش یک گریفین با بالهایی که به دم ماهی ختم می‌شود اندازه آن رویهم رفته ۸۰×۱ سانتی‌متر

در روم شرقی شاید تا اندازه‌ای مربوط به نقاشی عیسوی باشد، ولی یک توجیه محتمل‌تری را شاید در عبارتی در شاهنامه فردوسی بتوان یافت که اژدها را نماد ترکان جنگجو می‌داند و در این کار ترکان را به اژدهای خطرناکی تشبیه می‌کند که نفس آن مانند آتش است و خشم آن مانند توفانی است که بدبختی از آن می‌بارد. با همین صورت بود که خلیفه ناصر در ۱۲۲۷ بر روی یک مجموعه حجاری شده بر فراز دروازه طلسم در بغداد، آن را تجسم بخشید و در اینجا وی را در حالی می‌بینیم که دو اژدها را خفه می‌کند که یکی از آنها، نماد مغولان و دیگری، نماد شاه خوارزم است که هر دو از دشمنان او به شمار می‌رفتند.

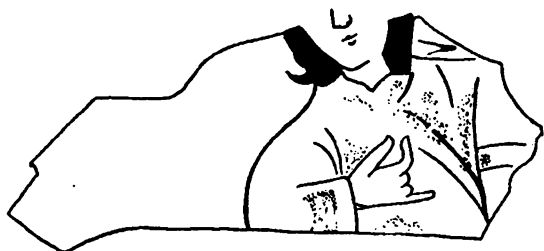
عقاب در هنر سلجوقی مانند شیر متداول است، زیرا عقاب نیز نماد سلطنت به شمار می‌آمد (لوحهای ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵). عقاب یا به صورت یک موجود دو سر یا یک سر مجسم می‌شد که صورت عقاب یا شیر یا گریفین را دارا بود. بعضی از صورتهای حجاری شده دارای سبک کاملاً ویژه‌ای هستند و علائم نقطه و ویرگول را در صورتهای دوره‌های پیشین حفظ کرده‌اند. برخی دیگر از صورتهای طبیعی تراند و بعضی به الگوهای بیزانسی بیشتر شباهت دارند.

پیکره‌های انسانی

بسیاری از حجاریهای سلجوقی و مربوط به جانوران آثار هنری واقعی به شمار می‌روند، اما این نکته درباره پیکره‌های انسانی به ندرت صدق می‌کند. هرچند چهره‌های انسانی

را به همان خوبی که بر روی ظروف دیده می‌شود، مجسم می‌سازد. جالب توجه‌ترین پیکره‌ها عبارت از یک جفت جنّ بالدار است که بر فراز مدخل اصلی ارگ قونیه قرار داده شده بود (لوح ۶۲). فکر مربوط به اینها شاید از یک منبع ساسانی یا رومی الهام گرفته باشد. ولی بیشتر احتمال دارد که از یک جفت پیکره بالدار مربوط به پیروزی ناشی شده باشد، که آنها را بر فراز دروازه بزرگ کینیگیون Kynigion در قسطنطنیه قرار داده بودند، که در واردشوندگان بدان شهر، تأثیر می‌بخشید و ممکن است توجه بسیاری از مسافران سلجوقی را نیز به خود جلب کرده باشد. پیکره آن دو جنّ از لحاظ تندیس سازی کاملاً استادانه است، ولی بیشتر تندیسهای دیگر، ظاهراً به وسیله صنعتگران و نه به توسط هنرمندان ساخته شده است. بیشتر تندیسها مربوط به داستانهاست، مانند تخته سنگی از موزه ترکی و هنر اسلامی در استانبول، که دو نفر جنگجو را نشان می‌دهد که جوشن برتن و کلاهخود بر سر دارند و فردوسی آنها را به سلجوقیان نسبت می‌دهد (لوح ۶۱). تخته سنگ جالب موجود در موزه اینجه مناره ince Minare در قونیه بیشتر فریبنده است و مردی را نشان می‌دهد که بر روی چارپایه تاشونده‌ای نشسته است و با یک دست دستکش دار، قوشی را نگاه داشته و با دست دیگر، چانه شخص کوچک را می‌نوازد و شاید نشان‌دهنده پادشاهی باشد که با یکی از ملازمان مورد توجه خود سخن می‌گوید (لوح ۵۸). شکل سنگ ما را به یاد یک لوح رومی می‌اندازد. اثر دیگری که بیشتر جنبه شرقی دارد عبارت از مردی است که چارزانو نشسته و شیء مدوری را در دست دارد (لوح ۶۰). این موضوع در هنر اسلامی غیرعادی نیست و از یک منبع ساسانی نشأت می‌گیرد. کونل Kühnel نشان داده است که خلیفه مقتدم (۹۰۷-۹۳۳) تصویری از این‌گونه را با تصویر عود نوازی مربوط می‌دانست و این کار را با استفاده هریک از آنها برای تزیین یک روی سکه‌های خود به کار برده است. تا روزگار سلجوقیان هم منشأ تصویر و هم شکل ساسانی آن، که در آن یک تصویر نشسته دیده می‌شد که فنجانی در دست دارد فراموش شده بود و به جای فنجان ساسانی، شیء مدوری که بعضی‌ها آن را سیب می‌دانند، به کار رفته بود. شگفت آن که نه نقش روی این سنگ آناتولیایی و نه هیچ نقشی از این‌گونه دارای دستار نیست، حتی اگرچه در این روزگار پشم ویژه‌ای برای ساختن دستاری که سلطان و وزیرانش بر سر می‌نهادند وارد می‌شد. جامه‌ای که هنرمندان سلجوقی آن را تجسم بخشیده‌اند، بیشتر شبیه جامه‌های قرقیزها

در قرن سیزدهم است تا جامه‌های ایرانیان در قرون وسطی، و شاید در آسیای کهن تنها طبقات بالای جامعه به سبک ایرانی لباس می‌پوشیدند، در صورتی که افراد عادی سلجوقی لباسی را حفظ کردند که ویژه ترکان شرقی بود (تصاویر ۴۶، ۴۷).



تصویر ۴۷. بخشی از یک کاشی لعابدار قصری در قونیه که جامه‌ای متفاوت یا لباسی را نشان می‌دهد که در تصویر ۴۶ آورده شده است. طول حدود ۷ سانتی‌متر

تصویر ۴۶. تصویری از روی یک کاشی ستاره مانند از قصری در قونیه که لباس آن دوره را نشان می‌دهد حدود ۶×۷ سانتی‌متر

در این اواخر، بخش اسلامی موزه برلن یک تندیس عود نواز از دوره سلجوقی را به دست آورده است، که از هر اثر شناخته شده‌ای از همان منشأ، کاملتر است (لوح ۶۳). این تندیس از مرمر ساخته شده و می‌گویند از آناتولی به دست آمده است، هر چند محل دقیق منشأ آن را فاش نکرده‌اند. کونل نشان داده است که تصویر عودنوازان، موضوع جالب توجهی در جهان اسلامی از زمان ساسانیان به بعد، به شمار می‌رفته است. در قرون وسطی، این‌گونه تصویرها در هنر فاطمیان مصر و نیز در هنر ترکستان آشکار شد. همچنین نقشمایه مورد توجه مکتب معروف به فلزکاران موصل را تشکیل می‌داد و در نقاشیهای کاپلاپالاتینا در پالرمو به چشم می‌خورد. تصویرهای رامشگران نیز بر روی ظروف دوره سلجوقی در ایران و آناتولی یافت می‌شود. در پیکره‌سازی، این اثر آناتولیایی نه تنها منحصر به فرد است، بلکه از لحاظ حساسیت موضوع و الگوسازی قابل توجه است.

نقش ماهرانه تصاویر افراد بر روی قطعاتی از گچبری و ظروف در قبادآباد و محل

قصر قونیه به چشم می‌خورد. بسیاری از آنها اکنون در موزه قره‌طای در قونیه به نمایش گذاشته شده است (لوح ۷۵؛ تصاویر ۵۱، ۵۲). غیرعادی‌تر یک ظرف لوله‌داری است که در موزه انسان‌شناسی آنکارا حفظ می‌شود. این ظرف را با شمشه‌هایی آراسته‌اند که در هریک از آنها تصویری دیده می‌شود و به هیچ وجه کم ارزش‌تر از آنهایی نیست که بر روی ظروف ایرانی از همان دوره می‌توان دید (تصویر ۴۸). گل چینی سازی این قوری آن را از ظروف ایرانی متمایز می‌سازد و سبک تزیینات انسانی آن، با تمام شباهت ظاهری خود به ظروف ایرانی، به اندازه کافی مشخص است که آن را بتوانیم آناتولیایی به شمار آوریم. ظرفی که برای استفاده روزانه به کار می‌رفت از لحاظ جنس زمخت‌تر بود. ظرفی در موزه قیصریه وجود دارد که با آنچه در این زمان در ایران می‌ساختند، شباهت زیادی ندارد (لوح ۷۴) ظروف لعابی و رنگ‌آمیزی و به طور کلی طرز ساختن آنها نزدیکتر به گونه‌های ظروف زمختی است که در آن هنگام در بیزانس، برای استفاده افراد فقیر ساخته می‌شد.



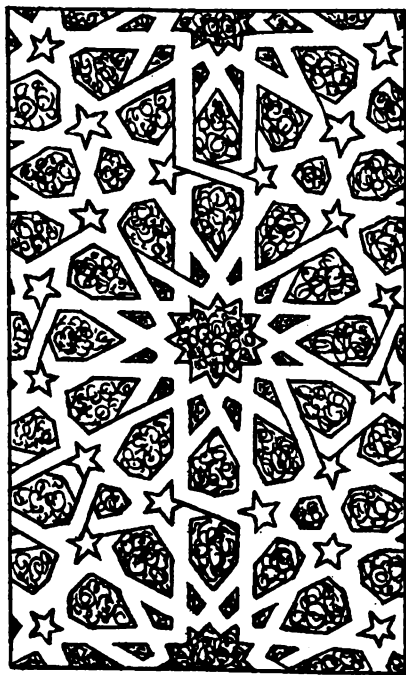
تصویر ۴۸. ظرف سفالین با نقشهای مردانی با هیأت اویغوری

کنده‌کاری روی چوب و گچ

کنده‌کاری روی چوب و گچ نیز در تزیینات داخلی اهمیت داشت. طرحهای کنده‌شده بر روی در و پنجره شبیه آنهایی هستند که سنگتراشان بناهای خود را با آنها می‌آراستند. در مساجد، منبرهای چوبی یا محرابها را نیز غالباً با طرحهای پیچیده‌ای زینت می‌بخشیدند. قدیمترین و شاید زیباترین محرابها عبارت از یک محراب از چوب آبنوس است که

حاجی منگوبرتی Hacı Menguberti در ۱۱۵۵ برای اولین مسجد ارگ در قونیه ساخت (تصویر ۴۹؛ لوحهای ۶۶-۶۸). منگوبرتی از اهالی اهلات بود و سبک او بی‌شابهت به سبک کنده‌کاریهای پیشین نیست، که در بسیاری از بخشهای گرجستان و ارمنستان هنوز به چشم می‌خورد مفهوم این کلام بدان معنا نیست که این هنر، قبل از آسیای کهن در قفقاز، متداول شده باشد احتمالاً هردو از یک منبع متعلق به آسیای مرکزی نشأت گرفته است و تقریباً همزمان در هر یک از این دو ناحیه تکامل یافت ولی هردو با یک مسیر مشخص و همدوش پیش رفتند.

محرابها نیز فرصتی در اختیار هنرمندان می‌نهاد که مهارت خود را آشکار سازند. زیباترین محرابها را یا از ملاط‌گچ یا از کاشی یا از هردو می‌ساختند و بخشهایی را که از ملاط‌گچ بود، به صورت طاقچه‌های آویزدار یا نقشهای اسلیمی ظریف و شکل‌های هندسی درمی‌آوردند که از لحاظ سبک، یادآور سبک ایرانیان یا اعراب بود (تصویر ۵۰؛ لوح ۶۹). کتیبه‌های قرآنی را در کمال زیبایی در درون تزیینات جای می‌دادند. سبک این نوع گچبری کاملاً با گچبریهای روی قرنیزها و پوشش بدنه قصرهای کیتباد فرق دارد. این پوششها ظاهراً برای تزیینات غیردینی بود و بنابراین شکل‌های جانوران و آدمی در

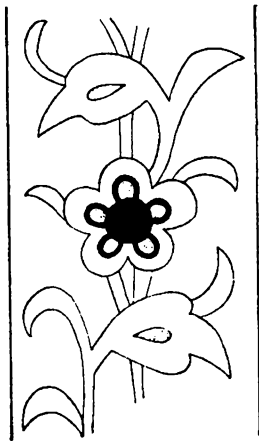


تصویر ۴۹. نقشمایه‌ای از منبر کنده‌کاری شده در اولوکامی، دیوریتی

آنها بیشتر دیده می‌شد. اگرچه بسیاری ازین شکلها کوچک‌اند، ولی از لحاظ ویژگی یادمانی‌اند و صفحات گچبری شده و سیعی را شامل می‌شوند که سوارانی را در حال حمله به یکدیگر یا در تعقیب شیر و اژدها نشان می‌دهد. این تصاویر سابقاً در موزه باستانشناسی استانبول در معرض تماشا بود.

بسیاری از محرابهای کاشی‌کاری شده بی‌نهایت زیبا هستند، و جزو عالی‌ترین آنها یکی آن است که در مسجد علاءالدین در قونیه دیده می‌شود که قدیمترین محراب از نوع خود است. حاشیه خارجی آن از موزاییک با سه درجه از رنگ آبی مزین شده است؛ کتیبه زیبای آن هنوز از روی یک زمینه فیروزه‌ای آشکار است. و متن عالی آن به خط کوفی در زمینه آبی تیره به چشم می‌خورد. محراب شاید کار کریم‌الدین اردبیل شاه باشد، که گنبد مسجد را ساخت و نام او در یکی از کتیبه‌های مسجد وجود دارد. محراب گولوک کامی در قیصریه همان ویژگی عالی را داراست، و حتی کاشیکاری متأخر در مسجد صاحب عطا در قونیه (۱۲۵۸/۵۹)، باگذشت روزگار هیچ جنبه ویژه عالی خود را از دست نداده است (لوح ۶۹).

The i



تصویر ۵۰. یک کاشی لعابدار با پوششی از گچ، از آرامگاه قلچ ارسلان دوم، قونیه، حدود ۱۱۹۲ عرض حدود ۱۰ سانتی‌متر

کاشیهای لعابدار

سلجوقیان در هنر دشوار ساختن کاشیهای لعابدار و آجر مهارت داشتند و از آنها برای پوشاندن بخشهای بزرگی از داخل و خارج ساختمان استفاده می‌کردند (لوح ۵؛ تصویر

۵۰). کاشیهایی که برای بناهای مذهبی به کار می‌رفت، یا به رنگ آبی ساده فیروزه‌ای، یا دارای نقشمایه‌های ستاره‌مانند یا گل و بوته‌ای بود، ولی در بناهایی که برای تصاویر غیر دینی احداث می‌شد، صورتهای آدمی یا جانوری به کار می‌رفت (تصاویر ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲). شاید سلجوقیان ساختن کاشی را از ایرانیان فرا گرفته باشند، ولی در آسیای‌کهن آنها به طور مستقل عمل می‌کردند و خاک رسی را به کار می‌بردند که بر اساس سیلیکوم ساخته شده بود. آنها رنگهای خود را به سه رنگمایه آبی یعنی آبی بسیار تیره، آبی نیلی، و آبی فیروزه‌ای محدود می‌کردند و هرسه رنگ از لحاظ درجه رنگ با یکدیگر فرق داشت. همچنین از رنگ سفید و قهوه‌ای تیره و صورتی کم‌رنگ و گاهی زرد استفاده می‌کردند، که در بناهای سلطنتی، رنگ طلایی جای آن را می‌گرفت.

در قرون وسطی، این رنگها در سراسر جهان اسلامی، به عنوان علائم سیاسی بود. بنابراین شاهنامه، رنگهای آبی، از فیروزه‌ای گرفته تا لاجوردی، به عنوان رنگ ملی ایران به کار می‌رفت، رنگ سیاه و یک سایه بسیار تیره قهوه‌ای جزو علائم غزها و عباسیان به شمار می‌رفت. در صورتی که سفید مربوط به امویان و شخص پیامبر(ص) بود، و مدتها بعد بود که سبز جای آن را گرفت و علامت کسانی شد که اصل و نسب خود را به پیامبر اسلام(ص) می‌رساندند یا مراسم حج را به جای آورده بودند. از آنجا که غیرمحمول



تصویر ۵۱. یک کاشی از قونیه که شخص را با ویژگیهای اویغوری نشان می‌دهد ارتفاع حدود ۸ سانتی‌متر



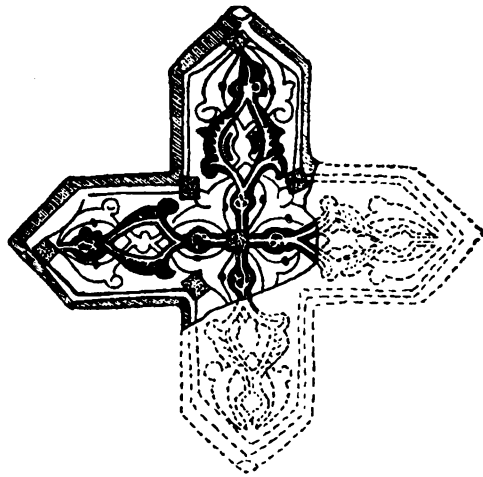
تصویر ۵۲. بخشی از یک کاشی از قصری در قوا

است که محدودهٔ ناچیز رنگهای کوزه‌گران سلجوقی، به سبب فقدان مهارت فنی باشد، شاید آن را بتوان به احیای این نمادگرایی در رنگ نسبت داد و گفت که سلجوقیان، سه رنگی را که هنوز در جهان اسلامی دارای مفهومی سیاسی بود، یعنی آبی، سفید و سیاه را از آن لحاظ حفظ کردند که اهمیت خود را به شکلی نمادین نشان دهند. شاید نفوذ بیزانس بود که بعدها آنها را بر آن داشت رنگ صورتی را به صورت یک رنگ ارغوانی امپراتوری به کار برند. همچنین از رنگ زرد استفاده کردند که در نظر چینیان مطلوب بود و باعث شد که سلجوقیان زرد و طلایی را نیز اختیار کنند.

بهترین کاشی‌های سلجوقی به هیچ‌وجه کمتر از زیباترین کاشی‌هایی نیست که در نتیجهٔ تمدنهای دیگر به وجود آمد، بلکه حتی استادانه‌تر از موزاییکهای کاشی و کتیبه‌های سرامیک است که کوزه‌گران آنها را می‌ساختند. برای ساختن یک کاشی موزاییک قطعات لعابدار را به صورت شکلهای مختلف درمی‌آوردند و آنها را به هم وصل می‌کردند. این کار هنگامی پیچیده‌تر می‌شد که مستلزم کتیبه‌ای بود، زیرا در آن صورت مجبور بودند حروف را از روی یک صفحه کاشی ببرند و آنها را به یک زمینهٔ رنگی بچسبانند یا آن که حروف را بر روی صفحه، ضمن آن که صفحه هنوز مرطوب بود بکنند و سپس لعاب بدهند و در آتش بگذارند.

مهارت لازم برای ساختن این صفحات در ایجاد کاشی‌هایی نشان داده می‌شد که از آنها برای تزئین قصرهای سلطنتی استفاده می‌کردند. بسیاری از این کاشی‌ها به صورت ستاره بود و می‌بایستی یک ضلع کاشی را کج کنند و ضلع متقابل کاشی مجاور را ببرند تا آن که آنها را بتوانند از نزدیک کنار هم قرار دهند. (تصویر ۵۳؛ لوح ۶۹). هنرمندان

رنگهای مختلفی را به کار می‌بردند که در آنها طلایی غلبه داشت. تزیینات آنها، که قبل از لعاب‌دادن انجام می‌گرفت، شامل نقشهای اسلیمی یا گونه‌های مختلف اسلیمی بود، که از شکلهای مثلث یا هندسی دیگر مشتق می‌گردید که گوشه‌های آنها را صاف کرده بودند. فضای کوچک در مراکز این طرحها را با تصویر انسان یا گل پر می‌کردند. طرح، پیوسته ثابت و با وجود این، ظریف بود.



تصویر ۵۳. بخشی از یک کاشی ستاره
مانند از قصری در قونیه حدود ۶×۶
سانتی‌متر

نقاشی

باعث تأسف است که تنها یک نقاشی از دوره سلجوقی باقی مانده است. این نقاشی بر سطوح داخلی یک رحل قرآن که در ۱۲۷۸ به وسیله جمال‌الدین صاحبی به جلال‌الدین رومی تقدیم شد، دیده می‌شود؛ و اگرچه بسیار فرسوده شده است، به اندازه کافی از طومارهای گل و بوته‌دار، عقابها، و شیرهایی که طرح را تشکیل می‌دهند باقی مانده است که بتوانیم سبک آن را به تزیینات نقاشی شده در کاپلاپالاتینا در پالرمو مربوط بدانیم و بدین ترتیب نشان دهیم تزیینات نقاشی شده کوشک قونیه به چه صورتی بوده است.

فلزکاری

از زمان اورخون تا کنون، ترکان همیشه در فلزکاری سرآمد بودند. با وجود این، از آثار فلزی سلجوقی نمونه‌های اندکی به دست ما رسیده، و هیچ‌یک از آنهايي که باقی مانده،

دارای کیفیتی عالی نیست (لوح‌های ۴۲، ۴۸). تنها قطعه مهم، تا آنجا که مربوط به آسیای کهن است، عبارت از یک بشقاب مفرغین و میناکاری شده‌ای است که برای سوکمان sukman، فرمانروای اورتوکیایی، در نیمه اول سده دوازدهم ساخته شد. این بشقاب اکنون در اینسبروک Innsbruck در آلمان قرار دارد. هم از نظر شکل و هم از لحاظ تزیینات در میناکاری تأثیر شدید بیزانس را بیش از تأثیر سبک ایرانی می‌بینیم (لوح ۶۴). مشخصه بارز دیگر عبارت از وزنه‌هایی است که یک نمونه مفرغی آن، در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است (لوح ۴۷). یک وزنه دیگر از همان‌گونه، در مجموعه قویون اوغلو Koyunoglu ناشیانه تراست (لوح ۴۸)، ولی یک قلاب زرین‌کمر بند متعلق به موزه برلن، بسیار خوب طراحی و ماهرانه ساخته شده است (لوح ۶۵). سبک آن، بیشتر قفقازی است تا مفرغ‌های اورتوکیایی یا جواهر آلات ایرانی. با وجود این، به اندازه کافی شبیه بعضی از کنده‌کاریهای آناتولیایی است و می‌توان آن را به آسیای کهن نسبت داد.

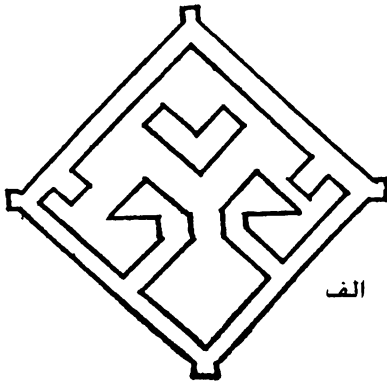
منسوجات

تکه‌های اندکی از پارچه‌های ابریشمی زربفت سلجوقی باقی مانده است که در حد اعلا می‌باشند. در روزگار خود، این پارچه‌ها مورد تحسین بودند و طالبان بسیار داشتند. اگرچه یک عبارت مبهم در کتاب «سفرنامه» مارکوپولو ظاهراً اشاره به این مفهوم است که پارچه‌های مزبور و همچنین قالیهای سلجوقی به دست کارگران عیسوی ساخته می‌شدند، و اگرچه احتمال دارد که عیسویان را در کنار مسلمانان در کارگاهها به کار می‌گماشتند، با وجود این، محال است بتوانیم پارچه‌های ابریشمی زربفت باقی مانده را به غیر از افرادی جز طراحان اسلامی نسبت دهیم. در حاشیه یک تکه عالی از پارچه محفوظ در موزه منسوجات در لیون، در واقع، نام علاءالدین کیقباد بافته شده است (لوح ۷۷). طرح آن از لحاظ نمونه، سلجوقی است. دو قطعه پارچه ابریشمی زربفت دیگر که به همان اندازه عالی و دارای همان ویژگی است، در آلمان مضبوط است. طرح مرکزی روی آنها شامل یک عقاب دوسر است که در یک لوزی قلب مانند، شبیه آنچه که بر روی کاسه قیصری kayseri دیده می‌شود، وجود دارد (لوح ۷۸). اگرچه این شکل معمولاً مربوط به سپری است که جزو علائم اشرافی غرب به شمار می‌رود، در علائم اشرافی اسلامی نیز دیده می‌شود (لوح ۷۴). و شاید نشانه منصبی باشد که مفهوم آن اکنون فراموش شده است.

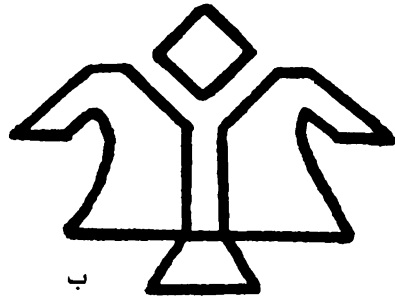
اگرچه حاشیه این قطعات از میان رفته است، با این نتیجه که هیچ‌یک از آن دو دارای نوشته نیست، تردیدی وجود ندارد، که آنها را در آناتولی برای یکی از مشوقان هنر از خانواده سلطنتی بافته‌اند و در واقع انسان به این فکر می‌افتد که آنها را به یک کارگاه سلطنتی نسبت دهد. پارچه‌های ابریشمی نقشدار از این دست بسیار کمیاب است، ولی در فهرست یکی از هدایای تقدیمی به سلاطین عثمانی، از جامه‌ای نام برده شده که کیخسرو سوم آن را برای عثمان‌بی فرستاده بود. این جامه را به عنوان پوششی آستین کوتاه می‌توان توصیف کرد که از پارچه دنیزلی Denizli با طرح هلالی بافته شده باشد خود جامه باقی نمانده است و پوششهایی که به سلطان ولد فرزند جلال‌الدین رومی تعلق داشت، اکنون در موزه مولانا در قونیه به معرض تماشا گذاشته شده و بیشتر آنها، یا از پارچه‌های ابریشمی آب انداخته یا از پارچه‌های راه‌راه یا شطرنجی، ساخته شده است.

قالیهای سلجوقی در روزگار خود شهرت داشتند، و این عقیده که عیسویان آنها را می‌بافتند متقاعدکننده نیست، زیرا قالی‌بافی همیشه صنعت بیابانگردان بوده است؛ مردم روم شرقی، اگرچه در بسیاری از صنایع مهارت داشتند، به نظر نمی‌رسد که به قالی‌بافی پرداخته باشند. تعداد خاصی از قالیهایی که وابسته به سلجوقیان است، به قالیهای قونیه شهرت دارد. این گروه شامل هشت قالی است که سابقاً به مسجد علاءالدین در قونیه (لوحهای ۷۰، ۷۶)، و سه قالی به مسجد اشرف اوغلو در بی شهر تعلق داشت که اهمیت آن تا سال ۱۹۰۵ شناخته نشده بود و اکنون در موزه مولانا در قونیه مضبوط است. موزه «هنر ترک و اسلامی» در استانبول نیز نمونه‌هایی از همان‌گونه را در بر دارد. بعضی دیگر اگرچه در مصر خریداری شده‌اند دارای اصل و منشأ آناتولیایی هستند و اکنون در سوئد مضبوط‌اند. همگی از پشم دولا با گره‌ای از نوع غیورد Ghiordes ساخته شده‌اند که بالغ به هشتاد و سه گره در هر اینچ مربع است. رنگ اغلب این قالیها قهوه‌ای روشن و تیره و یک قالی به رنگ اخراپی و دیگری به رنگ قرمز سیر و روشن و یک قالی به رنگ آبی سیر و روشن و یکی دیگر به رنگ ارغوانی و سبز است و طرح اساسی به صورت نقش درهم تابیده ناتمام است. دوتا از این قالیها از مسجد علاءالدین به اندازه‌ای بزرگ‌اند که به عقیده اردمان بافتن آنها مستلزم کارگاههای ویژه‌ای بوده است و این نکته او را بر آن می‌دارد که نتیجه بگیرد آنها را در یک کارگاه سلطنتی بافته‌اند.

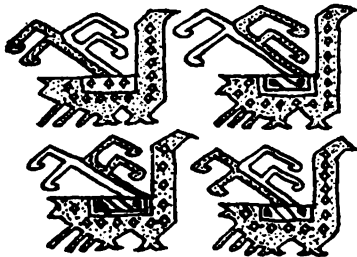
بسیاری از قالیه‌ها دارای نقشمایه‌هایی به شکل ستاره و آذین گلسرخ‌ی است و به خوبی بعضی از پرده‌های تکه‌دوزی شده نمدین پازیریک را به یاد ما می‌آورد (لوح ۷۰). طرح‌های دیگر را می‌توان به شکل‌های پرندگان و جانوران یا آدمی نسبت داد (تصویر ۵۴) بعضی دیگر نیز دارای حروف کوفی‌اند، که حاشیه‌ها را تشکیل می‌دهند و به اندازه‌ای نقش‌پردازی شده‌اند که قابل خواندن نیستند (تصاویر ۵۵ الف تاج) و در عین حال شباهت به طرح‌هایی دارند که در هنر آناتولیایی یافت می‌شود. صورتهای دیگر ظاهراً از علایم داغ اقتباس شده که بیابانگردان پیشین، مشابه آنها را بر روی رمه‌های خود و غزه‌های بعدی، بر روی مایملک خویش نقش می‌کرده‌اند و به نوبه خود، ما را به گل Gul یا علامت سه گوشه ویژه ترکمنها در این روزگار می‌اندازد. (تصویر ۵۶) آرتین پاشا می‌گوید که زنان آسیای مرکزی در روزگار او هنوز نقش داغهایی را که شوهران بر روی



الف



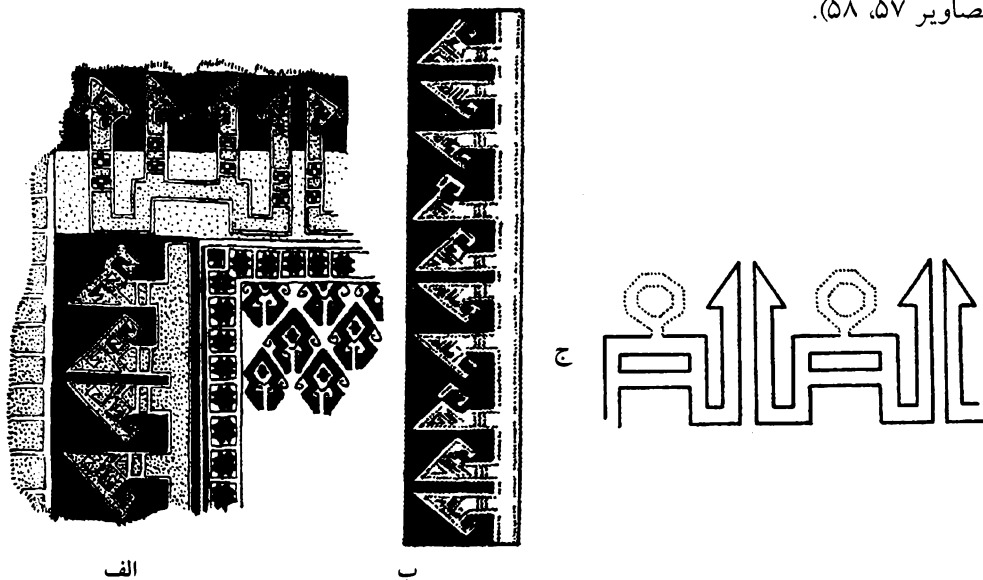
ب



ج

تصویر ۵۴. نقشمایه‌های برگرفته از جانوران احتمالاً اسب که پشت سر هم قرار دارند. الف. از قالیچه‌ای در مسجد علاء‌الدین در قونیه، (نک به لوح ۷۶)؛ ب. از قالیچه‌ای در قونیه و بافته شده در مصر؛ ج. (از دو قالی در مسجد علاء‌الدین) قونیه

چارپایان خود می‌زدند در قالیه‌های خود به کار می‌بردند، و امکان دارد که سروهای قدیمی از این دست را بیابانگردان به آسیای کهن آورده و به صنعتگرانی انتقال داده باشند که در قالیه‌های خود شکل‌هایی را به کار برده‌اند که مفهوم آنها را فراموش کرده‌اند (تصاویر ۵۷، ۵۸).

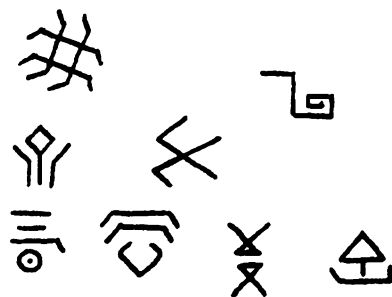


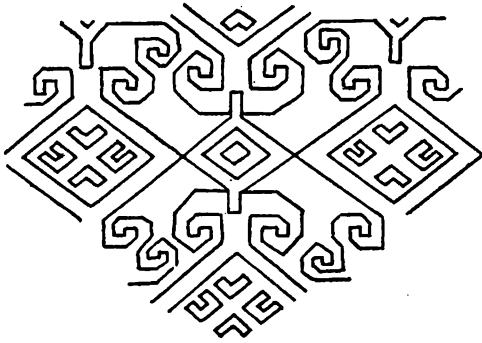
تصویر ۵۵. الف. بخشی از یک قالی تقریباً محفوظ مانده از مسجد علاءالدین، قونیه عرض حدود ۳ متر (همچنین به لوح ۷۶ رجوع کنید)

ب. جزئیاتی در حاشیه همان قالی که یک نقشمایه کوفی را نشان می‌دهد که به طور اغراق‌آمیزی نقش‌پردازی شده است

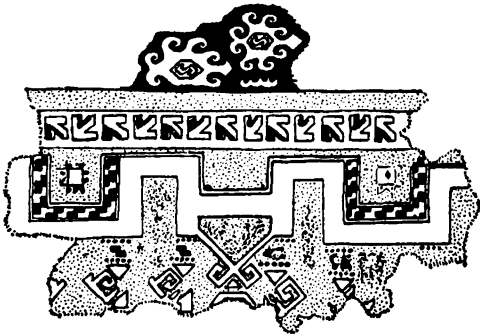
ج. حاشیه خط کوفی ره طور اغراق‌آمیزی نقش‌پردازی شده است، از یک قالی متعلق به سده سیزدهم در قونیه و یافت شده در فوستار Fostar

تصویر ۵۶. بعضی از علائم داغ در آسیای مرکزی در سده بیستم که طرح‌های آن در قالی‌های سلجوقی ظاهر شده است، چنان‌که در تصاویر ۵۴ و ۵۵ می‌توان دید.





تصویر ۵۷. جزئیاتی از یک نوع قالی قونیه‌ای محفوظ در سوئد



تصویر ۵۸. بخشی از یک قالی بزرگ از مسجد علاءالدین دز قونیه

روزگار باهنر سلجوقی در آسیای کهن بی‌لطفی کرده است. اگرچه تعدادی یادمانهای خوب هنوز باقی است، بیشتر آنها آسیب دیده‌اند. از هنرهای کوچک دستی عملاً هیچ چیز بر جای نمانده است با وجود این، در هر مورد، مقدار مختصری هم که باقی است کفایت می‌کند تا داوری آن عده از دانشمندان قرن نوزدهم را که سلجوقیان را گروهی بربر و فاقد قدرت سازندگی و استعداد هنری می‌دانستند کاملاً برعکس جلوه دهد. بدین ترتیب، هرگاه درنگ کنیم تا دربارهٔ حوادث شورانگیز تاریخ کوتاه آنان بیندیشیم و اقداماتشان را در زمینهٔ امور اداری ارزیابی کنیم و به آثار هنری آنها خیره شویم و ادیبانشان را مورد بررسی قرار دهیم، به شگفتی می‌افتیم، که چنین گروه نسبتاً کمی از بیابانگردان توانسته باشند طی حدود دو سده، دولتی برای خود از سرزمینهای دولتهای بسیار بزرگتر تشکیل دهند و آن را به صورت یک فرهنگ متمایز ویژهٔ خود درآورند و در مردم آن سرزمین، حس ملیتی القا کنند که آنها را قادر سازند از تحت انقیاد مغولان با غرور و نخوت بیرون آیند. سلجوقیان در طی حیات نسبتاً کوتاه خود نقشی اساسی در تبدیل قرون وسطای جهان اسلام داشتند و توانستند آن را به یک دورهٔ هیجان‌انگیز و واقعاً باشکوه در تاریخ هنر و فرهنگ اسلامی مبدل سازند.

ضمیمه I

سنیان، شیعیان، اسماعیلیان و حشاشین

در اواسط سده هشتم میلادی، انقراض سلسله بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان باعث آشفته‌گی در میان مسلمانان شد. بسیاری از آنها راضی شدند، بعضی دیگر رشد فرقه‌های مذهبی مختلف را تشویق کردند، و پس از چندی، بخش اعظم جمعیت مسلمان به دو گروه که هر دو به طور متساوی دیندار و تقریباً به طور متساوی نیرومند بودند، تقسیم شدند. گروه بزرگتر شامل مسلمانان سنی بود که از خلفای عباسی در بغداد حمایت می‌کردند. اینان کسانی بودند که خود را سنی می‌نامیدند و این نام را از کلمه عربی سنت اقتباس کردند، زیرا معتقد بودند که رفتار و گفتار و عقاید پیامبر اسلام (ص) به انضمام بعضی سخنان حکیمانۀ خلفای نخستین به تنهایی، اساس تمامی تعلیمات پیامبر اسلام را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، سنت را تقریباً متمم قرآن که از سوی خداوند به پیامبر (ص) الهام شده است، می‌دانستند.

گروه دوم متعلق به شیعیان بود که در عقاید تا این اندازه متعصب نبودند، ولی با عباسیان مخالفت می‌ورزیدند و طرفدار فاطمیان مصر بودند که می‌خواستند به خلافت برسند. فاطمیان شیعیانی بودند که به فاطمه، دختر محبوب پیامبر (ص) و همسر حضرت علی (ع) ارادت می‌ورزیدند و خود را به نام دخت گرامی پیامبر فاطمیون می‌نامیدند. بخش اعظم مسلمانان ایران و نیز در سده‌های دهم و یازدهم میلادی آل بویه، سلسله مستقل ایرانی از خراسان که اصل و نسب خود را به بهرام گور می‌رساندند، از آیین تشیع پیروی می‌کردند. در سده یازدهم فاطمیان به حمایت از فرقه شیعی اسماعیلیه پرداختند. در میان طرفداران جدید آنها یک نفر ایرانی شیعه بود که ادعا می‌کرد، از شهر توس است، ولی در واقع، در نقطه دیگری از خراسان، و نام او حسن صباح بود که در تاریخ باقی ماند و اگرچه در این قصه که نظام‌الملک و عمر خیام و حسن صباح را معاصر می‌داند؛ حقیقی نیست، ولی در واقع حاجب آلپ‌ارسلان بود. نقشی که او در بخش اخیر زندگی سلطان بازی کرد، مهمتر از آن بود که وی به عنوان یکنفر در باری ایفا نمود.

حسن صباح، پس از آن که به آیین اسماعیلیه گروید از پایتخت بیرون آمد و در دژ تقریباً تسخیرناپذیر «قصیر رود»، که نزد غربی‌ها بیشتر به الموت «آشیانه عقاب» شهرت

دارد، مستقر شد. این قلعه تقریباً در شمال قزوین و جنوب دریای کاسپین (قزوین) قرار دارد. حسن در آنجا فرقه‌ای متعصب دارای افکار سیاسی بنیان نهاد و خود رهبری آنها را به عهده گرفت. هدف این فرقه، از کاربر انداختن عباسیان با قتل‌های سیاسی و روی کار آوردن خلافت فاطمیون بود. اعضای این فرقه به حشاشون یا حشیش کشان معروف شدند، زیرا یکی از اعضای موسس آن به نام عبدالملک بن توتش پزشکی بود که در به کار بردن حشیش تبحر داشت. وی این دارو را، به برادرانی که در بالاترین سلسله مراتب قرار داشتند، و به اصحاب رهبر مشهور بودند، توصیه می‌کرد. ولی افراد پایین‌تر که به «فرشتگان مخرب» مشهور بودند را از استعمال آن، که موجب سستی و بی‌حالی می‌شد، برحذر می‌داشت. وظیفه «فرشتگان مخرب» این بود که قتل‌های سیاسی مورد نظر رئیس فرقه را به اجراء درآورند. آنها این کار را با جسارت فوق‌العاده انجام می‌دادند و غالباً قربانی مورد نظر خود را آگاه می‌ساختند و سعی می‌کردند او را به طور علنی به قتل برسانند، هرچند با چنین عملی تقریباً موجبات مرگ خود را به دست جمعیت خشمگین فراهم می‌ساختند. کسانی که جان به سلامت به در می‌بردند به الموت باز می‌گشتند جایی که ارتقای مقام و لذت کشیدن در انتظار آنان بود، بدین ترتیب، زبان‌های اروپایی با افزودن کلمه اساسن assassin، که تحریفی از حشاشون (حشاشین) است، غنی شد.

ضمیمه II

الف. سامانیان و غزنویان

سامانیان، مانند برمکیان (وزیران خلفا) از بلخ و احتمالاً از نژاد ایرانی بودند، هرچند بعضی از مراجع، آنها را دارای اصل و نسب تاجیک می‌دانند. آنان در سده دهم میلادی بر خراسان حکومت می‌راندند ناحیه‌ای که بایخارا به عنوان پایتخت، شامل آسیای مرکزی، شمال ایران و هرات بود. سامانیان از آیین تسنن پیروی می‌کردند بدین ترتیب، از سرسپردگان عباسیان بودند. در سده دهم میلادی، قدرت آنان در برابر فشار طایفه غز در مرزهایشان و به علت استخدام افراد این طایفه در ارتش خود به عنوان مزدوران، رو به کاهش نهاد.

در میان بردگانی که در خدمت عبدالملک سامانی بود غلامی از طایفه غز به نام سبکتکین بود این شخص توانست خدمات گرانبهایی برای ارباب خود انجام دهد و در

نتیجه، در ۹۶۱ میلادی از سوی او به حکومت خراسان رسید. سبکتکین ظرف سه سال علی رغم سوگند وفاداری نسبت به ارباب خود، به عنوان فرمانروای سرزمینی به کار پرداخت که پایتخت آن غزنه بود. غزنه در افغانستان در صد مایلی جنوب غربی کابل و بر سر راه کاروانروی ایران تا حدود گنگ قرار داشت. از طریق این راه بود که دولت جدید با هندوستان ارتباط داشت. اما فرمانروای آن فردی سنی بود که با ایراد سوگند وفاداری نسبت به خلفای عباسی خود به خود به حوادث سیاسی بغداد علاقه‌مند شد.

ب. سلطنت خوارزم

بیلگتکین از طایفه غز غلامی به نام انوشتگین داشت، که هنگامی که به مرو رفت، تا به خدمت فرمانروای سامانی به نام عبدالملک در آید، او را با خود به آنجا برد. پس از چندی، انوشتگین توانست به خوانسالاری برسد که شغلی با ارزش بود، زیرا این مقام به وسیله درآمدی که از خوارزم به دست می‌آمد اداره می‌شد. در نتیجه، کسی که تصدی آن مقام را داشت خود به خود به حکومت خوارزم می‌رسید. در طی سالهای آغازین این عصر، خوارزم به صورت سرزمینی آباد و مستقل درآمد، و نخستین منطقه‌ای بود که به آیین اسلام گرویده بود این امر، باعث نشد که مردم خوارزم شماری از آداب و عادات ایرانی را اقتباس کنند و در همین حال، تحت فشار طایفه غز، به تدریج رفتار ترکان را در پیش گیرند. سرانجام مجبور شدند که سر به اطاعت فرمانروای سامانی بگذارند. در ۱۰۹۷، شورش ناموفق باعث شد که فرمانروای سامانی، پسرانوشتگین را برای اعاده نظم و آرامش به خوارزم اعزام دارد. این شخص وظایف خود را صادقانه و مؤثر انجام داد و اوقات فراغت خود را به عنوان حامی هنر مصروف داشت. پس از مرگش در ۱۱۲۷، پسرش اتسز بر جای او نشست و در کمال استقلال به حکومت پرداخت. و، جند Djand و همچنین بعضی چراگاههای واقع در ناحیه سفلی سیر دریا را به متصرفات خود افزود. شورش جمعی از صحرانشینان در آن ناحیه، بهانه‌ای به دست سنجر داد که هیأتی را برای تنبیه آنان به خوارزم اعزام دارد. در پانزدهم نوامبر سلجوقیان از نبرد پیروز بیرون آمدند و اگرچه اتسز توانست جان به سلامت بدر برد، سلطان برادرزاده او سلیمان را به حکومت خوارزم گمارد. چند ماه بعد اتسز در صدد برآمد سلیمان را از کار براندازد و این شخص به دربار سنجر گریخت. چندی بعد شورش دیگری از بیابانگردان مجدداً

سلجوقیان را به ماوراءالنهر کشاند، اما این بار اتسز موفق شد آنان را شکست دهد و آنان را از قلمرو خود بیرون براند.

در ۱۱۵۲ اتسز به فکر تسخیر دوباره جند افتاد. تا ۱۱۵۶ عملاً موفق شده بود قلمرو سابق خود را باز یابد، اما این بار در سن پنجاه و نه سالگی فلج شد و درگذشت. ولی او موفق شده بود که استقلال خوارزم را بازگرداند و سلسله‌ای را تأسیس کند، که دارای قدرت قابل توجهی بود. پس از او فرزندش ارسلان بر تخت نشست و به اندازه‌ای، توجه خود را به افزایش ارتش و جذب افراد با استعداد معطوف داشت، که به زودی به صورت نیرومندترین فرمانروای شرقی‌ترین منطقه جهان اسلام درآمد. تکش پسر و جانشین او هرات را دوباره به تصرف درآورد و خوارزم به عنوان دولتی نیرومند مستقل پایدار ماند، تا آنکه در ۱۲۳۲ به دست سلاجقه روم و ایران منقرض شد. پس از چندی، مغولان به هر دو سلسله پایان دادند.

ضمیمه III

بناهای دارای کاشیکاریهای زرین

- آق شهر. گنبد سید محمود حیرانی، ۱۲۷۳.
- آماسیه. مقبره در بورمالی کامی، ۱۲۷۳ - ۱۲۴۷.
- آنکارا. محراب مسجد ارسلان خان، نمونه عالی از سبک باروک دارای گچبری و کاشیکاری، ۱۲۸۹.
- بی شهر. اشرف اوغلو کامی، ۱۲۹۶. کاشیها از ویرانه‌ای در یک قصر سلطنتی موجود در موزه قره طای، قونیه.
- بیرگی. اولوکامی، ۱۳۱۲.
- چای. مدرسه، ۱۲۵۸.
- ارزروم. چifte منارلی مدرسه، ۱۲۵۳.
- قیصریه، محراب گولوک کامی، ۱۲۱۰.
- قونیه. آرامگاه قلیچ ارسلان دوم. محراب در علاء الدین کامی.
- سیرچلی مدرسه، ۱۲۴۲/۳. بویوک قره طای مدرسه، ۱۲۵۱.
- صاحب عطایا لارنده کامی، ۱۲۵۸/۹. در اینجه منارلی مدرسه. ۱۲۷۱. کاشیهایی از کوشک قونیه، موجود در موزه قره طای، قونیه.
- ملطیه. اولوکامی، ۱۲۷۳.
- سیواس. آرامگاه سلطنتی در بیمارستان دارالشفا، ۱۲۱۷. گوک مدرسه، ۱۲۷۱.
- سوکه. منتش اوغلو سلیمان بی کامی، ۱۲۹۹.
- توکات. گوک مدرسه، ۱۲۷۰.

طبقه‌بندی آزمایشی ترتیب تاریخی بناهای سلجوقی در آسیای کهن

میلادی	هجری	میا فارقین اولوکامی؛	بازسازی در ۱۱۵۲-۱۱۵۷
۱۰۳۰	۴۲۶	میا فارقین اولوکامی؛	بازسازی در ۱۱۵۲-۱۱۵۷
۱۰۶۳	۴۵۸	دیاریکر	پل از مرمر سیاه
			اولین اولوکامی، بنیاد سلطنتی منسوب به ملک‌شاه ایلالدی و پسرش محمود
۱۱۲۲	۵۱۶	ماردین	مدرسه نظم‌الدین غازی
۱۱۳۵	۵۳۰-۵۳۵	قیصریه	اولوکامی، مؤسسه‌ای از دانشمندیان
۱۱۴۵/۴۶	۵۴۰	نیکاسر	اولوکامی
		آماسیه	پل کوس
			پل ایلتگین
			میدان یاپیل سلطان، تأسیس شده توسط خواند خاتون، دختر سلطان مسعود اول
		دیاریکر	دروازه میدان
		پازارورن	مقبره سلطان غازی از دانشمندیان
۱۱۴۵/۴۶	۵۴۱	آماسیه	آرامگاه خلیفه غازی
۱۱۴۷	۵۴۲	میا فارقین	اولوکامی آرامگاه حجاج‌الدین آلپی ب تیمورتاش.
			پل برروی باتمان سو میان میا فارقین و اهلات
۱۱۵۴	۵۴۹		اردبیل مدرسه بازسازی در ۱۲۳۲.
۱۱۵۶	۵۵۱		آق‌سرای علاء‌الدین‌کامی، تأسیس به وسیله قلچ‌ارسلان اول.

قونیه تکمیل اولین علاءالدین کامی،
آرامگاه قلج ارسلان، ساخته شده به وسیله
یوسف از هوچان اوایل ۱۱۹۲

یاگی‌باشان مدرسه، مؤسس دانشمندیان	نیک‌سر	۵۵۲	۱۱۵۷
ایلیکچی کامی، ساخته شده به وسیله وزیر ابوسعید آلتینپا، تکامل یادر ۱۱۸۲ یا ۱۲۰۲.	قونیه	۵۷۷	۱۱۶۲
اولوکامی، بنای اورتوکیبی	هارپوت	۵۶۱	۱۱۶۵/۶۶
برج اولوبادان، ساخته شده توسط محمد فرمانروای اورتوکیبی، بازسازی شده در ۱۱۸۴	دیاریکر	۵۶۳	۱۱۶۷
مناره اولوکامی	ماردین	۵۷۲	۱۱۷۶
الوکامی، بنای سالتوکی	ارزروم	۵۷۵	۱۱۷۹
ارگ و مسجد آن، تأسیس شده به وسیله منگوچک امیرسلیمان شهنشاه؛ مسجد توسط حسن بن پیروز از مراغه ساخته شده بود	دیوریغی	۵۷۶	۱۱۸۰/۸۱
اولوکامی	نیک‌سر		
دروازه اورفا	دیاریکر	۵۷۹	۱۱۸۳
ماماخاتون گنبد، ساخته شده به وسیله موفدول از اهلات	ترجان	۵۸۸	۱۱۹۲
مدرسه، ساخته شده به وسیله مسعود و سربنا جعفرین موهار از حلب	دیاریکر	۵۸۹	۱۱۹۳
مدرسه ساخته شده توسط عیسی ابودرهان مقبره امیرشهنشاه، امیرکرم الدین وسیت ملک، دومی ساخته شده توسط بهرام‌اهل...	زیندچی نیه	۵۹۰	۱۱۹۴
	دیوریغی	۵۹۲	۱۱۹۵/۹۶
اولوکامی	وان	؟	؟
اولوکامی	سیواس	۵۹۳	۱۱۹۶
علاءالدین کامی	آنکارا	۵۹۴	۱۱۹۷
مناره	میافارقین	۵۹۶	۱۱۹۹

بناهای فاقد تاریخ از سده دوازدهم

	هجری	میلادی
ترجان خان		
پل مرجان ماماخاتون		
ازروم گنبد مهندس عباس گوموشلو یا		
آرامگاه قاضی غیاث‌الدین، کارانلیک یا		
آرامگاه امیر صدرالدین و پنج تن دیگر، مسجد		
و مناره در درون محوطه بارو.		
اولوکامی، ساخته شده توسط برادران اورتوک	دنیاسر	۱۲۰۰/۰۴
ویولوک ارسلان		
آلتینپاخان در جاده قونیه - بی‌شهر؛ تأسیس	۵۹۸	۱۲۰۱
شده توسط وزیر شمس‌الدین آلتین‌آپا اونیوخان		
در جاده قونیه - بی‌شهر		
مدرسه و مقبره هوچاحسن، تأسیس شده به	قیصریه	۱۲۰۲
وسیله وزیر آلتین‌آپا پلی برفراز رود قزل		
ایرماق در قیصریه - کرشهر		
کیکاسوس مدرسه و حصارهایی از ابوبکرین	میافارقین	۱۲۰۳
ایوب - شاید پدر ملک عدلیه از قیصریه -	۶۰۰	
مسؤل آن		
خان قزل اوزن در جاده قونیه - بی‌شهر	۶۰۱	۱۲۰۴
اولوکامی اصلاح شده حمام سلطان، تأسیس	قیصریه	۱۲۰۵
۶۰۴		

شده به وسیله گوهر نصیبه خاتون، دختر قلچ ارسلان دوم، و مقبره او صفائیه یا مدرسه غیائیه، مدرسه پزشکی و یک بیمارستان، نخستین بنای دوگانه این نوع، تأسیس شده به وسیله کیخسرو اول، شاید در اوایل ۱۱۹۲، اگر تاریخ ۱۲۰۵ زمانی نزدیکتر است، به افتخار خواهرش گوهر نصیبه خاتون، که به عنوان سلجوقه خاتون نیز شناخته شده است. گولوک کامی، تأسیس شده به وسیله اتسزآلتی همچنین شناخته شده به عنوان شاهزاده خانم مه بری خاتون، دختر محمود بن یاگی بشان، همسر کیقباد اول و مادر کیخسرو دوم با تاریخ حدود ۱۲۱۰

سری کامی	بور		
پل آلتی گوز، ساخته شده به وسله حاجی محمد بن الیاس	افیون	۶۰۶	۱۲۰۹
مقبره مدرسه کوریز بابا	بویالیک کوی		
مدرسه نظامیه خان دوگوزون (دریند) در جاده قونیه - اقیون خان اودیر در جاده آنتالیا - اقیون یک بنیاد سلطنتی که در ۱۲۱۹ به پایان رسیده است	قونیه	۶۰۷	۱۲۱۰
برج یوگون بورچ کامل شده در ۱۲۱۹ و برخی استحکامات	قیصریه	۶۱۰	۱۲۱۲
استحکامات	قونیه	۶۱۱	۱۲۱۳
ریت امیرناصرالدین حسن بن ابراهیم	اشابی کیف (افسین)	۶۱۳	۱۲۱۵/۶
ناش مدرسه، دروازه اصلی توسط علی بن حسین امیرداد ساخته شده و در ۱۲۶۰ به خرج علی بن حسین کامل شده است.	آق شهر	۶۱۴	۱۲۱۶

بناهای فاقد تاریخ از سده دازدهم ۱۹۹

استحکامات ساخته شده ابوعلی بن علی رگه الکتابی اهل حلب	سینوپ		
دارالشفا یا مدرسه شفائیه و مقبره کیکاوس اول؛ بیمارستان هنوز تا سال ۱۹۱۶ مورد استفاده بوده است؛ ساخته شده به وسیله احمدابوبکر و احمد بن بذل اهل ماراندا	سیواس	۶۱۵	۱۲۱۷
مؤالدین کامی	نقده	۶۱۶	۱۲۱۸
علاءالدین کامی بازسازی توسط محمدکولان اهل دمشق و معمار اتابک ایاز؛ کامل شده در ۱۲۲۰/۲۱	قونیه	۶۱۷	۱۲۱۹
شهر و دیوارهای قصر			
گنبدکیرک کیزلر کامل شده در ۱۲۳۶	نیک‌سر	۶۱۸	۱۲۲۰/۲۱
استحکامات	قصر قبادیه سیواس		
خان علای برجاده آق سسرا - قیصریه؛ استحکامات سلطنتی کامل شده در ۱۲۲۵			
مدرسه مسعودیه تأسیس شده به وسیله مسو کمان اول و مسعود فرمانروایان اورتوکیایی	دیاربکر	۶۲۰	۱۲۲۳
علاءالدین کامی، تأسیس شده به وسیله بشارین عبدالله و ساخته شده به وسیله صدیق وغازی محمودخان کاین در جاده افیون - قونیه خان گلندوست بر جاده افیون - آنتالیا	نقده		
اوج کاله (قله؟)، برخی دیوار از اوک دپوسو مقبره امیر مبارزالدین خلیفه، ساخته شده به وسیله الکتانی اهل حلب	قیصریه آماسیه	۶۲۲	۱۲۲۴
ارتوکوس مدرسه قرزل کوله(قله) و استحکامات ساخته شده	آرگوس (آتابی) علائیه		

توسط الکتانی اهل حلب تمام شده در ۱۲۲۸			
خان چردک برجاده بوردور - دنیزلی	۶۲۶	۱۲۲۸	
اولوکامی و تیمارستان	دیوریتی	۶۲۶	۱۲۲۸/۹
خان سلطان برجاده قونیه - آق سرای؛	۶۲۷	۱۲۲۹	
استحکامات سلطنتی			
خان سلطان برجاده قیصریه - سیواس، شروع	۶۲۸	۱۲۳۰	
شده در ۱۲۳۰			
خان آلارا برجاده علائیه - قونیه؛ یک بنیاد			
سلطنتی			
خاتونیه کامی	قونیه		
خان شراف سه بر سرراه علائیه - قونیه، تمام			
شده در ۱۲۴۴			
خان کیرکگوز و پل بر روی جاده آنتالیا - قونیه،			
تاریخ اتمام ۱۲۴۵			
خان اوبروک کنار جاده افیون - قونیه			
خان اینچیر کنار جاده آنتالیا - قونیه			
مسجد	ایشبکی کیف	۶۳۰	۱۲۳۲
مدرسه	کاستامونو		
مقبره ابوالقاسم پسر وزیر الطوسی	توکات	۶۳۱	۱۲۳۳
خان	ایشبکی - کیف	۶۳۲	۱۲۳۴
تأسیس مدرسه شهیدیه، یک بنیاد سلطنتی	ماردین		
خان زازادین یا سادتین کنار جاده قونیه -		۶۳۳	۱۲۳۴/۳۵
آق سرای تأسیس توسط سادتین کوچک			
مدرسه ومقبره اتابک جمال الدین فرخ	چنکیری	۶۳۳	۱۲۳۵
ساخته شده توسط بدرالدین سوتاش	قصر قباد آباد		
مدرسه سراج الدین یا کوچوک خواند مدرسه،	قیصریه	۶۳۴	۱۲۳۶
ساخته شده به وسیله سراج الدین بدا،			
امیر قیصریه			

بناهای فاقد تاریخ از سده دازدهم ۲۰۱

حمام گرم، ساخته شده شاید توسط کالویان اهل قونیه	ایگلین		
بنیاد خواند یا ماه پری خاتون، شامل یک مسجد، یک بیمارستان به انضمام مقبره موسس آن و یک حمام که به شاهزاده‌ای به همان نام نسبت داده می‌شود	قیصریه	۶۳۵	۱۲۳۷/۳۸
گنبد سید حیرانی، ساخته شده به وسیله احمدبن عبدالله اهل موصل	آق شهر		
بورمالی یا اسپرال مناره، ساخته شده به وسیله فرخ، میرشکار و برادرش، خزانه یوسف، ساخته شده شاید به توسط محمدبن محمود ارانی	آماسیه		
اولوکامی	ملطیه		
مدرسه افغونیه خان سری، نزدیک آوانوسا، کنار جاده آق سرای - قیصریه خان اگریدیر کنار جاده آنتالیا - افیون	قیصریه	۶۳۶	۱۲۳۸
خان خاتون کنار جاده توکات - بازار، ساخته شده به وسیله شاهزاده خانم ماه پری خاتون خان جمیلی کنار جاده بویابات - یزی کوپو			
مدرسه امیرعلاءالدین مبارزالدین ارمغان شاه اولوکامی	آنتالیا البستان	۶۳۷	۱۲۳۹
خان چکالی کنار جاده آماسیه - حوزه - کوک خان ازی قره، کنار جاده آق سرای - قیصریه؛ یک جایگاه سلطنتی، شروع به ساخت در ۱۲۳۱			
مدرسه سراج‌الدین، تأسیس شده به وسیله وزیرلله سراج‌الدین	قیصریه	۶۳۸	۱۲۴۰
گوک مدرسه، کامل شده در ۱۲۴۵، بامسجد و مقبره مقبره کمانکش خان قره طای نزدیک بنیان،	آماسیه دوریغی		

کنار جاده قیصریه - ملطیه؛ ساخته شده به وسیله جلال‌الدین قره طای			
کوشک کیخسرو	ارکی لت	۶۳۹	۱۲۴۱
گنبد کوشک	قیصریه		
مدرسه سیرچلی، بنیاد سلطنتی ساخته شده توسط محمد اهل توس و بدرالدین موسلیب	قونیه	۶۴۰	۱۲۴۲/۴۳
مدرسه	اگیردیر		
خان کرگی، کنار جاده آنتالیا - آدانا			
محراب موسالا	ملطیه	۶۴۲	۱۲۴۴
جلال‌الدین کامی مدرسه مطفرالدین محمد	کرشهر	۶۴۴	۱۲۴۶
گنبد سیرچلی گنبد علی جعفر مقبره ملکه عدلیه خاتون، دختر ملک علاء‌الدین ابوبکر ایوب، شاید اهل میافارتین	قیصریه	۶۴۵	۱۲۴۷/۴۸
اولوکامی، بنیاد سلطنتی، گنبد به وسیله ابوبکر اهل ملطیه ساخته شده و خوشنویسی آن توسط پسرش یعقوب و شخص دیگری به نام خسرو انجام گرفته است	ملطیه		
خان هوروز لوبرس راه قونیه - آنکارا		۶۴۶	۱۲۴۸
مسجد و مدرسه ابوالقاسم الطوسی (حاجی کیلیچ) استحکامات بازسازی شده خان ایشکلی، ساخته شده توسط علی بن حسین، که مقبره اودرتوکات است	قیصریه	۶۴۷	۱۲۴۹
	آنکارا		
پل ساخته شده برای پروانه حمیدالدین ابوالقاسم وزیر طوسی، وامیرسیف الدوله	توکات	۶۴۸	۱۲۵۰
مدرسه قره طای، تأسیس یافته به وسیله وزیر جلال‌الدین قره طای	آنتالیا		
مقبره مسنگوچک شاهزاده ملک غازی آق خان، نزدیک اق سرای ساخته شده توسط	کرشهر		

بناهای فاقد تاریخ از سده دازدهم ۲۰۳

تاریخ میان	۱۲۴۶-۱۲۶۴	
		سیف‌الدین قره سنقر امیرلادیک، اتمام ۱۲۶۰
		یعنی زمان حکومت قلیج ارسلان چهارم
		کرشک
	قونیه	
۱۲۵۱	۶۴۹	مدرسه بویوک قره طای، ساخته شده به وسیله وزیر جلال‌الدین قره طای
		مقبره صفریاشا
		توکات
		کویشک حیدر بی ^
	قصریه	
۱۲۵۳	۶۵۱	چیفته مدرسه خواند خاتون یا خاتونیه، ساخته شده توسط خواند خاتون
		مدرسه کوچوک قره طای، ساخته شده به توسط جلال‌الدین قره طای
۱۲۵۴	۶۵۲	
		مدرسه خاتونیه
۱۲۵۷	۶۵۶	ماردین
۱۲۵۸	۶۵۷	قونیه
		اینجه منارلی مدرسه، تأسیس شده به وسیله وزیر فخرالدین صاحب عطا، ساخته شده توسط عبدالله بن کلوک
		مدرسه مالینچی بابا، ساخته شده به وسیله عبدالله بن کلوک لازنده یا انرغه یا صاحب عطا کامی، تأسیس شده به وسیله وزیر صاحب عطا ساخته شده به وسیله عبدالله بن کلوک
		حکیم کامی بی
		مدرسه ساخته شده به وسیله گل‌بک بن محمد
		محمد، تأسیس شده به وسیله امولبک بن محمد
		گل‌بک بن محمد
۱۲۵۹	۶۵۸	بورسا
		حمام اسکی کاپلیچا
۱۲۶۲	۶۶۱	سینوپ
		مدرسه پروانه معین‌الدین
۱۲۶۴	۶۶۳	مرزیفون
		پروانه سلیمان معین‌الدین کامی
۱۲۶۵	۶۶۴	دوراگان
		مسجد و حمام پروانه معین‌الدین سلیمان
		اولوکامی، بنیاد سلطنتی
		دولی

مقبره همسر قلج ارسلان چهارم	قونیه		
مدرسه صاحبه و بنیاد، تأسیس شده به وسیله صاحب عطا	قیصریه	۶۶۷	۱۲۶۷/۶۸
مسجد تأسیس شده به وسیله پروانه معین الدین سلیمان	سینوپ		
خان کسبک کوپرو بر سر راه قیصریه کرشهر		۶۶۸	۱۲۶۸
گوک مدرسه تمام شده در ۱۲۷۱، مورد استفاده تا ۱۸۱۱	توکات	۶۷۰	۱۲۶۹/۷۰
خان اورسون بر سر راه آق سرای قیصریه گوک مدرسه تأسیس شده به وسیله وزیر صاحب عطا، کاشیها از کالیوان اهل قونیه	سیواس	۶۷۱	۱۲۷۱
مدرسه بوردجیه، تأسیس شده به وسیله مظفرین هیوتالا اهل بروسیرد، شاید توسط معمار خودش چفته مدرسه تأسیس شده توسط شمس الدین جوینی، وزیر بزرگ ایلیخانان مغول اهل ایران			
مدرسه علی بن پروانه، ساخته شده توسط ساد Sad اهل قیصریه	کاستامونو	۶۷۳	۱۲۷۳
اولوکامی، تمام شده در ۱۲۷۷	افیون		
مدرسه امیرنورالدین جیوبریل جاتابای و مقبره	کرشهر		
مقبره اولو	اهلات		
اولوکامی بازسازی شده	ملطیه		
صدرالدین کونوی کامی و مقبره	قونیه	۶۷۴	۱۲۷۴/۱۷۵
مقبره حسن پادشاه یاحسین آقا بن محمد	اهلات		
شاه جهان خاتون یا دونارگنبد	قیصریه	۶۷۶	۱۲۷۶
گوک مدرسه	آماسیه		
آرامگاه مولانا جلال الدین رومی و همسرش	قونیه	۶۷۷	۱۲۷۷

بناهای فاقد تاریخ از سده دوازدهم ۲۰۵

مقبره سلطان مسعود چای خان در راه افیون - کوتایبه	آماسیه	۶۷۸	۱۲۷۸
مقبره سیف‌الدین تورومای، امیر آماسیه	آماسیه	۶۷۹	۱۲۷۹
لارنده کامی هانیکا، تأسیس شده به وسیله وزیر صاحب عطا	قونیه		
آرامگاه حسن تیمور بوگاتای و شیرین خاتون	اهلات		
آرامگاه وزیر صاحب عطا	قونیه	۶۸۲	۱۲۸۲
احمدپاشا کامی تأسیس شده به وسیله ایداخوند خاتون، دختر پروانه سلیمان معین‌الدین ونیز مقبره‌اش	توکات	۶۸۷	۱۲۸۷
علی شرف‌الدین ارسلان خان گامی	آنکارا	۶۸۹	۱۲۸۹
حلف غازی کامی، تأسیس شده به وسیله حلب بن سلیمان	ترمن	۶۹۱	۱۲۹۱
اولوکامی	بیتلیس		
سنبل بابا ززیه سی یا حلف غازی تکه، تأسیس شده به وسیله سلیمان بن عبدالله آزاد شده توسط شاهزاده خانم صفوة الدین، دختر پروانه معین‌الدین خان بیشین در جاده بویابات - پریکوپرو	توکات		
اشرف اوغلو کامی	بی شهر [^]	۶۹۶/۹۸	۱۲۹۶/۹۸
منتش اوغلو سلیمان بی کامی	سوکه	۶۹۹	۱۲۹۹
آرامگاه سلیمان اشرف اوغلو	بی شهر [^]	۷۰۱	۱۳۰۱
آرامگاه خواندخاتون	نقده	۷۰۲	۱۳۰۲
مدرسه تیمورخان تأسیس شده به وسیله ایوبن ابن عبدالاک، برده ایلدوزخاتون	آماسیه	۷۰۸	۱۳۰۸
بیمارخانه ملکه خاتون	آماسیه	۷۰۹	۱۳۰۹
گورخواند خاتون	نقده	۷۱۲	۱۳۱۲
اولوکامی	بیرگی		
گورنورالدین بن سنتیمور	توکات	۷۱۳	۱۳۱۳

بناهای وابسته به سدۀ سیزدهم

خان آرتووا	خان گونچالی
خان باسارا	خان اییپسا
خان چیفتلیک	خان کاواک
خان دوراگان	خان تهتوبا
خان الی کسپک	خان تول
خان ازینه	خان بازار

کاروانسراها

جاده قونیه - آق سرای	جاده بی شهر - قونیه
خان زازادین یا سعادتین	خان آلتیناپا؛ ۱۲۰۱
تأسیس شده به وسیله سعادتین	خان اونو ۱۲۰۱
کوچک ۱۲۳۴/۳۵	خان قزل اورن خان، ۱۲۰۴
خان سلطان، یک بنیاد سلطنتی، ۱۲۲۹	
خان آق، ۱۲۵۰-۱۲۶۰، تأسیس شده	جاده قونیه - آنکارا
به وسیله سیف الدین قره سنقر امیرلادیک	خان هوروزلو، ۱۲۴۸
جاده خان - دربند آلتین تپه	جاده آنتالیا - افیون
خان الی کسپک	جان اودیر ۱۲۱۰-۱۲۱۹، یک بنیاد سلطنتی
خان بشارا	خان کیرکگوز ۱۲۳۰-۱۲۴۵
جاده قونیه - افیون	خان سوسوز ۱۲۳۰
خان دوکوز، ۱۲۱۰	خان اینچیر، ۱۲۳۰
خان کدین، ۱۲۲۳	خان اگریدیر، ۱۲۳۸
خان ایشاکلی، ۱۲۴۹؛ ساخته شده توسط علی بن حسین	خان گلندوست، ۱۲۲۳
خان چای* ۱۲۷۸	آق خان* ۱۲۵۲-۱۲۶۰
خان اگرت، ۱۲۷۸	جاده بوردور - دنیزلی
جاده قونیه - دوگان حصار سر	گنجا خان

* کاروانسراهایی که بر سر راه بیش از یک راه تجاری هستند با ستاره مشخص شده‌اند.

بناهای فاقد تاریخ از سله دازدهم ۲۰۷

خان چردک، ۱۲۲۸، تأسیس شده به وسیله	خان کاواک
امیرعزالدین اباز	
جاده سیواس - آماسیه	جاده قیصریه - سیواس
خان سلطان، که اغلب خان پالاز سلطان نامیده می‌شود، ۱۲۳۶-۱۲۳۰، یک بنیاد سلطنتی	
خان ینی	
خان آرتووا	جاده آق سرای - قیصریه
خان ابیپسا	خان آگری قره، شروع در زمان
کیقباد اول و اتمام به وسیله کیخسرو دوم ۱۲۳۱-۱۲۳۹ خان خاتون، ۱۲۳۸، تأسیس شده به وسیله خوانند	
خاتون	
	خان اوره سون، ۱۲۷۰
خان ازینه بازار	خان آلائی، ۱۲۲۵-۱۲۲۰، بنیاد سلطنتی
خان چیفتلیک	خان سری، نزدیک آوانواس، ۱۲۳۸
جاده آنتالیا - آدانا	جاده کرشهر - قیصریه
خان کرگی*، ۱۲۴۲	خان کسبک کوپرو، ۱۲۶۸
خان آلارا ۱۲۳۰/۳۱۱	جاده قیصریه - ملطیه
	خان قره طای، ۱۲۴۰/۱، تأسیس شده توسط وزیر جلال‌الدین قره طای
جاده ییلدیزلی - توکات خان تهتوبا	
	جاده افیون - کوتاتیه
جاده آماسیه - حوزا - کاواک	خان آگرت، ۱۲۷۸*
خان چاکالی، ۱۲۳۹	خان چای، ۱۲۷۸*
	جاده افیون - آق شهر
جاده بویابات - یزی کوپرو	خان ایشکلی، ۱۲۴۹*
خان دوراگان	
خان ترجان، حدود ۱۲۰۰	جاده علائیه - قونیه
خان اشبی کیف ۱۲۳۴	خان شرفسه، ۱۲۳۰
	خان آلارا، ۱۲۳۰/۳۱، یک بنیاد سلطنتی*
خان سیم جیمجیملی، ۱۲۳۸	خان کارگی*، ۱۲۴۲
خان باشین، شمال بیتلیس، ۱۲۹۱	خان تول

پلها

دیاربکر، پل از سنگ سیاه، ۱۰۶۳
پل جاده اهلات - میافارقین، ۱۱۴۷/۸
پل روی قزل ایرماق در جاده قیصریه - کرشهر، حدود ۱۲۰۰
پل توکات، ۱۲۵۰

کوشکها

کوشک بی نام در جاده یوزگاد - قیصریه، ۱۲۴۱
قیصریه، کوشک حیدربی، ۱۲۵۱

حمامها و چشمه‌های آب گرم

بیش از دویست تا از حمامها و چشمه‌های آب گرم گزارش شده است که ۱۳۰ تای از آنها شناخته شده است. جای مهمترین آنها عبارت است از:
حوضه، که دو حمام مورد استفاده بوده است؛ که یکی از آنها به وسیله مسعود اول در ۱۱۱۶ ساخته شد که هر دو به حمام عنوان سلطان مسعود و سزی پاشا معروف بودند؛ حمام کوچکتر تاریخی قدیمتر داشت و به حمام یونگوج زاده مصطفی معروف بود.
کرشهر، که حمامهای کاراکوند به فاصله سه ساعت از شهر قرار داشت؛ آنها در ۱۱۳۵ توسط کاراکوند تأسیس شده بودند، که آرامگاه او نزدیک به حمامها قرار داشت. ایلگین، جایی که چشمه‌های جوشانی که شهر نام خود را از آن گرفته است به فاصله دو ساعت راه تا شهر است. حمام اولی توسط سلطان علاءالدین کیقباد اول برای معالجه حمله به بیماری نفرس ساخته شد، آن در ۱۲۶۷، به وسیله وزیر صاحب عطا به صورت یک حمام دوگانه بازسازی شد. کتیبه باقی مانده نام کالیوان را به عنوان سازنده ذکر می‌کند، اما احتمالاً اشاره به ساختار نخستین آن دارد.
حمیدیه، به فاصله سه ساعت و نیم راه تا شهر، در نقطه‌ای نزدیک به راهی که به قونیه می‌رود.

یونکال، در جاده کوتائیه - تورسارلی، در ۹ مایلی از کوتائیه. تاریخگذاری شد و به وسیله کتیبه‌ای در ۱۲۳۳، به وسیله گولسون تاگوسوم، دختر رمضان معمار تأسیس شد.
برخی از مهندسين و سربانیان سلجوقی

بناهای فاقد تاریخ از سده دازدهم ۲۰۹

- ابوبکر اهل... واحمد بن بیزل بدون تردید همانند
 نیک‌سر، کیرک کیزلرگنبد، ۱۲۲۰
- احمدبن بکر واحمدبن بیزل اهل ماراندا
 سیواس، مدرسه صفائیه، ۱۲۱۷
- ابوبکر وپسرش یعقوب، هردو از ملطیه
 ملطیه. گنبد اولوکامی؛ ۱۲۴۷
- ابوعلی بن راکا الکتانی از حلب
 سینوپ استحکامات ۱۲۱۶
- احمدبن ابراهیم اهل قلیس وکورامشاه
 آماسیه، مقبره امیرمقر الدین ۱۲۲۴
- اهل اهلات پسر محید اهل اهلات
 علائیه استحکامات وفضل کوله ۱۲۲۴-۲۸
- احمدبن عبدالله اهل موصل
 دیوریغی، اولوکامی، تیمارسات ۱۲۲۸
- علی بن حسین متوفاه سال ۱۲۸۵
 آق شهر، مقبره سید محمود حیرانی، ۱۲۳۷
- بهر ام از....
 آق شهر، تاش مدرسه، ۱۲۶۰
- بدرالدین سوتاش ولی اهل...
 دیوریک گورسینه ملیک ۱۱۹۵-۹۶
- قلبک بن محمد
 قونیه، خاتونیه کامی، ۱۲۳۰
- حسن بن پیروز اهل مراغه، سربتا
 قبادآباد، ۱۲۳۵
- عیسی ابودرهان
 چای مدرسه، ۱۲۵۸
- خسرو
 دیوریک، مسجد قصر، ۱۱۸۰-۸۱
- کلویان (تعبیر شده است به عنوان کلویانی، اما می‌تواند کلوک بن عبدالله باشد؟) شاید همراه فخرالدین علی به
 زیند جیمیه ۱۱۹۴
- عنوان دستیارش.
 ملطیه اولوکامی، متون، ۱۲۴۷
- کلوک یا مملیک بن عبدالله که گاهی کلوس نامیده می‌شود و بدین ترتیب شاید همان سربنای کالوین باشد
 سیواس، گوک مدرسه، ۱۲۷۱
- مسعود معمار جعفر بن موها را اهل حلب، سربتا
 سیواس، چیفته منارلی؟ ۱۲۷۱
- محمدکاتولان اهل دمشق، معمار واتابک ایاز، سربتا
 ایلگین، حمامهای آب گرم، ۱۲۶۷
- قونیه، صاحب عطا کامی، ۱۲۵۸
 قونیه، مالینچی بابا مدرسه، ۱۲۵۸
 قونیه، اینجه مناره مدرسه، ۱۲۵۸
 سیواس، چیفته منارلی، ۱۲۷۱
 دیاریکر، مدرسه ۱۱۹۳
 قونیه، بازسازی پایانی علاءالدین کامی،

۱۲۱۹/۲۰

قونیه، سیرچلی مدرسه، ۱۲۴۲/۴۳	محمد یا عثمان محمد از توس و بدرالدین موسلیپ
آماسیه، بورمالی مناره، ۱۲۳۷	محمدبن محمود الارانی (شاید سفالگر؟)
سیواس، بویوجیه مدرسه، ۱۲۷۱	مظفرین هیونتلا البروجی
کاستامونو، مدرسه ۱۲۷۳	سدقصری
دیاریکر، برج یدی قارداش، سده دوازدهم	سل: محمود، معمار، ویحیی ابراهیم سربنا
ترجان؛ ماماخاتون گنبد، ۱۱۹۲-۱۲۰۱	سسی موفدول. موفدول احو
نقده، علاءالدین کامی، ۱۲۲۳	برادران صدیق وغازی بن محمود
قونیه، گورقلج ارسلان، در ۱۱۸۰	یوسف بن عبدالغفار از هوجان
دنیاشهر، اولوکامی، ۱۲۰۰/۴	برادران یولوک واورتوک ارسلان
توکات، پل، ۱۲۵۰	پروانه حمیدابوالقاسم، پسر وزیرالطوسی، با پسر بهاءالدین الفراک، معروف به ابن الحکیم

حکااکان روی چوب

منبرآبنوس در علاء الدین کامی، قونیه، ۱۱۴۵	حاجی منگوبرتی از اهلات
منبر از قزل بی کامی، آنکارا ۱۱۹۷	ابراهیم یا محمدبن ابوبکر
منبر در اولوکامی، دیوریفی	احمد اهل تغلیس
در عمارت کامی، کارامان	عمرین الیاس از کارامان

سرامیک کاران

سیواس، بیمارستان شفائیه، ۱۲۱۷	احمدبن بکر اهل مرند
نیک سر، مقبره کرک قزلبه؛ ۱۲۲۰	
آق شهر، مقبره سیدمحمود حیرانی ۱۲۳۷	احمدبن عبدالله اهل موصل
قونیه، گنبدعلاء الدین کامی ۱۲۱۹/۲۰	کریم الدین اردینشاه
سیواس، گوک مدرسه، ۱۲۷۱	کالویان اهل قونیه

خوشنویسان

کتیبه در اولوکامی، ملطیه، ۱۲۴۷	یعقوب بن یعقوب بن ابوبکر سازنده اولوکامی، ملطیه
--------------------------------	---

یادداشت‌های لوحها

۱. خاتونیه کامی در قونیه، که از آن تنها مناره‌اش باقی مانده است؛ در ۱۲۳۰ به وسیله بدرالدین سوتاش Sutaş ساخته شده و احتمالاً در نتیجه این اثر بود که پنج سال بعد کار احداث قصر سلطنتی قباد آباد به او سپرده شد. وی امضای خود را در خاتونیه کامی بر جای گذاشت کلمه «ولی» را پس از نام خود افزود، اما، نام شهری که داروغه آن بود از کتیبه محو شده است.

۲. کوشک علاءالدین در قونیه، به طرزی که در اوایل سده کنونی به چشم می‌خورد. این کوشک در درون دیوارهای ارگ، نزدیک مسجد علاءالدین قرار داشت و هنگامی که تکسیه در سده نوزدهم از قونیه دیدار کرد، بخش اعظم آن باقی بود. سار Sarre در کتاب خود تحت عنوان «کوشک قونیه» (لایپزیک ۱۹۳۶) دلیل قانع کننده‌ای برای انتساب آن به دوره سلطنت قلچ ارسلان چهارم (۱۲۴۶-۱۲۶۴) به دست می‌دهد. این کوشک را بسیار تزیین و بخشهایی از آن را به سبکی رنگ آمیزی کرده بودند، که به نظر می‌رسد شبیه نقاشیهای پالازو ریاله Palazzo Reale در پالمو Palermo است؛ و دیوارهای آن را با کاشیهای لعابدار باشکله‌ها و رنگها و طرحهای غیر عادی پوشانده بودند. شیرهای حجاری شده از کوشک «مراقبت می‌کردند» و هنگامی که این عکس گرفته شد تندیس یکی از شیرها هنوز برجا بود.

۳. مقبره سلطنتی یا آرامگاه که در درون علاءالدین کامی در قونیه به وسیله یوسف بن عبدالغفار از هوجان Hocan برای قلچ ارسلان دوم (۱۱۵۶-۱۱۹۲) ساخته شد و هنوز تابوتهای هشت سلطان سلجوقی را در بردارد. خطوط ضخیم و فقدان تزیینات استادانه با تاریخ پیشین آن تطابق دارد.

۴. علاءالدین کامی در قونیه، که با آرامگاه وقصر در درون محوطه دیواردار ارگ برجاست مرکز سلطنت را تشکیل می‌داد. ساخت مسجد به وسیله سلطان مسعود (۱۱۱۶-۱۱۵۶) آغاز و به وسیله کیقباد اول در ۱۲۲۰/۱ تکمیل شد. این شخص محمدبن کولان Kaulan دمشقی را به عنوان معمار برگزید و استفاده از مرمر دورنگ برای تزیینات خارجی آن، حاکی از سلیقه سوری بود. تا ۱۹۰۵، این مسجد هشت قالی از قالیهای اصلی خود را حفظ کرده بود. منبر آبنوسی که در ۱۱۴۵/۶ به وسیله منگوبرتی از اهلات کنده کاری شد هنوز مورد استفاده است، و محراب آن، جزو زیباترین محرابهای این دوره به شمار می‌رود.

۵. سقف گنبد مدرسه بیوک قره طای در قونیه برآویزهای لچکی قرار دارد که هر کدام از آن به پنج بخش سه گوشه کوچکتر تقسیم می‌شود هم اینها و هم خود سقف را با کاشیهای لعابدار و دارای بهترین جنس پوشانده‌اند و ستارگان و افلاک را با تمام شکوه و جلال نشان می‌دهد کتیبه‌ای به خط کوفی که آن را برکاشی لعابدار نوشته‌اند و نامه‌های خلفای راشدین را تکرار می‌کند، پیرامون قاعده گنبد را دور می‌زند. لچکی‌های سه گوشه‌ای را با تزیینات هندسی آراسته‌اند. رنگ غالب آنها آبی تیره است که در آنها جای جای از رنگ طلایی استفاده کرده‌اند. تأثیر کلی آن با وجود سادگی، بی‌نهایت با شکوه است.

۶. مدرسه بیوک قره طای در قونیه، به امر وزیر جلال‌الدین قره طای در ۱۲۵۱ ساخته شده، در روزگار ما برای نشان دادن مجموعه‌های سرامیک و هنرهای کوچک در موزه مولانا به کار می‌رود. بخش فوقانی درب آن را بر طبق سبک سوری آراسته‌اند که حدود سی سال پیش از آن، تزیینات خارجی علاءالدین کامی را در قونیه ایجاب می‌کرده است، ولی سنگ کاری لانه زنبوری طاقچه، از ستونهای فرو رفته در دیوار به سبک غربی، حاکی از سلیقه هنرمندان آن روزگار است.

۷. اینجه (ظریف) مناره مدرسه در قونیه که آن را به سبب مناره بسیار بلند و ظریفش چنین می‌نامند به وسیله وزیر، فخرالدین صاحب عطا تأسیس و توسط کلوک بن عبدالله در ۱۲۵۸ ساخته شده تا از آن به عنوان یک مدرسه دینی استفاده شود و اکنون حاوی مجموعه موزه مولانا مربوط به مجسمه‌سازی باگچ و آثار تزیینی دوره سلجوقی است مناره آجری آن را با آجر لعابدار و کاشی تزیین کرده‌اند، ولی در اوایل این قرن، بر اثر

صاعقه ویران شده بخش اعظم مدرسه نیز از آجر ساخته شد که یک جنبه غیرعادی برای این دوره است، ولی دروازه آن که از سنگ است استادانه حجاری شده است.

۸. بخشی از دروازه اینجه مناره مدرسه در قونیه تزیینات آن تا اندازه زیادی مربوط به کتیبه‌های آن است، که بخشی از آن شکل دو حاشیه را به خود می‌گیرد و در بیننده تأثیر روبان به هم بافته‌ای را ایجاد می‌کند. گوشه‌های مدور طاقچه را با تزیینات گل و بوته‌ای به سبک باروک پر کرده‌اند. در واقع مانند همه آثار کلوک، تزیینات اساساً سبک باروک را دارند، هرچند صلابتی دارد که به آن جنبه کلاسیک می‌بخشد.

۹. طرحی که در سال ۱۸۴۳ به وسیله هون رابرت کورزون Hon. Robert curzon از دیوارها مناره‌ها و برجهای کوچک ازروم ساخته شده به صورتی که از پنجره خانه مأمور انگلیسی دیده می‌شود.

۱۰. دیوارهای پای ارگ قونیه در ۱۸۲۵، چاپ سنگی از آل دولابورد labord «سفر در شرق» جلد اول، ۱۸۳۹

۱۱. چيفته یا مدرسه دو مناره در سیواس در ۱۲۷۱ به وسیله شمس الدین جوینی وزیر خان مغول ایران تأسیس شده و دارای سبک باروک است. تزیینات بخش فوقانی برج کوچک را در منتهی الیه دست چپ با تزیینات قاعده آن مقایسه کنید که در لوح ۱۳، با جزئیات بیشتری نشان داده شده و تزیینات برج در منتهی الیه دست راست در لوح ۱۴ آورده شده است.

۱۲. گوک یا (آبی) مدرسه در سیواس نام خود را از کاشی‌های آبی که بدان وسیله مزین شده گرفته است. این مدرسه که به وسیله وزیر صاحب عطا تاسیس و به امر کلوک بن عبدالله ۱۲۷۱/۲ ساخته شد جزو زیباترین بناها در ترکیه به شمار می‌آید. بسیاری از حجاریهای نمای اصلی آن شبیه حجاریهای پیشین لارانداکامی در قونیه است که به وسیله همان استاد ساخته شد. درب به روی یک تالار چهار گوشه سقف گشوده و در بخش راست به یک مسجد گنبد دار که با کاشیهای آبی مزین گردیده، منتهی می‌شود. اندکی آن سوتر حوضی مرکز حیاط را مشخص می‌سازد. رواقهای جانبی دارای تالارهای ایوان شکل مرکزی هستند در دو سوی آنها شش اطاق قرار داد که در دو طبقه ساخته شده است.

۱۳. گرایش به سبک باروک که تزیینات سلجوقی مربوط به نیمه دوم سده سیزدهم را

تمتایز ساخت در این بخش از سر ستونی از چیده مدرسه در سیواس آشکار است. در بعضی جاها حجاری ۱۶ سانتی متر عمق دارد.

۱۴. بخش دیگری از چیده مدرسه در سیواس که در آنجا کاشیهای به هم بافته شبیه حاشیه‌های اینجه مناره مدرسه است (لوح ۸) که آن را همان استاد ۱۲ سال پیش از آن ساخت و اساس طرح را تشکیل می‌دهد.

۱۵. دروازه خان سلطان در راه قونیه آق سرای با منظره‌ای از مسجد اندکی دورتر این کاروانسرا یک بنیاد سلطنتی بود که در ۱۲۲۹ آغاز و در ۱۲۳۶ تکمیل شد. نفوذ سوریه در نعل درگاه در دورنگ مرمر به چشم می‌خورد، ولی طاقچه آویزدار در درون محوطه دراز و نعل مانند و ستونهای جانبی فرورفته در دیوار اساساً آناتولیایی است و قاب بندهای تزینی جانبی به شکل تزیینات ستاره‌ای و هندسی نیز آناتولیایی است. هم طرح و هم بسیاری از تزیینات آن، شباهت زیادی به طرحها و تزیینات سیواس - قیصریه خان سلطان دارد.

۱۶. احداث مسجد سلطان «پالاس» خان بر سر راه قیصریه - سیواس که یک نهاد سلطنتی بود در ۱۲۳۰ آغاز و ده سال بعد تکمیل شد. مسجد در وسط حیاط قرار دارد و در کمال زیبایی بر قاعده‌ای استوار است که از چهار قوس نعل مانند تشکیل شده است. دخول به آن به وسیله چند پله که قوس مقابل دروازه ورودی خان را دور می‌زند انجام می‌گیرد. ۱۷. جزئیات تزیینات حجاری شده در نمای یکی از قوسهای زیر مسجد سیواس - قیصریه خان سلطان یک نقشمایه بیل مانند یا قلب مانند، قوس را در بر می‌گیرد. خط آن به وسیله یک الگوی سلتی از نوع به هم بافته تکرار می‌شود و بیشتر جزو ویژگی فلز کاری است تا سنگ کاری، ولی در بخشهای دیگر این بنا دیده می‌شود. یک الگوی آذین گلسرخ که در یک زمینه هندسی قرار دارد باعث می‌شود که به طرف بالا و به سوی مسجد بنگریم و همچنین طرز استفاده از سه گوشه‌ها که دارای جنبه آسیای مرکزی قوی است نیز همان وضع را دارد.

۱۸. جزئیات یک تزین مار مانند از طاق دیگری در قاعده همان مسجد. مار را سلجوقیان مظهر اصقلاییوس می‌دانستند و به همین صورت نیز به وسیله آنان به کار می‌رفت. حجاری برای بیمارستان تأسیس شده در ۱۲۳۵ به وسیله اتابک جمال الدین فرخ، مدیر بیمارستانهای سیواس در ۱۲۲۰ به عنوان نشان آن به وسیله دانشگاه استانبول

انتخاب شد گونه‌ی خان سلطان یکی از زیباترین ساختمانها در تاریخ خود است.
 ۱۹. ساقه‌ی گنبد، بدون تردید روزگاری متعلق به گنبد مخروطی شکل بود و مرکز تالار بزرگ را در سیواس - قیصریه خان سلطان مشخص می‌ساخت، جزئیات پنجره جزئیات داخلی آن را نشان می‌دهد.

۲۰. کاروانسرای ترجان، ساختمانی که مانند آرامگاه مجاوربه آغاز سده‌ی دوازدهم تعلق دارد. این خان وسیع و مستطیل شکل در آغاز در بخش خارجی دارای پنجره نبود و در اینجا یکنواختی دیوارهایش به وسیله‌ی برجهای نوک تیز و بلند که در فواصل معین کار گذاشته شده بود، از بین می‌رفت. این برجها ما را به یاد برجهای قدری پیشتر در شمال ایران می‌اندازد، که از آن‌ها به عنوان یادمانهای مربوط به مردگان استفاده می‌شد.

۲۱. یک دالان با سقف هلالی در خان در ترجان ارتفاع استثنایی آن، کاروان‌هایی را که دارای شتر بودند قادر می‌ساخت از آن استفاده کنند، هرچند اصطبلهای جداگانه نیز برای استفاده‌ی اسبها و قاطرها در نظر گرفته شده بود. چنان که در اولوکامی در ارزروم دیده می‌شود، فقدان کامل تزیینات حجاری به چشم می‌خورد یعنی یک ویژگی که غالباً به ما کمک می‌کند تا بتوانیم بناهای سلطوکی را از بناهایی که در دوره‌ی سلجوقیان مسئول آن بودند جدا کنیم. وجود فقدان تزیینات برتری و عالی بودن کیفیت مصالح ساختمانی آن موجب می‌شود که این کاروانسرا را با زیباترین کاروانسراهای این دوره همپایه بدانیم.
 ۲۲. تالاری در سیواس - قیصریه خان سلطان که برتری تناسبها و مصالح ساختمانی را آشکار می‌سازد و عظمت راهروهای جانبی مرکزی را نشان می‌دهد.

۲۳. پل توکات که در ۱۲۵۰ به هزینه‌ی پروانه حمیدبن عبدالله قاسم، پسر وزیر الطوسی و نیز به هزینه‌ی امیر سیف الدین ساخته شد این موضوع بر روی در کتیبه‌ای سنگی در وسط پل نگاشته شده است. این پل هنوز به طور منظم مورد بهره‌برداری هرگونه وسیله‌ی نقلیه قرار دارد.

۲۴. ماما خاتون گنبد، در ترجان، در ۱۱۹۲ به توسط مفضل معروف به احوال در اهلات برای شاهزاده خانم سلجوقی که به کمک صلاح الدین آمد، ساخته شد در زمانی که صلاح الدین در ناحیه‌ی ترجان با دشواریهایی مواجه شده بود. گنبد دارای ویژگی غیرعادی و پیچیده‌ای است، و شامل یک دیوار مدور خارجی و یک آرامگاه مرکزی است. دیوار را با یک دروازه‌ی بسیار مجلل که در مقابل «خان» قرار دارد آراسته‌اند.

طاقچه‌های ظریف و بلند و نوکدار جانبی تا اندازه‌ای برجهایی را به یاد می‌آورد که در طول دیوارهای خان تعبیه کرده‌اند.

۲۵. چیفته (دوگانه) یا مدرسه خاتونیه درازروم که به وسیله خواند خاتون، دختر علاء الدین کیقباد دوم ساخته شد، اکنون به عنوان موزه به کار می‌رود. برفراز مدخل آن، دو مناره بسیار زیبا از کاشی قرار دارد که این مدرسه نام خود را از آن گرفته است و تا اندازه‌ای مناره‌های چیفته مدرسه سیواس را، که اندکی بعد ساخته شده، به خاطرمامی آورد (لوح ۱۱). داخل، رواقهای جانبی، که یک حیاط مستطیل شکل را در بر می‌گیرد، شامل چندین تالار مرکزی ایوان مانند است که در هر دو سوی آن، شش اطاق در دو طبقه قرار دارد. آرامگاه مؤسس آن در منتهی الیه قسمت پایانی است و طاقنماهای کور بر روی سقف مخروطی شکل آن دوران طاقنماها را در دیوارهای جانبی آن تکرار می‌کند. بسیاری از بخشهای ساختمان را حجاری کرده‌اند.

۲۶. در درون محوطه دیوار ماماخاتون گنبد در ترجان، دوازده شاه نشین کم عمق وجود دارد. ده تای از آنها شامل تابوت است، در صورتی که در قسمت راست درب، محرابی قرار دارد و در بخش چپ پله‌ای است که به یک راهروی بدون سقف تا بالای دیوار منتهی می‌شود. شاید این فکر از آرامگاه دو طبقه‌ای و آجری سلطان سنجر در ایران اتخاذ شده باشد. در ترجان، در مرکز محوطه یک آرامگاه سنگی دو طبقه متعلق به ماماخاتون قرار دارد، که خود یک بنای هشت پره است با پره هایی که بخشهای مختلف را از یکدیگر جدا می‌کند. این بخشها به صورت مخارجة پشت محراب است. خطوط آن یادآور سقف مخروطی شکل در دو طاقنمای کور دو دندانهای است تابوت شاهزاده خانم هنوز در اطاق تحتانی قرار دارد و حال آن که محراب، اطاق فوقانی را به صورت نمازخانه‌ای کوچک درآورده است.

۲۷. مسجد اشرف اوغلو در بی شهر در ۱۲۹۶-۱۲۹۸ به وسیله خانواده‌ای از همان نام تأسیس شد که اندکی پس از فروپاشی دولت سلجوقی، به عنوان فرمانروایان یک امیرنشین به همان نام بر سر کار آمدند. این مسجد اگرچه متأخر است اما از لحاظ نوع، قدیمی است، زیرا همراه با طرحهای سنتی دیوارهای آن و مناره و مقبره، سقف مسطح مسجد را که از ویژگی مرحله آغازین معماری سلجوقی در آسیای کهن بود، حفظ کرده است.

۲۸. قصر دیوریگی که در ۱۱۸۵/۸۱ برای منگوچک رعیت سلجوقیان ساخته شد و

شامل مسجدی بود که به وسیله حسن بن پیروز مراغه‌ای احداث گردید. برج و بارو و دیوارهای عظیم قصر مانع وحشت آوری برای مهاجمان این دوره به شمار می‌رفت.

۲۹. برج قزل کوله یا برج قرمز محور استحکامات علائیه را تشکیل می‌داد. این برج که در ۱۲۲۶ به توسط یک معمار سوری به نام ابوعلی بن ابی رقه الکتانی اهل حلب و از سنگ ساخته شد یک بنای هشت ضلعی است که قطر آن به ۹۵ پا و بالاترین ارتفاع آن به ۱۰۸ پا می‌رسد. طرح داخلی آن به طور عجیبی پیچیده است و هریک از پنج طبقه آن با دیگری فرق دارد. پله‌های سنگی، طبقات را به یکدیگر وصل می‌کند و به ایوانی بر فراز بام منتهی می‌گردد. برای بررسی دقیق آن رجوع شود به آلانیا، تالیف ستون لوید Seton Lloyd و استورم رایس Storm Rice لندن، ۱۹۵۸.

۳۰. بخش قدیمی زرادخانه دریایی یا ترسانه در علائیه در ۱۲۲۸، دو سال پس از قزل کوله ساخته شد و از آن به طور مؤثر مراقبت کرد. در قسمت خارجی آنچه که از آن می‌توان دید دیوار مجاور دریاست با پنج مدخل نعل مانند آن در آثاری از برج و باروهایش که طول اینها به ۸۷ پا می‌رسد. این طاقها منتهی به پنج راهروی مسقف می‌شود که در زیر صخره‌ای به عمق ۱۳۱ پا قرار دارد طاقها از آجر ساخته شده‌اند و نور از طریق روزنه‌هایی که در سقفهای آنها تعبیه شده است به درون می‌تابد دیوارهایی که دالانها را از هم جدا می‌کند به وسیله چهار قوس مجزا می‌شوند و هر دالان به اندازه‌ای وسیع است که می‌توانستند کشتیها را در آن نگاه دارند یا به طور مخفی کشتی سازی کنند. ازین بنا هنوز ماهیگیران محلی استفاده می‌کنند.

۳۱. گنبد سید محمد حیرانی، در آق شهر که در ۱۲۲۴ ساخته شد تحول از اطاق چهارگوش به سقف مخروطی از طریق تحول یک قاعده هشت ضلعی به یک ساقه گنبد مدور انجام گرفت. صافی آن به وسیله ستونهای مخارجه شکل آن قطع می‌شود.

۳۲. مقبره نورالدین بن سنتی مور در توکات که در ۱۳۱۳ ساخته شد. در این نمونه متأخر سقف برج مخروطی شکل به چندین بخش سه گوشه تقسیم می‌شود.

۳۳. طرحی به وسیله راهب روبروکی از چادرهایی که وی در دربار مغول در ۱۲۵۳ مشاهده کرد. این طرح در چاپ برگرون Bergeron اثر آن راهب آمده است. چادرهای مذکور شاید به عنوان نمونه‌هایی برای آرامگاههای سلجوقیان به کار رفته باشد.

۳۴. احداث دونرگنبد در قیصریه به سال ۱۲۷۶ نسبت داده می‌شود. این گنبد اگرچه

از لحاظ شکل، سنتی است ولی به وسیله تزئینات حجاری شده بسیار استادانه و با روحش متمایز می‌گردد. این گنبد برای شاهزاده خانم شاه جهان خاتون ساخته شد و از مجلل‌ترین از نوع خود به شمار می‌رود تزئینات آن شامل ترکیبات اسلیمی و هندسی و همچنین تعدادی اشکال جانوری مانند شیر، عقاب و پرنندگان نقشپردازی شده با برگهای نخل است که نماد درخت زندگی است.

۳۵. آرامگاهی که در ساحل دریاچه وان در ۱۳۲۲ به فرمان عزالدین برای همسرش شاهزاده خانم حلیمه ساخته شد تنها شکل طاقنماهای کور و طاقچه‌ها بر روی نماهای هشت ضلعی دیوارها حاکی از تاریخ متأخر آن است.

۳۶. مقبره خداوند خاتون دختر قلچ ارسلان چهارم، بانی کوشک علاءالدین در قونیه، در نقره در ۱۳۱۲ ساخته شد این آرامگاه دو طبقه که هفت ضلعی است مدخلی با حجاری عالی دارد و بر روی دیوارهای سنگ آهک زرد، سنگ سخت‌تری به کار برده‌اند که در درون حاشیه‌های مرمرین قرار دارد و آن نیز به طور ظریفی حجاری شده است نقشمایه‌های آن شامل شکل‌های اسلیمی و جانوری است که در میان آنها شکل شیر، گوزن و پرنندگانی با سرانسانی مشاهده می‌شود.

۳۷. ستون و سرستونی از رواق چifte مدرسه در ارزروم (۱۲۵۳)، که استفاده از یک نقشمایه هندسی را به طور مؤثر بر ساقه ستون و ترکیبات گل و بوته‌ای را در سر ستون نشان می‌دهد.

۳۸. مسجد ویرانه‌ای در دنیاشر، کوش حصار کنونی، که روزگاری توقفگاه مهمی برای کاروانها بود ویرانیها به خوبی روشهای ساختمانی متعدد را که مورد استفاده سلاجقه بود نشان می‌دهد.

۳۹. بخشی از دروازه شمالی اولوکامی در دیوریگی که در ۱۲۲۸ به وسیله احمد پسر ابراهیم تغلیسی و خرمنشاه پسر موحید اهلاتی ساخته شد. بسیاری از نقشمایه‌های آن، ما را به یاد نمونه‌های هندسی می‌اندازد تا قفقازی. تریج تزئینی مدور با زمینه هندسی و ترکیب مرکزی آن شاید از روی سپری متعلق به دوره‌ای پیشتر اقتباس شده باشد به ظرافت کتیبه‌کننده کاری شده‌ای بنگرید که بر فراز سر ستون آویزه مانند، حجاری شده است.

۴۰. جزئیات دیگری از همان دروازه که در آن الگوهای هلالی و گل و بوته‌ای به

صورتی مصور شده‌اند که آثار مليله دوزی هندی را به یاد می‌آورد.

۴۱. جزئیات دیگری از همان دروازه در اینجا هم تأثیرات آسیای مرکزی و هم تأثیرات شمال ایران غلبه دارد و این سبک ما را به یاد گچبریهای همدان و به طور ویژه، تزیینات گنبد علویان در آنجا می‌اندازد.

۴۲. دستگیرهٔ مفرغی به صورت سرگواز مجموعهٔ کویون اوغلو در قونیه به اندازهٔ ۶ سانتی‌متر در ۶ سانتی‌متر

۴۳. جزئیاتی از نمای خان قره طای که ۱۲۴۰/۴۱ برای وزیر جلال الدین قره طای ساخته شد شکلهای ستاره مانند و هندسی با نقشمایه‌های اسلیمی و تصویر پرنده‌ای شبیه کار ایرانیان ترکیب شده است.

۴۴. جزئیاتی از نمای آق خان در آق‌سرای که بین سال‌های ۱۲۵۰ و ۱۲۶۰ ساخته شد سبکی که بدان وسیله پرنده نشان داده شده با سبکی که در حجاری خان قره طای به کار رفته تفاوت بسیار دارد ویژگی برجستهٔ آن، اصیل‌تر و با صلابت‌تر و مربوط به نشانهای اشرافی است در اینجا به جای تزیینات هندسی، ترکیبات درهم سبکمانندی آمده که از دایره‌ها و نوارهای منحنی ترتیب یافته است. الگوی سه گوشه مانند حاشیه دارای ویژگی آسیای مرکزی است و به آنچه که در مسجد سیواس - قیصریه خان سلطان می‌بینیم و همچنین به بخشهای دیگر آق خان (تصویر ۱۳) بسیار شباهت دارد.

۴۵. طرح حجاری شدهٔ خورشید از نمای آق خان آق‌سرای که شبیه حجاری نمای بیمارستان دارالشفاء در سیواس (۱۲۱۷) است و در آنجا همراه نقش ماه دیده می‌شود. در این بیمارستان حجاری به خوبی حفظ نشده است.

۴۶. جزئیاتی از نمای آرامگاه تورومتای در آماسیه مورخ ۱۲۷۸/۹ این یادمان دو طبقه‌ای را در بردارد بخشهای فوقانی دیوارهای آن، با قطعات یا نوارهایی به اندازه‌های مختلف مزین شده است که دارای الگوهای تکراری است.

۴۷. یک وزنهٔ مفرغی کار صنعتگران اورتوکیایی مضبوط در کتابخانهٔ ملی پاریس. موزهٔ سلطنتی اسکاتلند ادنبرگ نمونهٔ بسیار مشابهی دارد هر دو، تأثیر برتر جنبهٔ ایرانی را دارد، اما علائم روی بدنهای گریفین‌ها با سرآدمی بر روی بسیاری از جانورانی یافت می‌شود که دارای ویژگی هنر صنعتگران آناتولیایی و سلجوقی است.

۴۸. یک وزنه از مجموعهٔ کویون اوغلو در قونیه که قطر آن به دوازده سانتی‌متر

می‌رسد تزئینات ساده آن مرکب از ستاره و گل و بوته و دارای ویژگی سلجوقی است. ۴۹. شیری از ارگ در دیوریغی اگرچه تاریخ قصر ۱۱۸۰/۸۱ است، یکی از دروازه‌های ارگ دارای تاریخ ۱۲۳۶ و دیگری ۱۲۴۲ است پیکره‌ها احتمالاً بیشتر مربوط به دوتاریخ اخیر است تا دو تاریخ اول. نشان دادن شیر قرابتی با بعضی کنده کاریهای روی استخوان سکاها دارد و در این مورد، سری متعلق به سده هفتم تا ششم پیش از میلاد از کلرمس‌رابه عنوان نمونه ذکر می‌کنیم که در لوح ۳۵ در کتاب سکاها* اثر تالبوت رایس لندن ۱۹۵۷ آورده شده است.

۵۰. یک تندیس سنگی از شیری از کوشک علاءالدین در قونیه، که تاریخ آن بین ۱۲۴۶ و ۱۲۶۴ است و در موزه هنرهای شرقی و اسلامی در استانبول مضبوط است ارتفاع آن یک متر و پنجاه و شش سانتی‌متر و به یک الگوی هیتیایی یاسکایی بیشتر شباهت دارد.

۵۱. تندیس سنگی از ابوالهول به ارتفاع ۵۸ سانتی‌متر و ارتفاع ۷۸ سانتی‌متر و مربوط به سده سیزدهم و اکنون در موزه هنر ترکی و اسلامی حفظ می‌شود این گونه تندیسها در دوره سلجوقی نسبتاً نادر و به طور کلی، محدود به تجسم شیر بوده است. چهره این ابوالهول، اگرچه ناقص شده است، ولی بسیار جذاب و گیراست.

۵۲. یک تخته سنگ حجاری شده از نمای چفته مدرسه در ارزروم (۱۲۵۳)، که دو شیر را در دوسوی درخت زندگی با عقابی بر فراز آن نشان می‌دهد. این ترکیب را در یک طاقچه نعل مانند قرار داده‌اند و کنده‌کاری‌های تزیینی، طرح را تکمیل می‌کند.

۵۳. یک عقاب دو سر از نمای تیمارستان در دیوریغی در ۱۲۲۸ و ساخت آن که دارای مفهومی مربوط به اشراف بوده است، نزدیکتر به کارفلز کاران است تا حجاران، زیرا در بلند نشان دادن پاهای پرند و نقشپردازی دم آن و طرح هلالی شکلی که بدنش را از دمش جدا می‌سازد، یک عنصر از هنر جواهرسازی وجود دارد.

۵۴. یک لوح حجاری شده که عقابی را نشان می‌دهد، از ارگ قونیه و متعلق به حدود سال ۱۲۲۱ است. اندازه آن ۹۴×۹۰ سانتی‌متر و در موزه اینجه مناره در قونیه محفوظ

*. این کتاب توسط همین مترجم در سال ۱۳۷۰ در انتشارات یزدان تحت عنوان سکاها به چاپ رسیده بود و چاپ دوم آن در ۱۳۸۸ توسط انتشارات طهوری انجام گرفته است - م.

است این لوحه در آغاز، برفراز دو جن که بر روی مدخل اصلی ارگ قرار داشت واقع بود و از لحاظ سبک به عقابی شبیه است که بر روی پارچهٔ زیرفت آن زمان، که در لوح ۷۸ آمده است، شباهت دارد.

۵۵. یک عقاب دوسر از نمای چپفته مدرسه ارزروم، ۱۲۵۳، نوعی از عقابی که در لوح ۵۲ نشان داده شده است.

۵۶. یک قاب پنجره که فان برچم Von Berchem و استریژگوفسکی Strzygowski آن را با سبک دیاربکر مربوط می‌دانند و اکنون در موزهٔ هنر ترک و اسلامی در استانبول محفوظ است. یک کتیبهٔ کوفی طومارها و لچکی‌ها، نقشمایه‌های اساسی را تشکیل می‌دهند، ولی جانوران مربوط به نشانهای اشرافی، طرح را زنده می‌سازد. دانشمندانی که در بالا به آنها اشاره شده است عقیده دارند در آمیدا Amida، هایدلبرگ Heidelberg، ۱۹۱۰، صفحهٔ ۳۵۷ که کتیبهٔ آن فاقد استفادهٔ تاریخی است و می‌گویند که حجاری به سدهٔ دوازدهم تعلق دارد، ولی شباهت در نشان دادن بالهای حیوانات باعث می‌شود که تاریخ آن را بیشتر آغاز سدهٔ سیزدهم بدانیم این عقیده هنگامی بیشتر تأیید می‌شود که قوشهای این حجاری را با آنچه در نمای آق‌سرای آق‌خان در لوح ۴۴ دیده می‌شود، مقایسه کنیم.

۵۷. این تخته سنگ حجاری شده که ازدهایی را با بدن مار و دمی نشان می‌دهد که در دهان ازدهای دیگر ختم می‌شود روزگاری دیوار دروازهٔ قونیه را زینت می‌بخشید، و بنابراین، آن را می‌توان به حدود سال ۱۲۲۱ نسبت داد. اندازهٔ آن ۹۶×۳۳ سانتی‌متر است، و به جانورانی از همان تاریخ شباهت دارد که سابقاً دیوار طلسم Talisman در بغداد را زینت می‌بخشید. در اینجا این جانوران در حالی نشان داده می‌شوند که خلیفه ناصر آنها را که به منزلهٔ دشمنان او، یعنی شاه خوارزم و مهاجمان مغول هستند، خفه می‌کند. اگرچه شکل ازدها در هنر شاید از چین یا از جهان عیسوی به سلجوقیان رسیده باشد، ولی صورت ازدها در هنر سلجوقی می‌تواند از چین یا جهان مسیحیت به آنها رسیده باشد، زیرا فردوسی آن را به عنوان نماد بیابانگردان آسیای مرکزی از اصل و نسب ترک می‌داند.

۵۸. یک تخته سنگ حجاری شده از ارگ قونیه، ۵۵×۵۰ سانتی‌متر از حدود سال ۱۲۲۱، که امروزه در موزهٔ اینجه مناره در قونیه مضبوط است این تخته سنگ، مردی را

نشان می‌دهد که روی یک سه پایه ویژه اردو نشسته و قوشی را با دست راست دستکش دارش به دست گرفته و با دست چپ خود، چانه یک فرد کوچکتر را نوازش می‌کند. ریش و سبیل او به دقت آراسته شده است و جامه هایش استادانه‌تر از آنهایی است که بر روی سایر حجاریهایی ازین دست می‌توان دید. این چهره همراه با صورت یک تصویر کوچکتر، حاکی از آن است که این حجاری، پادشاهی را با یکی از اتباعش نشان می‌دهد تا مردی را با کودکی. این حجاری بدون شباهت به حجاری روی یادمان گوری وابسته به دوره کلاسیک نیست و شاید از یک گونه پیشین الهام گرفته باشد.

۵۹. تخته سنگ حجاری شده که فیلی را نشان می‌دهد که مورد تعقیب یک حیوان وحشی است این نقش را در دیوار ارگ قونیه ایجاد کرده‌اند، و بدین ترتیب، تاریخ آن حدود ۱۲۲۱ و اندازه آن $۵۵ \times ۱/۵۰$ سانتی‌متر است و در موزه اینجه مناره در قونیه محفوظ است. دانشمندی به نام Sarr در اثر خود مربوط به آسیای کهن، فیل روی این تخته سنگ را به فیلی تشبیه می‌کند که بر روی پارچه‌ای از آرامگاه شارلمانی در آخن Achen دیده می‌شود و حاکی از آن است که هنرمندانی که این فیله را کشیده‌اند، تحت تأثیر منسوجات ساسانی قرار گرفته‌اند. اما تماس مستقیم هند از طریق غزنه یا خوارزم شاید باعث این تشابه شده باشد، به ویژه از آنجا که علائم نقطه و ویرگول بر روی بدن جانور تعقیب کننده در این مورد، شکلهایی را به خود گرفته است که شبیه شکلهایی است که غالباً بر روی جواهر آلات هندی دیده می‌شود.

۶۰. یک تخته سنگ حجاری شده به اندازه ۵۷×۵۰ سانتی‌متر از دیواری از ارگ قونیه که بدین ترتیب مربوط به حدود سال ۱۲۲۱ می‌شود، اکنون در موزه اینجه مناره در قونیه مضبوط است. این تخته سنگ مردی را نشان می‌دهد که چارزانو نشسته و شیء مدوری را با یک دست گرفته است این شیء را سبب توصیف کرده‌اند، ولی در مقایسه با تصویرهایی از این منظره مربوط به دوره ساسانی معلوم می‌شود که در واقع ممکن است فنجان باشد. تا سده سیزدهم، مفهوم اصلی این منظره از یاد رفته بود، و حجاران سلجوقی بدون آن که به مفهوم آن پی ببرند، همچنان آن را نشان می‌دادند.

۶۱. تخته سنگی به اندازه ۹۰×۹۰ سانتی‌متر که دو سرباز را با کلاهخودهای نوک تیز و زره زنجیری از سده سیزدهم نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که سلاحها با توصیف فردوسی از تجهیزات ترکان تطابق داشته باشد، که به عقیده او، دارای رنگ سیاه بود

سبک حجاری زمخت و بدوی است، ولی بی شباهت به سبک نسبتاً اویغوری از دو تصویری نیست که به استادان سلجوقی نسبت داده شده است که اکنون یک مجموعه خصوصی در آمریکاست، تصویر آن در کتاب ترک ساناتی *Turk sanati* در تصویر ۳۷۶ اثر دیز و اوکتای اصلانایا *Diez and oktay Aslanapa* آورده شده است. حجاری آناتولیایی را در موزه هنر ترک و اسلامی در استانبول می‌توان دید.

۶۲. یکی از دو نقش حجاری شده به اندازه ۹۴×۱۵۳ سانتی‌متر که در ابتدایبرفراز مدخل اصلی ارگ قونیه قرار داشت و بنابراین تاریخ آن را باید در حدود سال ۱۲۲۱ دانست این دو نقش اکنون در موزه اینجه مناره در قونیه مضبوط است. تکیه آن دو را نماینده هر مزد و اهریمن یعنی نیکی و بدی می‌داند و هر دو به طور سرزنده ما را به یاد بسیاری از نقشهای باستانی و بیزانسی می‌اندازد، که عبارت از مجسمه‌های پیروزی و فرشتگان بودند و همچنین به یاد فرشتگان ساسانی می‌افتیم که آنها را خسرو شاه ساسانی در سال ۶۲۰ میلادی در طاق بوستان بر سنگ نقش کرد. تاجهایی که در نقشهای تصاویر قونیه بر سر دارند، بسیار شبیه تاج خلیفه ناصر است. تصویر حجاری شده آن بر روی مدخل دروازه طلسم در بغداد در ۱۲۲۲ دیده می‌شد و متأسفانه این دروازه در ۱۹۱۷ در هنگامی که از برج به عنوان انبار موقتی استفاده می‌شد، منفجر گردید. نقوش قونیه با دست چپ خود حوله‌هایی و احتمالاً شیء مدوری را نگاه داشته‌اند که ممکن است، حاکی از ماه و خورشید یا جهان باشد.

۶۳. پیکره‌ای که یک عود نواز نشسته را نشان می‌دهد که متعلق به سده سیزدهم و اکنون در موزه دولتی در برلن مضبوط است. این نقش اگرچه ساده است، ولی در این مورد، استادانه و عالی است، و حجاری به طرزی ظریف و حساس و زیبا انجام گرفته است. سلجوقیان به موسیقی علاقه داشتند، و هنرمندان آنها و به ویژه کوزه‌گران آنها، مایل به نشان دادن عود نوازان بودند. یک قطعه کاشی از قصر قبادآباد، و مضبوط در موزه قره طای در قونیه، این موضوع را با سبکی نسبتاً بیشتر ایرانی نشان می‌دهد ندتا این گونه حجاری.

۶۴. یک ظرف مفرغی و مینا کاری شده حاوی نام شاهزاده سوکمان بن داوود از حصن کائیف که از ۱۱۱۴ تا ۱۱۴۴ حکومت کرد. شکل و سبک مینا کاری بعضی از میناهای عالی آن به ویژه و شکل مرکزی بزرگتر، کاملاً کار استادان بیزانسی و یونانی

است، ولی بعضی از نقشمایه‌های جانوری کوچکتر به نقش مدالهای برودری دوزی بر روی کتیبه‌ی توماس آبکت Thomas a Becket شباهت دارد، که در فرمو Fermo مضبوط است و استاد استورم رایس آن را دارای اصل و منشأ اسلامی می‌داند. با وجود این، هرگاه این ظرف به وسیله‌ی یک نفر یونانی ساخته شده باشد چنانکه محتمل است، با وجود این، بایستی ساخت آن، در یک کارگاه اسلامی انجام گرفته باشد و در روزگار خود نمی‌بایستی منحصر به فرد بوده باشد.

۶۵. قلاب زرین کمر بند به اندازه $6 \times 7/5$ سانتی‌متر که اکنون در بخش اسلامی موزه برلن مضبوط است موجودات روی آن به شیوه‌ای است که اگرچه قلاب کمر بند را ظاهراً ایرانی نشان می‌دهد ولی یک کار آناتولیایی است. بالهای برگ مانند جانوران و سرهای عقابها به طرحهای گوناگون متعلق به سده سیزدهم شباهت دارد، ولی تشابه شدید آن با یک جفت شیر-دال تاجدار که بر روی گچ ساخته شده و در موزه اچمیادزین Etchmiadzin مضبوط است، پیوستگی آن را با کیخسرو دوم نشان می‌دهد که به سبب علاقه او به همسر گرجی اش در آن نفوذ قفقاز بیشتر به چشم می‌خورد. بنابراین، تاریخ میان ۱۲۳۶ و ۱۲۴۶، بایستی برای این دو قلاب کمر بند، احتمالی باشد.

۶۶. درب‌های محراب چوبی کنده‌کاری شده از مسجد اشرف اوغلو در بی شهر، باید به سده سیزدهم نسبت داده شود. کناره‌های محراب نیز با طرحهای هندسی با روحی کنده‌کاری شده است.

۶۷. یک درب چوبی کنده‌کاری شده متعلق به سده سیزدهم که در آن، الگوهای هندسی، طرحهای گل و بوته دار و نقشهای اسلیمی در کمال مهارت با کتیبه ترکیب شده است و تزیینات هماهنگی را ایجاد می‌کند.

۶۸. درب‌های پنجره از چوب، از مسجد حکیم بی Hakim Bey در قونیه در ۱۲۵۸ کنده‌کاریها را با نهایت ظرافت انجام داده‌اند، و طرح پیچیده با زیبایی و آراستگی می‌چرخد که بهترین آثار را نشان می‌دهد.

۶۹. محراب کاشیکاری شده از مدرسه صاحب عطا در قونیه، که به وسیله‌ی این وزیر در ۱۲۵۸ تأسیس و به وسیله‌ی کلوک بن عبدالله ساخته شد، نمونه‌ای عالی از نوع خود است. فن موزاییک‌های لعاب زده مستلزم تقسیم کاشیها به بخشهای شکل دار بود، که آن‌ها را به طرف داخل متمایل می‌کردند تا آن را به طور دقیق با یکدیگر تناسب بخشند.

۷۰. یکی از هشت قالی دوره سلجوقی از سده سیزدهم که در مسجد علاءالدین در قونیه در آغاز قرن حاضر مورد استفاده بود و اکنون در موزه مولانا در قونیه قرار دارد. این قالی اگر چه آسیب دیده، ولی عملاً در ابعاد اولیه خود باقی است و در حدود سه متر عرض دارد. استاد اردمان Erdman در کتاب خود تحت عنوان قالیهای ترکی مربوط به سده پانزدهم استانبولی، به درستی این قالی را به استادان قونیه‌ای نسبت می‌دهد و عقیده دارد که به احتمال قوی به وسیله سلطان یا در هر صورت به وسیله یکی از وزیران یا درباریان او، به مسجد اعطا شد.

۷۱. این رحل کنده کاری شده و رنگ شده برای قرآن که آن را از چوب گردو ساخته‌اند در ۱۲۷۸/۹ به وسیله جمال الدین صاحبی به جلال الدین رومی تقدیم شد و اکنون در موزه مولانا در قونیه مضبوط است. اندازه آن ۴۲/۵×۹۴/۵ سانتی متر است. بخش خارجی این رحل را در کمال ظرافت و با نقشهای اسلیمی استادانه کنده کاری کرده و آن را در یک حاشیه مربع قرار داده‌اند و در بخش پایین آن، کتیبه‌ای است که آن را با مهارت و ظرافت ویژه تراش داده‌اند.

۷۲. جزئیات تزیینات نقاشی شده بر روی بخش درونی یک رحل قرآن. این صفحه یک نمونه منحصر به فرد نقاشی سلجوقی را در اختیار ما می‌گذارد. تزیینات را به رنگهای طلایی و سیاه بر روی زمینه قرمز انجام داده‌اند. طرح اصلی را در داخل یک مجموعه مدور قرار داده و گوشه‌های خالی را با الگوهای استادانه‌ای از برگ نخل پر کرده‌اند. ترنج وسط شامل یک نقشمایه مرکزی با یک عقاب دو سر نقشپردازی شده و دارای ۳۵ سانتی متر طول است و آن را در میان یک زمینه تار عنکبوت مانند که از نقشهای گل و بوته دار اسلیمی تشکیل می‌شود عرضه کرده‌اند که گویی جنگلی است و در آن چهارده شیر ظاهر می‌شود. بر طبق توصیفات، شعاعهای نقاشی شده در گوشه علاءالدین در قونیه، که ۱۰ تا ۲۰ سال زودتر قدمت داشته‌اند، باید از لحاظ سبک یکسان باشند، و چون این نقاشی قرابت‌های اشتباه ناپذیری با نقاشیهای پالازو ریاله در پالرمو دارد، باید به نقاشیهای اسلامی سیسیل توجه کنیم، تا بدانیم نقاشیهای دوره سلجوقی در قونیه به چه شباهت داشته‌اند.

۷۳. رحل قرآن که آن را باز گذاشته‌اند با جوانب رنگ شده و آماده برای قرار دادن قرآن. بخش خلفی آن که از نظر پنهان است کنده کاری شده است.

۷۴. یک ظرف نسبتاً زمختی که برای استفاده روزانه ساخته شده، از موزه قیصریه قطر آن ۱۶/۵ سانتی متر است و به سده سیزدهم نسبت داده می شود. قسمت خارج، زمینه سبز آن، دارای رگه های قهوه ای است، و قسمت داخل، طرح قهوه ای در یک زمینه زرد است و آن را با رنگ لعابی سبز پوشانده اند. این نقشمایه مرکزی سپر مانند، دارای علامت گل و بوته ای است.

۷۵. یک کاشی که بهرام گور و لیلارا در شکار نشان می دهد به مساحت بیست سانتی متر این نقش شاید در ابتدا در قصر علاءالدین در قونیه بوده و اکنون در مجموعه قویون اوغلو قرار دارد. اگرچه در وهله اول عناصر اویغوری و ایرانی به چشم می خورد، سبک و طرح آن اساساً آناتولیایی است و خمیر و طرح رنگ نیز چنین است. رنگ غالب آبی است زمینه آن سبز کم رنگ است و یک سبز متمایل به سفید در تصویر اسب و اندکی رنگ ارغوانی در تصویر آهو دیده می شود. زین به رنگ آبی، بالباسهای بهرام گور در تضاد است که از ارغوانی تا آبی کم رنگ در آن دیده می شود و اندکی رنگ طلایی به آن افزوده اند. لباسهای لیلابه رنگ سبز کم رنگ است در آنها نیز آثاری از رنگ سیاه دیده می شود.

۷۶. تکه بزرگی از یک قالی کوچک دوره سلجوقی متعلق به سده سیزدهم از مسجد علاءالدین در قونیه که اکنون در موزه مولانا در قونیه مضبوط است. لوزیهای بادامی شکل حاوی نقشمایه ای است که از یک طرح پیشتر مشتق شده و جانورانی را نشان می دهد که پشت به پشت یکدیگر ایستاده اند. در تصویرهای ۵۴ الف و ب نگاه کنید که در فواصل معین، یک طرح سپر مانند یا قلب مانند، به طور ویژه بر روی یک طرح اصلی افزوده شده است.

۷۷. بخشی از یک پارچه زربفت سرخ طلایی که در صومعه ای در اورن Aurergne در فرانسه قرارداد است و اکنون در موزه تاریخی منسوجات در لیون مضبوط است نوشته ای که حاشیه را تشکیل می دهد، دارای تاریخ ۶۱۶ هجری، یعنی سالهای ۱۲۱۸/۱۹ است و به سلطان کیقباد اول پسر سلطان کیخسرو، مؤسس بخش اعظم قونیه اشارت دارد. نقش پلنگ، اگرچه کمتر از نقش شیر مرسوم بود، ولی آن را برای نشان دادن قدرت سلطنت به کار می بردند. پلنگهای روی پارچه از کنار نشان داده شده اند، ولی چهره آنها از روبروست، در صورتی که چنگالهای آنها به شکلی چنگ می زند که شبیه ماردرهم پیچیده در چنگالهای عقاب بر روی حجاریهای دژ قونیه است. بنابراین

مجموعه موزه لیون، چاپ ۱۹۲۹ این پارچه زربفت در مصر ساخته شده است، ولی هیچ دلیل معتبری برای این مطلب وجود ندارد، زیرا سبک طراحی و همه عناصر موجود در این طرح، به طور ویژه‌ای آناتولیایی است. مشابه آنها را در کاشیهای قصر قونیه و همچنین در حجاریهای دیگر می‌توان یافت.

۷۸. بخشی از یک پارچه طلایی سرخ رنگ از ضریح آپولیناری Apollinari در سیگ بورگ Siegburg و متعلق به بخش اسلامی موزه برلن اگرچه این پارچه را هم به پالمو و هم به بغداد نسبت داده‌اند، اما ویژه سلجوقیان آسیای کهن است و مسلماً در قونیه برای یکی از سلاطین یا اعضای مهم دربار ساخته شده است. عقاب که مظهر سلطنت بود، نقشمایه اصلی را تشکیل می‌دهد. سبک آن، یادآور عقاب حجاری شده‌ای است که ماری را در چنگال خود دارد. که بر طبق طرح لابورد Labord مورخ ۱۸۲۵ (نک به لوح ۱۰)، بر روی مدخل ارگ دیده می‌شود. بدین ترتیب، این پارچه را احتمالاً می‌توان به علاءالدین کیقباد اول (۱۲۱۹-۱۲۳۵)، یا جانشین بلافصل او، نسبت داد و باعث تأسف است که هیچ اثری از حاشیه آن که ممکن بود نوشته‌ای را در برداشته باشد در دست نیست. شکل سپر مانند ترنج، ظاهراً دارای اصل و منشأ غربی است. با وجود این، شکل مزبور غالباً در هنر اسلامی دیده می‌شود. مایر Mayer در کتابش درباره نشانهای اشرافی اسلامی می‌گوید که آن، شکل یک علامت منصب بوده است هرچند امروزه آن را نمی‌توان تشخیص داد این طرح، دوباره بر روی ظرفی در موزه قیصریه که در لوح ۷۴ نشان داده شده، ظاهر می‌شود.

۷۹. روی یکی از سکه‌های سلجوقی به اندازه طبیعی از چپ به راست: بالا طرف راست: سکه سیمین از قلچ از سلان دوم، قونیه، ۵۸۲ هجری، ۱۱۸۶ میلادی؛ سکه سیمین از سلطان مسعود دوم، ماردین بای بورت، ۶۸۷-۶۸۹ هجری، ۱۲۸۷-۱۲۸۹ میلادی؛ سکه سیمین از کیخسرو سوم، قونیه، ۶۷۴ هجری، ۱۲۷۵ میلادی.

ردیف وسط:

سکه سیمین از قلچ ارسلان چهارم، سیواس، ۶۴۶ هجری؛ ۱۲۴۸ میلادی؛ سکه سیمین از کیخسرو دوم، سیواس، ۶۳۸ هجری، ۱۲۴۰ میلادی؛ سکه سیمین از کیکاوس اول، قونیه، ۶۱۰ هجری، ۱۲۱۲ میلادی؛ سکه سیمین از کیخسرو اول، قونیه، ۶۰۴

هجری، ۱۲۰۵ میلادی.

ردیف پایین. سکهٔ سیمین از سلیمان دوم، قیصریه، ۵۹۷ هجری ۱۲۰۱ میلادی؛
سکهٔ مسی سلیمان دوم، بدون تاریخ، و بدون علامت ضرب؛ سکهٔ مسی از مغیث الدین
طغرل شاه، ۶۱۳ هجری، ۱۲۱۵ میلادی؛ سکهٔ سیمین کیکاوس اول، قونیه، ۶۱۰
هجری، ۱۲۱۲ میلادی.

۸۰. سکه‌های سلجوقی مذکور در بالا (لوح ۷۹) که پشت سکهٔ را نشان می‌دهد.

نمایه

بیابانگردان، منابع، علائم داغ)، ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۷۴، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۰

آسیایی (عناصر، طوایف، سواحل، اراضی)، ۴۸، ۶۳، ۱۶۱، ۱۶۶

آق خان = خان سفید (تزیینات بنا)، ۱۷۳

آق سرای (جای سفید)، ۱۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴

آق شهر (شهری در ترکستان؛ شهر سفید)، ۸، ۶۷

آکره (شهر)، ۱۰۴

آلاشهر (منطقه)، ۶۹

آل بویه (=دیالمه خاندان ایرانی نژاد)، ۳۲، ۳۳، ۸۵، ۱۸۹

آلپ ارسلان، ادوالدین ابوسچا، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۸۳، ۸۸، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۸۹

آلتایی (منطقه، اقوام بیابانگرد، هنر)، ۹۵، ۱۷۳، ۱۷۴

آلتینپا (کاروانسرا)، ۱۶۲

آلدوبراندینی (خانواده)، ۶۸

آلکسیوس سوم (امپراتور بیزانس)، ۵۱، ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۹۱

آ

آبخازیا = آباسیگا (منطقه آبخازها)، ۶۸

آبیدوس (منطقه)، ۵۵

آترامیتریون (منطقه)، ۵۵

آتریس ابن آباق (از سرسپردگان آلپ ارسلان)، ۳۸

آدالیا = آنتالیا (در ترکیه کنونی)، ۶۲

آدریانوپل = آدرنه (شهری در ترکیه اروپایی)، ۴۸، ۶۶

آرابسک = عربانه (نقشمایه های اسلیمی)، ۱۰۹

آراپ (پسر قلچ ارسلان)، ۶۱، ۶۲

آراکس (شهر؛ رود سیردریا)، ۳۶

آرامی (حروف؛ منسوب به آرام قومی از قبایل بدوی سامی)، ۱۲۱

آرتین پاشا (پژوهشگر)، ۱۶۴، ۱۸۶

آرموریوم (منطقه نبرد)، ۴۷

آسیای کهن، ۳، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۷

آسیای مرکزی (منطقه، جنبه ها، طوایف،

کنده‌کاری‌ها، ظروف، قالی‌ها، شیوه هنری، اثر)،
 ۱۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۹۹،
 ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴،
 ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۷، ۱۸۵

ادسا = الرها (اورقه کنونی)، ۳۶، ۵۷

اردمان (پژوهشگر)، ۱۸۵

اردوی زرین (دسته‌ای از مغول به سرکردگی
 باتوخان، دولت سلطنتی)، ۷۴

اردیم شاه، کریم‌الدین (سازنده گنبد)، ۱۸۰

ارزروم، از شهرهای مشرق ترکیه (مناره‌ها، برج‌ها،

مسجد جامع، عقاب دوسر)، ۷، ۸، ۱۲، ۳۲، ۳۵،

۷۵، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳

ارزنجان = ارزنگان (شهر، جای ضرب سکه)، ۷۱،

۷۳، ۷۵، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۴

ارسطو (فیلسوف ایرانی)، ۱۱۷

ارسطویی (الگوی کلامی)، ۱۱۷

ارسلان خاتون خدیجه (برادرزاده طغرل)، ۳۳

ارسلان (فرزند اتسز شاه نقده)، ۲۰، ۱۹۲

ارغون، نظام‌الدین (شاه آماسیه)، ۲۰

ارگلی (منطقه)، ۲۰، ۵۷، ۶۰، ۷۱

ارمنستان (سرزمین، فرمانروایان، کلیساها)، ۳۲،

۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۶۹، ۷۱، ۱۰۰، ۱۴۳،

۱۴۴، ۱۷۹

ارمنستان کوچک (دولتی که مهاجرین ارمنی در

کیللیه تشکیل دادند)، ۷۱، ۷۳، ۱۰۵، ۱۱۲

ارمنی (کلیساهای مرتفع، تاجران، قوم، تیول)،

۵۱، ۵۹، ۶۸، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۳

اروس (قلعه)، ۷۸

اژه (دریا، کرانه‌ها)، ۳۶، ۵۵

استرزیگوفسکی (پژوهشگر)، ۱۴۳

استفن (اهل بولویس)، ۵۴

آماسیه (شهری در آسیای کهن)، ۵۹، ۷۶، ۹۵،

۱۰۸، ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۹۳

آمیدا (منطقه)، ۵۶، ۲۲۱

آناتولی، ۷۶

آنتالیا (بندر در ترکیه، قصر)، ۶۲، ۶۸، ۷۱، ۱۵۴

آنته‌میوس (جائلیق یا بطریق مسیحی)، ۷۷، ۱۱۲

آنتی توروس = ارمنستان کهن، ۵۱، ۶۳

آندرونیوکوس، امپراتور روم، ۵۱، ۶۵

آنکارا = آنقره (شهری در آناتولی)، ۱۹، ۵۸، ۶۲،

۶۳، ۶۷، ۱۰۹، ۱۷۸

آنکارایی (سکه‌ها)، ۱۹

آنگلوسا کسونی (هنرمندان)، ۱۶۹

آنی (شهری در ارمنستان)، ۳۵، ۳۶

آوارها (قومی با اصلی از آسیای مرکزی)، ۸۳

الف

ائودوکسیا، امپراتوریس، ۳۷

ابراهیم، ابراهیم ابن اینال (پسر سلجوق)، ۱۷، ۳۰،

۳۲

ابن اثیر (مورخ اسلامی سده یازدهم)، ۲۸

ابن بطوطه (مورخ، سیاح)، ۹۰، ۱۰۷

ابن بطوطه (مورخ، سیاح)، ۹۲

ابن بی‌بی (مورخ عرب)، ۶۹، ۷۰، ۹۰

ابن طولون، احمد = والی مصر در عصر عباسی

(طرح‌ها، مسجد قاهره)، ۱۵۵، ۱۶۲

ابن عبری (مورخ اسلامی)، ۲۸

ابوبکر (یکی از خلفای راشدین)، ۱۲۳

اپيروس (منطقه)، ۷۸

اتابک (امیری که جنبه پدری دارد)، ۸۵

اتسز (پادشاه سلسله خوارزمشاهی)، ۱۹۱

اتولیایی = آسیای کهن (سرزمین اصل و منشأ

دشت‌ها، شهرها، مساجد، هنر، مساجد، هنر،

- اسراییل، پسر سلجوق، ۳۰، ۳۱، ۳۳
 اسکاندلور (بندر)، ۱۰۵
 اسکیروس، ۱۵۶
 اسکی شهر، ۱۹، ۵۵، ۷۵
 اسلام، اسلامی (دین، تاریخ و فرهنگ، عناصر، موزه هنر، جهان، علائم اشرافی، حکما، سلاطین، معماری، کتیبه‌ها، برج‌ها، شاعران، علما)، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۵۰، ۷۰، ۷۷، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱
 اسلاوها (قوم از نژاد کهن هند و اروپایی)، ۳۷
 اسلمی (طرح‌ها و نقشامیه‌ها)، ۱۰۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۹
 اسماعیلی، اسماعیلیان، اسماعیلیه (یکی از فرق اسلام)، ۱۱۳، ۱۸۹
 اسمیرنا = از میر (بندر کنار دریای اژه)، ۵۰
 اشرف اوغلو، مسجد (در بی‌شهر ترجان)، ۸، ۹، ۱۴۰، ۱۸۵
 اشرف (شاهزاده ایوبی)، ۷۳
 اصفهانی، شمس‌الدین (وزیر مردان سه‌گانه)، ۷۶، ۹۴
 اعراب (قوم، حمله، سبک، دین)، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۷۹
 افیون قره حصار (منطقه)، ۸۰
 اکثب، اورتوبن، ۵۶
 البستان (منطقه)، ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۸۰
 الغازی، ۵۶
 القائم (خلیفه عباسی)
 الموت (قلعه جایگاه حسن صباح)، ۱۸۹
 امویان (خلفا، قصرها)، ۸۷، ۱۶۸، ۱۸۱
 انطاکیه (جنوب ترکیه نزدیک رود اورونتس)، ۳۴، ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵
 انوشنگین (غلام)، ۱۹۱
 اوج‌بیگ (لقب مرزبان)، ۸۰
 اوراسیایی (طوایف بیابانگرد، دشت‌ها)، ۷۳، ۹۵
 اورتوکی، اورتوکیایی (فرمانروایانی با اصل غز، سبک، مفرغ)، ۸، ۹، ۵۶، ۶۰، ۱۳۷، ۱۸۴
 اورخون - ایلک - خاقان = فرمانروای مطلق، ۱۲۰
 اورخون (دره‌ها در مغولستان، کتیبه‌ها، مکتوبات)، ۲۷، ۹۵، ۱۲۱، ۱۸۳
 اورخونی (القبای)، ۱۲۱
 اورشلیم (شهر)، ۳۸، ۵۰، ۵۶
 اورفه (نام باستانی اُدسا)، ۱۰۸
 اورگوب - آوانوسا (جاده)، ۱۱
 اولو بورلو (منطقه)، ۲۰
 اولوکامی (مسجد جامع، بنادر دیورغنی تندیس‌ها، تیمارستان)، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۸
 اومای (خدای ترکان)، ۲۷
 اونو (کاروانسرا)، ۱۶۲
 اهلات (شهر ارمنستان)، ۳۸، ۷۲، ۱۷۹
 ایبریا (سرزمین)، ۳۵
 اپلیکچی (مسجد در قونیه)، ۱۴۲
 ایرانی، ایرانیان (سرزمین، قوم تمدن، نفوذ، ادبیات، شاهان، عادات، نژاد، جامه‌ها، ظروف، سبک‌ها، آرامگاه‌ها، فرهنگ، اصل و نسب)، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۶، ۷۱، ۷۴، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰
 ایزابلا (همسر قلچ‌ارسلان اول)، ۹۳
 ایکنونیوم = قونیه (حصارها)، ۳۶، ۵۱، ۵۷، ۱۰۹
 ایلگین (منطقه، جای گرمابه‌ها)، ۹۹

خلیفه دربار، مسجد جامع)، ۳۲، ۳۳، ۷۴، ۸۶،
 ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۸۹، ۱۹۱
 بکتاشی (فرقه)، ۱۱۳
 بگ، بگ‌ها (امیر، امیران)، ۸۶، ۹۲، ۹۶، ۱۱۰
 بل، گرتروود (پژوهشگر)، ۱۴۳
 بلوایس (منطقه)، ۵۴
 بندیکتین (فرقه مذهبی)، ۱۴، ۹۷
 بنی‌امیه (سلسله خلفا، امویان)، ۱۵۲، ۱۸۹
 بوتانیاتس، ینکه‌فوروس (امپراتور)، ۴۸
 بوداییان (پیروان آیین بودا)، ۲۹، ۱۲۲
 بوهموند (رهبر جنگی)، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹
 بویوک قره‌طای، مدرسه (در قونیه، تزیینات
 طومارهای برگ نخلی)، ۷، ۱۲، ۱۶۲، ۱۶۳
 بهاء‌الدین ولد (پدر جلال‌الدین مولوی)، ۱۲۳،
 ۱۲۴
 بیاندراته، کنت، ۵۸
 بیتونیا (منطقه)، ۴۹
 بیرگه (پزشک دربار)، ۹۲
 بیزانس، بیزانسی (سرزمین، دولت سبک، آداب،
 امپراتور، ارتش، پادگان، مرزها، قوا، تخت و تاج،
 الگوهای هنری، فلزکاران)، ۱۳، ۱۵، ۲۷، ۳۱، ۳۴،
 ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۱،
 ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۸۹،
 ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۲،
 ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۲
 بی‌شهر (منطقه)، ۸، ۱۴۰، ۱۵۰
 بیلگتکین (از طایفه غز)، ۱۹۱
 بیلگه‌خان (سلسله)، ۱۲۱
 بی‌لیک، ۲۲، ۱۲۸
 بین‌النهرین (سرزمین)، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۱،
 ۱۶۸

اینجه منارلی مدرسه (در قونیه)، ۱۳۸
 اینجه مناره مدرسه (در قونیه)، ۷
 اینجه مناره (موزه در قونیه)، ۱۶۸، ۱۷۶
 اینسبروک (در آلمان)، ۱۸۴
 ایوبی، صلاح‌الدین (فرمانروای مصر)، ۶۴، ۶۵،
 ۷۱، ۱۱۲، ۱۶۶
 ب
 بابلی (از اقوام کهن بین‌النهرین، رسم)، ۱۶۴
 باتوم (ناحیه)، ۱۴۱
 باتوی کبیر (شاهزاده مغول فاتح روسیه)، ۷۷
 بارتولد (محقق)، ۹۵
 بارکای (خان طایفه جوجی، خان تاتارهای کریمه)،
 ۷۸، ۷۹
 باروک (سبک مجلل)، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۶
 بازیل دوم، امپراتور، ۳۵، ۳۷
 بافرا (بندر کوچک دریای سیاه)، ۵۹
 بالدونه (سیاستمدار فلورانس)، ۱۰۴
 بالدوین دوم (پادشاه)، ۵۷، ۵۹، ۷۶
 بای‌برس (سلطان مملوک مصر)، ۷۹
 بای‌بورت (شهر)، ۱۰۹
 بایجو (فرمانده مغولی)، ۷۵
 بخارا (شهر، پایتخت سامانیان)، ۲۸، ۱۱۸، ۱۲۱
 بخت‌النصر (پادشاه بزرگ بابل، قصر)، ۱۳۵
 بدستان (بخش مرکزی بازار)، ۱۵۱
 بذل، احمد (معمار هرنندی)، ۱۴۱
 برکیارق، ناصرالدین محمود (شاه نیک‌سر و قویلو
 حصار)، ۲۰، ۴۰، ۵۲
 برمکیان (خاندان ایرانی، وزرای خلفا)، ۱۹۰
 بریه‌نیوس، نیکه‌فوروس (فرد عیسوی)، ۴۸، ۴۹
 بساسیری (ترک)، ۳۲
 بغداد (پایتخت عراق، ساخت ابو‌جعفر منصور،

ترجان، خان (کاروانسرا، ماماخاتون گنبد)، ۷
 ترجان، خان (کاروانسرا، ماماخاتون، گنبد)، ۷، ۸،
 ۱۴۱، ۱۴۸
 ترسانه (زرادخانه دریایی، کارگاه کشتی‌سازی در
 علائیه)، ۸، ۱۱، ۱۵۰
 ترک، ترکان (طوایف، اصل و نسب، اردوگاه،
 امیران خاقان‌ها، مهاجرت‌های فصلی)، ۲۷، ۲۸،
 ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۵۲، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۱۰۵، ۱۱۳،
 ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۱
 ترکستان (سرزمین، هنر)، ۱۷۷
 ترکمن، ترکمانان (بیابانگردان، امیران کوچک)،
 ۳۷، ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۷۶، ۱۱۰، ۱۸۶
 ترک و اسلامی (موزه هنری استانبول)، ۱۸۵
 ترکی (گرمابه‌ها، موزه هنر)، ۱۵۱، ۱۷۶
 ترکی (لچکیهای معماری، زبان، نمونه‌های
 مکتوب. سبک ملی، خط)، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰
 ترمذی، سید برهان‌الدین حسین (استاد جلال‌الدین
 مولانا)، ۱۲۴
 تراکاس (خانواده امیر ترک، امیر ازمیر)، ۵۰، ۵۵،
 ۹۴
 تسنن (آیین اسلام)، ۱۹۰
 تشیع (آیین اسلام)، ۱۸۹
 تفلسیسی. احمدبن ابراهیم (سازنده)، ۱۳۹
 تکسیه (محقق)، ۱۵۵، ۱۵۶
 تکش، علاء‌الدین (پسر ارسلان شاه خوارزم)،
 ۱۲۳، ۱۹۲
 توتش، عبدالملک (پزشک اسماعیلی)، ۱۹۰
 توتوش، ۵۲
 توتوش (برادر ملک‌شاه از سلجوقیان سوریه،
 فرمانروای دمشق)، ۵۶

پ

پازیریک (ناحیه در آلتایی، پرده‌های تکه‌دوزی شده
 نمدین)، ۹۵
 پافلاگونیا (ناحیه)، ۶۵، ۷۶
 پالرمو (شهری در سیسیل)، ۱۵۷
 پامفیلیا (ناحیه)، ۷۶
 پیچنگ‌ها (قبایل ترک)، ۳۷، ۳۸
 پراتیا = خرسون (شهر تابع ترابوزان)، ۱۰۴
 پروانه، پروانه معین‌الدین (وزیر اعظم قلیچ‌ارسلان
 چهارم)، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۱، ۱۰۷
 پروانه = وزیر اعظم، ۸۶، ۸۷
 پروونس، پروونسی‌ها (ناحیه، اهالی)، ۱۰۳، ۱۰۵
 پریگنان (منطقه)، ۱۰۶
 پله‌کانوم (منطقه)، ۵۴، ۵۵
 پودستا یا کوپوتیه پولو (نماینده ونیزی)، ۱۰۳
 پورسینا (دانشمند بزرگ ایرانی)، ۱۴، ۱۱۸
 پورفیروگنتوس، آندرونیکوس (پسر امپراتور)، ۵۱
 پیزا (منطقه، اهالی)، ۱۰۳
 پیغو، پیغو ارسلان (نیای سلجوقی)، ۱۷، ۲۸

ت

تائیلو (از دانشمندیان)، ۵۳
 تاتار (قبیله‌ای از آسیای مرکزی، از قبایل مغول،
 بازرگانان)، ۱۰۴
 تاجیک (اصل و نسب)، ۱۹۰
 تامارا (ملکه گرجستان)، ۷۴
 تامسن، ویلهلم (استاد اهل کپنهاگ)، ۱۲۱
 تانکرد (عیسوی)، ۵۴، ۵۹
 تبرستان، ۳۲
 تبریزی، شمس‌الدین (مراد جلال‌الدین مولوی)،
 ۱۲۴
 ترابوزان (منطقه)، ۳۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۰۴

تورانیان = ترکان، ۱۷۲
 توره‌ها، گنبدها، آرامگاه‌های سلجوقی، ۱۴۲
 تورکوپول‌ها (هیأت)، ۷۸
 توروس (کوه‌ها، نواحی)، ۳۵، ۵۱، ۶۱، ۷۲
 تورومتای (امیر، مقبره در آماسیه)، ۸، ۹۵، ۱۴۳، ۱۶۶

توقوق = تیمور یالیک (کمان آهنین، پدر سلجوق، مؤسس سلسله سلجوقیان)، ۱۷، ۲۸
 توکات (ناحیه، پل، مقبره)، ۷، ۸، ۱۹، ۵۳، ۶۷، ۱۴۳، ۱۰۸، ۷۵
 تودور دوم (فرمانروای نقیه)، ۷۷

ح

جلال‌الدین (فرزندان بهاء‌الدین ولد با لقب مولانا)، ۱۲۴، ۱۲۷
 جند (منطقه)، ۲۹، ۳۴
 جَند (منطقه)، ۱۹۱
 جنووا، جنووابی، جنووابی‌ها (بندر ساکنان)، ۱۰۷، ۱۰۵

ج

جوجی (تاتارهای کریمه)، ۷۸
 جوینی اصفهانی (وزیر اعظم شمس‌الدین)، ۷۶
 جیحون (رود امور دریا، شهرهای کرانه)، ۲۹، ۳۰، ۱۲۰

چ

چان کری (منطقه)، ۶۲
 چانهار خاتون (همسر جلال‌الدین رومی)، ۱۲۴
 چغری (پسر سلجوق)، ۱۹، ۳۰، ۳۲
 چلبی، حسام‌الدین (شاگرد مولانا)، ۱۲۷
 چیفته مدرسه (در سیواس، ستون، سرستون، قصابندی‌های تزیینی)، ۷، ۸، ۱۲، ۹۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۴
 چین، چینی، چینیان (سرزمین، اصل و منشأ، تأثیرات نویسندگان)، ۲۷، ۲۹، ۷۱، ۸۷، ۱۱۸، ۱۶۲، ۱۸۲
 چینی، چینی، چینیان (سرزمین، اصل و منشأ، تأثیرات نویسندگان)، ۹۵
 حرآن (شهری قدیمی و مشهور در جزیره و مجاور اورفه)، ۷۳
 حشاشون = حشاشین (فرقه پیرو حسن صباح به نانم اسماعیلیه)، ۱۹۰
 حشاشون = حشاشین (فرقه پیرو حسن صباح به نانم اسماعیلیه)، ۱۹۰
 حصن کائیف (شهری در عراق ساحل دجله)، ۵۶
 حکیم بی (مسجد در قونیه)، ۹
 حلب (شهری در شام)، ۵۰، ۵۲، ۷۱، ۱۱۰، ۱۲۴
 حمیدیه (شهر مرکز گرمابه‌ها)، ۹۹
 حیدربی، کوشک (خانه قصرمانند)، ۱۱
 حیدربی، کوشک (خانه قصرمانند)، ۱۵۲، ۱۵۳

خ

خابور (رود)، ۶۱
 خاتونیه، ۷
 خالسدون (منطقه)، ۴۸
 خان بزرگ (کاروانسرا در ترجان)، ۱۴۱
 خان (کاروانسرای بزرگ درجه دوم)، ۱۱، ۱۵۱
 خداوند خاتون، توره (مقبره، مسجد در قیصریه)، ۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳
 خراسان (الگوها)، ۱۶۶
 خربت‌المفجع (قصر)، ۱۶۸
 خرسون (منطقه)، ۱۰۴
 خرمشاه، ۱۳۹
 خزرهای یهودی (قوم)، ۲۸
 خلفا، ۸۵، ۸۸

- خوارزمشاه، جلال‌الدین، ۷۲
 خوارزمشاهیان (سلسله)، ۱۲۰
 خوارزم (منطقه، مردم، دولت سلطنتی، شاهان
 نیرومند)، ۱۳، ۳۹، ۷۲، ۷۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۵،
 ۱۹۱
 خوارزمی (الگوها)، ۱۰۹
 خوناس (در کنار دریای اژه)، ۳۶
 خیام، عمر (شاعر، ریاضی‌دان ایرانی)، ۱۴، ۱۲۲،
 ۱۸۹
 خیوس جزیره، ۵۵
 خیوه (پایتخت خوارزمشاهیان)، ۱۱۸
- د
 دارالچفته مدرسه (بنای مهمی در سیواس در عصر
 عثمانی)، ۹۸
 دارالشفا (بنیاد مهم پزشکی در سیواس)، ۹۸
 دارالشفا (بنیاد مهم پزشکی در سیواس)، ۱۳۷،
 ۱۷۳، ۱۴۱
 داردانل = هلسپونت (تنگه)، ۵۵
 دانشمندیان (سلسله، فرمانروایان سلسله‌ای با
 اصل ترک، دربار، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱،
 ۶۴، ۹۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳
 دانلوب (محقق، پژوهشگر درباره قوم یهود خزر)،
 ۲۸، ۲۹
 داود، داویدبیگ = چغری (پسر سلجوق)، ۳۰
 دراویش (فرقه مولویه)، ۱۲۵
 دمشق (پایتخت فلسطین، مسجد بزرگ)، ۱۲۴،
 ۱۳۵
 دندانتان (منطقه نبرد نزدیک مرو)، ۳۱
 دنیا شهر (ناحیه، مسجد)، ۸
 دوبروجا (منطقه)، ۷۸
 دوری لایوم = اسکی شهر (جای نبرد)، ۵۵، ۵۶،
- ۵۷، ۶۲
 دوکاس، سزارجان (فرمانده بیزانس)، ۴۷، ۵۵
 دوکاس، کنستانتین (امپراتور آزادیخواه بیزانسی)،
 ۳۶
 دومانیچ (قطعه زمین)، ۷۵
 دونرگنبد (در قیصریه)، ۸، ۱۴۳، ۱۶۶
 دون (رود)، ۷۴
 دهانی، هوچا (شاعر ترک از اهالی خراسان)، ۱۲۸
 دهستان (منطقه)، ۳۱
 دیرالسوریانی (در مصر علیا)، ۱۶۸
 دیلان (ناحیه)، ۹۰
 دیوریغی (ارگ، مسجد جامع، شیر حجاری شده،
 قصر، تیمارستان، حجاری‌ها)، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳۴،
 ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳
- ذ
 ذوالنن، امیر (از دانشمندان قیصریه)، ۶۳
- ر
 رانسی من، استون (مورخ)، ۶۱
 ریاب‌نامه (مثنوی عرفانی سلطان ولد)، ۱۲۷
 رباط ملک (نزدیک بخارا)، ۱۶۶
 رعبان (قلعه نزدیک حلب)، ۶۵
 رقه (قریه‌ای در مصر در غرب نیل)، ۷۳
 رنسانس (نوگرایی)، ۱۳
 روبرو کوی، فریار (راهب)، ۷۷
 روبرو کویی، فریار (راهب)، ۱۴۳
 رودس (جزیره‌ای در دریای اژه)، ۵۵
 روس، روسی (نژاد، دانشمندان، بازرگانان)، ۲۹،
 ۱۰۴
 روسل بابلول، نورمان (اهل نورماندی)، ۴۷، ۴۸
 روسودانا (همسر گرجی غیاث‌الدین کیخسرو
 دوم)، ۷۴، ۹۳

- روسیه (سرزمین)، ۳۷، ۷۴، ۱۰۴، ۱۰۵
 روکسه لانا (همسر مسیحی قلیچ ارسلان اول)، ۹۳
 رومانوس (امپراتور)، ۳۷، ۳۹، ۴۶
 روم (سرزمین، سلطان‌نشین، مرزها، سلجوقیان، سبک سلجوقی، سلاطین)، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴
 روم شرقی (سرزمین، مردم)، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۱۷۵، ۱۸۵
 رومی (لوح‌ها، منبع الهام)، ۱۷۶
 رومی، مولانا جلال‌الدین، ۱۲۳، ۱۸۳، ۱۸۵
 ریموند (اهل سن زیل، رهبر صلیبیون)، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۹۳
ز
 زازادین (کاروانسرا)، ۱۶۲
س
 ساباط (درگاه با پوشش قوسی)، ۱۴۴
 ساراسن‌ها (نام اطلاق شده به چادرنشینان سوریه و عربستان توسط یونانیان و رومانیان)، ۱۰۶
 ساردیس (پایتخت لودیه در عصر کهن)، ۷۷
 ساز (محقق)، ۱۵۶
 ساروخان (پسر امیر آماسیه)، ۹۵
 ساسانی (دربار، شکل، نشأت، منبع الهام، الگوها)، ۲۹، ۸۷، ۹۰، ۹۰، ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۷۷
 سالتوکی (خانواده، بناها، امیر ارزروم)، ۶۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱
 سالرنو، ریشارد (نام)، ۵۸، ۹۷
 سامانی، سامانیان (سلسله، فرمانروایان، آرامگاه، کتابخانه غنی)، ۲۸، ۳۰، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۶۲، ۱۹۰، ۱۹۱
 ساموسات (کنار فرات)، ۶۵
 ساموس (جزیره‌ای در دریای اژه)، ۵۵
 سانگارپوس (منطقه)، ۶۱
 سبکتکین (غلامی از طایفه غز)، ۱۹۰
 سرای (قصر در کریمه)، ۷۸، ۹۶
 سری، خان، ۱۱
 سفد، سفدی (سرزمین، الفبا، دولت، امیران)، ۲۹، ۱۲۱، ۱۵۲
 سکاها، سکایی (قوم بیابانگرد، سنت، منشأ)، ۱۷۳، ۲۲۰
 سلاجقه، سلاجقه روم (امپراتوری)، ۴۶، ۷۴، ۷۸، ۸۶
 سلتی (هنرمندان)، ۱۶۹
 سلجوق (نیای سلجوقیان)، ۲۸
 سلجوقه خاتون = گوهر نصیبه خاتون (دختر قلیچ ارسلان)، ۶۵، ۱۳۷
 سلجوقی، ۹، ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
 سلجوقیان روم، ۲۲، ۴۰، ۷۳
 سلطان، خان (مسجد، کاروانسرا، گنبد)، ۷، ۱۱، ۱۰۱، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۶۳
 سلطان داغ (گذرگاه)، ۵۷، ۶۵، ۶۷
 سلطان شاه، نورالدین محمود (فرمانروایان قیصریه)، ۱۹
 سلیمان رکن‌الدین (امیر توکات، برادرزاده اتسزن)، ۱۹، ۳۳، ۴۶، ۵۲، ۶۷، ۷۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۹۱
 سمرقندی، لالا شرف‌الدین (پدر زن جلال‌الدین رومی)، ۱۲۴
 سن ازید (منطقه)، ۶۱، ۹۳
 سنجر، معزالدین ابوالماریت (سلطان، شاه ارگلی)، ۲۰، ۳۹، ۱۲۰، ۱۹۱

شمی (دین غزها)، ۲۹
 شهنشاه، رکن‌الدین (پسر قلچ ارسلان برادر
 عزالدین شاه البستان)، ۲۰، ۶۳
 شیعیان (مسلمین)، ۹۵، ۱۸۹

ص

صاحب حرس = پلیس مخفی، ۸۷
 صاحب خابان = پلیس مخفی، ۸۸
 صاحب عطا فخرالدین حسین (وزیر، مدرسه،
 آرامگاه در قونیه، مسجد در قونیه)، ۹، ۱۱، ۱۲،
 ۸۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۸۰
 صاحبیه (مدرسه در قیصریه)، ۱۱
 صباح، حسن (رئیس فرقه اسماعیلیه اهل توس)،
 ۱۸۹

صرب‌ها (قوم)، ۷۸
 صفائیه (مدرسه)، ۹۸
 صلیبی (جنگ‌ها)، ۴۷، ۵۳
 صلیبی (لشکر، قوا)، ۱۳، ۱۴
 صلیبیون (لشکر، قوا)، ۳۷، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۶، ۶۷،
 ۷۱

ط

طغرا چک مت (سازنده طغرا)، ۱۲۸
 طغرا (نوعی از خطوط اسلامی)، ۱۲۸، ۱۲۹
 طغرل بیگ = قوش (پسر میکائیل)، ۱۷، ۳۰، ۳۳
 طغرل (پسر سلیمان)، ۷۵
 طغرل (پسر قلچ ارسلان اول)، ۹۳
 طغرل، مغیث‌الدین (حاکم ارزروم)، ۲۰، ۶۷، ۷۰
 طلسم (دروازه در بغداد)، ۱۷۵
 طولون، احمد = والی مصر در عصر عباسی
 (طرح‌ها، مسجد قاهره)، ۱۳۶

ع

عباسی، عباسیان (سلسله، خلفا، بناها، الگوها)،

سنگی، نورالدین (زاهد اهل حلب)، ۱۱۳
 سوداک (بندر)، ۷۲، ۱۰۴
 سوری، سوریه (نفوذ، سبک، معماران،
 استحکامات، بازرگانان)، ۳۱، ۵۰، ۱۰۳، ۱۰۸،
 ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲

سوزنی، شمس‌الدین (شاعر)، ۱۲۰
 سوکمان (فرمانروای اورتوکیایی)، ۵۶، ۶۱، ۱۸۴
 سوگود (منطقه)، ۷۵
 سولدایا (در کریمه)، ۱۰۴
 سیاه، دریا، ۱۹، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۷،
 سیحون - سیر دریا، ۲۸

سیرچلی، گنبد (در قیصریه)، ۱۴۲
 سیرچلی، مدرسه (در قونیه)، ۱۲، ۱۴۵، ۱۶۴
 سیلیوکه (ناحیه)، ۶۷، ۷۲
 سینیوپ = ترابوزان (بندر)، ۵۹، ۷۱، ۷۲، ۸۰،
 ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۴۹

سینیک قلعه (در باتوم)، ۱۴۱
 سیواس = سیاسته (پایتخت دانشمندان، قصر،
 مسجد جامع، ضرب سکه، مرکز تجاری)، ۱۹،
 ۳۵، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۹۱، ۹۸،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳

سیوری، حصار (منطقه)، ۴۷

ش

شالون (منطقه)، ۱۰۶
 شاهنامه (تاریخ حماسی ایران)، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۱
 شروائیدزه (سردار گرجی)، ۷۵
 شفائیه، بیمارستان، ۱۳۷، ۱۴۵
 شمس‌الدین (مراد مولانا)، ۱۲۵

- ۱۱۹، ۳۰، غزنوی، محمود (شاه)، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۶۸، ۱۱۷، ۱۰۹، ۹۴، ۵۴، ۳۲، ۳۱، ۱۹۰
- غزنه (بایتخت غزنویان)، ۳۰، ۱۲۰، ۱۹۱
- غیاث‌الدین کیکسرو دوم، ۷۳، ۹۴
- غیاثیه، مدرسه (در قیصریه)، ۱۳۷
- ف**
- فاراوا (منطقه)، ۳۱
- فارسی (زبان، الفبا)، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۱
- فاطمیان، ۱۸۹
- فاطمیان، فاصمیون (فرمانروایان مسلمان مصر، هنر، شیوه)، ۳۴، ۳۶، ۵۶، ۹۰، ۱۱۰، ۱۷۷
- فرانسیس مقدس آسی‌سی، ۱۴
- فرانکوروم، گسته، ۵۷
- فرانک‌ها، فرانک‌های موریبا (مردان شمالی، سربازان)، ۳۷، ۳۸، ۷۰، ۷۱
- فردریک، بارباروسا، ۱۴، ۱۵
- فردوسی (شاعر حماسه‌سرای ایران)، ۱۴، ۱۰۹
- ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۷۵، ۱۷۶
- فرگونی (مسجد جامع در قونیه)، ۱۴۰
- فرموز، ۸۰
- فیتزجرالد، ادوارد (شاعر انگلیسی، مترجم اشعار خیام)، ۱۲۲
- فیلاولفیا (در آلاشهر)، ۶۹
- فیلاتوس (حاکم انطاکیه)، ۵۲
- فیلمولیوم (منطقه، آق‌شهر)، ۵۱، ۵۷
- ق**
- قاپو (مدخل چادر سلطان ترک)، ۸۷
- قارص (شهر)، ۳۵، ۳۶
- قاضی چلبی (فرمانروای سینوپ و کاستامونو، فرزند مسعود دوم)، ۱۰۷
- قبادآباد (قصرها)، ۱۱، ۱۵۴، ۱۷۷
- قبادیه (قصرها)، ۱۵۰، ۱۵۴
- عثمان بی، ۱۸۵
- عثمان (پسر طغرل)، ۷۵، ۸۰
- عثمان‌لی (با لقب اوچ‌بیک = مرزبان)، ۸۰
- عثمانی (سلطین، سلسله، امپراتوری، سبک، ترکان، طایفه ترک)، ۱۳، ۷۵، ۸۰، ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۸۵
- عراق (سرزمین، بازرگانان)، ۳۱، ۱۰۳
- عرب، عربی (زبان، حروف، متفکران، خط)، ۴۶، ۸۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۶۲
- عسکریه (منطقه)، ۱۰۸
- علائی (بندر، قصر)، ۱۱، ۷۲، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴
- علاء‌الدین کامی (کوشک در قونیه)، ۷
- علاء‌الدین (مسجد، کوشک، مدرسه در نقده و قونیه، طرح قالی)، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۵
- عیسوی، عیسویان (آیین، پیروان، مزدوران، قوا، غلامان)، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۷، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۷۵، ۱۸۴
- غ**
- غازی، ۱۴۳
- غازی دوم (خلیفه)، ۶۱، ۶۳
- غزالی، ابو حامد محمد (دانشمند جهان اسلام)، ۱۲۲، ۱۲۳
- غز، غزها (طوایف بیابانگرد ترک، دین، رسم)، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۷، ۷۵، ۸۳، ۸۵، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰
- غزنوی، غزنویان (سلسله)، ۳۱، ۳۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۰

۱۳، ۱۷، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱،
 ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۶،
 ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱،
 ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۸

قونیه (پایتخت روم، حجاری‌ها، نقشمایه‌های
 فرش، کاشی‌های ستاره مانند، موزه‌ها، قصر، دربار،
 ضرب سکه، ارگ، کوشک، موزه تندیس‌ها)، ۱۲،
 ۲۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۹،
 ۸۰، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹،
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵

قونیه - عسکریه (جاده)، ۷

قویون اوغلو (مجموعه)، ۱۶۹، ۱۸۴

قیصرشاه، معزالدین (فرزند قلیچ ارسلان دوم، شاه
 ملطیه)، ۲۰، ۹۲

قیصری (کاسه)، ۱۸۴

قیصریه - آق سرای (جاده)، ۱۱

قیصریه (در فلات مرکزی آناتولی، موزه، مسجد
 جامع، قدح)، ۹، ۳۶، ۵۷، ۶۴، ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۹۸،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۳،
 ۱۶۶، ۱۷۸

قیصریه - سیواس (جاده)، ۷، ۱۱

ک

کاباک (طایفه شاهی افراسیاب نیاکان سلجوقی)، ۲۸،
 کاپادوکیه (ناحیه‌ای در بخش شرقی آسیای کهنین)،

کبچاقها (قومی در جنوب روسیه)، ۱۰۴
 قبرس (تجارت)، ۱۰۴، ۱۰۶
 قبطی (کلیساها)، ۱۶۸
 قرآن، قرآنی (کتیبه‌ها، قوانین حقوقی، رحل‌های
 کنده‌کاری شده)، ۹، ۸۶، ۱۲۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۹
 قراچه‌داغ (منطقه)، ۷۵
 قراخانی، قراخانیان (طایفه ترک)، ۲۸، ۳۰
 قرقیزها (قوم ترک)، ۱۷۶
 قره‌طای، خان (مدرسه، موزه در قونیه)، ۷، ۱۰۲،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۸
 قزل ایرماق = هالیس (رود)، ۵۸
 قزل کوله = قزل قله (برج قرمز در علائیه،
 استحکامات)، ۸، ۱۴۹
 قسطنطنیه، ۵۱، ۵۵
 قسطنطنیه (شهر)، ۱۴، ۱۵، ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۵۸،
 ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۸، ۷۹، ۱۰۳
 قصیر رود = قلعه الموت (آشیانه عقاب)، ۱۸۹
 قفقاز، قفقازی (ناحیه، قوم، معماری، طرح‌ها،
 الگوها)، ۱۰۵، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۴
 قلیچ ارسلان اول، محمد پسر سلیمان، ۵۲، ۵۳،
 ۵۶، ۶۰
 قلیچ ارسلان چهارم، رکن‌الدین، ۷۹
 قلیچ ارسلان دوم دوم، عزالدین پسر مسعود، ۱۱۰،
 ۱۱۸
 قلیچ ارسلان دوم، عزالدین پسر مسعود، ۶۱، ۶۳،
 ۶۷، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۵۵
 قلیچ ارسلان سوم، عزالدین، ۶۸

قواء، قلمرو، فرمانروایان، سبک‌ها، معماری،
 مقبره‌ها، آثار فلزی، بافت ابریشم، هنرمندان،
 حجاری‌ها، قالی‌ها، کنده‌کاری‌ها، مقبره‌ها)، ۸، ۱۱،

- کاپاپالاتینا (در پالمو، تزیینات نقاشی)، ۱۵۶، ۱۷۷، ۱۸۳
- کادی (اهل آماسیه)، ۷۶
- کارامال (منطقه)، ۷۱
- کارامان، کارامان اوغلو (از نقده)، ۱۲۷، ۱۲۸
- کاسپی = کاسپین (دریای قزوین)، ۷۲، ۱۹۰
- کاستامونو (ناحیه)، ۵۳، ۵۸، ۱۰۷
- کاشغری، محمود (جغرافی دان ایرانی قرن دهم)، ۲۷
- کالنجر (شهر، جای زندان)، ۳۰
- کالونوروس = علائیه، ۷۲
- کاندلور = اسکاندلور (منطقه)، ۱۰۵
- کای (قوم عثمانی)، ۷۵
- کرشهر (منطقه گرمابه)، ۱۱، ۹۲، ۹۹
- کروسوپولیس (شهر کادیکوی کنونی)، ۴۸
- کریمه (پایتخت بارکای)، ۷۸، ۱۴۴
- کسیک کوپرو، خان (کاروانسرا در کرشهر)، ۱۱
- کلاسیک (کهن‌وش، دوره، سرستون‌ها)، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶
- کلوک، عبدالله، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۶۸
- کمال‌پاشا، مصطفی (ملقب به نمازی)، ۱۲۷
- کنراد، ۵۹، ۶۲
- کنستانتین تیش (شاه بلغارها)، ۳۷، ۷۸
- کوتولموش (از پسران اسراییل ارسلان بیغو)، ۳۳، ۴۶
- کوریولاتس، داود (شاه گرجستان)
- کوزه‌داغ (منطقه نبرد)، ۷۵
- کوزیکوس (شهر)، ۴۸
- کوفی (حروف)، ۱۸۰، ۱۸۶
- کولان، محمد (معمار دمشق)، ۱۵۵
- کول تپه (ناحیه در گرجستان)، ۱۲۱
- کومان (قبایل ترک)، ۳۸
- کومان‌ها (قبایل ترک)، ۳۷
- کومنا، آنا (شاهزاده خانم بیزانسی، شارح)، ۵۲، ۵۶
- کومننوس، آکسیوس (امپراتور تراپوزان)، ۷۱
- کومنه (خاندان دولت سلطنتی)، ۵۳، ۶۸، ۷۳
- کونل (پژوهشگر)، ۱۷۶، ۱۷۷
- کیخسرو اول، غیاث‌الدین (فرمانروا)، ۲۰
- کیخسرو اول (فرمانروا)، ۶۸، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۶
- کیخسرو دوم (فرمانروا)، ۷۳، ۷۴، ۱۰۸، ۱۰۹
- کیخسرو سوم (فرمانروا)، ۱۱، ۷۹، ۸۰، ۱۸۵
- کیف (امیرنشین در روسیه)، ۱۳، ۸۵
- کیف (امیرنشین در روسیه)، ۷۴
- کیقباد آباد (شهر)، ۱۵۰
- کیقباد اول، علاء‌الدین (شاه، قصرها)، ۲۰، ۳۴، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۸۶، ۹۲، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰
- کیقباد دوم، علاء‌الدین (فرمانروای روم شرقی)، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱
- کیکاوس اول، عزالدین (فرمانروا)، ۲۰، ۷۰، ۹۵، ۸۶، ۲۱۶
- کیکاوس دوم، عزالدین (فرمانروا)، ۷۶، ۹۴، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۵۵
- کیلیکیه (در آسیای کهن)، ۵۴، ۵۹، ۶۷
- کینگیون (بیکره‌های بالدار دروازه در قسطنطنیه)، ۱۷۶
- گ**
- گابریل (پژوهشگر)، ۱۴۰
- گاگانوز (اقلیت)، ۷۸
- گرجستان (سرزمین در قفقاز، فرمانروایان)، ۳۵، ۶۸، ۱۷۹

- گرچی‌ها (قوم)، ۶۰، ۱۰۰
 گریگوری هفتم، پاپ، ۴۶
 گلات = اهلات (شهر)، ۱۳۹
 گنبد سرخ (در مراغه)، ۱۶۶
 گوتیک (سبک شعله‌سان)، ۱۳۹
 گودفری (دوک لورن)، ۵۷، ۵۵
 گورکی، بویوک تگه‌سی (جای نقش گوزن، گوزن
 کننده کاری)، ۱۷۳
 گوک سو = کالیگادنوس (رود)، ۵۵
 گوک سو = کالیگادنوس (رود)، ۶۷
 گوک مدرسه (در سیواس)، ۷، ۱۱، ۱۳۴، ۱۳۸
 گولوک کامی (محراب در قیصریه)، ۱۸۰
 گوموش تکین ملک غازی (حاکم از دانشمندیان)،
 ۵۳
 گوهر فوسی = نصیبه خاتون (شاهزاده خانم
 مسلمان)، ۹۴
 گیسکارد، روبرت، ۵۴
 گئورگ جی خاتون (لقب روسودانا)، ۹۳
 ل
 لئو، لئوی دوم (فرمانروای ارمنستان)، ۶۹، ۷۱،
 ۱۰۰
 لائودیکایا (منطقه)، ۶۸
 لآبورد (محقق)، ۱۵۵
 لآپادیون = اولویاد (منطقه)، ۵۵
 لاتینی، لاتینی‌ها (اقوام، بازرگانان، جشن مذهبی)،
 ۵۹، ۶۸، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۶
 لآجازو (منطقه)، ۱۰۴
 لآراندا = کارامان (دانشگاه)، ۶۴، ۱۲۴
 لآزنده، مسجد (در قونیه)، ۱۶۴
 لآسکاریس، تئودور (فرمانروا)، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۷،
 ۱۵۵
 لسبوس (جزیره)، ۵۵
 لودیا = لیدیه (سرزمین)، ۴۹
 لورن (منطقه)، ۵۴
 لومبارد (منطقه)، ۵۹
 لومباردی (منطقه بافت ابریشم)، ۱۰۶
 لویتانه (منطقه)، ۳۶
 لویی هفتم (پادشاه فرانسه)، ۶۲
 لیون (شهر، موزه منسوجات)، ۱۸۴
 م
 ماردین، ماردین - حصن کانیفا، ۵۶
 مارکوپولو، سفرنامه، ۱۸۴
 مانگو (فرمانروا)، ۷۷
 مانوئل (امپراتور بیزانس)، ۶۳، ۶۴
 ماواری قفقاز (سرزمین)، ۱۰۹
 ماوراءالنهر (سرزمین، الگوها)، ۲۷، ۹۸، ۱۰۵،
 ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۹۲
 ماوروزوموس، مانوئل (از اشراف یونانی)، ۶۸
 ماه‌پری خواند (مؤسسه در قیصریه)، ۱۱
 مثنوی مولوی (اثر مولانا)، ۱۲۷
 مدیترانه (دریا، راه تجاری)، ۱۰۶، ۱۰۷
 مدینه (شهر مقدس)، ۳۴
 مذهب‌الدین، امیر، ۷۶
 مراقبون (صاحبان مکتب مراقبه در عرفان)، ۱۱۷
 مرمه (دریای درخشان)، ۴۸، ۴۹، ۵۱
 مزداپی (هنر)، ۱۶۸
 مسعود دوم، غیاث‌الدین (فرمانروا)، ۳۱، ۷۸، ۸۰،
 ۱۰۷
 مسعود، رکن‌الدین (پسر قلچ‌ارسلان اول)، ۶۱، ۶۲
 مسعود سوم (فرزند عزالدین کیکاوس)، ۸۰
 مسعود، محیی‌الدین (شاه آنکارا)، ۱۹
 مسلمان، مسلمانان، مسلمین (امیران، مقامات،
 مساجد اراضی سنت‌ها، تأثیرات عرف و عادت،
 اراضی)، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۹، ۵۲، ۵۳

- ۵۶، ۵۹، ۶۶، ۷۰، ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳،
۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۸۴، ۱۸۹
- مسیحی (کارگران، غلامان)، ۱۰۰، ۱۴۹
- مثنایون (صاحبان مکتب ارسطو در عرفان)، ۱۱۷
- مصر (سرزمین)، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۷۹، ۱۰۵،
۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۹
- مغ (قصر در دره زرفشان)، ۱۵۲
- مغولستان (سرزمین)، ۱۲۱
- مغول، مغولان (قوم وحشی، الحاد، دربار، انقیاد،
حمله، لشکر، قشون)، ۱۳، ۶۰، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۸۶،
۸۷، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۳
- مقدم، خلیفه، ۱۷۶
- مکه (شهر مقدس، قبله مسلمین)، ۳۴، ۹۵
- ملازگرد (منطقه، صحنه نبرد، عهدنامه)، ۲۷، ۳۲،
۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۴۸، ۵۷، ۶۵
- ملطیه (شهر در آسیای کهن)، ۳۴، ۵۳، ۵۸، ۶۰،
۶۱، ۶۴، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۷
- ملک الکامل (فرمانروای آل بویه)، ۷۳
- ملک (پسر آلپارسلان)، ۳۴
- ملکشاه، جلال‌الدین ابوالفتح، پسر آلپارسلان
(پادشاه بزرگ سلجوقی)، ۱۴، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۵۲،
۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۸
- ملکشاه، قطب‌الدین (فرمانروای سیواس و
آق‌سرای)، ۱۹
- ملک عزیزین محمد (فرمانروای حلب، امیر
ایوبی)، ۷۳
- ملک غازی (از دانشمندیان)، ۵۹
- ملک (فرمانروای آل بویه)، ۳۲
- ملیتنه (شهر)، ۳۵
- ملی‌سه‌نوس، نیکه‌فوردس (سرداری از یونانیان
آسیای کهن)، ۴۹
- مملوک، ممالیک (فرمانروای مصر)، ۲۱، ۷۷، ۷۹،
۱۲۸
- مناندر (رود، دره)، ۶۳، ۶۸
- منگوبرتی، حاجی (سازنده محراب در ارگ قونیه)،
۱۷۹
- منگوچک، منگوچک‌ها (خانواده)، ۱۳۷، ۱۳۹
- موسی (پسر سلجوق)، ۲۹
- مولانا، موزه (در قونیه)، ۱۸۵
- مولویه (فرقه دراویش)، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷
- مونته کاسینو (صومعه)، ۹۷
- میافارقین (شهر)، ۶۰
- میخائیل (امپراتور)، ۳۷، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۷۷
- میریوکفالون (منطقه نبرد)، ۶۵، ۶۶
- میکنایل (پسر سلجوق)، ۲۹، ۳۰، ۳۱
- میلوتین (شاه)، ۷۸
- ن
- ناریون (منطقه)، ۱۰۶
- ناصر (خلیفه)، ۱۷۵
- ناهدید (ستاره خوش یمنی)، ۱۷۲
- نزا (منطقه)، ۳۱
- نظام‌الملک (وزیر آلپارسلان)، ۳۴، ۴۵، ۸۸، ۹۰،
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸
- نظامیه، مدرسه (دانشگاه عصر سلجوقی در
بغداد)، ۱۲۲، ۱۲۳
- نقده (منطقه)، ۱۴۰
- نوح دوم (امیر سامانی)، ۱۱۹
- نورالدین محمد (اتابک حلب، مرعش، از
دانشمندیان)، ۶۳، ۶۶
- نورماندی، روبرت (مسیحی)، ۵۴
- نورمان‌ها (قوم)، ۵۸، ۵۹
- نیکایا = نیقیه (شهر، اپراتور، پایتخت سلطان

هلنيسنى (سبک، نقشمايه)، ۱۵۶، ۱۷۳
 هند، هندوستان (سرزمين، دانشمندان)، ۳۲، ۷۱،
 ۱۱۷، ۱۹۱

هندي (الفبا)، ۲۹
 هنري (اهل فلاندر، امپراتور قسطنطنيه)، ۶۸
 هوارت (پژوهشگر)، ۱۵۵

هوچان (منطقه)، ۱۵۵
 هونو (طایفه)، ۲۷
 هون‌ها (طایفه)، ۲۷

هوهن اشتوفن. / فردريک (محقق)، ۱۵
 هيتيایي (نمونه‌های آسیای کهن)، ۱۷۳
 هيو (اهل کلمون)، ۵۶
 هيونگ - نو (طایفه)، ۲۷

ی

ياگی سيان (امير سيواس از دانشمندان)، ۶۳
 يعقوب ارسلان (از دانشمندان)، ۶۳، ۶۴
 يعقوبی (اميران مصر و عراق)، ۷۳
 يني چري‌ها (هیأت‌های عثمانی)، ۹۰
 يونان باستان (دانشمندان)، ۱۱۷

يونانی، يونانيان (اقوام، تاجران، دانشمندان، زبان،
 لشکر، طرح‌های کلیدی شکل، جشن مذهبی)،
 ۱۱، ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۶۸، ۷۷، ۷۸،
 ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۲

يونس (پسر سلجوق)، ۲۹
 يونکال (شهر، مرکز گرمابه‌ها)، ۹۹
 يهودی، يهوديان (پزشکان)، ۱۰۶، ۱۱۲

سليمان)، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۹
 نيکايایي = نقيه‌ای (صومعه، امپراتوری)، ۶۸، ۶۹،
 ۷۰

نيک‌سر (منطقه)، ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۱۷۳
 نيکومديا (خليج)، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۴

و

واتاتزه، آندرونيکوس (سردار، اراضی در ارمنستان
 کوچک)، ۶۵، ۷۳

والتر (رهبر جنگ صليبي)، ۵۳
 وان (دریا، کرانه‌ها)، ۸، ۳۵، ۱۴۳

ولد، ۱۲۴، ۱۲۷
 ولد، سلطان (جانشين حسام‌الدين)، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۷، ۱۸۵

ولگا (رود در روسيه)، ۷۴

ونيز، ونيزی‌ها (در ایتالیا)، ۱۰۳
 ويابات = خط بدون نقطه، ۸۷
 ويليام (اهل پوآتیه در فرانسه)، ۶۰
 ويليام فاتح، ۵۴

ه

هاريوت (شهر)، ۷۳، ۱۳۷
 هاليس = قزل ايرماق (رود)، ۶۱، ۶۷

هخامنشی (تالار بارعام)، ۱۳۵
 هرات (شهر)، ۳۶، ۱۹۰

هرودوت (مورخ يونانی)، ۱۳
 هلاکو (فرمانروای مغول)، ۷۶
 هلسپونت = داردانل (تنگه)، ۴۹، ۶۶

کتابنامه

Bibliography

W.F.AINSWORTH, *Travels and Researches in Asia Minor*, 1826.

W.E.D. ALLEN, *History of the Georgian People*, London, 1932.

T. ARNOLD, *Survivals of Sasanian and Manichaean Art in Persian Painting*, Oxford, 1924.

M. BaHRAMI, 'A gold medal in the Freer Gallery of Art', *Archaeologica Orientalia*, New York, 1952.

G. BELL, *Amurath to Amurath*, London, 1924.

H. BOWEN, 'Notes on some Early Seljukid Vizirs', *British School of Oriental and African Studies*, no. XX, 1957.

E. G. BRownE, *A Literary History of Persia*, London, 1931.

E. COHN, WIENER, 'On the origin of the Persian carpet pattern', *Islamic Culture*, vol. XI, no. 4.

ANNA COMNENA, *The Alexiad*, E. Dawe's translation, London, 1926.

K. A. S. CRESWELL, *A Short Account of Early Muslim Architecture*. Pelican book, no. 407.

M. A. CZAPLICHA, *The Turks of Central Asia*, Oxford, 1918.

D. M. DUNLOP, *The History of the Jewish Khazars*, Princeton, 1954.

DENO; J. GEANOKOPLOS, *The Emperor Michael Paleologus and the West*, Harvard, 1959.

H. A. R. GIBB and W. BARTHOLD, *Turkestan down to the Mongol Invasion*. E. J. W. Gibb Memorial Series; New Series; London, 1928.

R. GROUSSET, 'An outline of the history of Persia', *The Survey of Persian Art*, vol. I, Oxford, 1931.

P. W. HASLUCK, 'Plato in the folklore of the Konya plain', *Annual of the British School at Athens*, no. XVIII.

- ___, *Christianity and Islam under the Sultans*, Oxford, 1921.
- D. G. HOGARTH, *A Wandering Scholar in the Levant*, London, 1899.
- H. HOLLIS, 'A unique Seljuk bronze in the Cleveland Museum', *Ars Islamica*, no.2.
- C. J. LAMM, 'The Marby rug and some fragments of carpets found in Egypt', *Svenska Orientsällskapets årsbok*, 1937, pp. 52-130, Stockholm.
- A. LANE, 'Ottoman Pottery of Isnik', *Ars Orientalis*, vol. II, Michigan, 1957, pp. 247-50.
- S. LANE/POOLE, *Catalogue of the Oriental Coins in the British Museum*, vol. 8, 1877.
- SETON LLOYD and D. STORM RICE, *Alanya (Ala'ıyya)*, London, 1958.
- H. C. LUKASH, *The Fringe of the East*, London, 1913.
- ___, *The City of Dancing Dervishes*, London, 1914.
- H. F. B. LYNCH, *Travels and Studies in Armenia*, London, 1901.
- F. R. MARTIN, *History of Oriental Carpets before 1800*, Vienna, 1908.
- SAMNULLAH MAWLAWI FADIL, *The Decline of the Saljukid Empire*, Calcutta, 1938.
- L. A. MAYER, *Saracenic Heraldry*, Oxford, 1932.
- V. MINORSKY, *Geographical Factors in Iranian Art*, London, 1938.
- ___, *Studies in Caucasian History*, London, 1953.
- TAHSIN OZ, *Turkish Textiles and Velvets*, Ankara, 1950.
- MARCO POLO, *Travels*, Penguin Classic.
- A. U. POPE, *Masterpieces of Persian Art*, New York, 1945.
- W. M. RAMSAY, *The Historical Geography of Asia Minor*, London, 1896.
- R. M. RIEFSTAHL, *Turkish Architecture in South/Western Anatolia*, Harvard, 1931.
- ___, *The Art Bulletin*, no. XLIII, June 1931.
- RUBRUQUIS, *Travels in Tartary and China in 1253*, in the Hackluyt Society edition and in that of de Bergeron, The Hague, 1735.
- S. RUNCIMAN, *History of the Crusades*, vol. I, Cambridge, 1951.
- T. TALBOT RICE, *The Scythians*, London, 1957.
- H. F. TOZER, *Turkish Armenia*, London, 1883.
- BEHÇET UNVER, *The Science of Medicine in the Seljuk Period*, Ankara, 1940.
- P. WITTEK, 'Yasijioglu' Ali on the Christian Turks of the Dobrudja', *BSOAS*, 1952.
- ___, 'The Rise of the Ottoman Empire', *Royal Asiatic Society Monograph*, no. 23, 1936.

KEMAL S. YETKIN, 'The Mausoleum of Mama Hatun', *The Burlington Magazine*, May 1957, pp. 146-7.

YAKUB ARTIN PACHA, *Contribution à l'étude du blazon en Orient*, London, 1902.

M. BAHRAMI, 'Le problème des ateliers d'étoiles de faiences lustrées', *Revue des Arts Asiatiques*, vol. X, no.4.

V. V. BARTOLD, *Histoire des Turcs d'Asie Centrale*, Paris, 1945.

M. BROSSET, *Histoire de la Géorgie*, st Petersburg, 1849.

CL. CAHEN, 'Les Malik/names et l'histoire des origines Seldjoukides', *Orient*, no.2.

___, *Les Seldjouks de Rum*, Brussels, 1950.

R. COX, *Les soieries d'art depuis les origines à nos jours*, Paris, 1914.

M. DEFRÉMERY, 'Histoire des Seldjoukides' *Journal Asiatique*, January 1848, vol. 2.

___, 'Hamd Allah Mustaufi al Kazwini, Histoire des Seldjoukides et des Ismailiens ou Assassins de l'Iran, extraite du Tarikhi Guzideh ou Histoire Choisie de Mustaufi', *Journal Asiatique*, Paris, 1840, p. 142; also see *Journal Asiatique*, 1853, no. 5, and 1856, no. 13.

B. DENIKE, 'Quelques monuments de bois sculptés au Turkestan Occidental', *Ars Islamica II*, 1953.

M. DIEZ, 'Les monuments seldjoukides en Asie Mineure', *Bulletin de I.Art Ancien et Moderne*, August 1908.

A. GABRIEL, *Monuments Trucs d' Anatolie*, Paris, 1931.

___, *Monuments Trucs d' Anatolie*, Paris. 1934.

R. GROUSSET, *Histoire des Croisades et du Royaume Franc de Jérusalem*, Paris, 1934.

W. HEYD, *Histoire de Commerce du Levant au Moyen Age*, Leipzig, 1936.

TH. HOUTSMA, *Receuil relatifs à l'histoire des Seldjoukides*, vol 3 and 4, Leyden, 1886-1902.

CL.HUART, 'Epigraphie Arabe d'Asie Mineure', *Revue Sémitique*, Paris, 1894.

___, *Konya, ville des Derviches Tourneurs*, Paris, 1897.

L. LABORDE, *Voyage en Asie Mineure*, Paris, 1838.

J. LAURENT, 'Byzance et les origines du Sultanat de Roum', *Mélanges Diebl*, vol. I, Paris, 1930, pp. 177-82.

P. LEMERLE, *L'Emirat d' Aydin*, Presses Universitaires de France, Paris, 1957.

- G. MARÇAIS, *Coupole et Plafond de la Grande Mosquée de Kairouan*, Paris, Tunis, 1925.
- G. MENDEL, 'Les monuments Seldjoukides d'Asie Mineure', *Bulletin de la Revue de l' Art Ancien et Moderne*, 1908.
- G. MIGEON, *Manuel d'art Musulman*, Paris, 1927.
- G. MIGEON, 'Notes d'archéologie Musulmane. A propos de nouvelles acquisitions du Louvre', *Gazette des Beaux Arts*, third series, vol. 33, 1905, p.441.
- V.P.MINORSKI, *Une nouvelle source musulmane sur l'Asia Centrale au XI^{me} siècle*, Paris, 1937.
- J. MOHLE, *Le Livre des Rois*, Paris, 1876-78.
- R. MONTRAN, *Histoire de la Turquie*, Paris, 1952.
- H. ROMASHEVITCH, 'Les sculptures de lions en Iran', *Arts et Archéologie Iraniens*, Moscow/Leningrad, 1939.
- H. SALDIN, *Art Musulman*, Paris, 1906.
- CH. SCHEFER, *Quelques chapitres de l'abrégé du Seljouk/nameh. Recueil de textes et traductions publiés par les professeurs de l'Ecole des langues orientales vivantes*, vol. I, Paris, 1889.
- J. STRZYGOWSKI, *L'ancien art chrétien en Syrie*, Paris, 1936.
- ___, 'Les éléments asiatiques dans l'art', *Revue des Arts Asiatiques*, Annales du Musée Guimet, vol. 6, no. 1.
- CH. TEXIER, *Asie Mineure*, Paris, 1862.
- A.S.UNVER, *Hadij Pacha de Konya*.
- ___, *La première école de médecine et de clinique turque*, Istanbul, 1932.
- ___, *Une étude et quelques légendes sur les stations balnéaires d'Anatolie aux temps des Seldjoukides et dans les périodes suivantes*.
- ___, *Hippocrates et sa grande place dans la mythologie turque*, Paris, 1940.
- M. VAN BERCHEM and HALIL EDHEM, *Matériaux pour un Corpus inscriptionum arabicarum. Troisième partie. Asie Mineure*, Cairo, 1910.
- P. WITTEK, 'L'Épithaphe d'un Comnène à Konya', *Byzantion*, X.
- ___, 'Deux chapitres de l'histoire des Turcs de Roum', *Byzantion*, vol. XI.
- W. BACHMANN, *Kirchen und Moscheen in Armenien und Kurdistan*, GERMAN Leipzig, 1913.
- W. BODE, *Vorderasiatische Knüpfteppiche*, Leipzig, 1901.
- E. COHN/WIENER, *Turan, Islamische Baukunst in Mittelasien*, Berlin, 1930.

- E. DIEZ and M. VAN BERCHEM, *Kburasanische Baudenkmäler*, Berlin, 1918.
- E. DIEZ, *Persisch/Islanische Baukunst in Churusan*, Dramstadt/Gotha, 1923.
- ___, *Die Kunst Indiens*, Postdam, 1925.
- ___, *Die Kunst der Islamischen Volker*, Berlin, 1935.
- K. ERDMANN, *Der Türkische Teppich des 15 Jabrbunderts*, Istanbul.
- K. ERDMANN, 'Nachträge zu den Beobachtungen einer Reise in Zentralanatolien', *Jabrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts*.
- ___, GLÜCK and E. DIEZ, *Die Kunst des Islam*, Berlin, 1925.
- H. W. HAUSSIG, *Kulturgeschichte von Byzanz*, Stuttgart, 1959.
- E. HONIGMAN, *Die Ostgrenze des Byzantinischen Reiches von 367-1070*, Brussels, 1927.
- N. JORGA, *Geschichte des Osmanischen Reiches*, vol. I, Gotha, 1908.
- E. KÜHNEL, 'Der Lautenspieler in der islamischen Junst des 8 bis 13 Jahrhunderts', *Berlin Museum Berichte*, New Series, 11951, vols. 3 and 4.
- ___, *Islamische Kleinkunst*, Berlin, 1925.
- C. PREUSSER, *Nordmesopotamische Baudenkmäler Altchristlicher und Islamischer Zeit*, Leipzig, 1913.
- F. SARRE, *Reise in Kleinasien*, Leipzig, 1894.
- ___, *Seldjukische Kleinkunst*, Leipzig, 1909.
- ___, *Kunst des alten Persien*, Berlin, 1922.
- ___, *Der Kiosk von Konya*, Berlin, 1931.
- F. SARRE and M. VAN BERCHEM, 'Das Metalbecken des Atabeks Lulu von Mosul in der Bibliothek von München', *Münchener Jabrbucho der Bildenden Künste*, no. L, Halbband, 1907.
- H.G. SCHMIDT, 'Persische Seidenstoffe der Seldjukerzeit', *Ars Islamica*, 1935.
- J. STRZYGOWSKI and M. VAN BERCHEM, *Amida*, Heidelberg, 1910.
- J. VON HAMMER, *Geschichte des Ottomanischen Reiches*, Budapest, 1827-1835.
- P. WITTEK, *Das Fürstentum Mentesehe*, Istanbul, 1934.
- A. PAPADOPULOS/KERAMEUS, *Fontes Historiae Imperii Trapezuntiae*, vol. I, 1897, St Petersburg.
- CELAL ESAD ARSEVEN, *Türk Sanati Taribi*, Istanbul, vols I to Io.
- O. ASLANAPA and E. DIEZ, *Türk Sanatt*, Istanbul, 1955.
- Islam Ansiklopedisi*, Istanbul, 1954, nos. 62 and 63.

MESUD KOMAN and S. ÜÇER, *Sirri Konya Ili, koy ve yer adlari üzerinde bir deneme*, Konya, 1945.

FUAD KÖPRÜLÜ, 'Türk edebiyatının Mensai' *Milli tettebbüler mecmuast*, nos. 4 and 5, Istanbul, 1926.

___, 'Bizans müesseselerinin tesiri', *T.H.I.T.M.*, vol. I, 1931, pp. 165-313.

FUAD KÖPRÜLÜ, 'Oguz etnolojisine dair tarihi notlar', *Türkiyat mecmuast*, vol. I.

KAZIM ÖZDOĞAN, *Keyseri Taribi*, vol. I, Kayseri, 1948.

T. ÖZGÜÇ and M. AKOK, *Üç Selçuklu Abidesi*, Ankara, 1958.

___, *Sariban*, Ankara, 1956.

___, *Melik Gazi türbesi ve kalesi*, Ankara, 1950.

___, *Candaroglu Mehmet Bey Cami*, Ankara, 1956.

___, *Alayban, Oresunban ve Hizirilyas Köskü*, Ankara, 1957.

___, *Develi Abideleri*, Ankara, 1955.

___, *Afşin Yakınındaki Eşab/i/Keif Külliyesi*, Ankara, 1958.

F. SARRE, *Bir Selçuk Kabartması. A Seljuk relief in the Ankara museum*, Istanbul, 1936.

Türk Etnografya Dergisi, Ankara, 1956.

Türkiye Taribi Anıtlar, Ankara, 1946.

F. UĞER and M. KOMAN, *Selçuk Büyüklerinden Celalüddin Karatay*, Konya, 1940.

MÜLRİMİN HALİL YINANÇ, *Türkiye Taribi Selçuklar Devri*, Istanbul, 1944.

V. BARTOLD, *Khalif i sultan*, St Petersburg, 1912.

___, 'K voprosu o pogrebalnom obriade turok i mongolov', *Z.V.O.R.A.O.*, 1917-20, pp. 55-77.

___, 'Kistorii religioznich dvizjeni X veka', *Izvestia of the Russian Academy of Science*.

V. GORDLEVSKY, *Gosudarstvo Seldjukidov Maloi Azii*, USSR Academy of Science, 1941.

S. V. KISELEV, *Dreunyata istoria ujnoi Sibiri*, Moscow, 1951.

A. L. MONGAIT, *Arkeologia SSSR*, Moscow, 1953.

I. A. ORBELI, 'Problema Seldjuskovo iskusstva', *Arts et Archéologie Iraniens*, Moscow, 1939.

S. I. RUDENKO and A. N. GLUKOV, *Mogilnik Kisbirgi na Altaya. Materiali po etnografi*, Leningrad, 1923.

N. TCHUBINASHVILI, *Gruzinskaya srednevekovaya budojestvennaya rezba po derevu*, Tbilisi (Tiflis), 1958.

N. A. USEINOV, *Pamiatniki Azerbeidzbanskovo iskusstva*, Moscow, 1951.

A. L. YACOBSON, *Ocherek istorii zodchestva Armenii V-VIII v.*, USSR, 1950.

A. L. YACOBSON, 'Rannesrednevekovie Khersona', *Materiali*, no. 17.

Z.V.O.r.A.O., *Zapiski Voztochnovo otdeleniya Russkovo arkeologicheskovo obchsbestva*.

JOURNALS *Ars Islamica*.

And *Art et Archéologie Iraniens*, Moscow/Leningrad, 1939.

SURVEYS *British School of Oriental and African Studies, Journal of (BSOAS)*.

Bulletin de l' Art Ancien et Moderne.

Byzantion.

Encyclopaedia of Islam.

Gazette des Beaux Arts.

Journal Asiatique.

Orient.

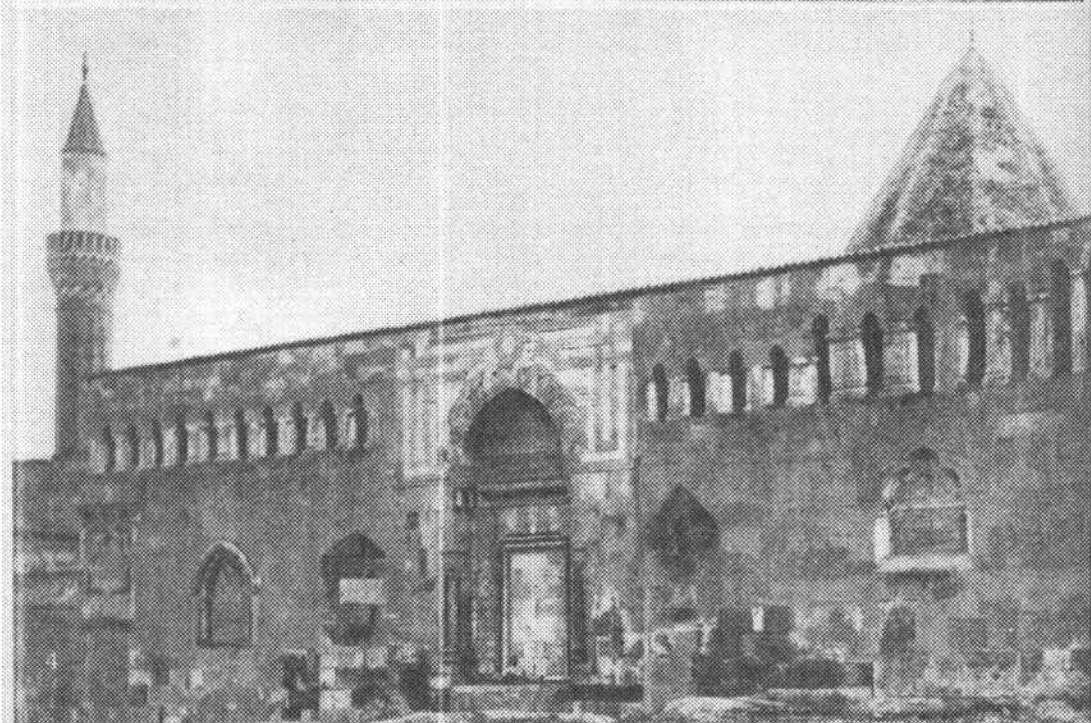
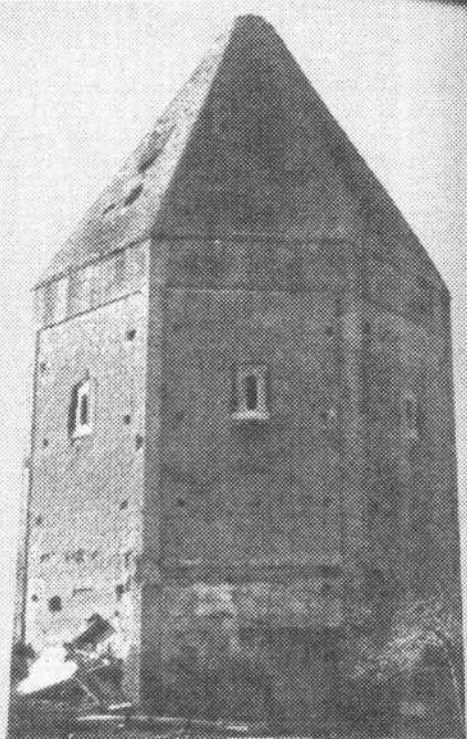
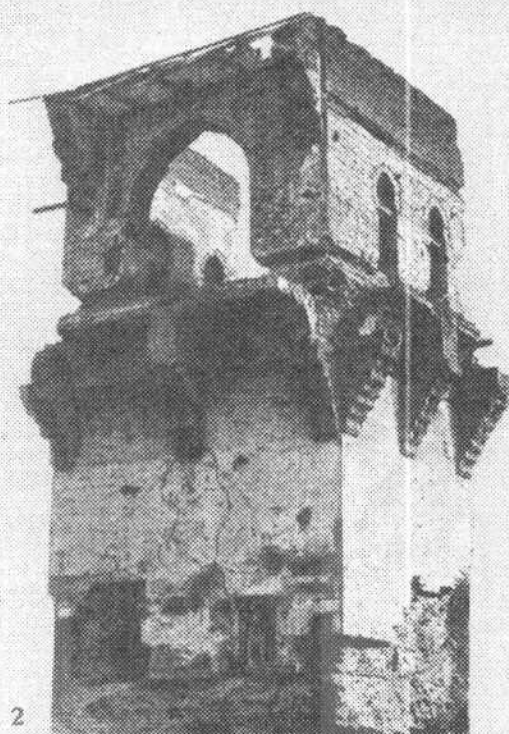
Revue des Arts Asiatiques.

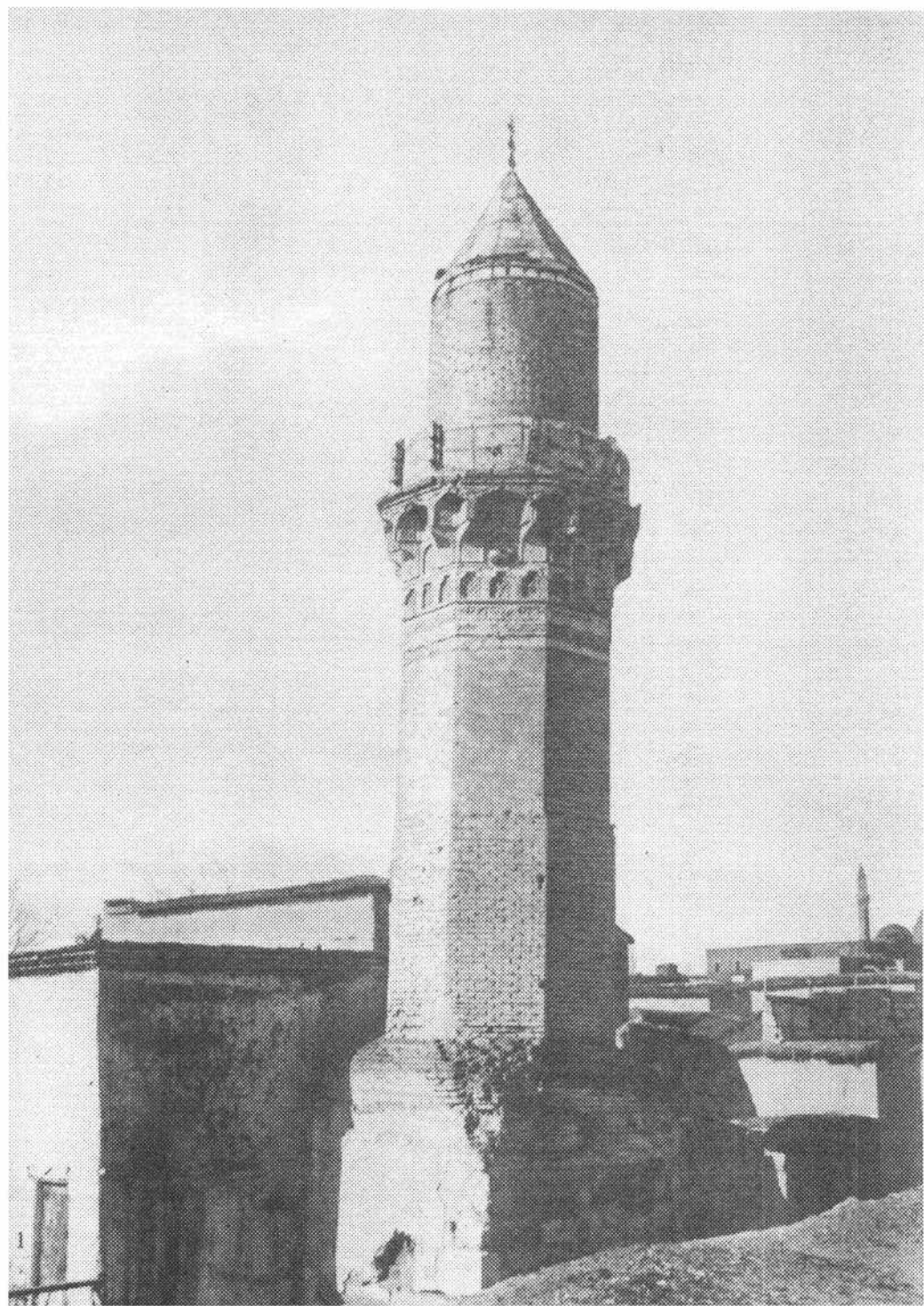
Survey of Persian Art, vol. I, both of the text and the plates, Oxford, 1931.

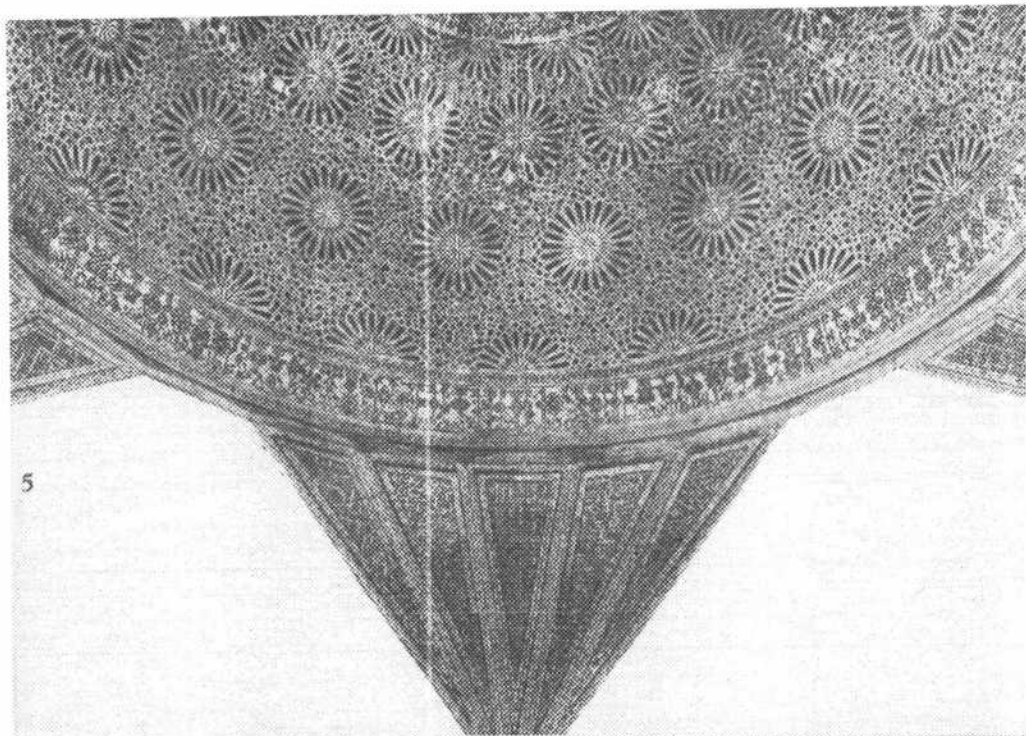
SOURCES OF ILLUSTRATIONS

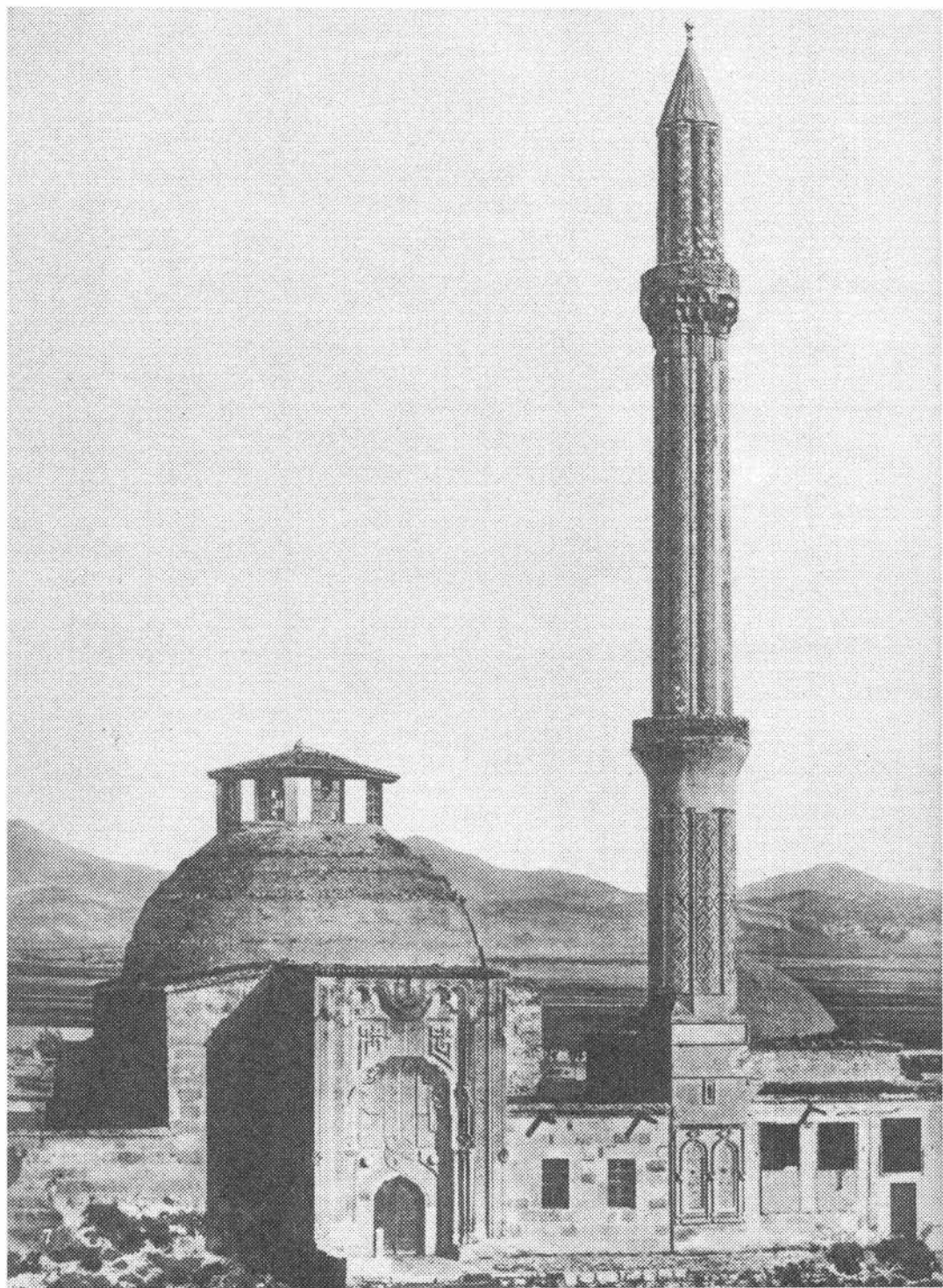
Acknowledgement is due to the undermentioned for the photographs used in the plates: Messrs Brown, Antiquarian Booksellers, Eton, 9; Professor Kurt Erdmann, 70, 76; Miss V. Gordon and the Courtauld Institute, London, 17, 18, 39, 52; Miss Josephine Powell, 12, 13, 14, 19, 20, 21, 22, 24, 25, 26; Professor Storm Rice, 6, 64; Mr David Wilson, 31, 43, 44, 45, 46; British Museum, London, 10, 79, 80; Bibliothèque Nationale, Paris, 47; Musée Historique des Tissus, Lyons, 77; Staatliche Museen, Berlin, 63, Ebemals Staatliche Museen, Berlin/Dablem, 65, 78; The Turkish Press and Tourist Bureau, 29, 30, 69, 71, 72, 73; Bay Koynuoglu of Konya, 42, 48, 75.

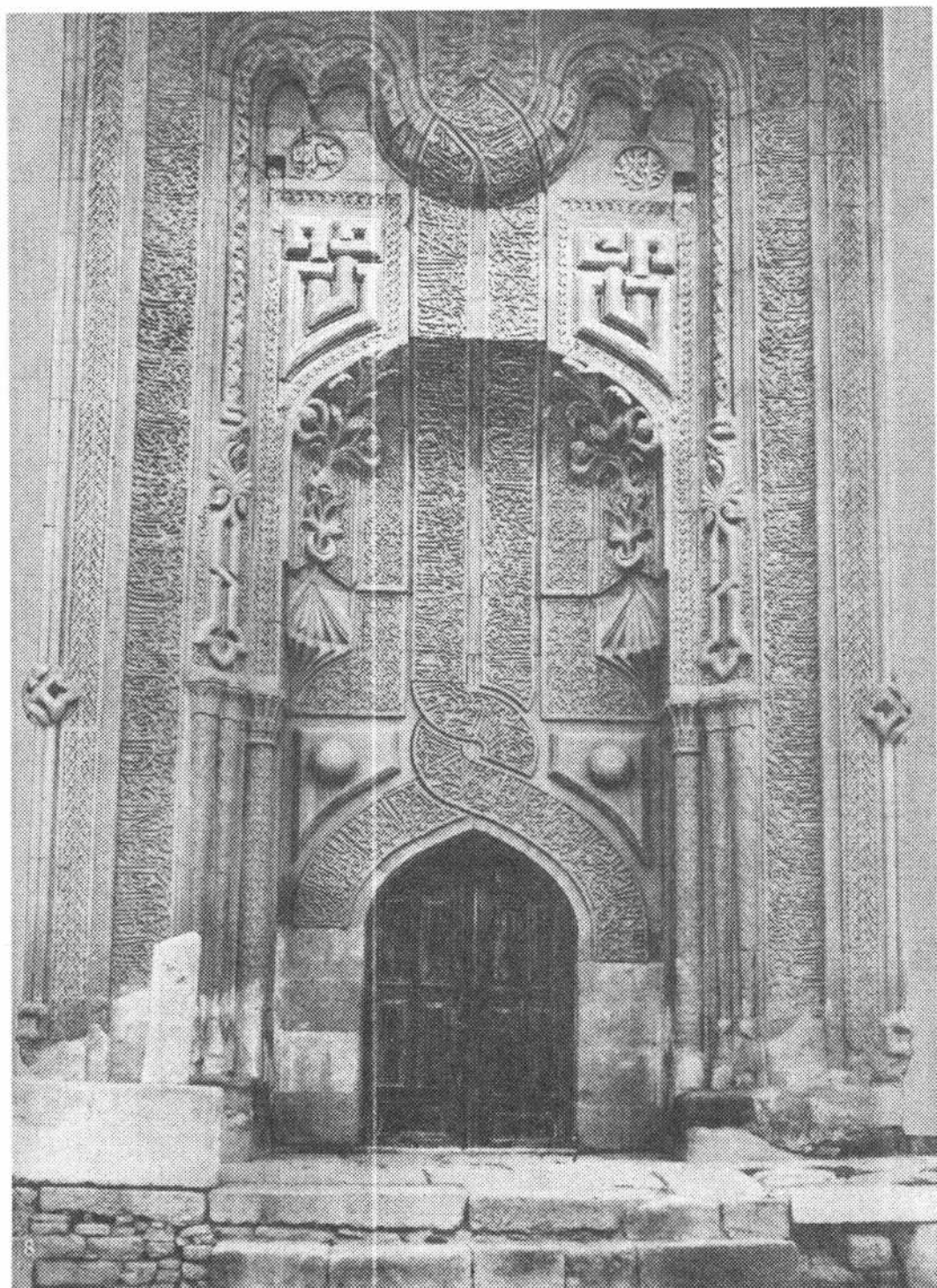
Source of the figures are as follows: Ethnographical Museum, Ankara, 4, 48; Professor Celal Esad Arseven, 8, 15; Professors Tabsin Ozgüc, and Mahmut Akok, 5, 18, 19; Museum of Turkish and Islamic Art, Istanbul, 45; Professor Oktay Aslanapa, 10, 12, 14, 16, 17, 25, 26; Konya Museums, 36, 37, 46, 47, 50, 51, 52, 53; Bay Koyunoglu of Konya, 3; Professor Kurt Erdmann, 54b, 55a, 58; Mr Seton Lloyd, 9, 20a, b; Messrs Quartich, 56; Victoria and Albert Museum, London, 4, 38, 39, 40.

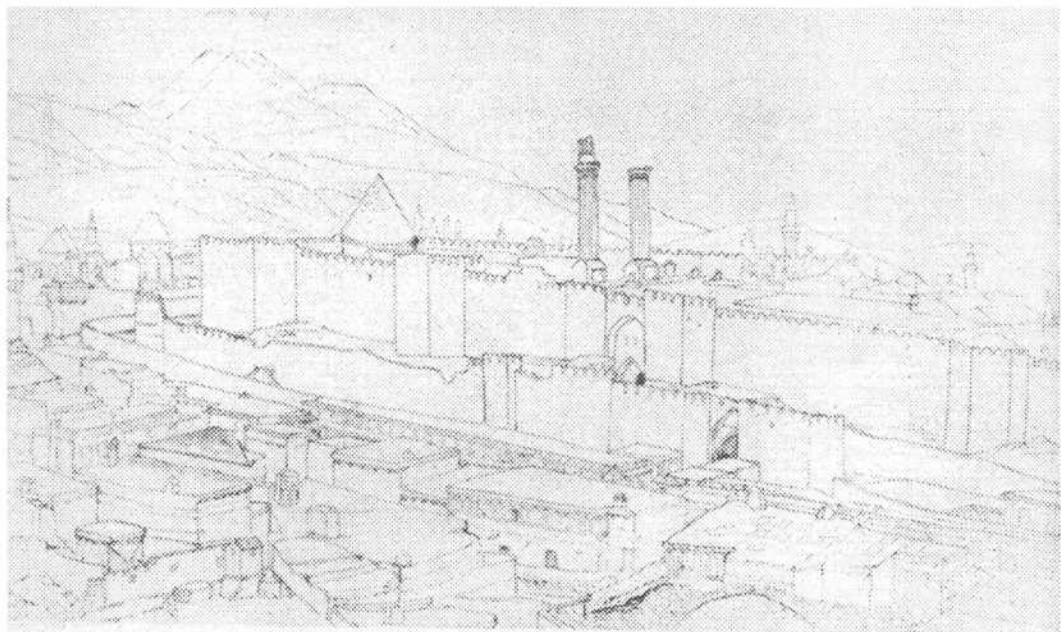




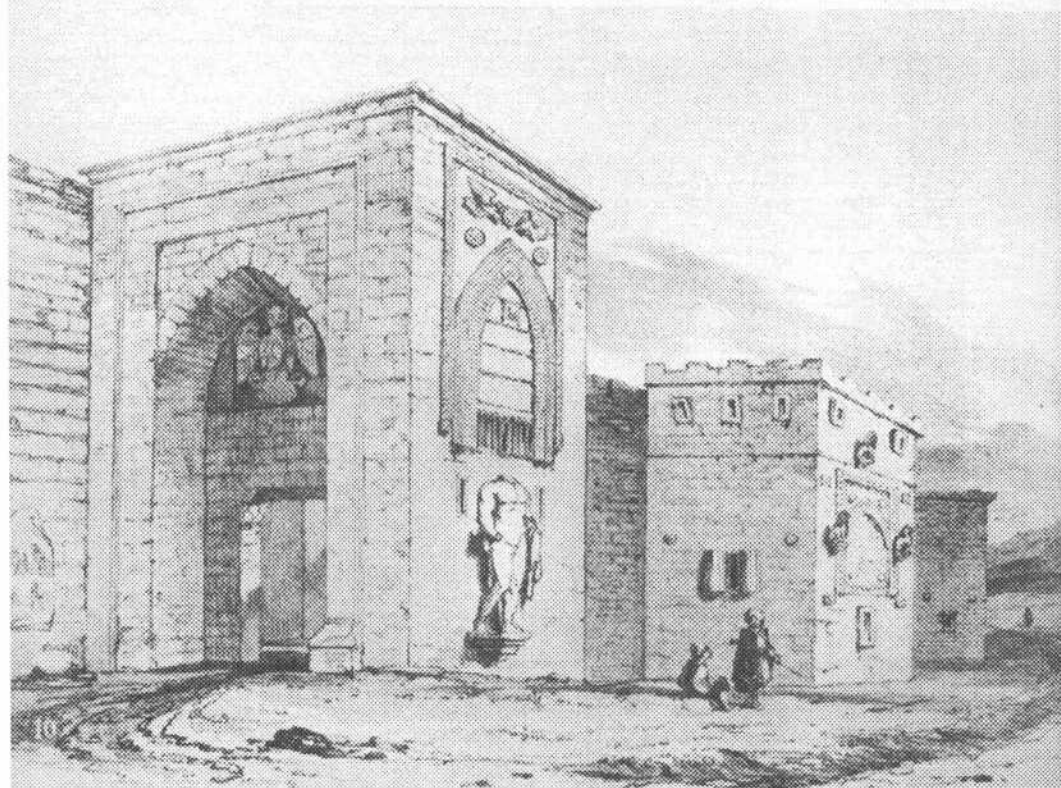


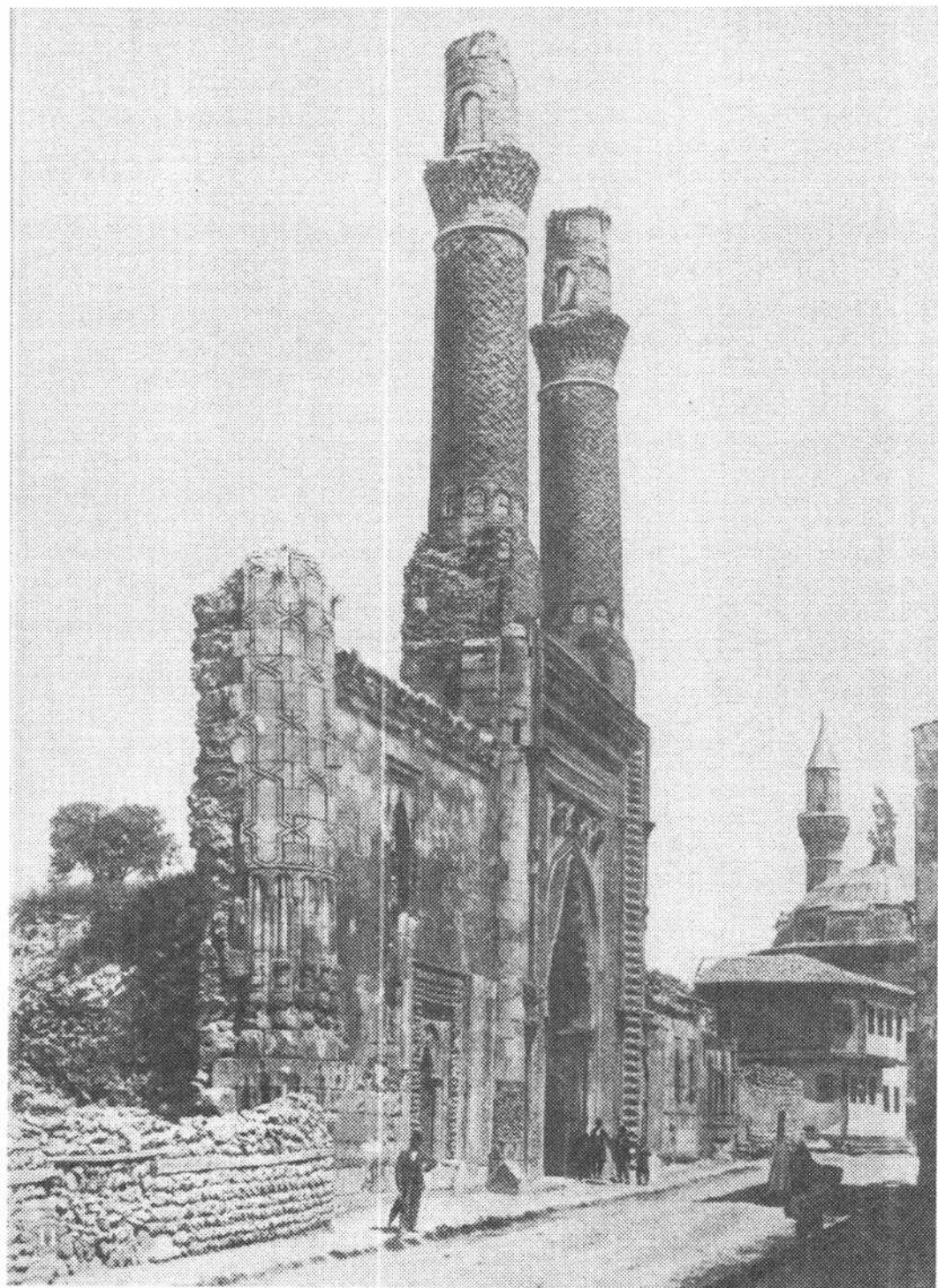


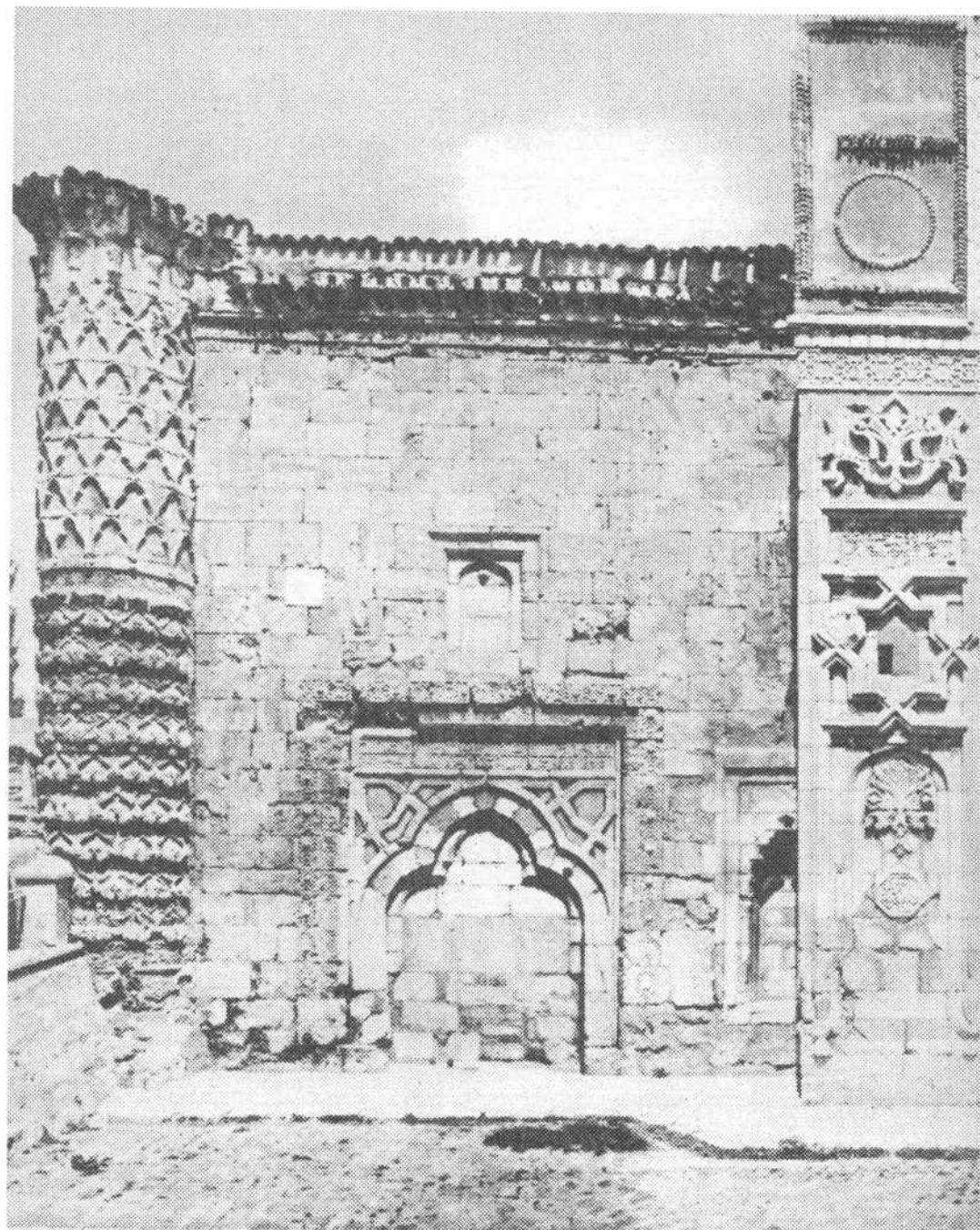


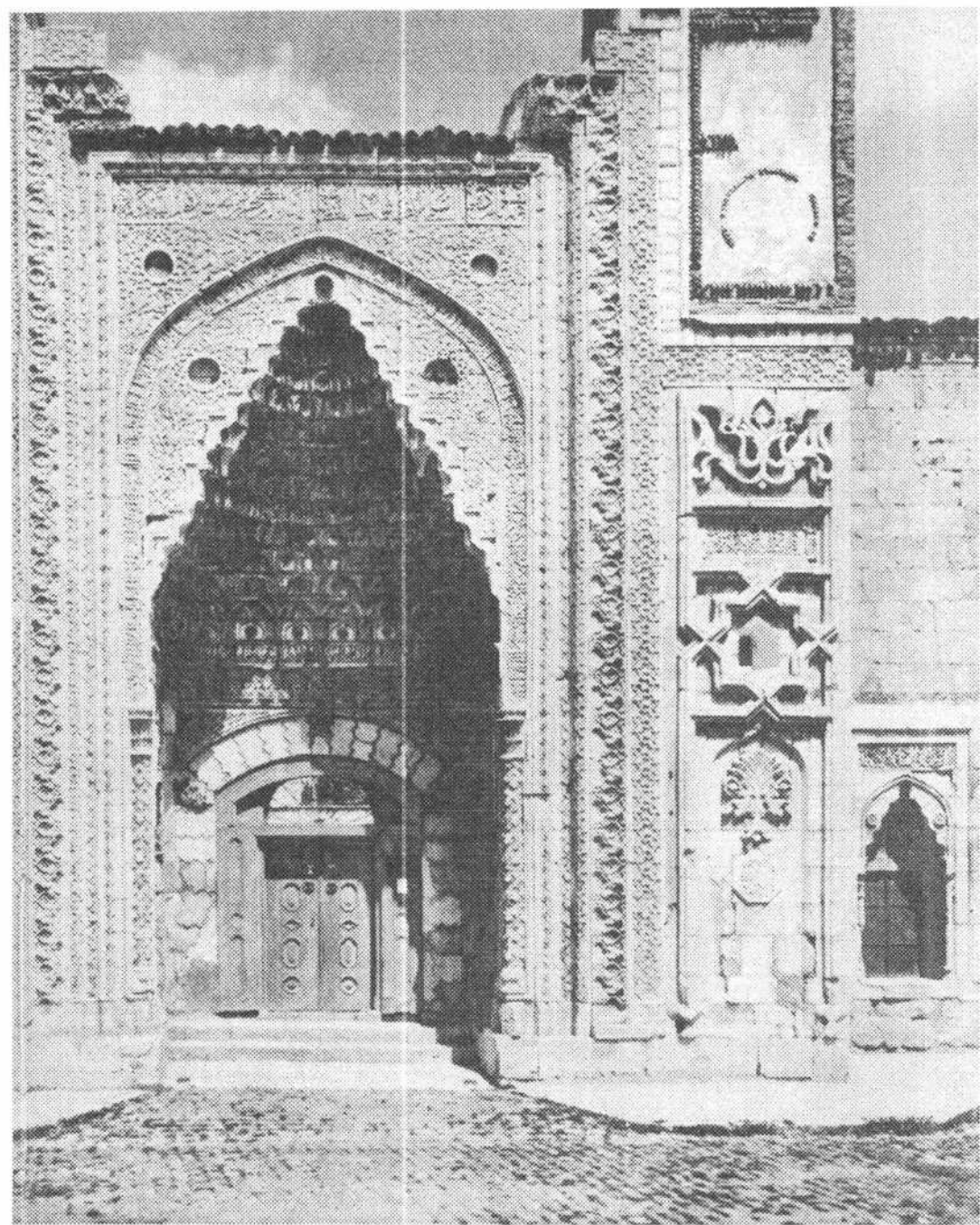


9



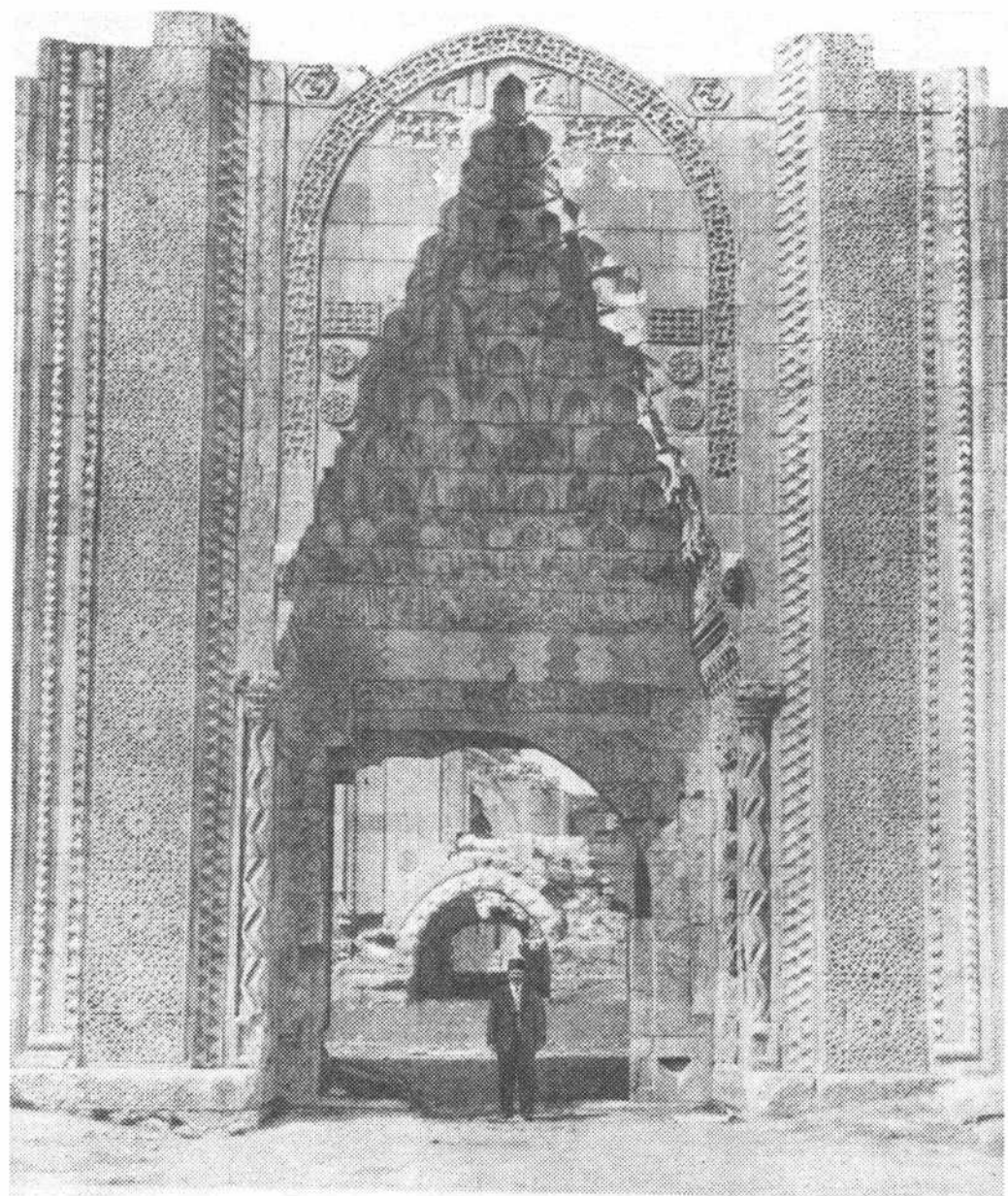


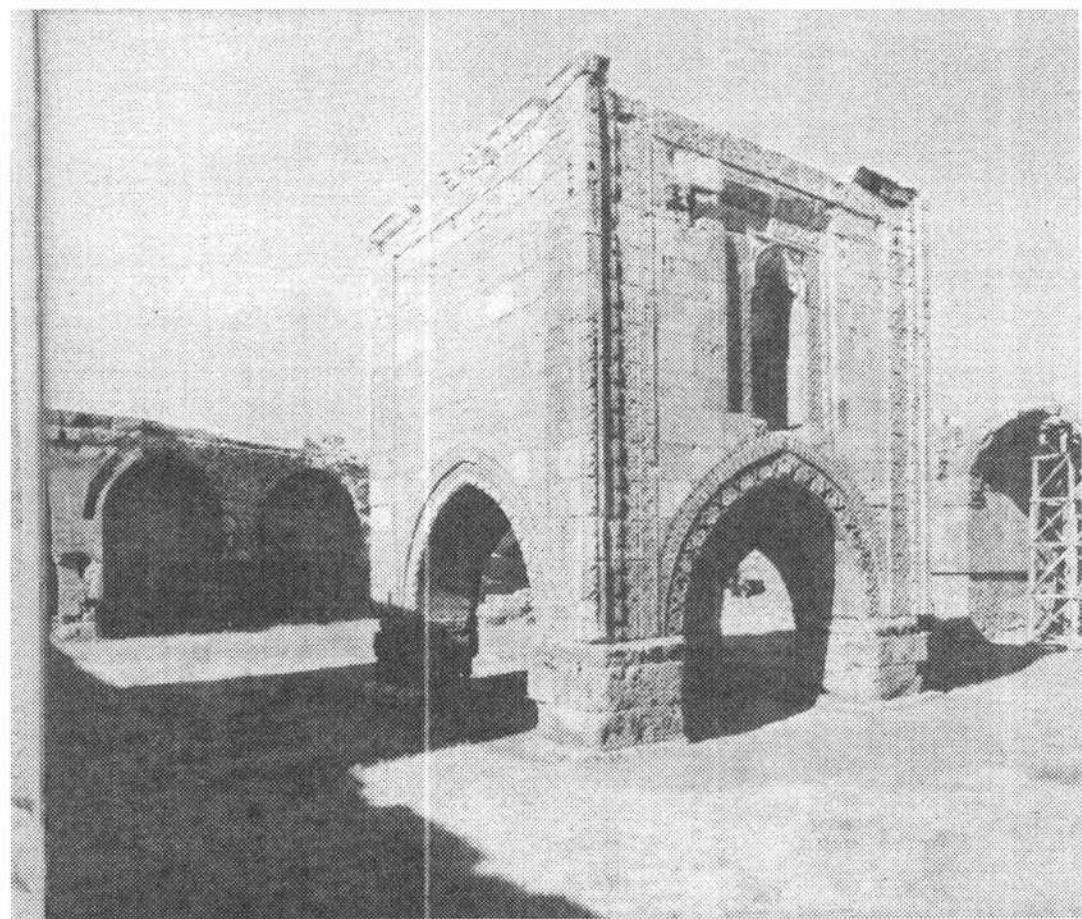


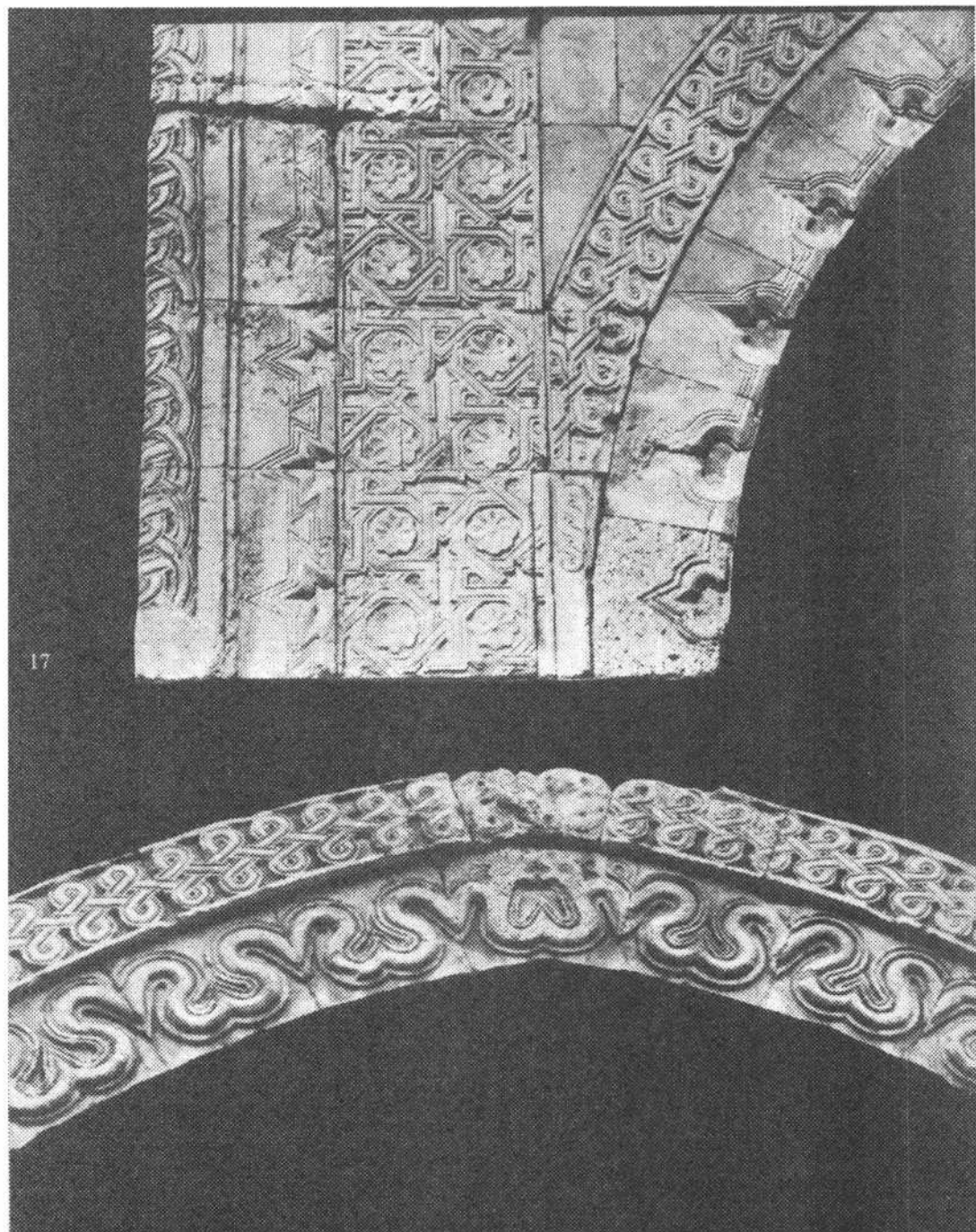




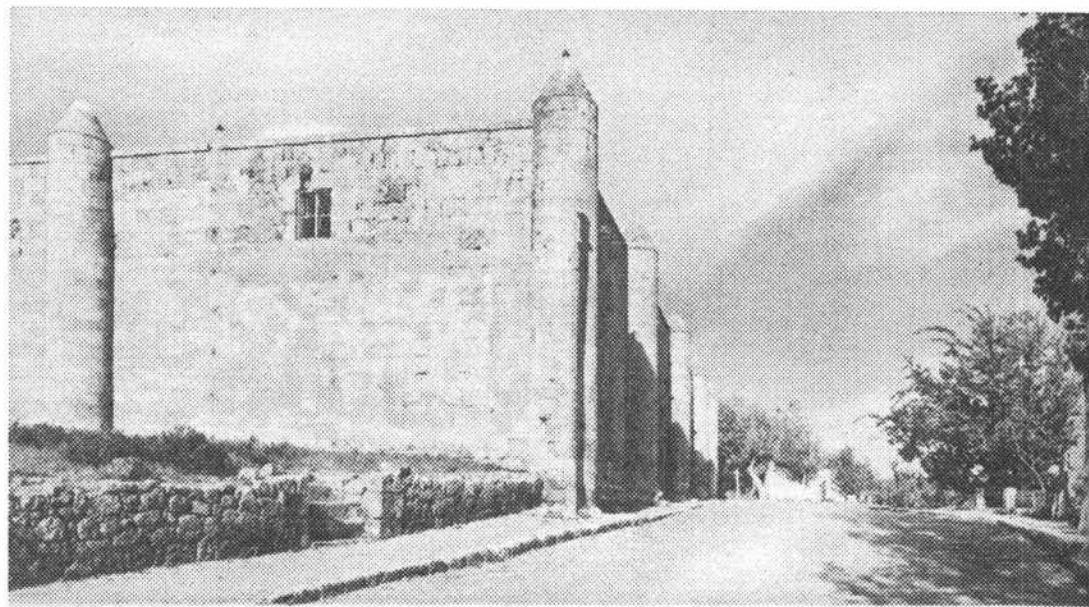




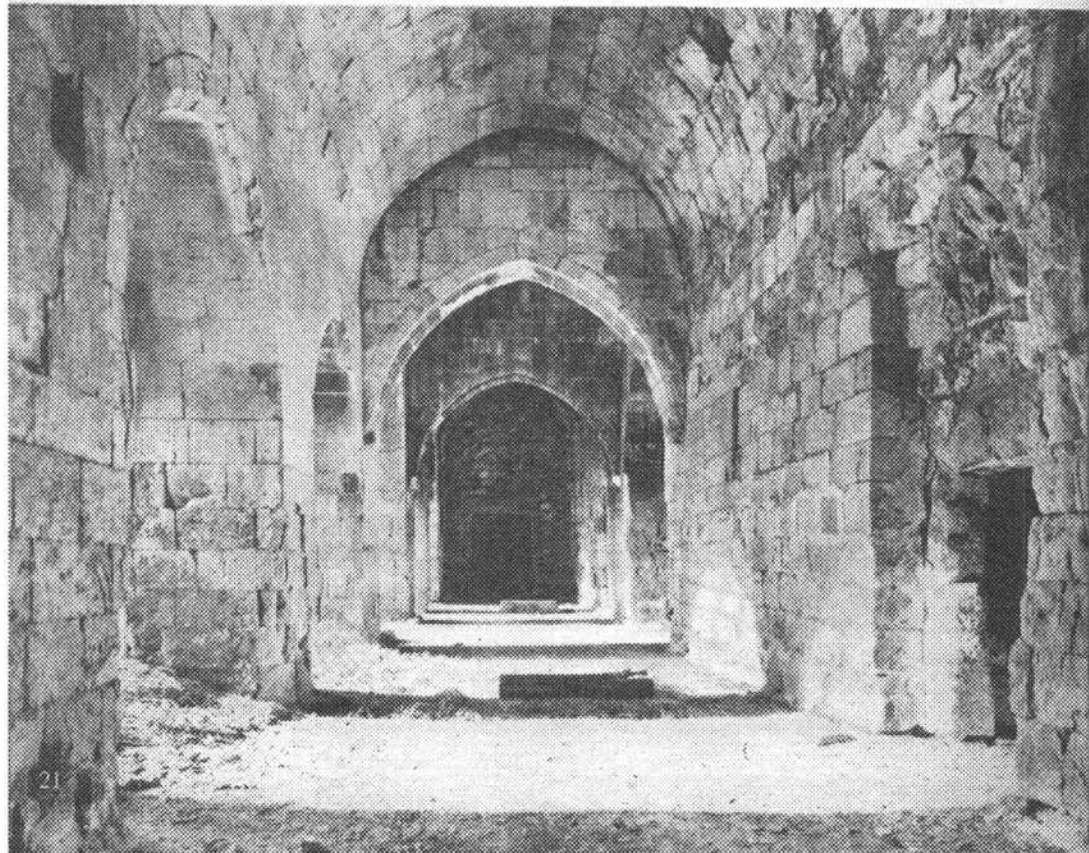




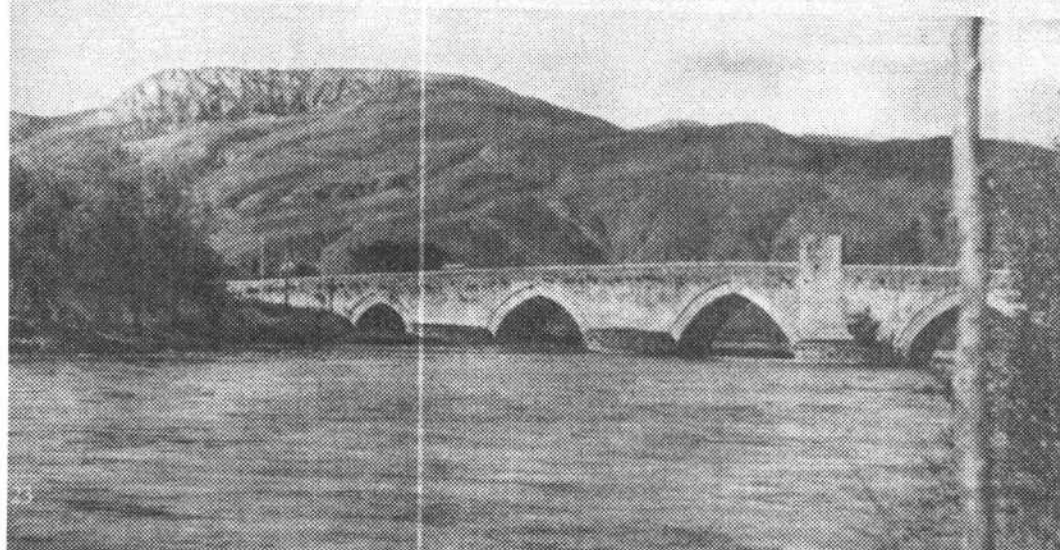
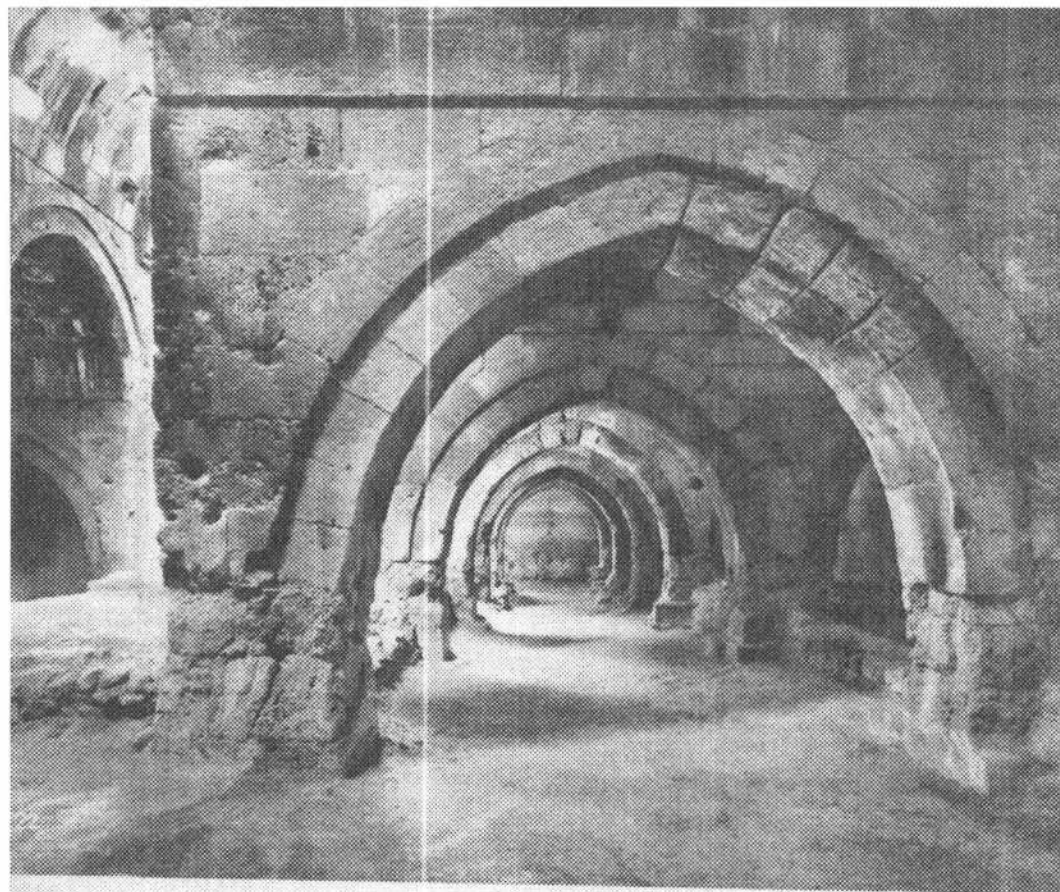


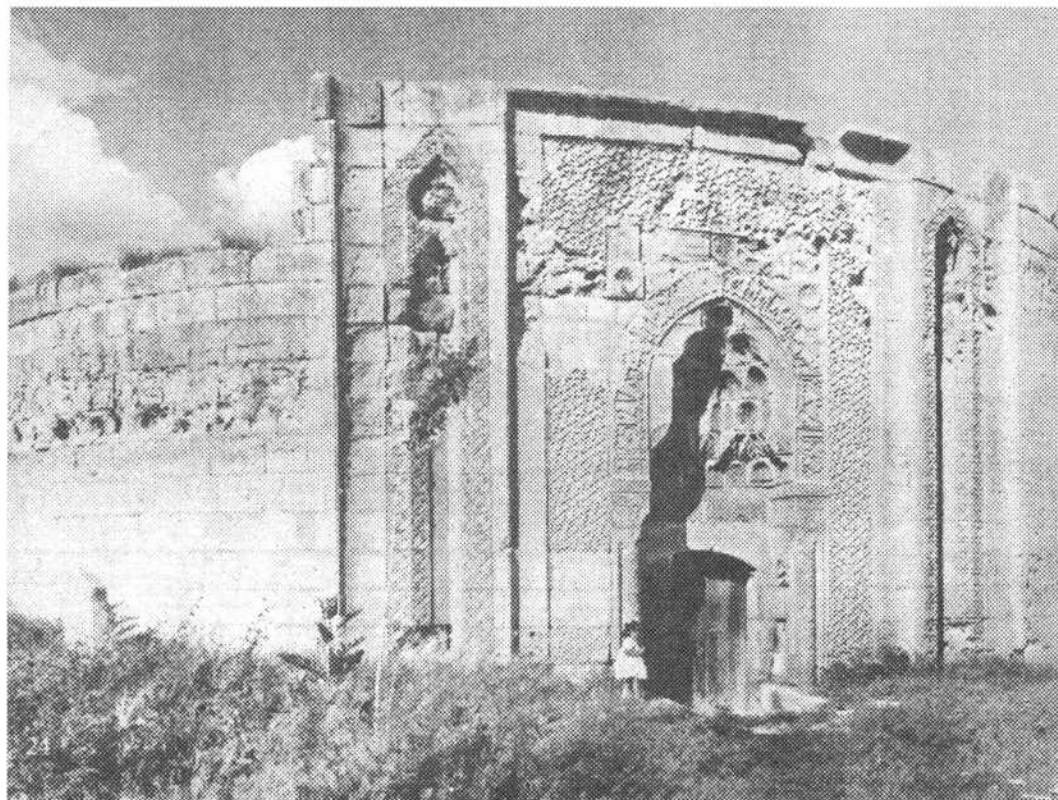


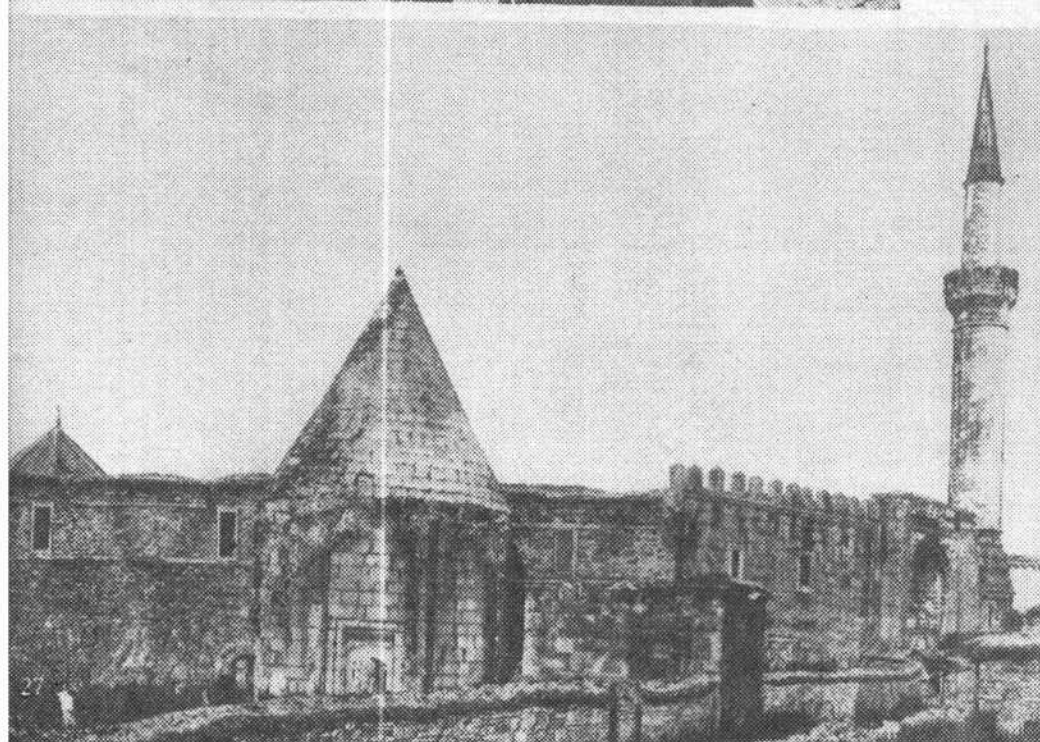
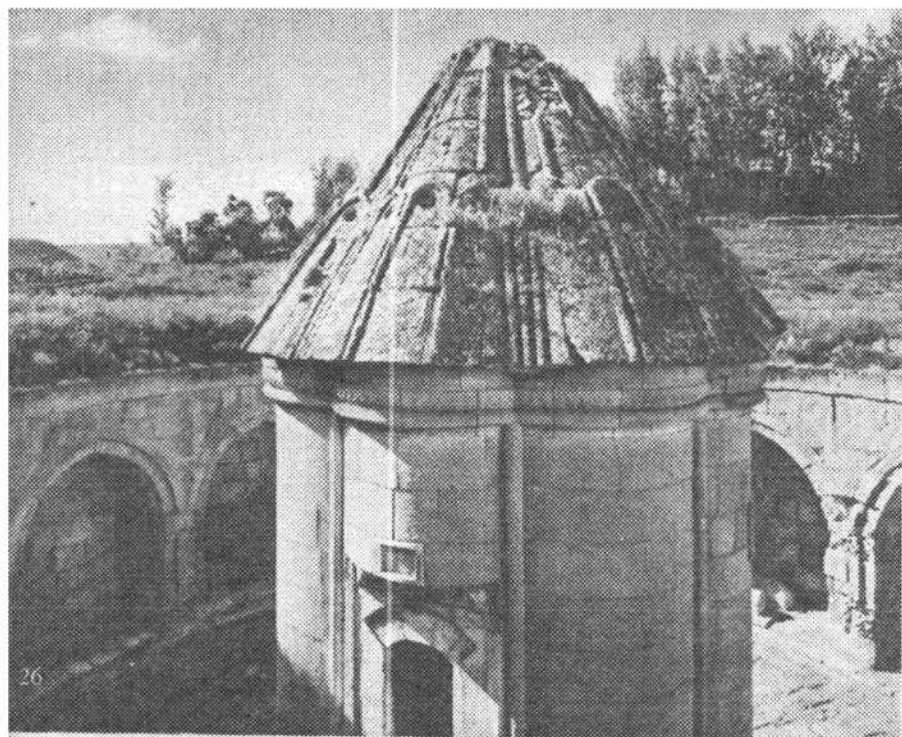
20

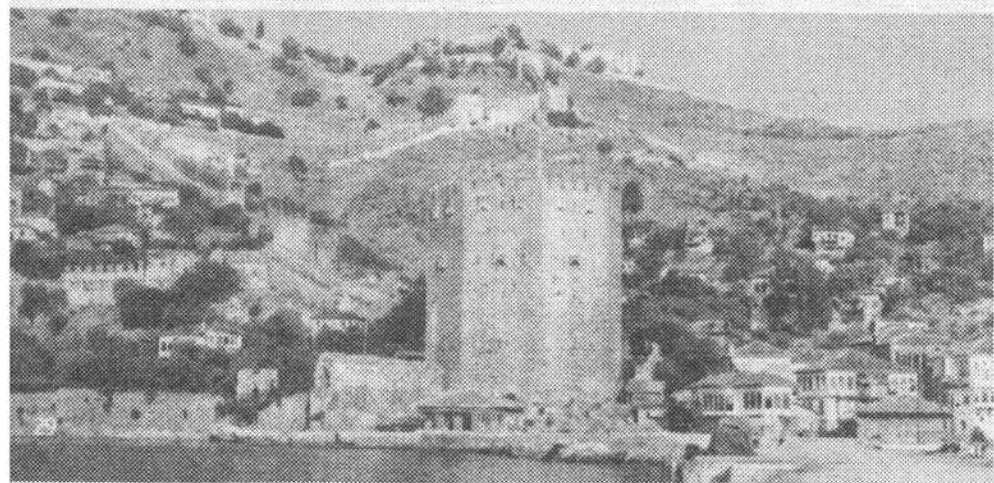


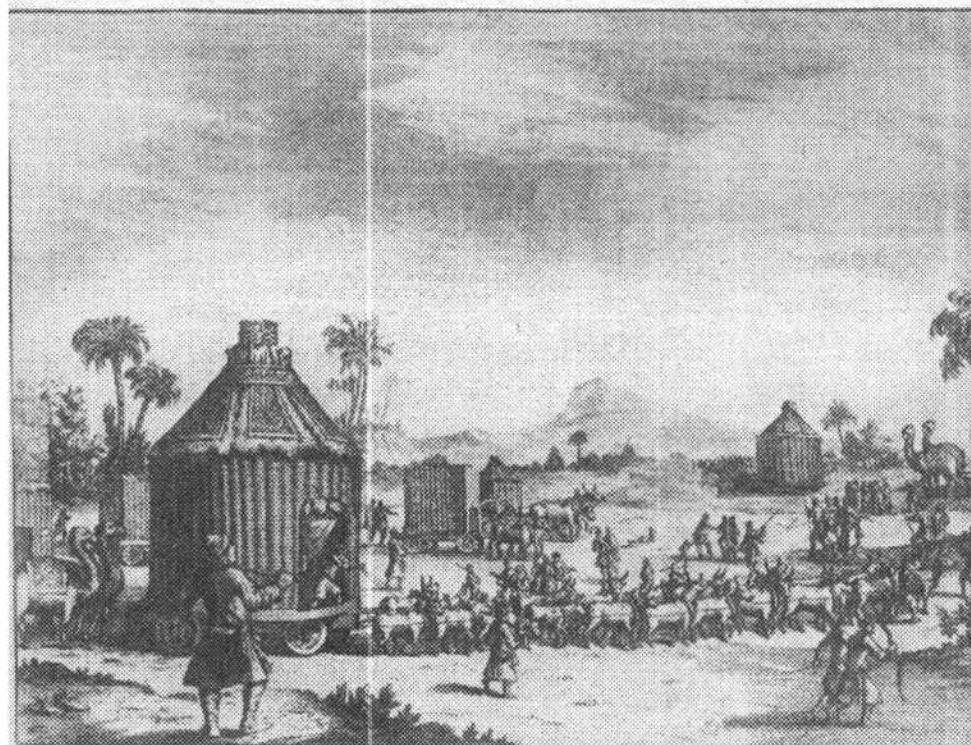
21





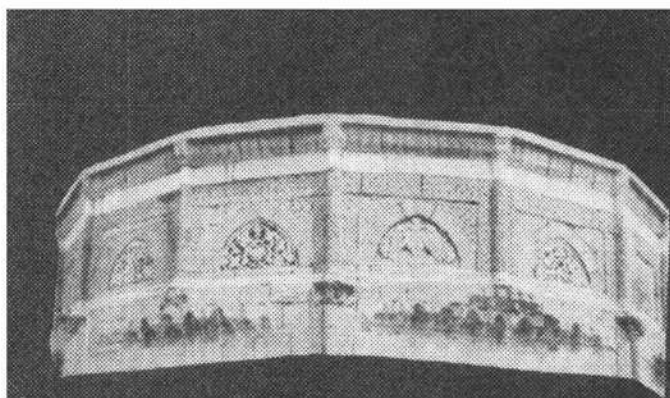












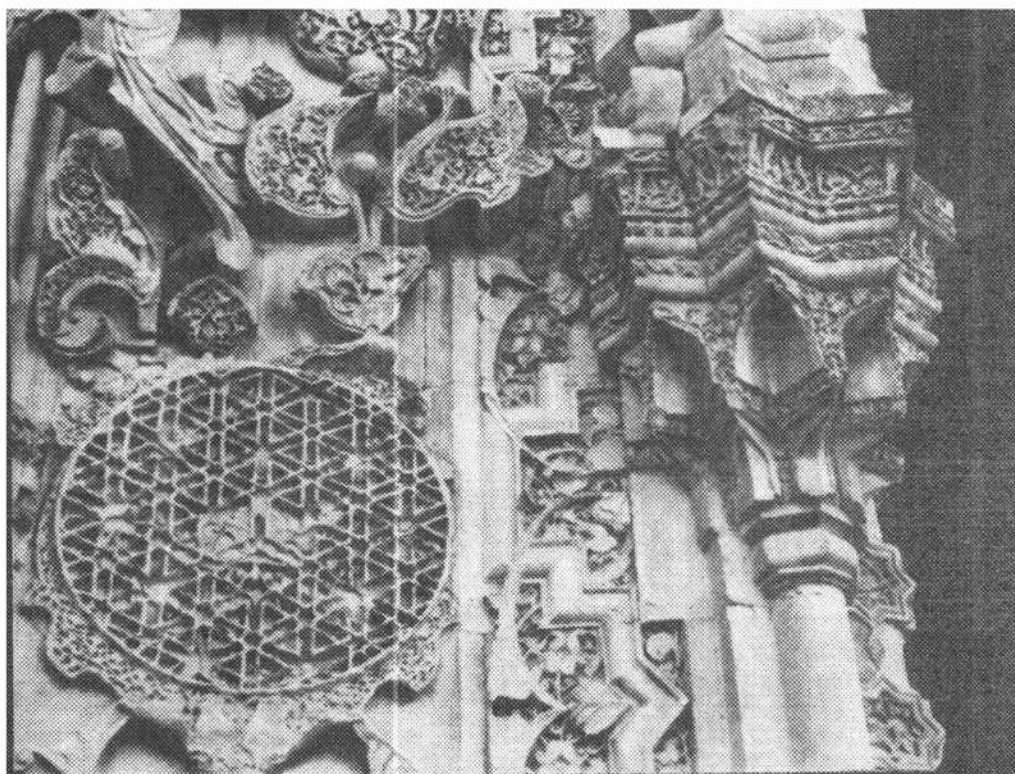
36



37



38

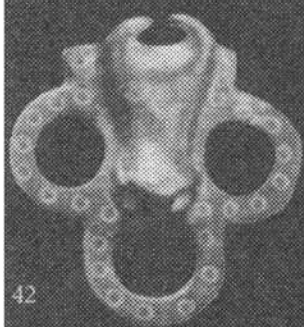


39

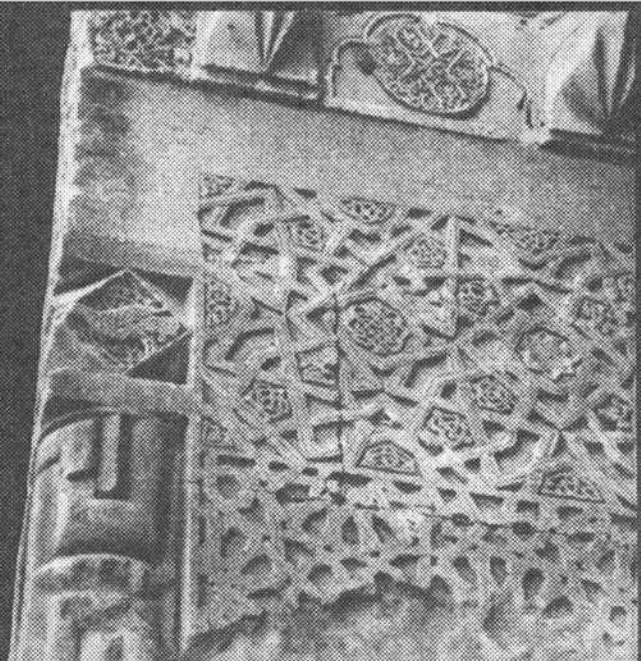


40

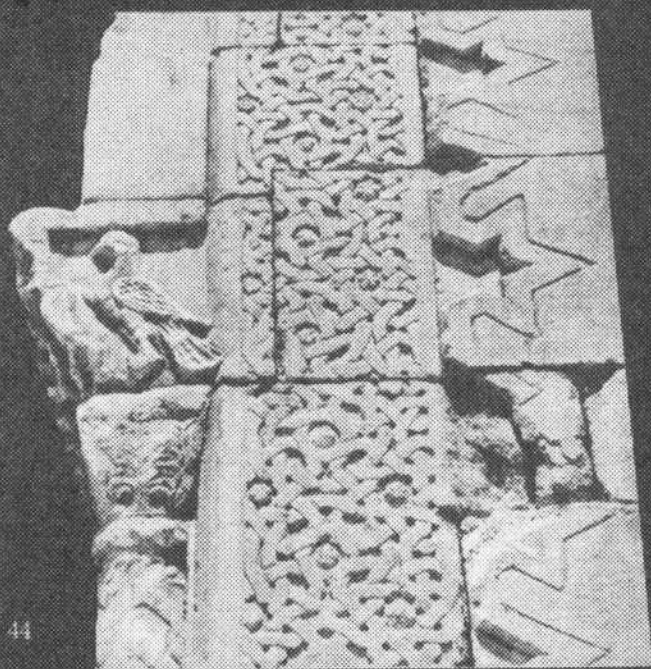
41



42



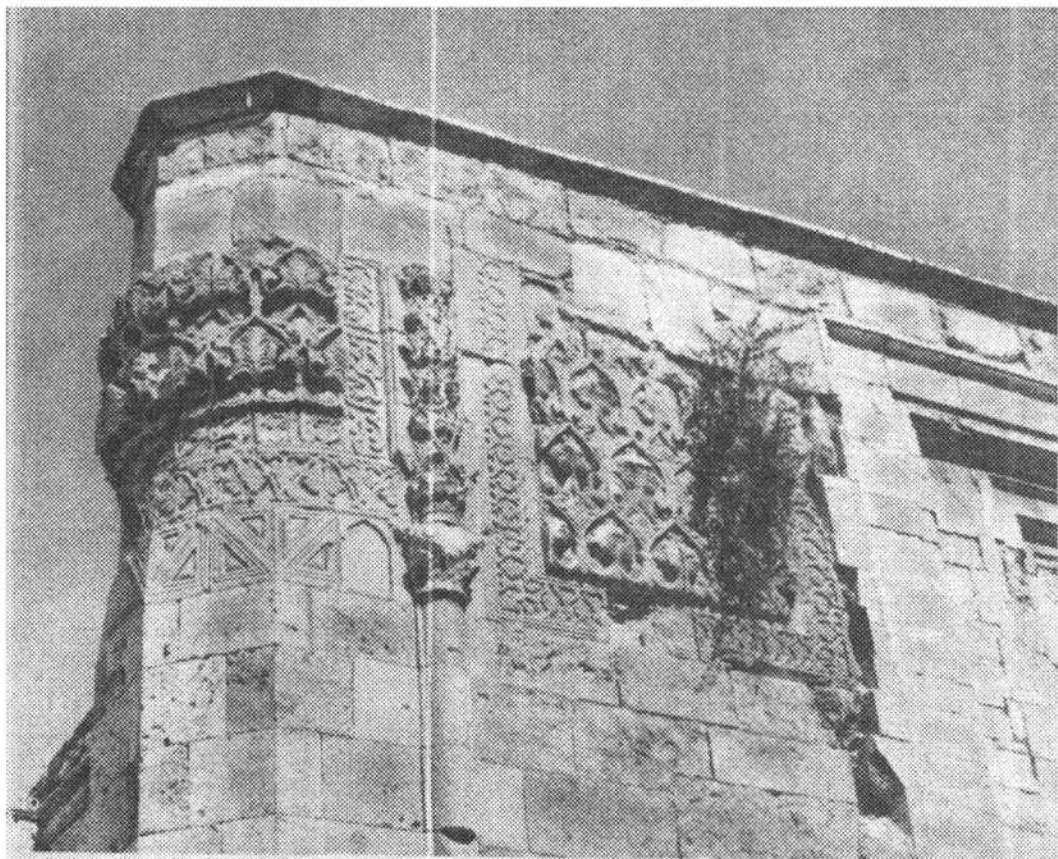
43



44



45





49



50



51



52



53



54



55

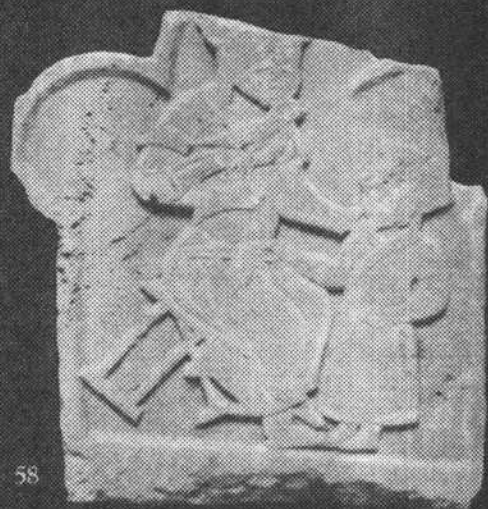


56

57



58



59





60

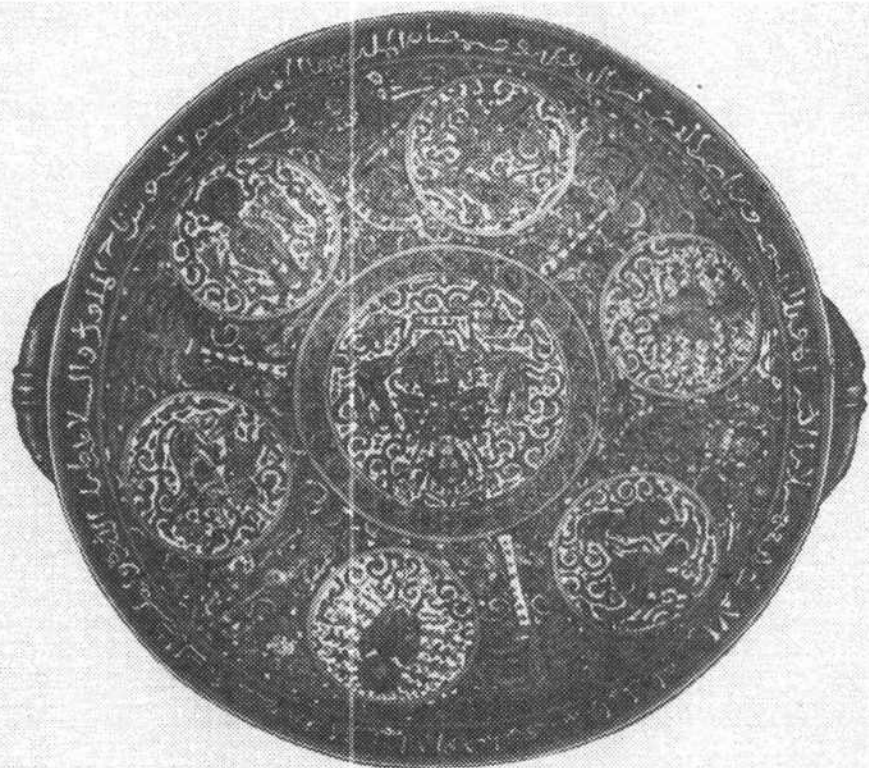


61

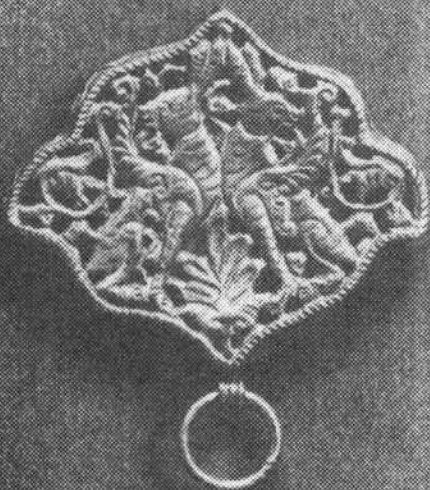


62

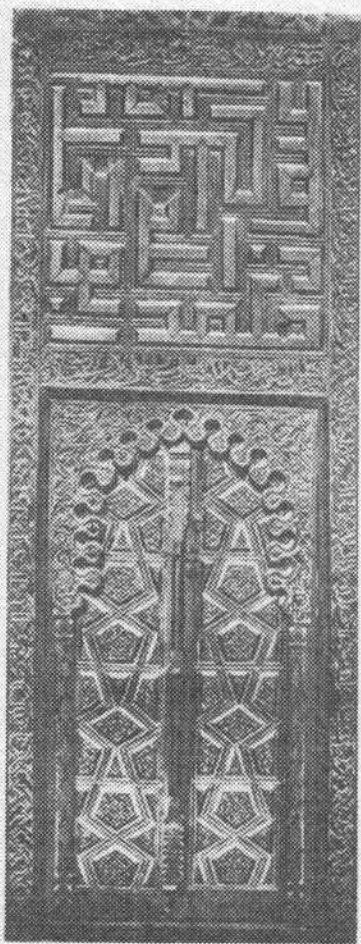




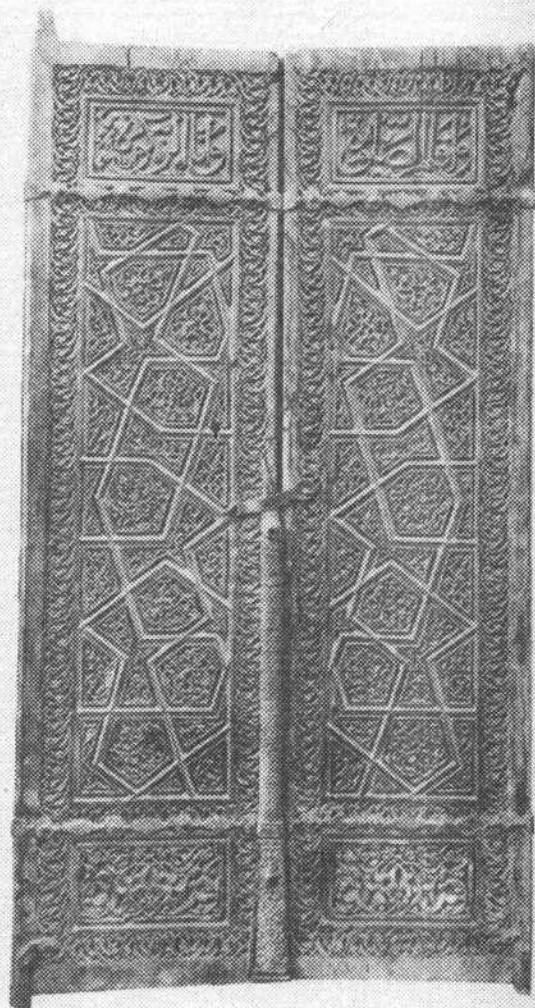
64



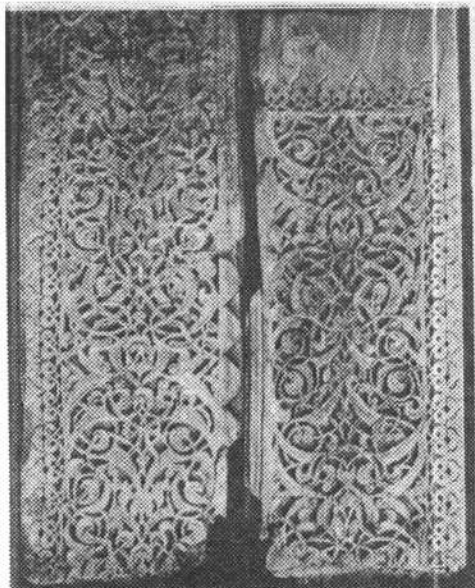
65



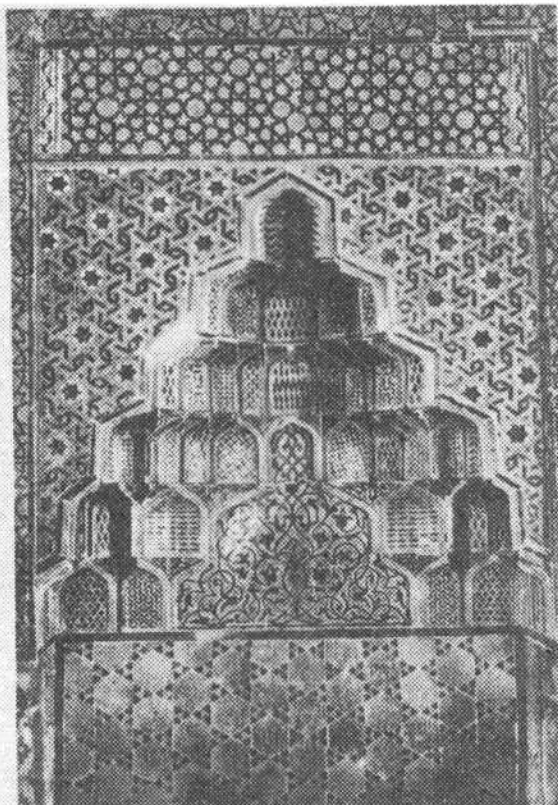
66



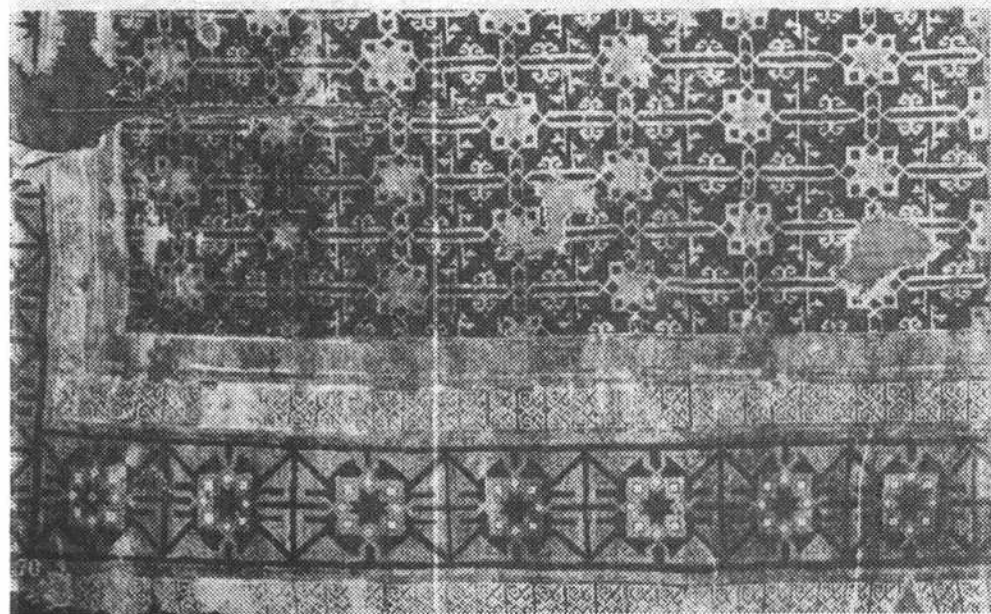
67



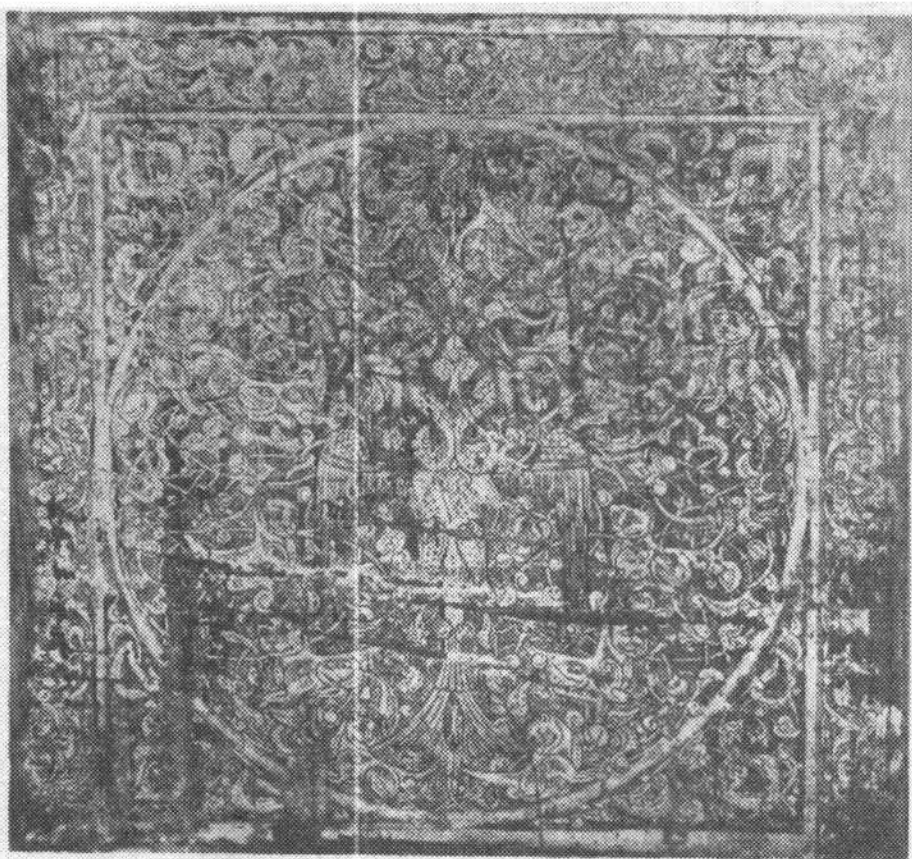
68



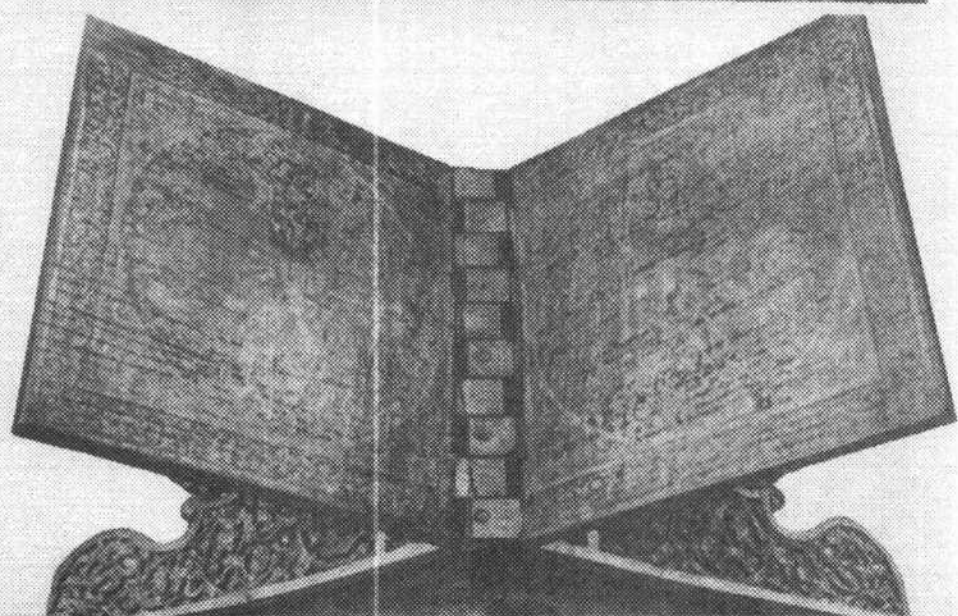
69



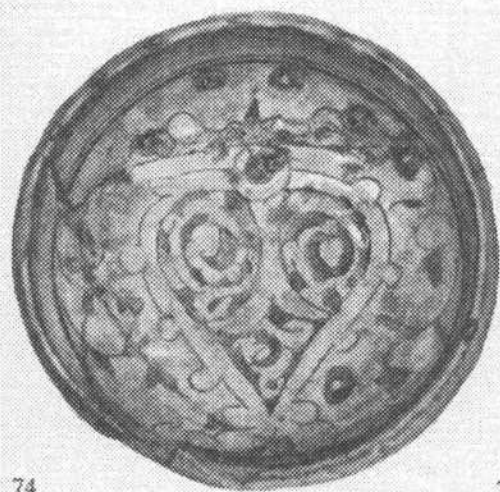




72



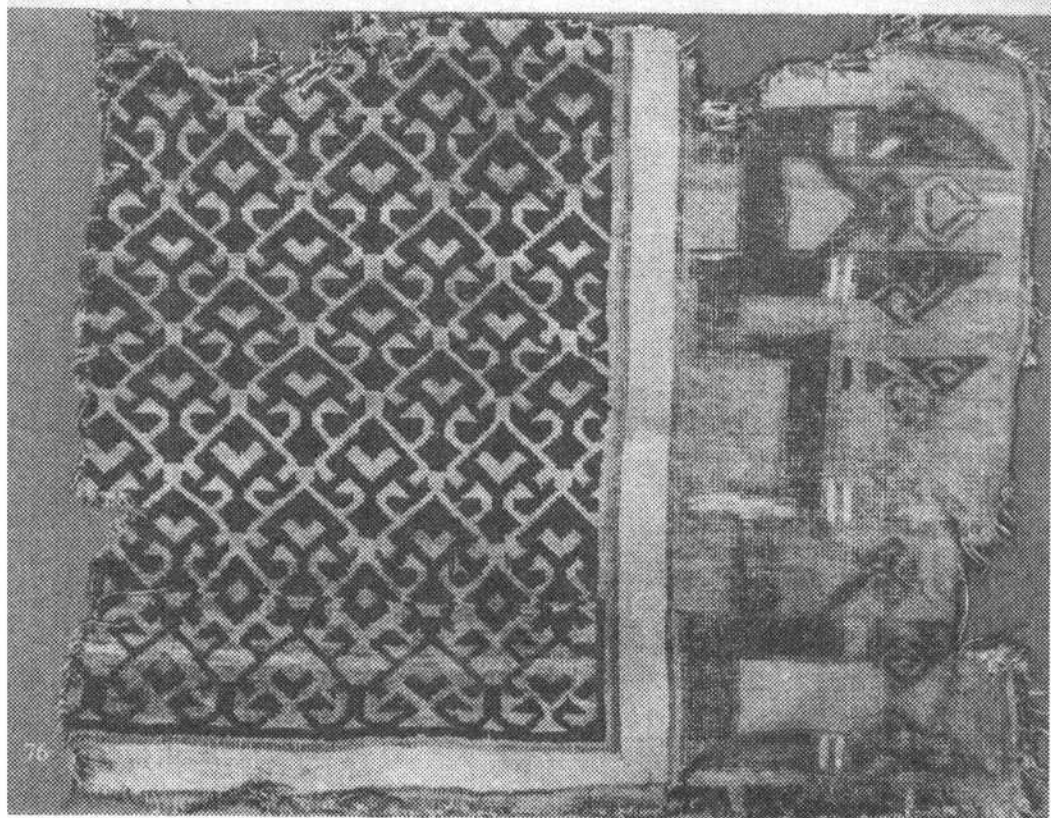
73



74



75



76



77



78



79



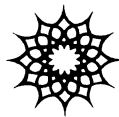
80

The Seljuks in Asia Minor

Tamara Talbot Rice

Translated by

Ruqayih Behzādi



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehran, 2011

The Seljuks in Asia Minor

Tamara Talbot Rice

Translated by Ruqayih Behzādī



Institute for Humanities & Cultural Studies

۶۵۰۰ تومان



9789644264733